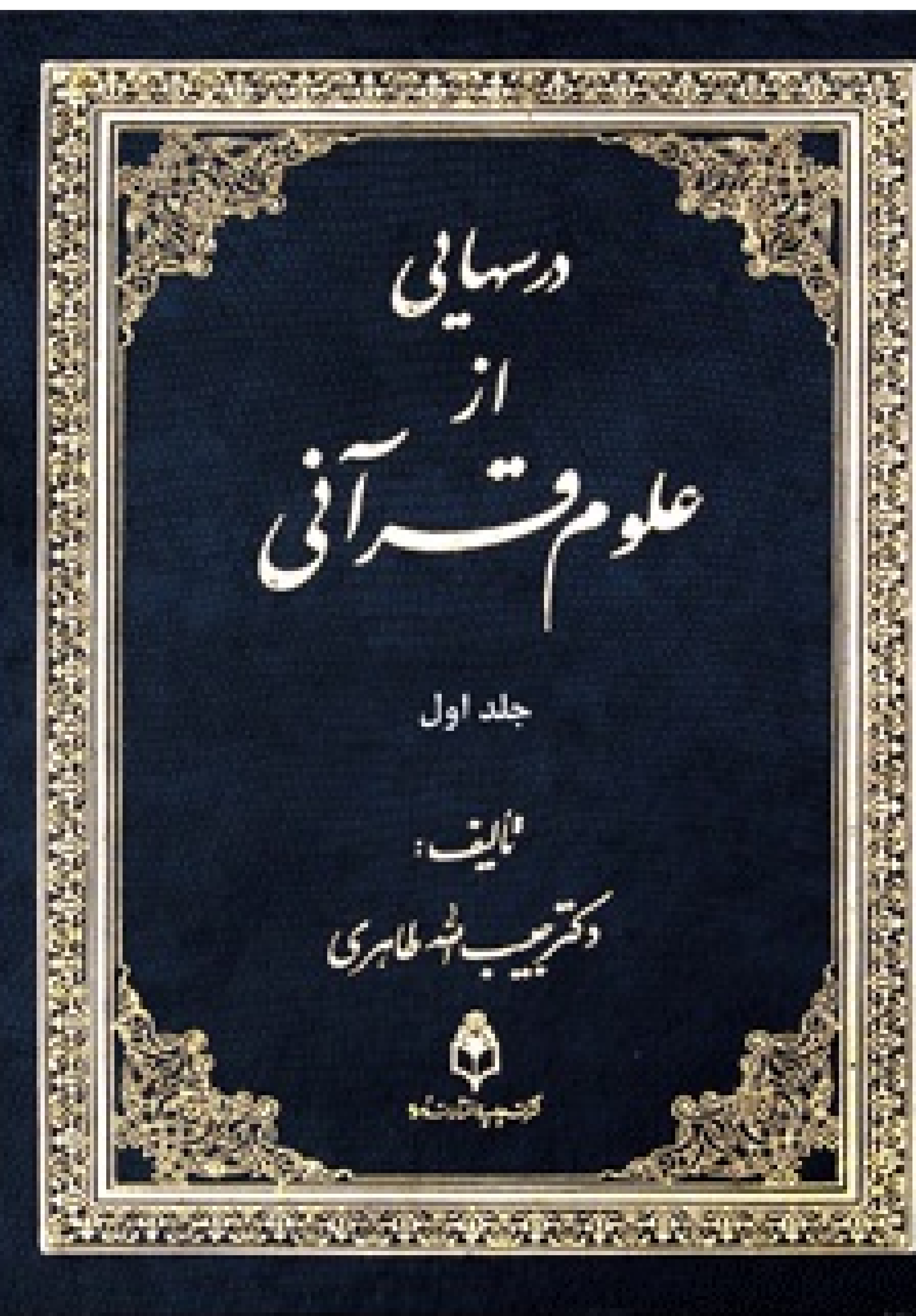

درسهایی
از
علوم قرآنی
جلد اول
تألیف:
دکتر حبیب الله طاهری


بسم الله الرحمن الرحیم

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)

نویسنده:

حبیب الله طاهری

ناشر چاپی:

اسوه

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)

مشخصات کتاب

سرشناسه : طاهری حبیب‌الله - ۱۳۲۸

عنوان و نام پدیدآور : درسهایی از علوم قرآنی تالیف حبیب‌الله طاهری مشخصات نشر : تهران سازمان اوقاف و امور خیریه انتشارات اسوه ۱۳۷۷.

مشخصات ظاهری : ج ۲

شابک : ۲۸۰۰۰ریال دوره۲جلدی ؛ ۲۸۰۰۰ریال دوره۲جلدی ؛ ۲۸۰۰۰ریال دوره۲جلدی ؛ ۲۸۰۰۰ریال دوره۲جلدی

وضعیت فهرست نویسی : فهرستنویسی قبلی یادداشت : کتابنامه موضوع : قرآن -- علوم قرآنی موضوع : قرآن -- بررسی و شناخت

شناسه افزوده : سازمان اوقاف و امور خیریه انتشارات مدرسه رده بندی کنگره : BP۶۹/۵/ط۲د۴

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۱۵

شماره کتابشناسی ملی : م۷۸-۲۱۹۷

[جلد اول]

اشاره

بسم اللّه الرحمن الرحیم

تقدیم به:

ساحت مقدس نبی اعظم اسلام: حضرت محمد مصطفی صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و اهل بیت معصوم و پاک او علیهم السّلام و تقدیم ثواب آن به روح پر فتوح پدر بزرگوارم «شیخ حسین طاهری» که معلم قرآن من بود و دهها نفر از محضر پر فیضش، قرآن را فرا گرفته و با کلام الهی آشنا شدند، اللّهمّ تقبّل منّا إنّک أنت السّمیع العلیم.

مؤلف

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۶

۱- قالَ الرَّسُولُ یا رَبِّ إِنَّ قَوْمِی اتَّخَذُوا هذَا الْقُرْآنَ مَهْجُوراً «۱».

یعنی: «پیامبر به پیشگاه خدا عرضه داشت: پروردگارا! این قوم من، قرآن را ترک گفته و از آن دوری جستند».

۲- «إلی اللّه أشکوا من معشر یعیشون جهّالا و یموتون ضلالا لیس فیهم أبور من الکتاب إذا تلی حقّ تلاوته و لا سلعهٔ أنفق بیعا و لا أغلی ثمنا من الکتاب إذا حرّف عن مواضعه» «۲».

یعنی: «به خداوند شکایت می‌برم از گروهی که زندگی می‌کنند در حال نادانی و می‌میرند در حال گمراهی، در نزد آنان کالایی کم بهاتر از قرآن نیست! اگر بحق تلاوت (تفسیر) شود و کالایی پر فروشتر و گرانبهاتر از قرآن نیست، اگر از مواضع خود منحرف گردد».

قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم: «فإذا التبست علیکم الفتن کقطع اللّیل المظلم فعلیکم بالقرآن» «۳».

یعنی: رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله و سلّم فرمودند: «هر گاه فتنه‌ها همانند پاره‌های شب تاریک به شما رو آورد، به قرآن پناه

برید». (۱) سوره فرقان، آیه ۳۰.

(۲) نهج البلاغه، خطبه ۱۷.

(۳) اصول کافی ج ۲، کتاب فضل القرآن ج ۲.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۷

پیشگفتار

«الحمد للّه الذی أنزل علی عبده الکتاب و لم یجعل له عوجا، و الصّلوة و السّلام علی خیر خلقه و أشرف بریّته محمد و علی آله الطیّبین الطّاهرین و لعنة اللّه علی أعدائهم أجمعین إلی یوم الدّین. اللّهمّ وفّقنا لفهم کتابک المبین و اهدنا الصّراط المستقیم بحقّ أبی الحسن إمام الهادی علیه السلام».

قبل از ورود در مباحث اصلی کتاب، در مقدمه تذکر مطالبی را مفید و لازم می‌دانم:

۱- قرآن تنها کتابی است که:

- دست فرصت طلبان تاریخ نتوانسته چهره واقعی و اصلی آن را دگرگون کند.

آری، دین ابدی، معجزه ابدی می‌طلبد و قرآن معجزه ابدی اسلام است که قرون و اعصار را در نوردیده و عجز بشر را از آوردن سوره‌ای همانند خود، ثابت کرده است، و این فریاد قرآن کریم است که: قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَ الْجِنُّ عَلی أَنْ یَأْتُوا بِمِثْلِ هذَا الْقُرْآنِ لا یَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَ لَوْ کانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِیراً «۱».

یعنی: «ای پیامبر! بگو: اگر جن و انس دست به دست هم دهند و پشتوانه یکدیگر قرار گیرند و بخواهند همانند قرآن را بیاورند هیچگاه نمی‌توانند شبیه و مانند آن را بیاورند».

دشمنان اسلام را به وحشت انداخته و آنان را به تکاپوی مبارزه با قرآن واداشته است و آنان را به عظمت خود به اعتراف واداشته و اعلام داشته‌اند که با وجود قرآن، (۱) سوره اسراء، آیه ۸۸.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۸

استعمارگران را مجالی در انجام کارهای استعماری شان در بین مسلمین نیست، لذا یهود در اعلامیه جهانی خود می‌گوید: «بر ما واجب است که کتاب ایشان را (یعنی قرآن را) که برنده‌ترین سلاح اسلام است استخدام کنیم تا اسلام را از میان برداریم!! بر ما واجب است که به مردم نشان دهیم هر چه مطلب صحیح در قرآن است جدید نیست و از جای دیگر گرفته شده است و آنچه در آن جدید است نادر است «۱»!! می‌بینید که دشمنان اسلام از این که قرآن در ذکر معارف عالیه متفرد است چقدر بیمناک و هراسانند. مگر نه این است که «گلادستون» یکی از نخست وزیران سازنده امپراطوری انگلستان، در مجلس عوام گفته بود: «دو مانع دشوار و اساسی که راه تسلط ما را بر مستعمرات اسلامی بسته است و با تمام قوا باید در رفع آنها کوشید، عبارتند از: قرآن و کعبه».

- با فطرت اصیل انسان، هماهنگ و با طبیعت اولیه بشر، منطبق و همگام است و تمام قوانین و مقررات و احکامی که در این کتاب آمده، نشان دهنده این هماهنگی و همگامی با فطرت انسان می‌باشد و همین عامل است که از این قانون آسمانی، نظامی را به وجود آورده که ناشی از صمیم انسانیت و تأمین کننده تمامی نیازهای بر حق جامعه بشریت در همه شئون می‌باشد: فَأَقِمْ وَجْهَکَ لِلدِّینِ حَنِیفاً فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِی فَطَرَ النَّاسَ عَلَیْها لا تَبْدِیلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذلِکَ الدِّینُ الْقَیِّمُ وَ لکِنَّ أَکْثَرَ النَّاسِ لا یَعْلَمُونَ «۲».

- و کتابی است که معارف و تعالیم بزرگی به بشریت هدیه کرده است که اگر نبود معارف و تعالیمی که قرآن با بلیغترین و بدیع‌ترین اسلوب به بشریت عرضه داشته است، بشر هیچ گاه بدانها دست نمی‌یافت چنان که در آیاتی از قرآن کریم به این جهت

اشاره شده است نظیر:

وَ أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ عَلَّمَكَ ما لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ «۳». (۱) التبشير و الاستعمار فى البلاد العربيهٔ: ۴۰.

(۲) سوره روم، آیه ۳۰.

(۳) سوره نساء، آیه ۱۱۳.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۱، ص: ۹

یعنی: «و کتاب و حکمت را بر تو نازل کرد و آنچه را که نمی‌دانستی به تو آموخت».

و: عَلَّمَ الْإِنْسانَ ما لَمْ يَعْلَمْ «۱». یعنی: «آنچه را که انسان نمی‌دانست به وی آموخت».

و: ما كُنْتَ تَعْلَمُها أَنْتَ وَ لا قَوْمُكَ مِنْ قَبْلِ «۲».

یعنی: «این معارف را تو و قوم تو پیشتر از این نمی‌دانستید.

- و کتابی است که در خانه هر مسلمان جا دارد و به آن پناه می‌برند و از آن تبرک می‌جویند، بیسوادان به نقش کلماتش نظر می‌کنند، و با سوادان آن را می‌خوانند، قاریان، با نوای دلنواز، آن را قرائت می‌کنند، روح شنوندگانش از این جهان خاکی بریده و در فضایی مجرد از قیود جسمانی پرواز می‌کند، مردان خدا در دل شب در آن تدبر می‌کنند، و از تأمل در آیاتش با آیات آفاقی و انفسی آشنا می‌شوند.

- و از امانتی سخن می‌گوید که آسمانها و زمین و کوهها از گرفتن آن عاجز شدند و سرباز زدند اما بشر مشتاقانه آن را پذیرفت، آیا آن امانت جز سرّ الاسرار و راز رازها چه تواند بود؟

- و به ما می‌فهماند که وجد و جذبه تأمل، روزی جاودانه و ابدی انسان است، اما مستی می و مل، حرام و ابتر است، آنانی به مردار این جهان چسبیده‌اند که مهرویان بستان خدا را ندیده‌اند، مردان خدا از دیدار مهرویان آن جهان نعره: يا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ بِما غَفَرَ لِي رَبِّي وَ جَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ «۳» می‌زنند، و از چنگال و دندان لاشخورهای این جهان فریاد: لا ضَيْرَ إِنَّا إِلى رَبِّنا مُنْقَلِبُونَ «۴» سر می‌دهند. آری، مرده پرستان از بی‌کسی، به شمارش مردگان خود می‌پردازند: (۱) سوره علق، آیه ۵.

(۲) سوره هود، آیه ۴۹.

(۳) سوره یس، آیه ۲۶.

(۴) سوره شعراء، آیه ۵۰.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۱، ص: ۱۰

أَلْهاكُمُ التَّكاثُرُ حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقابِرَ «۱» تا شاید بدین وسیله جای خالی قلب خود را پر کنند، اما هرگز! و عدّه‌ای گور یکدیگر را با زر و زیور می‌پوشانند تا پایان پلید خود را نادیده گیرند، دریغا! نمی‌دانند که زندگی سراسر سعادت و جاودانه از آن اهل قرآن است، چنانکه رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله سلّم فرمود: «أشرف أمّتى حملهٔ القرآن و أصحاب اللّيل» «۲».

- و بالأخره این قرآن است که با صدای رسا همه جهانیان را به مبارزه می‌طلبد و می‌گوید: إِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنا عَلى عَبْدِنا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِنْ مِثْلِهِ وَ ادْعُوا شُهَداءَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ «۳» و احدی را یارای مبارزه با آن نیست آنانکه از صدر اسلام تا کنون به مبارزه علیه قرآن برخاستند جز آنکه آبروی خود بردند و زحمت ما روا داشتند چیز دیگری نبود؛ زیرا خود قرآن توان مبارزه و آوردن مثل آن را از جن و انس میسر ندانسته است: قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَ الْجِنُّ عَلى أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هذَا الْقُرْآنِ لا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَ لَوْ كانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيراً «۴».

این است خصایص و ممیزات این کتاب الهی که هنوز بیش از نیم قرن، از پیدایش آن نگذشته بود که ملتهای بزرگی را تحت نفوذ خود در آورده و سیطره خود را بر قسمت گسترده‌ای از زمین که از دیر باز مهد تمدن بشریت بود، گسترد و آوازه آن در جهان

پیچید و ابهّت و عظمت آن سراسر دنیای آباد را به لرزه در آورد و همین پدیده بود که قرآن را مورد توجه دانشمندان و بررسی کنندگان، در تمام ادوار تاریخ قرار داد.

۲- شناخت قرآن

«شناخت قرآن» برای هر فرد عالم و مؤمن به عنوان یک فرد عالم و برای هر فرد (۱) سوره تکاثر، آیه ۱- ۲.

(۲) بحار ۹۲/ ۱۷۷.

(۳) سوره بقره، آیه ۲۳.

(۴) سوره اسراء، آیه ۸۸.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۱، ص: ۱۱

مؤمن به عنوان یک فرد مؤمن، امری ضروری و واجب است. اما برای یک عالم انسان شناس و جامعه شناس، شناخت قرآن از آن نظر ضروری است که این کتاب در تکوین سرنوشت جوامع اسلامی و بلکه در تکوین سرنوشت بشریّت مؤثر بوده است. نگاهی به تاریخ، این نکته را روشن می‌کند که عملا هیچ کتابی به اندازه «قرآن» بر جوامع بشری و بر زندگی انسانها تأثیر نگذاشته است و به همین جهت است که قرآن خود به خود وارد حوزه بحث جامعه شناسی می‌شود و جزو موضوعات مورد بررسی این علم قرار می‌گیرد. معنای این سخن این است که بررسی و تحقیقات پیرامون تاریخ جهان در این چهارده قرن عموما و شناختن جوامع اسلامی خصوصا بدون شناخت قرآن میسر نیست.

و اما ضروری بودن شناخت قرآن برای یک مسلمان و مؤمن از آن جهت است که منبع اصلی و اساسی دین و ایمان و اندیشه یک مسلمان و آنچه به زندگی او حرارت، معنا و حرمت و روح می‌دهد، «قرآن» است.

«قرآن» مثل بعضی از کتابهای مذهبی نیست که یک سلسله مسائل رمز آسا در مورد خدا و خلقت و تکوین مطرح کرده باشد و حدّ اکثر یک سلسله اندرزهای ساده اخلاقی هم به آن ضمیمه کرده باشد و بس، به طوری که مؤمنین ناچار باشند دستورها و اندیشه‌ها را از منابع دیگر اخذ کنند، بلکه قرآن تمامی اصول معتقدات و افکار و اندیشه‌هایی را که برای یک انسان به عنوان یک موجود با ایمان و صاحب عقیده لازم و ضروری است و همچنین اصول تربیت، اخلاق و نظامات اجتماعی و خانوادگی را بیان کرده و تنها توضیح و تفسیر و تشریح و احیانا اجتهاد و تطبیق اصول بر فروع را بر عهده سنّت و یا اجتهاد گذاشته است. این است که استفاده از هر منبع دیگر موقوف به شناخت قبلی قرآن است؛ زیرا قرآن مقیاس و معیار همه منابع دیگر است. ما حدیث و سنّت را باید با معیار قرآن بسنجیم تا اگر با قرآن مطابق بود بپذیریم و گر نه رد کنیم.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۱، ص: ۱۲

معتبر ترین و مقدس ترین منابع ما بعد از قرآن، در حدیث، «کتب اربعه» «۱» و در خطب، «نهج البلاغه» و در ادعیه، «صحیفه سجادیه» است، اما همه اینها فرع بر قرآن می‌باشند و به اندازه قرآن قطعیت صدور ندارند، یعنی حدیث کافی، آنقدر می‌تواند معتبر باشد که با قرآن منطبق باشد و با تعلیمات آن جور درآید و اختلاف نداشته باشد. رسول خدا و ائمه اطهار علیهم السّلام می‌فرمودند: احادیث ما را بر قرآن عرضه کنید، اگر بر قرآن منطبق نبود بدانید که ساختگی و جعلی است و آن را بر ما بسته‌اند؛ زیرا ما چیزی برخلاف قرآن نمی‌گوییم «۲».

بحث شناخت قرآن و امکان، و اقسام آن و مطالب متفرع بر آن بسیار است که ان شاء اللّه در درس چهارم کتاب به طور تفصیلی مورد بحث و بررسی قرار خواهیم داد.

۳- علوم قرآنی

مجموعه بحثهای علمی که در رابطه با قرآن مطرح می‌شوند، «علوم قرآنی» نامیده می‌شوند که به نوعی در شناخت قرآن و فهم آن مؤثرند، از مهمترین مباحث علوم قرآنی، این موارد را می‌توان نام برد:

علم تفسیر، آیات الاحکام، اعجاز، مکی و مدنی، اسباب نزول، ناسخ و منسوخ، محکم و متشابه، اعراب، بلاغت، رسم قرآن، قرائات و مسائل دیگری که در رابطه با شناخت و فهم قرآن دخالت مستقیم یا غیر مستقیم دارند.

این علوم از دیر باز مورد اهتمام و عنایت دانشمندان اسلامی بوده است و در این زمینه تحقیقات ارزشمندی صورت گرفته و کتابهای زیادی نوشته شده است.

مسائل علوم قرآنی را غالبا در ضمن کتب تفسیر، یا به عنوان مقدمه، یا به مناسبت (۱) کافی، من لا یحضره الفقیه، تهذیب و استبصار.

(۲) آشنایی با قرآن (۱)، شهید مطهری، صفحه ۹ به بعد.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۱۳

آیات و نیز بخشی از آنها را در ضمن اصول فقه یاد کرده‌اند و به هر حال این مهم را که کلید تفسیر است نادیده نگرفته‌اند، چنانچه از مفسرین امامیه، شیخ طوسی در مقدمه تفسیر «التبیان» و شیخ طبرسی در مقدمه «مجمع البیان» و فیض کاشانی در مقدمه «تفسیر صافی» و بلاغی در مقدمه «آلاء الرحمن» و شعرانی در مقدمه «منهج الصادقین» و آیت اللّه خوئی در «البیان» و علامه طباطبائی در کتاب «قرآن در اسلام» و محمد هادی معرفت در «التمهید»، مسائل عمده علوم قرآنی را یاد کرده‌اند، همچنانکه مسائلی مانند ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه را هم جداگانه ذیل تفسیر آیات مناسب مورد، به تفصیل مورد بحث و تحقیق قرار داده‌اند.

شاید قدیمیترین صورت تدوین یک علم مستقل از علوم قرآنی، «علم الرسم العثمانی» باشد که همزمان با تدوین قرآن امام (تدوین شده در زمان عثمان) پدید آمده است. پس از آن، علم اعراب القرآن می‌باشد که واضع آن «ابو الاسود دئلی» به راهنمایی امیر المؤمنین علی علیه السّلام بوده است. و همچنین تفسیر منسوب به «نعمانی» که مأثور از امیر المؤمنین علیه السّلام است و شامل غالب مسائل علوم قرآنی است «۱».

و در قرن هشتم و نهم هجری سه کتاب جامع در علوم قرآنی نگاشته شد که عبارتند از:

۱- «البرهان فی علوم القرآن»، تألیف امام بدر الدین محمد بن عبد اللّه زرکشی، متوفای ۷۹۴ هجری قمری است.

۲- «مواقع العلوم من مواقع النجوم»، تألیف جلال الدین بلقینی، متوفای ۸۲۴ هجری قمری است.

۳- «الاتقان فی علوم القرآن»، تألیف جلال الدین سیوطی، متوفای ۹۱۱ هجری قمری است. این کتاب به عنوان جامعترین کتب علوم قرآنی شهرت یافته است و در حقیقت تلفیقی است از دو کتاب مذکور. (۱) تفسیر منسوب به نعمانی، به تفصیل در جلد ۹۳ بحار از صفحه ۱ تا ۹۷ آمده است.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۱۴

به هر حال در رابطه با علوم قرآن از صدر اسلام تا کنون کتابهای بسیاری نوشته شده است که ان شاء اللّه تعالی در این کتاب در ضمن یک درس (درس اول) به تفصیل آنها را با ذکر نام مؤلف و سال تألیف، معرفی خواهیم کرد.

قم مقدسه اقل عباد: حبیب اللّه طاهری ۳/ ۱۰/ ۱۳۷۳ برابر با بیستم رجب ۱۴۱۵

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۱۵

درس اول کتابشناسی در علوم قرآنی

اشاره

قبل از ورود در مسائل اصلی علوم قرآنی، اشاره به کتبی که از صدر اسلام تا کنون در این زمینه نگاشته شده، امری مفید و لازم و مایه بصیرت اهل تحقیق خواهد بود «۱».

در میان مسلمانان علاوه بر علوم رایج در جوامع بشری، علومی نیز هست که موضوع بحث آنها خود قرآن است. و تاریخ پیدایش این علوم، نخستین روزهای نزول قرآن می‌باشد و به تدریج مسائل آنها در میان مردم نضج یافته و تنقیح شده و به حد کمال رسیده است. و بالأخره، محققین این فنون تألیفات بسیاری در آن رابطه داشته و کتابهای بیشماری نوشته‌اند. برخی از این علوم پیرامون الفاظ قرآن کریم و برخی در معانی آن به بحث و کنجکاوی می‌پردازد:

اما علومی که در الفاظ قرآن بحث می‌کنند، فنون تجوید و قرائت است و آنها نیز چند دسته‌اند، قسمی از آن فنی است در کیفیت تلفظ به حروف تهجّی و حالات و عوارضی که حروف تهجی در لغت عرب در میان الفاظ مفرده و مرکبه پیدا می‌کند مانند: ادغام و تبدیل حروف و احکام وقف و ابتدا و نظایر آن.

و فنی دیگر به ضبط و توجیه قرائتهای هفتگانه معروف و قرائتهای سه گانه دیگر (۱) برای آگاهی بیشتر، به مقدمه ج ۱ کتاب شریف «التمهید»، نوشته محمد هادی معرفت مراجعه نمایید.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۱۶

و قرائتهای صحابه و شواذّ قرائتها می‌پردازد.

و فنی هم عدد سور و آیات و کلمات و حروف آنها و آیات و کلمات و حروف همه قرآن را احصاء می‌کند.

و فنی هم در خصوص رسم الخط خاص قرآن مجید و اختلافاتی که با رسم الخط عربی معمول دارد سخن می‌گوید.

و اما علومی که در معانی قرآن مجید بحث می‌کند آن نیز به شعبی قابل تقسیم است:

فنی است که از کلیات معانی آیات مانند تنزیل، تأویل، ظاهر، باطن، محکم، متشابه، ناسخ و منسوخ قرآن کنجکاوی و بحث می‌کند.

و فنی است که در آیات احکام بحث می‌نماید و در حقیقت شعبه‌ای از فقه اسلامی است.

و فنی است که از معانی خصوص آیات قرآنی سخن می‌گوید و به نام «تفسیر قرآن» نامیده می‌شود «۱» که در آینده ما در رابطه با تفسیر و طبقات مفسرین بررسی خواهیم داشت. دانشمندان اسلامی در هر یك از علوم خاصه به قرآن مجید تألیفات و تصانیف بیشماری داشته‌اند که ما در اینجا به اهم آنها با ذکر نام و نام مؤلف و قرن تألیف، اشاره می‌کنیم:

قرن اول

عصر تدوین، در اواخر قرن اول بود و اول کسی که در قرائت، کتاب نوشت «یحیی بن یعمر»، متوفای ۸۹ هجری بود که یکی از شاگردان ابو الاسود دئلی است.

او در قریه واسط به تألیف این کتاب پرداخت و به نقل «فؤاد سزگین» در «تاریخ التّراث العربی»، یحیی بن یعمر، اختلافاتی را که در مصحفهای معروف مشاهده (۱) قرآن در اسلام علامه طباطبائی: ۱۵۸.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۱۷

کرده بود، ضمیمه کتاب خود کرده است.

قرن دوم

اهم تحقیقات و تألیفاتی که در قرن دوم درباره قرآن صورت گرفته بدین شرح است:

۱- «عدد آی القرآن»، تألیف حسن بن ابی الحسن یسار بصری، متوفای ۱۱۰ هجری.

۲- «اختلاف مصاحف الشام و الحجاز و العراق»، و: «المقطوع و الموصول» در زمینه وقف و وصل، تألیف عبد اللّه بن عامر یحصبی، متوفای ۱۱۸ هجری.

۳- «کتاب الوقوف»، تألیف شیبهٔ بن نصّاح مدنی، متوفای ۱۳۰ هجری.

۴- «معانی القرآن»، تألیف ابان بن تغلب، متوفای ۱۴۱ هجری است و او از صحابه امام سجاد علیه السّلام می‌باشد و وی پس از ابن یعمر، اول کسی است که درباره «قرائت» نیز کتاب نوشته است.

۵- «احکام القرآن»، تألیف محمد بن سائب کلبی، متوفای ۱۴۶ هجری.

۶- «الآیات المتشابهات»، تألیف مقاتل بن سلیمان، متوفای ۱۵۰ هجری.

۷- «الوقف و الابتداء»، و: «القرائات»، تألیف ابو عمرو بن علاء، زبّان بن عمار تمیمی، متوفای ۱۵۴ هجری.

۸- کتابی در قرائت، تألیف حمزهٔ بن حبیب، متوفای ۱۵۶ هجری است که او یکی از قراء سبعه و از صحابه امام صادق علیه السّلام بود.

۹- «معانی القرآن» و: «اختلاف اهل الکوفهٔ و البصرهٔ و الشام فی المصاحف» و:

«الجمع و التثنیهٔ فی القرآن»، تألیف یحیی بن زیاد الفرّاء، متوفای ۲۰۷ هجری.

۱۰- کتاب «الرغیب»، در علوم قرآن و غلط رجال، تألیف محمد بن عمر واقدی، علامه و نویسنده و مورخ معروف، متوفای ۲۰۷ هجری.

۱۱- «اعجاز القرآن»، در دو جلد و «معانی القرآن»، تألیف ابو عبیده معمر بن

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۱۸

المثنی، متوفای ۲۰۹ هجری.

قرن سوم

مهمترین تحقیقات قرن سوم در این زمینه به شرح ذیل است:

۱- «فضائل القرآن» و: «المقصور و الممدود» در قرائت، و: «غریب القرآن» و: «الناسخ و المنسوخ»، تألیف ابو عبید القاسم بن سلام، متوفای ۲۲۴ هجری.

۲- «اعجاز القرآن»، از همان مؤلف (ابو عبید) و آن جزو اولین کتابهایی است که در این موضوع نگاشته شده.

۳- «اسباب النزول»، تألیف علی بن المدینی، متوفای ۲۳۴ هجری.

۴- «الناسخ و المنسوخ»، تألیف احمد بن محمد بن عیسی اشعری، شیخ قمیین، متوفای ۲۳۴ هجری.

۵- «الفتیه»، در تفسیر غریب القرآن، از امام ابو زرعه عراقی، متوفای ۲۶۴ هجری.

۶- «تأویل مشکل القرآن» و: «تفسیر غریب القرآن» و: «اعراب القرآن» و کتابی در قرائات، از ابو محمد عبد اللّه بن مسلم بن قتیبه، متوفای ۲۷۶ هجری.

۷- «إعراب القرآن»، از ابو العباس محمد بن یزید المبرد نحوی، متوفای ۲۸۶ هجری.

۸- «فضائل القرآن» و کتابی درباره آیاتی که در مکه و آیاتی که در مدینه نازل شده، از ابو عبد اللّه محمد بن ایوب بن ضریس، متوفای ۲۹۴ هجری.

۹- رساله جامعی در صنوف آیات قرآن، از ابو القاسم سعد بن عبد اللّه اشعری قمی، متوفای ۲۹۹ است که علامه مجلسی آن را یافته و در بحار: جلد ۹۳، صفحه ۹۷ چگونگی آن را نقل کرده است.

۱۰- «الحاوی فی علوم القرآن»، در ۲۷ جزء، از محمد بن خلف مرزبان، متوفای ۳۰۹ هجری.

۱۱- «التنزیه و ذکر متشابه القرآن»، از ابو محمد حسن بن موسی نوبختی، متوفای

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۱، ص: ۱۹

حدود ۳۱۰ هجری.

۱۲- کتاب «المصاحف» و: «الناسخ و المنسوخ» و رساله‌ای در قرائتها، از ابو بکر بن ابی داود عبد اللّه بن سلیمان سجستانی، متوفای ۳۱۶ هجری.

۱۳- «احکام القرآن»، از امام شافعی ابی عبد اللّه محمد بن ادریس، متوفای ۳۰۴ هجری.

قرن چهارم

تألیفاتی که در این قرن به وجود آمد به شرح ذیل است:

۱- «غریب القرآن»، از ابو بکر محمد بن الحسن الازدی، معروف به ابن درید، از ادبای بزرگ شیعه که در نحو و لغت دست داشته است و در سال ۳۲۱ درگذشت.

۲- «البیان فی علوم القرآن» و: «عجائب علوم القرآن» از ابو البرکات عبد الرحمن بن ابی سعید انباری، متوفای ۳۲۸ هجری.

۳- «فضائل القرآن»، از ثقة الاسلام محمد بن یعقوب کلینی، متوفای ۳۲۹ هجری.

۴- «غریب القرآن»، از ابو بکر محمد بن العزیز السجستانی، متوفای ۲۳۰ هجری.

۵- «اعراب القرآن» و: «الناسخ و المنسوخ» و: «معانی القرآن» از ابو جعفر احمد بن محمد نحّاس، متوفای ۳۳۸ هجری.

۶- رساله جامعی در صنوف آیات قرآن از ابو عبد اللّه محمد بن ابراهیم معروف به ابن ابی زینب، متوفای ۳۵۰ است، وی از نزدیکان و خواص کلینی بوده و در کتاب کافی به مرحوم کلینی کمک می‌کرده است، این رساله را علامه مجلسی در بحار: جلد ۹۳ به طور کامل نقل کرده است.

۷- «نکت القرآن»، از ابو محمد القصاب محمد بن علی کرخی، متوفای ۳۶۰ هجری.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۱، ص: ۲۰

۸- «ثواب القرآن» و «التنزیل و التحریف» از ابو عبد اللّه احمد بن محمد بن سیار، متوفای ۳۶۸ از صحابه امام هادی و امام عسکری علیهما السّلام.

۹- کتابی در احکام قرآن که کتابی است بزرگ در سه مجلد از ابو بکر احمد بن علی رازی جصّاص، متوفای ۳۷۰.

۱۰- کتابی در احکام قرآن، از ابو الحسن عباد بن عباس طالقانی، متوفای ۳۸۵ هجری.

۱۱- «الاستغناء» در علوم قرآنی، در یکصد جزء، از محمد بن علی الادفوی، متوفای ۳۸۸ است، صاحب «الطالع السعید» بیست جلد از این کتاب را دیده است.

۱۲- «اعجاز القرآن»، از قاضی ابو بکر محمد بن الطیب الباقلانی، متوفای ۴۰۳ هجری.

۱۳- «بیان اعجاز القرآن»، از ابی سلیمان حمد بن محمد بن ابراهیم خطابی بستی، متوفای ۳۸۸. و کتابهای بسیار دیگر که ما را مجال ذکر همه آنها نیست.

قرن پنجم

مهمترین تحقیقات قرن پنجم پیرامون قرآن به قرار ذیل است:

۱- «البیان فی انواع علوم القرآن»، از شیخ مفید ابو عبد اللّه محمد بن محمد ابن النعمان، متوفای ۴۱۳ هجری.

۲- «خصائص القرآن»، از ابو القاسم حسین بن علی، متوفای ۴۱۸، وی سبط ابن ابی زینب نعمانی است که شیعه و در اصل فارسی است و در مغرب سمت وزارت داشته است.

۳- «المحکم و المتشابه فی القرآن»، از ذو المجدین ابو القاسم علی بن الحسین علم الهدی السید المرتضی، متوفای ۴۳۶.

۴- «البرهان فی علوم القرآن»، از ابو الحسن علی بن ابراهیم بن سعید الحوفی، متوفای ۴۳۰.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۲۱

۵- «الکشف عن وجوه القرآئات السبع»، در دو جزء که علل و دلایل اختلاف قرائتها را بیان می‌کند و اثر خوبی به شمار می‌آید، مؤلف آن ابو محمد مکّی بن ابی طالب است که به سال ۴۳۷ در گذشته است.

۶- «التّیسیر»، درباره قرائتهای هفتگانه و «المحکم» در نقط و «المقنع» درباره رسم الخط مصحفهای مراکز مختلف، از ابو عمرو الدانی، متوفای ۴۴۴.

۷- «الناسخ و المنسوخ»، از ابو محمد علی بن احمد بن سعید بن حزم ظاهری، متوفای ۴۵۶.

۸- مقدمه تفسیر «التبیان»، از شیخ الطائفه ابو جعفر محمد بن الحسن الطوسی، متوفای ۴۶۰ که مشتمل بر نفی تحریف قرآن، نهی از تفسیر به رأی، حجّیت ظواهر قرآن، اقسام معانی قرآن، ظهر و بطن قرآن، محکم و متشابه در قرآن، انواع نسخ، اسامی قرآن و سوره‌ها و آیات آن و دیگر مباحث مربوط به قرآن است.

۹- «اسباب النزول» و: «فضائل القرآن»، از ابو الحسن علی بن احمد واحدی، متوفای ۴۶۸.

۱۰- «المفردات فی غریب القرآن» که اثر بسیار نفیس و با ارزشی است و برخی از اساتید فن از آن به معجزه‌ای از معجزات فن قرآنی تعبیر کرده‌اند، مؤلف آن ابو القاسم حسین بن محمد الراغب الاصفهانی است که در سال ۵۰۲ در گذشته است.

۱۱- «الرسالهٔ الشافیه»، از ابی بکر عبد القاهر جرجانی، متوفای ۴۷۱.

۱۲- «حجهٔ القراءات»، از قاضی ابو زرعه عبد الرحمن بن محمد، متوفای ۴۱۰.

۱۳- «متشابه القرآن» و: «تنزیه القرآن عن المطاعن»، از ابی الحسن عماد الدین قاضی عبد الجبار، متوفای ۴۱۵.

قرن ششم

تألیفات مهم قرن ششم پیرامون قرآن به قرار ذیل است:

۱- «مجمع البیان»، از امین الاسلام ابو علی الفضل بن الحسن الطبرسی، متوفای

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۲۲

۵۴۸ است که در مقدمه آن به شکل مقدمه «التبیان» شیخ طوسی، مسائل مربوط به قرآن مورد بحث قرار گرفته است و در این مقدمه مسائل مورد بحث مفصل‌تر و منقح تر از مقدمه التبیان است.

۲- «وجوه القرآن» به فارسی، از ابو الفضل جیش بن ابراهیم بن محمد التفلیسی، متوفای ۵۵۸.

۳- «فقه القرآن»، از قطب الدین ابو الحسن سعید بن هبهٔ اللّه الراوندی، متوفای ۵۷۳ است، گفته شده که وی از علمای شیعه اولین کسی است که در تفسیر آیات حقوقی و احکام قرآن، تألیف کرده است ولی همانطور که گفته شد محمد بن سائب کلبی و عباد بن عباس طالقانی در این مورد بر وی پیشی گرفته‌اند.

۴- «متشابهات القرآن و مختلفه» در دو جزء از رشید الدین ابو جعفر محمد بن علی بن شهر آشوب سروی، متوفای ۵۸۸ است، وی شاگرد قطب راوندی می‌باشد.

۵- «حرز الأمانی و وجه التهانی»، قصیده‌ای درباره قرائتها، معروف به «شاطبیه»، از ابو محمد القاسم بن فیره الشاطبی امام القرّاء، متوفای ۵۹۷.

۶- «فنون الأفنان فی عجائب علوم القرآن» و: «المجتبی فی علوم تتعلق بالقرآن»، از ابو الفرج عبد الرحمن بن علی، معروف به ابن جوزی، متوفای ۵۹۷.

۷- «البیان فی غریب اعراب القرآن»، تألیف ابی البرکات ابن انباری، متوفای ۵۷۷.

۸- «الاحکام القرآن»، از ابی بکر محمد بن عبد اللّه معروف به ابن عربی، متوفای ۴۵۳ که در چهار جلد چاپ شده است.

قرن هفتم

اهمّ تحقیقات قرن هفتم پیرامون قرآن به قرار ذیل است:

۱- «املاء ما منّ به الرحمن فی وجوه الإعراب و القراءات»، از ابو البقاء عبد اللّه بن الحسین العکبری، متوفای ۶۱۶.

۲- «جمال القرّاء و کمال الأقرّاء»، در قرائت از علم الدین علی بن محمد

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۱، ص: ۲۳

السخاوی، متوفای ۶۴۳.

۳- رساله‌ای موجز، پیرامون لغات قبایل در قرآن که اثر زیبایی به شمار می‌آید.

این تحقیق در حاشیه تفسیر جلالین به چاپ رسیده و جلال الدین سیوطی خلاصه آن را در نوع هفتم و سی‌ام کتاب «الاتقان فی علوم القرآن» آورده است. مؤلف آن ابو القاسم، شاگرد شرف الدین ابو الحسن علی بن المفضل المقدسی، متوفای حدود ۶۵۰ می‌باشد.

۴- «بدیع القرآن»، از ابن ابی الأصبع، عبد العظیم بن عبد الواحد متوفای ۶۵۴ هجری، این تحقیق، اثر زیبایی به شمار می‌آید و در آن انواع بدایعی که در آیات قرآن به کار رفته تشریح شده است.

۵- کتابی در «مجاز قرآن»، از ابو محمد عبد العزیز بن عبد السلام، معروف به «العزّ»، متوفای ۶۶۰.

۶- «سعد السعود فی مختلف شئون القرآن و تاریخه و تفسیر مشکله»، از قدوة العارفین رضی الدین ابو القاسم علی بن موسی بن جعفر بن طاووس، متوفای ۶۶۴.

۷- «المرشد الوجیز فیما یتعلق بالقرآن العزیز»، از ابو شامه شمس الدین عبد الرحمن بن اسماعیل، متوفای ۶۶۵.

۸- «اسئلة القرآن المجید و أجوبتها»، از محمد بن ابو بکر رازی، متوفای ۶۶۶ است، این کتاب حاوی ۱۲۰۰ سؤال و جواب درباره غرائب آیات قرآن است.

قرن هشتم

اهمّ تألیفات این قرن به قرار ذیل است:

۱- «البرهان فی علوم القرآن»، از امام بدر الدین محمد بن عبد اللّه زرکشی، متوفای ۷۹۴ است، این کتاب نفیس دارای ۴۷ قسمت است که پیرامون علوم قرآن بحث کرده است.

۲- «کشف المعانی عن متشابهات المثانی»، از بدر الدین محمد بن ابراهیم،

معروف به ابن جماعه، متوفای ۷۳۳.

۳- «الناسخ و المنسوخ»، از کمال الدین عبد الرحمن بن محمد الحلی معروف به ابن العتائقی، متوفای ۷۷۰.

۴- «فضائل القرآن»، از ابو الفداء اسماعیل بن عمر، معروف به ابن کثیر، متوفای ۷۴۴.

قرن نهم

اهمّ تحقیقات قرن نهم به قرار ذیل است:

۱- «مواقع العلوم فی مواقع النجوم»، از جلال الدین بلقینی، متوفای ۸۲۴ که مشتمل بر پنجاه نوع است.

۲- «التّحبیر فی علوم التفسیر» از جلال الدین سیوطی، متوفای ۹۱۱ که کتاب قبلی را مبنای کار خود قرار داده و با تنقیح و تهذیب آن، این کتاب را در ۲۰۲ نوع به وجود آورده و به سال ۸۷۲ این کار را به پایان برده است.

۳- «الاتقان فی علوم القرآن» جلال الدین سیوطی پس از تدوین «التجیر» به کتاب البرهان زرکشی دست یافت و آن را بهتر از آنچه در این باره نوشته بود، دید لذا وقت خود را به تنقیح و تحریر آن اختصاص داد و بر اساس آن، کتاب «الاتقان فی علوم القرآن» را تألیف کرد، این کتاب مشتمل بر هشتاد نوع و محتوی علوم مربوط به قرآن است. و آخرین تألیف جامع و بدیعی است که در این زمینه به وجود آمده است و در قرون متأخر، کتابی به گستردگی و جامعی «الاتقان» تألیف نشده و آنچه تألیف گردید رساله‌های مختصر و کوچکی است که به بحث از قسمتی از علوم قرآن اختصاص یافته است.

۴- «کنز العرفان فی فقه القرآن»، از فاضل سیوری، ابو عبد اللّه المقداد بن عبد اللّه الحلی الاسدی، متوفای ۸۲۶.

۵- «النشر فی القراءت العشر» و: «غایة النهایة فی طبقات القرّاء» و: «فضائل

القرآن» از ابو الخیر شمس الدین محمد بن محمد معروف به ابن الجوزی، متوفای ۸۳۳.

۶- «الاتقان فی فضائل القرآن»، از ابو الفضل احمد بن علی بن حجر عسقلانی، متوفای ۸۵۲.

۷- «الناسخ و المنسوخ»، از شهاب الدین احمد بن عبد اللّه بن سعید بحرانی معروف به «ابن متوج»، متوفای ۸۳۶ که از شخصیتهای امامیه است و معاصر شهید اول و از شاگردان وی بوده است و قاری عبد الجلیل حسینی، متوفای ۹۷۶، آن را شرح کرده و به امیر احمد، حاکم جیلان تقدیم کرده است و توسط دکتر محمد جعفر اسلامی که معاصر ماست، به فارسی ترجمه شده است.

قرن دهم

اهمّ تحقیقات این قرن، به قرار ذیل است:

۱- «فتح الرحمن بکشف ما یلتبس فی القرآن»، از قاضی زکریا بن محمد انصاری، متوفای ۹۳۰.

۲- «الاحسان فی علوم القرآن»، از ابو عبد اللّه جمال الدین محمد بن احمد بن سعید المکی، متوفای ۹۳۰ هجری.

۳- «معترك القرآن»، در موضوع اعجاز قرآن از جلال الدین سیوطی، متوفای ۹۱۱ که جامعترین کتاب در این موضوع است که با اسلوب فنی و منظم نوشته شده و در سه جلد بزرگ، چاپ شده است.

۴- «احکام القرآن» که به زبدة البیان معروف است، از مولی احمد بن محمد، مشهور به مقدس اردبیلی، متوفای ۹۹۳، کتابی است علمی که بر اساس تحقیق و دقت پایه ریزی شده است.

قرن یازدهم

تحقیقات قرن یازدهم عبارتند از:

۱- «رساله موجزی در متشابهات قرآن در پرتو فلسفه اشراق»، از مولی صدر الدین شیرازی، متوفای ۱۰۵۰.

۲- «بحثهایی در مسائل مهم قرآن در مقدمه تفسیر صافی»، از مولی محسن فیض کاشانی، متوفای ۱۰۹۱.

۳- جلد ۹۲ و قسم اول جلد ۹۳ بحار الانوار که از مسائل و علوم مربوط به قرآن بحث کرده است، این دائرهٔ المعارف اسلامی بزرگ، از مولی محمد باقر مجلسی، متوفای ۱۱۱۱ می‌باشد، مجلسی، مسائل مربوط به قرآن را در پرتو مذهب اهل بیت علیهم السّلام مورد بحث قرار داده و آراء مخالف را مورد طرح و نقد قرار داده است.

نوشته او درباره قرآن، مشتمل بر ۱۳۰ باب و در باب ۱۲۸ پیرامون صنوف آیات قرآن به روایت نعمانی از امیر المؤمنین علیه السّلام سخن گفته و در باب ۱۲۹ سخنان کسانی را که تصور کرده‌اند که در قرآن تناقض وجود دارد، نقد و بررسی کرده و به بحث امام امیر المؤمنین علیه السّلام با برخی از زنادقه در این باره اشاره کرده و در هر مورد، پاسخ کافی داده که اطلاع از آنان ضروری به نظر می‌رسد.

۴- مقدمه‌ای در آغاز تفسیر «البرهان» پیرامون علوم قرآنی، از سید هاشم بن سلیمان الحسینی البحرانی، متوفای ۱۱۰۹ می‌باشد.

۵- «احکام القرآن» که مسالک الأفهام هم نامیده شده، از فاضل کاظمی، از شخصیتهای قرن یازدهم است.

قرن دوازدهم

تحقیقات قرن دوازدهم به قرار ذیل است:

۱- «إتحاف فضلاء البشر فی القراءات الأربعهٔ عشر»، از ابن البناء احمد بن محمد

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۱، ص: ۲۷

دمیاطی، متوفای ۱۱۱۶.

۲- «مرآهٔ الأنوار و مشکاهٔ الأسرار»، از مولی ابو الحسن بن محمد طاهر بن عبد الحمید النباطی الفتونی، متوفای ۱۱۳۸، این تألیف مشتمل بر سه مقدمه است، و هر مقدمه‌ای، دارای چند مقاله است و هر مقاله دارای چند فصل است که تعداد مجموعه فصلها ۲۵ فصل است. مقاله دوم از مقدمه سوم درباره تأویل کلماتی است که در قرآن آمده و در حدود ۱۲۰۰ کلمه است که بر حسب حروف تهجی مرتب شده و هر یک جداگانه مورد بحث قرار گرفته است، خاتمه کتاب نیز مشتمل بر هشت فایده است.

۳- «بدایع البرهان فی وصف حروف القرآن»، از شیخ مصطفی بن عبد الرحمن بن محمد الإزمیری، متوفای ۱۱۵۵.

۴- «اتحاف فضلاء الأمهٔ فی القراءات السبع»، از حسن بن علی بن احمد المنطاوی، متوفای ۱۱۷۰.

۵- «ارشاد الرحمن»، پیرامون علل نزول و ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه و اصول علم تجوید از شیخ عطیهٔ الأجهوری، متوفای ۱۱۹۰.

۶- «حجیهٔ ظواهر الکتاب»، رساله‌ای تحقیقی از وحید بهبهانی، مولی محمد باقر ابن محمد اکمل، معروف به استاد اکبر، متوفای ۱۲۰۶.

قرن سیزدهم

تحقیقات قرن سیزدهم به قرار ذیل است:

۱- «حلّ مشاکل القرآن»، از مولی محمد بن جعفر بن سیف الدین استر آبادی، متوفای ۱۲۶۳.

۲- «رساله‌ای در حجیت ظواهر کتاب»، از استاد متأخرین، مولی مرتضی ابن محمد امین انصاری شوشتری، متوفای ۱۲۸۱.

۳- «خلاصهٔ البیان فی مشکلات القرآن»، از مولی محمد تقی هروی اصفهانی،

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۱، ص: ۲۸

متوفای ۱۲۹۹.

۴- «حجیهٔ القراءات السبع» و: «حجیهٔ ظواهر الکتاب»، از میرزا محمد بن سلیمان تنکابنی، متوفای ۱۳۰۲.

۵- «ایضاح المشتبهات فی تفسیر مشکل القرآن»، از مولی محمد تقی بن محمد حسین کاشانی، متوفای ۱۳۱۶.

قرن چهاردهم

کتابهایی که پیرامون علوم قرآن در این قرن نوشته شد به قرار ذیل است:

۱- «مناهج العرفان فی علوم القرآن»، از سید احمد حسین بن رحیم علی امروهی، متوفای ۱۳۲۸.

۲- «نثر المرجان فی رسم القرآن»، در هفت جلد از محمد غوث النّائطی الأوکانی.

۳- «منهج الفرقان فی علوم القرآن»، از شیخ محمد علی سلامه.

۴- «مناهل العرفان فی علوم القرآن»، از استاد محمد عبد العظیم زرقانی.

۵- «تحفهٔ الأحباب»، پیرامون بیان آیات قرآن و سوره‌های مکی و مدنی از حیدر قلی بن نور محمد، معروف به سردار کابلی.

۶- «النبأ العظیم»، پیرامون نظریه‌های جدید درباره قرآن مجید، از دکتر محمد عبد اللّه دراز.

۷- «نظرات فی القرآن»، از استاد محمد غزّالی.

۸- «تاریخ القرآن»، از استاد محقق، شیخ ابو عبد اللّه زنجانی.

۹- «اعجاز القرآن»، از استاد مصطفی صادق رافعی.

۱۰- «أضواء علی متشابهات القرآن»، مشتمل بر ۱۶۰۰ سؤال و جواب از شیخ خلیل یاسین عاملی.

۱۱- «مباحث فی علوم القرآن»، از دکتر صبحی الصالح.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۱، ص: ۲۹

۱۲- «التصویر الفنی فی القرآن» و: «مشاهد القیامهٔ فی القرآن» از استاد سید قطب.

۱۳- «مقدمه تفسیر آلاء الرحمن»، از امام و علامه مجاهد شیخ محمد جواد بلاغی، این مقدمه نفیس، شامل مهمترین مسائل و مباحث مربوط به قرآن است و نظریاتی در آن یافت می‌شود که اطلاع از آنها ضروری است، این مقدمه به ضمیمه تفسیر سید عبد اللّه شبر که اخیرا در مصر به چاپ رسیده نیز، منتشر شده است.

۱۴- «مقدمه تفسیر البیان»، از مرجع بزرگ، حضرت آیت اللّه العظمی خوئی (ره) در این مقدمه مسائل مهم مربوط به قرآن مورد بحث و بررسی قرار گرفته که بسیار با ارزش و در محافل علمی مورد توجه و عنایت است به طوری که هیچ محققی از مراجعه به آن بی‌نیاز نیست.

۱۵- «قرآن در اسلام»، از علامه بزرگ سید محمد حسین طباطبائی که شامل بحثهای جامعی پیرامون مسائل قرآن است، علاوه بر مباحثی که مؤلف محترم در تفسیر با ارزش خود به نام «المیزان» آورده است.

۱۶- «التمهید فی علوم القرآن»، در شش جلد از فاضل فرزانه، آقای محمد هادی معرفت.

لازم به یاد آوری است که ما درصدد نقل کامل کتب مربوطه در هر قرنی نبودیم بلکه غرض نقل اهم آنها بوده است، لذا کتابهای

بسیار دیگری نیز در این زمینه هست که ما در اینجا متذکر آنها نشدیم.

نکته قابل توجه

موضوع اهتمام مسلمین به قرآن و علوم قرآنی، مسئله‌ای است پرواضح و با توجه به کتب و آثار مربوطه، هیچ گونه تردیدی برای انسان در این مورد باقی نمی‌ماند.

مطلب شایان توجه این است که دانشمندان غرب، از قرن دوازدهم میلادی، بحث و تحقیق در قرآن را آغاز نمودند، و عده‌ای از آنان با پشتکار شگفت آوری به این کار اهتمام ورزیدند و تاکنون نیز این تحقیقات در گوشه و کنار ادامه دارد.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۳۰

عنایت خاورشناسان به علوم قرآن در قرن معاصر به مراحلی رسید که برای هر محقق اسلامی، سخت شگفت انگیز و بهت آور است، به عنوان نمونه یادآور می‌شویم که در اوایل قرن بیستم میلادی، انجمن علمی مونیخ کشور آلمان، تصمیم گرفت تا آنجا که توانایی دارد منابع ویژه قرآن و علوم قرآنی اعم از تفسیر و جز آن را فراهم آورد و چون این انجمن، خاورشناس معروف «برگشتراسد» آلمانی را برای این کار شایسته دید، او را برای اقدام به این امر مهم، انتخاب کرد و او در طول دوره حیات علمی خویش به تحقیقات و تتبعات خود ادامه داد تا آنکه سرانجام در سال ۱۳۵۲ هجری، مطابق با ۱۹۳۳ میلادی از دنیا رفت. انجمن یاد شده تعقیب و تکمیل این کار را به عهده شخصی به نام «اتوپرتیزل» استاد زبان عربی در مونیخ واگذار کرد و این استاد به «مجمع علمی عربی دمشق» نامه‌ای بدین مضمون نوشت:

«ما در نظر داریم به منظور تسهیل آگاهی علاقه مندان به قرآن و علوم قرآنی، هر آیه‌ای از قرآن را در صفحه‌ای مخصوص (که حاوی رسم الخطهای متنوعی است و در مصاحف مختلف دیده می‌شود) بنویسیم، این نوشته قرائات مختلف و متنوعی که از متون گوناگون استفاده می‌شود را نشان می‌دهد، ضمن آنکه می‌خواهیم تفسیرهای عدیده‌ای را که در طول قرنها پدید آمده است در ذیل آن بنگاریم».

این انجمن با نشر اهم کتب علوم قرآنی، کار خود را آغاز کرد مانند کتاب «التیسیر فی القرائات السبع»، نوشته ابو عمرو عثمان بن سعید دانی «۱»، متوفای ۴۴۴ که از معتبرترین و مهمترین کتاب در علم قرائات می‌باشد. و کتاب «المقنع فی رسم مصاحف الأمصار»، در شیوه نگارش قرآن در مراکز مختلف اسلامی. و کتاب «النّقط» این دو کتاب نیز از ابو عمرو دانی است. و کتاب «مختصر الشواذ» از (۱) وی از استادان بزرگ علم قرائت می‌باشد که معروفترین کتب او «التیسیر فی القرائات السبع» و «المقنع فی رسم مصاحف الأمصار» و «المحکم فی نقط المصاحف» می‌باشد، این دانشمند بزرگ در سال ۴۴۴ از دنیا رفت (ر. ک: إنباه الرّواة، ج ۲، ص ۳۴۱ و ۳۴۲).

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۳۱

ابن خالویه «۱»، متوفای ۳۷۰ در حلب. و کتاب «المحتسب ابن جنی «۲»»، متوفای ۳۹۳ که متن آن با حروف لاتین میان نشریات انجمن علمی مونیخ به طبع رسیده است.

و کتاب «غایة النهایة» در طبقات قرّاء، از شمس الدین محمد جزری «۳»، متوفای ۸۳۳ هجری قمری و کتاب «معانی القرآن» فرّاء (متوفای ۲۰۷) و رساله‌ای در تاریخ علم قرآن که به زبان آلمانی نوشته شده و شامل نام تمامی کتبی است که در علوم قرآن در سراسر دنیا تألیف شده است «۴». (۱) ابن خالویه همدانی: ابو عبد اللّه حسین بن احمد بن خالویه، نویسنده کتاب «الاشتقاق» و «الجمل» و «القرائات» و «الأعراب» و «لیس» می‌باشد. (ر. ک: تاریخ قرآن، ص ۳ و بغیة الوعاة، ص ۲۳۲).

(۲) ابو الفتح عثمان بن جنی از استادان لغت و نحو بوده و معروفترین کتابهای او عبارتند از:

«الخصائص» و: «سرّ الصّناعة» و: «التّصریف» و: «اسرار البلاغة». (ر. ک: نزهة الألباء، ص ۴۰۶).

(۳) ابو الخیر شمس الدین محمد بن محمد معروف به «ابن الجزری» که از استادان بزرگ قرائت در زمان خود بوده است و معروفترین کتاب او «النشر فی القرائات العشر» می‌باشد. (ر. ک:

الاعلام، ج ۳، ص ۹۷۸).

(۴) تاریخ قرآن کریم، سید محمد باقر حجتی، ص ۱۵ تا ۱۷، و التمهید، ج ۱، ص ۱۹، محمد هادی معرفت، هر دو به نقل از تاریخ القرآن ابو عبد اللّه زنجانی که عضو مجمع علمی عرب در دمشق بود.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۳۳

درس دوم عظمت و ارزش قرآن و لزوم تمسک به آن

اشاره

قرآن کریم، این معجزه جاودانه اسلام و کتاب حیاتبخش آسمانی، از آغاز نزول تاکنون در میان مسلمانان از اهمیت و توجه خاص و فوق العاده‌ای برخوردار بوده است. وجود کتابهای فراوان تفسیر، لغات قرآن، معاجم، قاموسها، علوم قرآنی، ادبیات قرآن و ... شاهد صدق این مدعاست.

با این همه، نمی‌توان ادعا کرد که مسلمانان، حق این کتاب مقدس آسمانی و برنامه ساز زندگی را ادا کرده باشند. و تحقیقا یکی از مهمترین عوامل داخلی انحطاط مسلمین در این عصر عدم توجه صحیح و استفاده کامل و همه جانبه از قرآن است.

بنابر این، برای اعاده حیثیت و به دست آوردن عظمت و حیات مجدد اسلام و مسلمانان، باید به قرآن رو آورده و از حقایق بی‌انتهایش هر چه بیشتر بهره گرفت و این گنجینه الهی را دستور العمل زندگی فرد و جامعه قرار داد.

برای درک عظمت و اهمیت این نسخه شفابخش، یقینا فهم و درک انسانهای عادی کافی نیست و اساسا انسان محدود چگونه می‌تواند آنگونه که هست کلام خدای نامحدود را توصیف نماید و چگونه می‌تواند انسان ممکن، به حقایق کلام واجب پی ببرد، مگر کسانی که خدای بزرگ آنان را مورد عنایت خویش قرار داده باشد و آنان را مبین و مفسر کلام خویش ساخته باشد همانند حضرت محمد و اهل بیت اطهارش علیهم السّلام زیرا به فرموده رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم: «فضل القرآن علی سایر الکلام

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۳۴

کفضل اللّه علی خلقه» «۱»، یعنی: «برتری قرآن بر سایر کلمات، همانند برتری خداوند بر مخلوق اوست».

بنابراین، برای فهم و درک عظمت و مجد قرآن کریم باید به نظراء قرآن یعنی به قرآنهای ناطق که پیامبر اسلام صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در حدیث ثقلین آنها را قرین هم قرار داده و عدم امکان جدائی آنان را تا قیام قیامت اعلام فرموده است مراجعه کرد:

«إنی تارک فیکم الثّقلین کتاب اللّه و عترتی و إنّهما لن یفترقا حتّی یردا علیّ الحوض» «۲»، این عترتند که می‌توانند قرآن را آنگونه که هست برای مردم بازگو کنند و گرنه عقل و فهم قاصر بشر عادی کجا و درک عظمت کلام خالق کجا؟

وقتی انسان به کلمات معصومین علیهم السّلام در رابطه با قرآن مراجعه می‌کند می‌بیند آن کلمات نیز دریایی است بی‌پایان و رسیدن به عمق و قعر کلماتشان، خود سالها درس و زانو زدن در مکتب اساتید کار کشته را لازم دارد. به هر حال با استمداد از الطاف الهی و عنایت محمد و آلش علیهم السّلام وارد این بحث شده و چند فراز از کلمات اولیای دین و عدیل قرآن را در رابطه با عظمت و قدر و جلال قرآن و دستور به تمسک و عمل به قرآن را در اینجا می‌آوریم. هر چند می‌دانیم که قطره‌ای را از دریا

برداشته‌ایم ولی چکنیم به قول معروف: «آب دریا را اگر نتوان کشید، هم به قدر تشنگی باید چشید»:

۱- علی علیه السّلام در رابطه با قرآن در ضمن خطبه‌ای چنین فرمود:

«و اعلموا أنّ هذا القرآن هو النّاصح الّذی لا یغشّ و الهادی الّذی لا یضلّ و المحدّث الّذی لا یکذب و ما جالس هذا القرآن أحد إلّا قام عنه بزیادهٔ أو نقصان: زیادهٔ فی هدی أو نقصان من عمی.

و اعلموا أنّه لیس علی أحد بعد القرآن من فاقهٔ و لا لأحد قبل القرآن من غنی (۱) بحار، ج ۹۲، ص ۱۹.

(۲) البیان، ص ۱۸.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۳۵

فاستشفوه من أدوائکم و استعینوا به علی لأوائکم فإنّ فیه شفاء من أکبر الدّاء: و هو الکفر و النّفاق و الغیّ و الضّلال فاسألوا اللّه به و توجّهوا إلیه بحبّه و لا تسئلوا به خلقه إنّه ما توجّه العباد إلی اللّه تعالی بمثله.

و اعلموا أنّه شافع مشفّع و قائل مصدّق و أنّه من شفع له القرآن یوم القیامهٔ شفّع فیه و من محل به القرآن یوم القیامهٔ صدّق علیه فإنّه ینادی مناد یوم القیامهٔ: «ألا إنّ کلّ حارث مبتلی فی حرثه و عاقبهٔ عمله غیر حرثهٔ القرآن» فکونوا من حرثته و أتباعه و استدلّوه علی ربّکم و استنصحوه علی أنفسکم و اتّهموا علیه آرائکم و استغشّوا فیه أهوائکم ...» «۱».

یعنی: «آگاه باشید! این قرآن پند دهنده‌ای است که انسان را نمی‌فریبد، هدایت کننده‌ای است که گمراه نمی‌سازد و سخنگویی است که هرگز دروغ نمی‌گوید؛ هر کس با قرآن مجالست کند، از کنار آن با زیادی یا نقصانی برمی‌خیزد: زیادی در هدایت و یا نقصان از کور دلی و جهل.

آگاه باشید! هیچکس پس از داشتن قرآن، فقر و بیچارگی ندارد و هیچکس پیش از آن غنا و بی‌نیازی نخواهد داشت بنابراین، از قرآن برای بیماریهای خود شفا و بهبودی بطلبید و برای پیروزی بر شداید و مشکلات از آن استعانت جویید، زیرا در قرآن شفای بزرگترین بیماریها یعنی کفر و نفاق و گمراهی و ضلالت است، پس آنچه می‌خواهید به وسیله قرآن از خدا بخواهید و با دوستی قرآن به سوی خداوند توجه کنید. هرگز به وسیله کتاب خدا از مخلوق چیزی درخواست نکنید، و آن را وسیله رسیدن به آرزوهای مادی خود قرار مدهید؛ زیرا چیزی که بندگان به وسیله آن به خدا تقرب جویند محترمتر از قرآن نیست.

آگاه باشید! قرآن شفاعت کننده‌ای است که شفاعتش پذیرفته و گوینده‌ای است که سخنش تصدیق می‌گردد. آن کس که قرآن در قیامت شفاعتش کند، مورد شفاعت قرار می‌گیرد و هر کس که قرآن از او شکایت کند گواهیش بر ضدّ او پذیرفته می‌شود (۱) نهج البلاغه صبحی صالح، خطبه ۱۷۶.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۳۶

و در روز قیامت گوینده‌ای صدا می‌زند: «آگاه باشید امروز هر کس گرفتار بذری است که افشانده و گرفتار عاقبت کاری است که انجام داده جز آنان که بذر قرآن افشانده‌اند»، پس شما از بذر افشانان قرآن و پیروان آن باشید، با قرآن، خدا را بشناسید و خویشتن را با آن اندرز دهید و هرگاه (نظر شما بر خلاف قرآن بود) خود را متهم کنید و خواسته‌های خویشتن را در برابر قرآن نادرست بشمارید».

۲- حضرت علی علیه السّلام در کلام دیگرش در رابطه با قرآن چنین می‌گوید:

«... ذلک القرآن فاستنطقوه و لن ینطق و لکن أخبرکم عنه: ألا- إنّ فیه علم ما یأتی و الحدیث عن الماضی و دواء دائکم و نظم ما بینکم» «۱».

یعنی: «این نور همان قرآن است آن را به سخن آرید اگر چه هرگز (با زبان عادی) سخن نمی‌گوید اما من از ناحیه او شما را آگاهی می‌دهم: بدانید در قرآن علوم آینده و اخبار گذشته، داروی بیماریها و نظم حیات اجتماعی شماست.

۳- علی علیه السّلام در کلام دیگرش چنین فرمود:

«إنّ اللّه سبحانه لم یعظ أحدا بمثل هذا القرآن فإنّه حبل اللّه المتین و سببه الأمین و فیه ربیع القلب و ینابیع العلم و ما للقلب جلاء غیره مع أنّه قد ذهب المتذکّرون و بقی النّاسون أو المتناسون ...» «۲» یعنی: «خداوند سبحان احدی را به مطالبی مانند آنچه که در قرآن آمده موعظه نفرموده است؛ زیرا قرآن رشته محکم خدا و وسیله امین اوست و بهار دلها و چشمه‌های دانش در قرآن است و برای قلب جلایی جز قرآن نمی‌توان یافت خصوصا در محیطی که بیدار دلان از میان رفته و غافلان یا تغافل کنندگان باقی مانده‌اند».

۴- امیر المؤمنین علیه السّلام در ذیل یکی از خطبه‌های غرّایش درباره قرآن چنین می‌گوید: (۱) نهج البلاغه صبحی صالح، خطبه ۱۵۸.

(۲) همان مدرک، خطبه ۱۷۶.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۳۷

«... ثمّ أنزل علیه الکتاب نورا لا تطفأ مصابیحه و سراجا لا یخبو توقّده و بحرا لا یدرک قعره و منهاجا لا یضلّ نهجه و شعاعا لا یظلم ضوؤه و فرقانا لا یخمد برهانه و تبیانا لا تهدم أرکانه و شفاء لا تخشی أسقامه و عزّا لا تهزم أنصاره و حقّا لا تخذل أعوانه فهو معدن الإیمان و بحبوحته و ینابیع العلم و بحوره و ریاض العدل و غدرانه و أثافیّ الإسلام و بنیانه و أودیة الحقّ و غیطانه و بحر لا ینزفه المستنزفون و عیون لا ینضبها الماتحون و مناهل لا یغیضها الواردون و منازل لا یضلّ نهجها المسافرون و أعلام لا یعمی عنها السّائرون و آکام لا یجوز عنها القاصدون جعله اللّه ریّا لعطش العلماء و ربیعا لقلوب الفقهاء و محاجّ لطرق الصّلحاء و دواء لیس بعده داء و نورا لیس معه ظلمة و حبلا وثیقا عروته و معقلا منیعا ذروته و عزّا لمن تولّاه و سلما لمن دخله و هدی لمن ائتمّ به و عذرا لمن انتحله و برهانا لمن تکلّم به و شاهدا لمن خاصم به و فلجا لمن حاجّ به و حاملا لمن حمله و مطیّة لمن أعمله و آیة لمن توسّم و جنّة لمن استلأم و علما لمن وعی و حدیثا لمن روی و حکما لمن قضی» «۱».

یعنی: «سپس کتاب آسمانی یعنی قرآن را بر او نازل فرمود: نوری که خاموشی ندارد، چراغی که افروختگی آن زوال نپذیرد، دریایی که اعماقش را درک نتوان نمود، راهی که گمراهی در آن وجود ندارد، شعاعی که روشنی آن تیرگی نگیرد، فرقان و جدا کننده حق از باطلی که درخشش دلیلش، به خاموشی نگراید، بنیانی که ارکان آن منهدم نگردد، بهبودی بخشی که با وجود آن، بیماریها وحشت نیاورد، قدرتی که یاورانش شکست ندارند و حقی که مددکارانش خذلان نبینند.

قرآن معدن ایمان و مرکز آن است، چشمه‌های دانش و دریاهای آن است، منابع عدالت است و غدیرهای آن، پایه‌های اسلام است و بنیان آن، نهرهای زلال حق است و سرزمینهای مطمئن آن، دریایی است که بهره گیران تشنه کام، آبش را تمام نتوان کشید و چشمه‌هایی است که از آن کم نتوانند کرد، محل برداشت آبی است که هر چه (۱) نهج البلاغه صبحی صالح، خطبه ۱۹۸.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۳۸

از آن برگیرند کم نمی‌شود، منازلی است که مسافران، راه آن را گم نمی‌کنند، نشانه‌هایی است که از چشم سیر کنندگان پنهان نمی‌ماند و کوهساری است که (دیده رهگذران را به خود متوجه ساخته) از آن نمی‌گذرند.

خداوند این قرآن را فرو نشاننده عطش دانشمندان، باران بهاری برای قلب درک کنندگان و جاده وسیع برای صالحان قرار داده است، قرآن دارویی است که پس از آن بیماری باقی نمی‌ماند، نوری است که بعد از آن ظلمتی یافت نمی‌شود، ریسمانی است که دستگیره آن مطمئن، پناهگاهی است که قله بلند آن مانع دشمنان، نیرو و قدرتی است برای کسی که به آن چنگ زند، محل امنی است برای هر کس که به آن وارد شود، راهنمایی است برای کسی که به آن اقتدا کند، انجام وظیفه‌ای است برای آن کس که مذهب خویش گرداند، برهانی است برای کسی که به گفته‌هایش استدلال کند، شاهد و گواهی است برای آنکه از آن سخن بگوید، پیروزی و غلبه است برای افرادی که با آن استدلال نمایند، نجات دهنده‌ای است برای کسی که حامل آن باشد و به آن

عمل کند، مرکب راهواری است برای کسی که آن را به کار گیرد، نشانه‌ای است برای کسی که با آن علامتگذاری کند، سپری است برای آنکه لباس رزم بپوشد، دانشی است برای کسی که حفظ کند، گفتار پر ارزشی است برای آن که روایت کند و حکم و فرمانی است برای کسی که قضاوت به عهده گیرد.

در نهج البلاغه کلمات بسیاری از این قبیل درباره عظمت و اهمیت و ارزش قرآن گفته شده ولی ما به همین چند فراز اکتفا می‌کنیم و اهل تحقیق برای آگاهی بیشتر به نهج البلاغه مراجعه نمایند.

۵- رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نیز درباره عظمت قرآن و لزوم تمسک به آن برای نجات از هلاکت، سخنی رسا دارد که مرحوم کلینی آن را در کافی آورده است و آن این است:

«أيّها النّاس إنّكم فی دار هدنهٔ و أنتم علی ظهر سفر و السّير بكم سريع و قد رأيتم اللّيل و النّهار و الشّمس و القمر يبليان كلّ جديد و يقرّبان كلّ بعيد و يأتيان كلّ موعود فأعدّوا الجهاز لبعد المجاز فقام المقداد بن الأسود فقال: يا رسول اللّه و ما دار الهدنهٔ؟ قال: دار

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۳۹

بلاغ و انقطاع فإذا التبست عليكم الفتن كقطع اللّيل المظلم فعليكم بالقرآن فإنّه شافع مشفّع و ماحل مصدّق و من جعله امامه قاده إلی الجنّهٔ و من جعله خلفه ساقه إلی النّار و هو الدّليل يدلّ علی خير سبيل و هو كتاب فيه تفصيل و بيان و تحصيل و هو الفصل ليس بالهزل و له ظهر و بطن فظاهره حكم و باطنه علم ظاهره أنيق و باطنه عميق له نجوم و علی نجومه نجوم [له تخوم و علی تخومه تخوم لا تحصی عجائبه و لا تبلی غرائبه فيه مصابيح الهدی و منار الحكمهٔ و دليل علی المعرفهٔ لمن عرف الصّفهٔ فليجل جال بصره و ليبلغ الصّفهٔ نظره ينج من عطب و يتخلّص من نشب فإنّ التّفكّر حياهٔ قلب البصير كما يمشی المستنير فی الظّلمات بالنّور فعليكم بحسن التّخلّص و قلّهٔ التّربّص» «۱».

یعنی: «ای مردم! به تحقیق شما در دار هدنه و بر پشت مرکبی هستید که سیر آن سریع است و تحقیقا می‌بینید شب و روز و آفتاب و ماه را که هر نویی را کهنه و هر دوری را نزدیک می‌کنند و هر موعودی را می‌آورند، پس توشه خود را برای راه دوری که در پیش دارید مهیا کنید.

پس «مقداد بن اسود» برخاست و پرسید مقصود از دار هدنه چیست؟ فرمود:

محل سکونتی که پایان می‌پذیرد، پس هر زمانی که بر شما پوشیده شده فتنه‌ها مانند قطعه‌های شب تاریک، بر شما باد به تمسک به قرآن، زیرا قرآن شفاعت کننده‌ای است که شفاعتش مقبول و شکایت کننده‌ای است که شکایتش نیز مورد پذیرش است، هر که قرآن را پیشوای خود قرار دهد و از آن تبعیت کند او را به بهشت می‌کشاند و هر که قرآن را پشت سر اندازد یعنی به آن بی‌اعتنا بوده و به دستوراتش عمل نکند، او را به آتش جهنم سوق خواهد داد، قرآن راهنمایی است که انسان را به بهترین راههای خیر دنیا و آخرت، راهنمایی می‌نماید و قرآن کتابی است که در آن تفصیل هر شیء و تبیین هر حکم و تحصیل هر مطلبی است و قرآن فاصل بین حق و باطل است و هزل و شوخی نیست و برای آن ظاهر و باطنی است، ظاهرش حکم (۱) کافی، ج ۲، کتاب فضل القرآن، ص ۵۹۸، ح ۲.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۴۰

و باطنش علم و ظاهرش انیق و زیبا و باطنش عمیق و ژرف است.

در قرآن آیاتی است دلالت کننده بر احکام همانند ستارگان که به آن هدایت یابند.

عجایب آیات آن قابل شماره نبوده و غرایب احکام آن کهنه نگردد، در قرآن چراغهای هدایت و مناره‌های حکمت و دلیل بر معرفت برای کسی که صفت تعرف و استنباط را بشناسد وجود دارد، پس باید شخص تیزبین با دقت، نظر کند و دقت نظر را تا به درک صفت آن ادامه دهد؛ زیرا قرآن نجات دهد کسی را که به هلاکت افتاده و رهایی بخشد آن را که رهایی ندارد! زیرا

اندیشیدن مایه زندگی دل بیناست، چنانکه آنکه جویای روشنی است و تاریکیها به وسیله نور راه را می‌پیماید، پس بر شماست که برهید و کم انتظار برید».

۶- و باز رسول خدا فرمود:

«القرآن هدی من الضّلالهٔ و تبیان من العمی و استقالهٔ من العثرهٔ و نور من الظّلمهٔ و ضیاء من الأحداث و عصمهٔ من الهلکهٔ و رشد من الغوایهٔ و بیان من الفتن و بلاغ من الدّنیا إلی الآخرهٔ و فیه کمال دینکم و ما عدل أحد عن القرآن إلّا إلی النّار» «۱».

یعنی: «قرآن، راهنمای گمراهی است و بینایی از هر کوری است و باعث گذشت از لغزشهاست و روشنی در هر تاریکی است. و در پیشامدها (حوادث و بدعتها) پرتوی است و نگهدارنده از هر هلاکتی است. و رهجویی در هر گمراهی است.

و بیان کننده هر اشتباه و فتنه‌ای است. و انسان را از دنیای پست به سعادتهای آخرت می‌رساند. و در آن کمال دین شماست و هیچ کس از قرآن روگردان نشود مگر به سوی دوزخ».

به هر حال، قرآن کتابی است که خدای سبحان آن را برای هدایت بشر و نجات او از هلاکت و شفای او از امراض مهلکه نازل فرموده است. و این آثار فرع بر فهم قرآن و علم به رموز آن و سپس عمل به مضمون و محتوای آن است. بنابراین، بر هر کسی (۱)

کافی، ج ۲، کتاب فضل القرآن، ص ۶۰۰، ح ۸.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۴۱

که می‌خواهد هدایت شود و خود را از مهالک نجات داده و در مسیر الهی و بالأخره بهشت رضوان قرار گیرد باید به قرآن تمسک نماید و نخست آن را بیاموزد و سپس در فهم معانی و دقایق آن بکوشد و سرانجام به فرامین آن معتقد شده و عمل نماید و گرنه ابدا به رستگاری نخواهد رسید؛ چنانکه رسول خدا فرمود:

«و ما عدل أحد عن القرآن إلّا إلی النّار»؛ یعنی: «عدول از قرآن همان و ورود در آتش جهنم همان».

گرچه هر چه درباره عظمت قرآن بگوییم که گفته‌ایم و اساسا فهم بشر عادی نسبت به درک عظمت قرآن عاجز و قاصر است لکن چون بنای ما بر اختصار است به همین چند فراز از کلمات رسول خدا و امیر المؤمنین علیه السّلام اکتفا می‌کنیم، به امید روزی که به حقیقت قرآن دست پیدا کنیم ان شاء اللّه تعالی.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۴۲

سؤالات:

۱- بهترین راه برای رسیدن به حقایق قرآن کدام است؟ چرا؟ توضیح دهید.

۲- رهاورد نیک پیروی از قرآن و رهاورد شوم عدول از قرآن را بیان کنید.

۳- قسمتی از کلمات پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و امیر المؤمنین علیه السّلام را در عظمت قرآن آورده و در پیرامون آن توضیح دهید.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۴۳

درس سوم تلاوت قرآن و آداب آن

اشاره

مطالب قابل طرح در این درس تحت عناوین ذیل مورد بررسی قرار می‌گیرند:

۱- تعلم و آموختن قرآن.

۲- تعلیم و آموزاندن قرآن.

۳- تلاوت قرآن.

۴- مقدار تلاوت قرآن.

۵- آداب تلاوت قرآن.

۶- استماع قرآن و ادب آن.

۷- حفظ قرآن.

۸- چند نکته:

الف- فراموش کردن قرآن بعد از فراگیری آن.

ب- خواندن قرآن در خانه‌ها.

ج- تعلیم قرآن به شیعیان در عالم برزخ.

۱- تعلم و آموختن قرآن

از آنجا که قرآن برای هدایت بشر آمده و نسخه شفابخش انسان از امراض قلبی از قبیل کفر، نفاق و ضلالت است، عمل به آن امری لازم و ضروری است؛ زیرا تا به نسخه، عمل نشود در رفع مرض مؤثر نخواهد بود و عمل کردن فرع بر فهمیدن

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۱، ص: ۴۴

و فهمیدن مضامین یک نسخه، فرع بر خواندن آن است، لذا بر هر انسانی که می‌خواهد از این نسخه شفابخش الهی، شفا گیرد قبل از هر چیز لازم است که آن را فرا گیرد و بیاموزد و بتواند آن را از رو بخواند تا در صدد فهم معانی آن برآید و گرنه برای کسی که حتی از خواندن قرآن عاجز است و قادر بر روخوانی آن نیست، قطعا فهم معانی آن نیز برای او میسر نخواهد بود، لذا اولین قدمی که یک مسلمان نسبت به بهره‌گیری از قرآن برمی‌دارد تعلم و فراگیری قرآن و توان روخوانی آن است و تدبر در معانی و مضامین آیات قرآنی، فرع بر این قدم اولی است، اینجاست که در روایات مأثوره از اولیای دین علیهم السّلام تأکید فراوان نسبت به یادگیری و آموزش قرآن کریم شده است که در اینجا به بعضی از آنها اشاره می‌کنیم «۱»:

۱- «قال الصّادق علیه السّلام: ینبغی للمؤمن أن لا یموت حتّی یتعلّم القرآن أو یکون فی تعلّمه» «۲».

یعنی: «امام صادق علیه السّلام فرمود: سزاوار است بر مؤمن اینکه نمیرد مگر اینکه قرآن را فرا گرفته باشد و یا مشغول تعلم و فراگیری آن باشد».

۲- «قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم: القرآن مأدبة اللّه فتعلّموا مأدبته ماستطعتم» «۳».

یعنی: «رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود: قرآن سفره گسترده الهی است تا می‌توانید از این سفره بیاموزید».

۳- «قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم: خیارکم من تعلّم القرآن و علّمه» «۴».

یعنی: «رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود: بهترین شما کسی است که قرآن را بیاموزد و کسی که به دیگری تعلیم دهد».

۴- «قال علی علیه السّلام: تعلّموا القرآن فإنّه أحسن الحدیث و تفقّهوا فیه فإنّه ربیع القلوب (۱) ر. ک: بحار، ج ۹۲، ص ۱۸۵، «باب ثواب تعلم القرآن و تعلیمه».

(۲) بحار، ج ۹۲، ص ۱۸۹.

(۳) بحار، ج ۹۲، ص ۱۹.

(۴) بحار، ج ۹۲، ص ۱۹.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۴۵

و استشفوا بنوره فإنّه شفاء الصّدور و أحسنوا تلاوته فإنّه أنفع القصص ...» «۱».

یعنی: «قرآن را فرا گیرید که بهترین گفته‌هاست و در آن بیندیشید که بهار قلبهاست، از نور آن شفا بجویید که شفای دلهای بیمار است و آن را به نیکوترین وجه تلاوت کنید؛ زیرا سود بخش ترین سرگذشتهاست».

۵- «قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم: علیکم بتعلّم القرآن و کثرة تلاوته» «۲».

یعنی: «رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود: بر شما باد فراگیری قرآن و زیاد خوانی آن».

۶- «قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم: یقال لصاحب القرآن إذا دخل الجنّة اقرأ و اصعد فیقرء و یصعد بکلّ آیة درجة حتّی یقرء آخر شیء معه منه» «۳».

یعنی: «رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود: وقتی صاحب قرآن وارد بهشت شد به او گفته می‌شود بخوان و بالا برو، او به هر آیه‌ای که می‌خواند یک درجه بالا می‌رود تا آخرین آیه‌ای که می‌داند می‌خواند».

به هر حال، روایات در ثواب و فضیلت تعلم و فراگیری قرآن بسیار است که اینها نمونه‌ای از آنها بود.

۲- تعلیم و آموزاندن قرآن

در روایات اسلامی در فضیلت تعلیم قرآن به دیگری سخنهای بسیار گفته شد، انسان اگر خود به دیگری قرآن بیاموزد و یا وسیله‌ای شود که دیگری قرآن فرا گیرد، مثل اینکه پدری متحمل مخارج فراگیری قرآن فرزندان خود شود، پاداش بسیار و اجر جزیل خواهد داشت. و حتی گفته شده معلم قرآن مولای متعلمین است و آنها حکم عبد و برده او را دارند، در رابطه با ثواب و فضیلت تعلیم قرآن به دیگران روایات بسیاری است که ما به بعضی از آنها اشاره می‌کنیم: (۱) نهج البلاغه، خطبه ۱۱۰.

(۲) کنز العمال، حدیث ۲۳۶۸.

(۳) میزان الحکمه، ج ۸، ص ۷۵ به نقل از کنز العمال، حدیث ۲۳۳۱.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۴۶

۱- «قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم: من علّم رجلا القرآن فهو مولاه لا یخذله و لا یستأثر علیه» «۱».

یعنی: «رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود: کسی که مردی را قرآن بیاموزد، مولای او خواهد شد و او نباید مولای خود را ذلیل کرده و یا در کارها بر او پیشی گرفته و خود را بر او مقدم بدارد».

۲- «قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم: من علّم ولدا له القرآن قلّده قلادة یعجب منها الأوّلون و الآخرون یوم القیامة» «۲».

یعنی: «رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود: هر کس فرزند خود را قرآن بیاموزد او را مزین کرده به گردنبندی که در قیامت اولین و آخرین را به تعجب وا می‌دارد».

۳- «قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم: من علّم ولده القرآن فکأنّما حجّ البیت عشرة ألف حجّة و اعتمر عشرة ألف عمرة و أعتق عشرة ألف رقبة من ولد إسماعیل علیه السّلام و غزا عشرة ألف غزوة و أطعم عشرة ألف مسکین مسلم جائع و کأنّما کسا عشرة ألف عار مسلم و یکتب له بکلّ حرف عشرة حسنات و یمحی عنه عشرة سیّئات و یکون معه فی قبره حتّی یبعث و یثقّل فی میزانه و یتجاوز به علی الصّراط کالبرق الخاطف و لم یفارقه القرآن حتّی ینزل به من الکرامة أفضل ما یتمنّی» «۳».

یعنی: «رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود: کسی که فرزند خود را قرآن تعلیم دهد، گویا ده هزار حج و ده هزار عمره بجا آورده است و ده هزار بنده از فرزندان اسماعیل علیه السّلام را آزاد کرده و ده هزار مرتبه در جنگ (در راه خدا) شرکت کرده است

و ده هزار مسلمان مسکین گرسنه را سیر کرده و ده هزار مسلمان برهنه را پوشانده است و به تعداد هر حرفی از حروف قرآن، ده حسنه برای او نوشته شده و ده گناه از او محو و بخشیده می‌شود و قرآن با او در قبر خواهد بود تا هنگامی که برای حساب مبعوث شود و در (۱) میزان الحکمه، ج ۸، ص ۷۵ به نقل از کنز العمال.

(۲) میزان الحکمه، ج ۸، ص ۷۵ به نقل از کنز العمال.

(۳) بحار، ج ۹۲، ص ۱۸۸ به نقل از جامع الاخبار صدوق، ص ۵۷.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۴۷

محاسبه باعث سنگینی میزان (حسنات) او خواهد شد و به وسیله قرآن از صراط همانند برق خاطف می‌گذرد و بالأخره قرآن از او جدا نمی‌شود تا اینکه نازل کند بر او از کرامات بیش از آن مقداری که خود آرزوی آن را می‌کشید».

۴- در روایات و دستورات اسلامی از جمله حقوقی که برای فرزند بر عهده پدر است تعلیم قرآن دانسته شده چنانکه علی علیه السّلام فرمود: «حقّ الولد علی الوالد أن یحسّن اسمه و یحسّن أدبه و یعلّمه القرآن» «۱».

یعنی: «حق فرزند بر پدر آن است که نام فرزند را نیکو قرار دهد و او را با ادب و آراسته بار آورد و قرآن را به او بیاموزد».

۵- رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در حدیثی فرمود: «خیرکم من تعلّم القرآن و علّمه» «۲».

یعنی: «بهترین شما کسی است که قرآن فرا گیرد و کسی که به دیگری بیاموزد».

با مراجعه به روایات وارده از اهل بیت علیهم السّلام روشن می‌شود که معلمین قرآن و کسانی که باعث تعلیم قرآن دیگران می‌شوند (خواه پدران نسبت به فرزندان و خواه هر فردی نسبت به فرد دیگر) مثل اینکه زمینه فرا گیری قرآن و علوم قرآنی را برای دیگران مهیا می‌کنند، از عظمت و احترام خاص و فوق العاده‌ای برخوردارند چنانکه از روایت فوق الذکر از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم به خوبی این فضیلت و عظمت استفاده می‌شد؛ زیرا آن همه ثواب برای تعلیم قرآن فرزند، جز با ارجمند بودن مقام آن پدری که به پسرش قرآن آموخت قابل تصور نیست.

۳- تلاوت قرآن

اشاره

در رابطه با تلاوت قرآن و فضیلت و ثواب آن آیات و روایات بسیاری است که ما به بعضی از آنها اشاره می‌کنیم. در آیه شریفه‌ای دستور قرائت قرآن داده شده و در آیه (۱) نهج البلاغه، فیض، حکمت ۳۹۱.

(۲) میزان الحکمه، ج ۸، ص ۷۴ به نقل از کنز العمال.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۴۸

دیگر آمده است که خوانندگان قرآن امید تجارتی را دارند که هیچگاه به کسادی و ورشکستگی کشیده نمی‌شود. و در بعضی از روایات آمده است که هر گاه می‌خواهید با خدا همسخن شوید و خدا با شما سخن بگوید، قرآن بخوانید. خواندن قرآن باعث نورانیت و جلای قلب و سبب بخشش گناهان و امان از آتش جهنم و مانع از ارتکاب گناه و فحشاست:

۱- إِنَّ الَّذِینَ یَتْلُونَ کِتابَ اللَّهِ وَ أَقامُوا الصَّلاةَ وَ أَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْناهُمْ سِرًّا وَ عَلانِیَةً یَرْجُونَ تِجارَةً لَنْ تَبُورَ «۱».

یعنی: «کسانی که کتاب الهی را تلاوت می‌کنند و نماز را بر پا می‌دارند و از آنچه به آنها روزی داده‌ایم، پنهان و آشکار انفاق می‌کنند، تجارت (پرسودی) را امید دارند که نابودی و کسادی در آن نیست».

بدیهی است که تلاوت در اینجا به معنای قرائت سرسری و خالی از تفکر و اندیشه نیست؛ خواندنی است که سرچشمه فکر باشد،

فکری که سرچشمه عمل صالح گردد، عملی که از یک سو انسان را به خدا پیوند دهد که مظهر آن نماز است و از سوی دیگر به خلق خدا ارتباط دهد که مظهر آن انفاق است، انفاق از تمام آنچه که خدا به انسان داده است، از علمش، از مال و ثروت و نفوذش، از فکر نیرومندش، از اخلاق و تجربیاتش و خلاصه از تمام مواهب خدادادی.

۲- فَاقْرَؤُا ما تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ «۲».

یعنی: «آن مقدار از قرآن که برای شما میسر است تلاوت کنید».

در اینکه منظور از جمله فَاقْرَؤُا ما تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ چیست؟ گفتگو بسیار است، جمعی آن را به نماز شب تفسیر کرده‌اند که در لابلای آن آیات قرآن خوانده می شود و بعضی گفته‌اند: منظور همان تلاوت قرآن است هر چند در اثنای نماز نباشد، (۱) سوره فاطر، آیه ۲۹.

(۲) سوره مزمل، آیه ۲۰.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۴۹

سپس در مقدار آن اختلاف کرده‌اند، بعضیها آن را به پنجاه آیه و بعضی به یکصد آیه و بعضی به دویست آیه تفسیر کرده‌اند، ولی هیچیک از این اعداد دلیل خاصی ندارد، بلکه مفهوم آیه این است که هر مقداری که انسان به زحمت نمی‌افتد از قرآن بخواند «۱».

نکته:

کلمه «قرآن» مصدر است به معنای «خواندن»؛ چنانکه در بعضی از آیات معنای مصدری مراد است مثل آیه إِنَّ عَلَيْنا جَمْعَهُ وَ قُرْآنَهُ فَإِذا قَرَأْناهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ «۲».

یعنی: «در قرآن عجله نکن زیرا جمع کردن آنچه وحی می‌کنیم و خواندن آن، بر عهده ماست و چون آن را خواندیم از خواندنش پیروی کن و بخوان».

و سپس اسم و علم شد برای کتابی که بر حضرت رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نازل شده است.

در اینکه قرآن به معنای خواندن است یا به معنای جمع، اختلاف است، اگر معنای خواندن باشد مصدر است نظیر فرقان و رجحان، برای مفعول (مقروّ) یعنی قرآن کتابی است خواندنی باید آن را خواند و حتی می‌توان وجه تسمیه این کتاب را به قرآن، همان خواندن آن دانست و اما اگر به معنای جمع باشد مصدر از برای فاعل خواهد بود، قرآن جامع حقایق و فرموده‌های الهی.

و در تفاسیر مفسرین مانند شیخ طوسی در مقدمه تفسیر تبیان و مرحوم علامه طباطبائی در المیزان و صاحب قاموس قرآن و دیگران، معنای اول را ترجیح داده و گفته‌اند: قرآن به معنای خواندن است و مصدر از برای مفعول است نه جمع و مصدر به معنای فاعل. بنابراین نام قرآن نیز مبین این جهت است که باید قرآن را (۱) تفسیر نمونه، ج ۲۵، ص ۱۹۴، و تفسیر منهج الصادقین، ج ۱۰، ص ۵۴ و ۵۵.

(۲) سوره قیامت، آیه ۱۷- ۱۸.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۵۰

خواند.

۳- «قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم: إذا أحبّ أحدکم أن یحدّث ربّه فلیقرء القرآن» «۱».

یعنی: «رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود: هر گاه یکی از شما دوست دارد که با خدای خود سخن بگوید پس قرآن بخواند».

۴- «قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم: إنّ هذه القلوب تصدء کما یصدء الحدید، قیل یا رسول اللّه فما جلاؤها؟ قال: تلاوة

القرآن» «۲».

یعنی: «رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود: این قلبها همانند آهن زنگ می گیرد، عرض شد یا رسول اللّه! چه چیزی باعث جلا و گرفتگی زنگ قلب می‌شود؟ فرمود: تلاوت قرآن».

۵- «قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم: یا سلمان! علیک بقرائهٔ القرآن فإنّ قرائته کفّارهٔ للذّنوب و ستر فی النّار و أمان من العذاب ... یا سلمان! المؤمن إذا قرء القرآن فتح اللّه علیه أبواب الرّحمهٔ و خلق اللّه بکلّ حرف یخرج من فمه ملکا یسبّح له إلی یوم القیامهٔ ...» «۳».

یعنی: «رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود: ای سلمان! بر تو باد به قرائت قرآن؛ زیرا قرائت قرآن، کفاره گناهان و پوشش آتش جهنم و امان از عذاب است ... ای سلمان! وقتی که مؤمن قرآن بخواند، خداوند درهای رحمتش را به روی او می گشاید و به تعداد حرفی که از دهانش خارج شده ملکی می‌آفریند که تا قیامت برای او تسبیح بگویند ...».

۴- مقدار تلاوت قرآن

فَاقْرَؤُا ما تَیَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ «۴». (۱) میزان الحکمه، ج ۸، ص ۸۱ به نقل از کنز العمال.

(۲) میزان الحکمه، ج ۸، ص ۸۱ به نقل از کنز العمال.

(۳) بحار، ج ۹۲، ص ۱۷- ۱۸ به نقل از جامع الاخبار صدوق، ص ۴۶.

(۴) سوره مزمل، آیه ۲۰.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۵۱

یعنی: «هر قدری که می توانید از قرآن بخوانید».

در اینکه چه مقدار از قرآن را انسان در شب و روز بخواند اختلاف است، بعضیها آن را پنجاه آیه و بعضی صد آیه و بعضی دویست آیه و بعضی ثلث قرآن دانسته‌اند «۱».

در حدیث وارد شده است که حضرت رضا علیه السّلام در هر سه روز یک ختم قرآن می‌داد و می‌فرمود: اگر بخواهم در کمتر از سه روز نیز یک ختم قرآن دهم می‌توانم، لکن من به هر آیه که می‌رسم درباره آن فکر می کنم که در چه زمینه و در چه وقتی نازل شده است لذا در هر سه روز یک ختم قرآن می‌دهم «۲».

برای کسی که در مکه از جمعه تا جمعه یک ختم قرآن دهد اجر و پاداش بسیاری مقرر شده است «۳».

از رسول خدا سؤال شد که بهترین مرد از مردان عالم کیست؟ حضرت فرمود:

«الحالّ المرتحل»، عرض شد که حالّ مرتحل چیست؟ فرمود: کسی که قرآن را از ابتدا شروع کند و تا پایان آن را ختم نماید، چنین کسی در نظر (خدا عزیز و محترم) و مستجاب الدعوه خواهد بود «۴».

و در حدیث دیگر از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم وارد شده است که: «هر کس ده آیه بخواند جزو غافلین به حساب نمی‌آید و کسی که پنجاه آیه بخواند جزو «ذاکرین» محسوب می‌شود و کسی که صد آیه تلاوت نماید، در ردیف «قانتین» نوشته می‌شود و کسی که دویست آیه بخواند جزو «خاشعین» به حساب می‌آید و کسی که سیصد آیه بخواند، در زمره «فائزین» خواهد بود و کسی که پانصد آیه قرائت نماید جزو «مجتهدین» خواهد بود و کسی که هزار آیه تلاوت نماید برای او به عنوان پاداش یک قنطار می‌نویسند و قنطار در اینجا پنجاه هزار مثقال طلا است و هر مثقال ۲۴ قیراط است، (۱) تفسیر منهج الصادقین، ج ۱۰، ص ۵۵.

(۲) بحار، ج ۹۲، ص ۲۰۴، ح ۱.

(۳) بحار، ج ۹۲، ص ۲۰۵، ح ۳.

(۴) بحار، ج ۹۲، ص ۲۰۵، ح ۴.

درسهایی از علوم قرآنی(ظاهری)، ج ۱، ص: ۵۲

کوچکترین قیراط به اندازه کوه احد و بزرگترینش به قدر ما بین آسمان و زمین است» «۱».

چنانکه ملاحظه می‌فرمایید فهم و درک این نوع روایات خود نیاز به تأمل بسیار دارد و ذیل حدیث ناظر به پاداشهای جسمانی بهشت است.

و در عظمت قرآن همین بس که حتی نگاه به خط قرآن عبادت است «۲» لذا خواندن قرآن از رو، فضیلتش بیشتر است از خواندن قرآن از حفظ «۳».

با دقت در روایات و احاطه به مجموع آنها معلوم می‌شود که بهترین روش آن است که انسان قرآن را از اول تا به آخر بخواند؛ زیرا هر سوره و آیه‌ای برای خود خاصیت خاص به خود را دارد که تنها در این صورت است که انسان به خواص همه آیات می‌رسد گرچه برای خواندن بعضی از سور مانند مسبّحات ستّ (حدید، حشر، صف، جمعه، تغابن و سبّح اسم ربک الاعلی «۴») و سوره یس و جمعه و واقعه دستور اکید داده شده است و اهل کمال و عرفا به شاگردانشان ابتدائا دستور خواندن مسبحات ششگانه را در هر شب قبل از خوابیدن می‌دهند، ولی خواندن مجموع قرآن حساب دیگری دارد.

به هر حال آنچه که از روایات اسلامی استفاده می‌شود فضیلت تلاوت قرآن در زیاد خواندن آن نیست بلکه در خوب خواندن و تدبر و اندیشه کردن در آن است، جالب اینکه در ذیل آیه: «فَاقْرَؤُا ما تَیَسَّرَ مِنْهُ» روایتی از امام علی بن موسی الرضا علیه السّلام وارد شده است که از جدش چنین نقل می‌فرماید: «ما تیسّر منه لکم فیه خشوع القلب و صفاء السّرّ» «۵». (۱) بحار، ج ۹۲، ص ۱۹۶ به نقل از امالی صدوق، ص ۳۶.

(۲) بحار، ج ۹۲، ص ۱۹۹.

(۳) محجهٔ البیضاء، ج ۲، ص ۲۳۱.

(۴) مجمع البیان و نور الثقلین، اول سوره حدید.

(۵) تفسیر نمونه، ج ۲۵، ص ۱۹۹ به نقل از مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۳۸۲.

درسهایی از علوم قرآنی(ظاهری)، ج ۱، ص: ۵۳

یعنی: «آن مقدار بخوانید که در آن خشوع قلب و صفای باطن و نشاط روحانی و معنوی باشد»، چرا چنین نباشد در حالی که هدف اصلی تلاوت، تعلیم و تربیت است.

آنچه از طریق اهل بیت علیهم السّلام رسیده است ختم قرآن در سه روز و در هفته یا در ماه است و حد اقل خواندن پنجاه آیه در هر روز است «۱».

۵- آداب تلاوت قرآن

اشاره

برای خواندن قرآن آدابی است که مرحوم فیض کاشانی در کتاب شریف محجهٔ البیضاء «۲» به تفصیل و در مقدمه یازدهم تفسیر صافی «۳» به طور اجمال به آنها پرداخته است. آداب تلاوت قرآن به دو قسمت ظاهری و باطنی قابل تقسیم است:

۱- آداب ظاهری تلاوت قرآن

اشاره

آداب ظاهری تلاوت قرآن بسیار است و مرحوم فیض تا ده ادب آن را آورده است و ما به طور اجمال و اختصار به بخشی از آنها اشاره می کنیم:

الف– طهارت:

از جمله آداب ظاهری تلاوت قرآن این است که شخص قاری در حین قرائت طاهر باشد؛ زیرا چنانکه به باطن قرآن راه پیدا نمی کند مگر کسی که باطنی پاک داشته باشد، مسّ ظاهر قرآن نیز بدون طهارت ظاهری مجاز نیست چنانکه در آیه شریفه آمده است: «لا یَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ» «۴» البته معنای این سخن این نیست که اگر کسی بدون طهارت قرآن خواند، گناه کرده و یا اصلا ثواب ندارد بلکه ثوابش کمتر است، لکن مس خطوط و کلمات قرآن بدون طهارت حرام (۱) محجهٔ البیضاء، ج ۲، ص ۲۲۲– ۲۲۳.

(۲) محجهٔ البیضاء، ج ۲، از ص ۲۱۹ به بعد.

(۳) تفسیر صافی، ج ۱، مقدمه یازدهم، از ص ۴۴– ۴۷.

(۴) سوره واقعه، آیه ۷۹.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۱، ص: ۵۴

است.

ب– از رو خواندن قرآن:

گرچه قرآن چه از حفظ خوانده شود و چه از رو، ثواب دارد، ولی در روایات وارد شده است که خواندن قرآن از رو، بهتر از خواندن قرآن از حفظ است؛ زیرا نظر کردن به خطوط قرآن خود ثواب است و در خواندن از حفظ، چشم از خط قرآن محروم است ولی وقتی از رو خوانده شود چشم هم سهمی خواهد داشت، لذا در حدیثی از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم آمده است که: «اعطوا اعینکم حظّها من العبادهٔ، قالوا و ما حظّها من العبادهٔ یا رسول اللّه؟ قال: النّظر فی المصحف ...» «۱».

یعنی: «حظ و بهره چشمهایتان را از عبادت به آنها بدهید، گفتند: یا رسول اللّه! حظ و بهره چشم از عبادت چیست؟ فرمود: نگاه کردن به قرآن ...».

و در حدیث دیگر فرمود: بهترین عبادت امت من خواندن قرآن از روی قرآن است: «أفضل عبادهٔ أمّتی تلاوهٔ القرآن نظرا» «۲».

و در حدیثی از امام صادق علیه السّلام آمده است: «من قرأ القرآن فی المصحف متّع ببصره و خفّف عن والدیه و إن کانا کافرین» «۳».

یعنی: «هر کس از روی قرآن، قرآن بخواند از چشم خود بهره برده و در عذاب پدر و مادر وی تخفیف حاصل می‌شود هر چند کافر باشند».

و در حدیثی دیگر از امام صادق علیه السّلام پرسیدند: «قرآن را از حفظ بخوانیم بهتر است یا از رو؟ فرمود: از رو بخوانید افضل است؛ زیرا نگاه کردن به قرآن خود عبادت است» «۴».

ج– استعاذه قبل از قرائت:

از جمله آداب تلاوت قرآن این است که هنگام خوانـدن قرآن از وساوس شـیطان به خـدا پناه برد و بگوید: «أعوذ باللّه من الشـیطان

(۱) محجهٔ البیضاء، ج ۲، ص ۲۳۱.

(۲) محجهٔ البیضاء، ج ۲، ص ۲۳۱.

(۳) محجهٔ البیضاء، ج ۲، ص ۲۳۱.

(۴) محجهٔ البیضاء، ج ۲، ص ۲۳۱.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۱، ص: ۵۵

الرّجیم»؛ زیرا در آیه شـریفه دستور استعاذه داده شده است: فَإِذا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّیْطانِ الرَّجِیمِ «۱» و بعضیها گفته‌اند: استعاذه قبـل از شـروع به قرائت قرآن پـاک کردن زبـان از اذکـار غیر خـدا که قبلا بر این زبان جاری شـده و جارو کشـیدن قلب از آلودگیهای وساوس شیطان و نفسانی است و باید انسان به همین قصد استعاذه نماید «۲».

د– ترتیل در قرائت:

مقصود از ترتیل که در قرآن کریم و روایات اولیای دین دستور آن داده شده است این است که: قرآن را با تأنی و شمرده و کلمات واضح بخوانند به طوری که اگر شـنونده بخواهد کلمات را بشـمرد بتواند بشـمارد و از امیر المؤمنین علیه السّلام نقل شد که مقصود از ترتیل «حفظ الوقوف و أداء الحروف» «۳» یعنی:

«محافظت حروف و ادای آن از مخارج خود است».

و در کلام دیگرش در معنای ترتیل فرموده است: «بیّنه بیانا و لا تهذّه هذّ الشّعر و لا تنثره نثر الرّمل و لکن أفزع به القلوب القاسیهٔ و لا یکون همّ أحدکم آخر السّورهٔ» «۴».

یعنی: «کلمات را واضح و روشن ادا نما و پیاپی و پشت سـر یکدیگر مخوان یعنی حروف آن را متصل به یکدیگر مانند اتصال مو به یکـدیگر مگردان و مانـند ریگ نیز پراکنـده مکن (یعنی نه آنقـدر پیچیده و متصل باشد و نه آنقدر هم پراکنده و متفرق) و لکن به وسیله آن دلهـای سـخت و قسـی را بکوب؛ یعنی حروف و کلمـات قرآن را آنچنان ادا کن که حتی در دلهای سـخت جای گیرد و مؤثر افتد (و در موقع خواندن قرآن) نباید همّ شـما این باشد که به آخر سوره برسید؛ یعنی مهم کیفیت خواندن قرآن است نه کمیت آن».

ابو حمزه ثمالی می‌گوید: به ابن عباس گفتم: من در خواندن قرآن بسیار شتابزده‌ام (۱) سوره نحل، آیه ۹۸.

(۲) محجهٔ البیضاء، ج ۲، ص ۲۲۸.

(۳) محجهٔ البیضاء، ج ۲، ص ۲۲۵.

(۴) محجهٔ البیضاء، ج ۲، ص ۲۲۵.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۱، ص: ۵۶

و تند می‌خوانم، ابن عباس در پاسخ گفت: «لأن أقرء البقرهٔ و أرتّلها أحبّ إلیّ من أن أقرء القرآن کلّه؛ یعنی: اگر تنها سوره بقره را با مراعات ترتیل بخوانم برای من محبوبتر است از اینکه کل قرآن را بدون ترتیل بخوانم» «۱».

و در حدیثی از امام صادق علیه السّلام پرسیدند که: مقصود از ترتیل چیست؟ فرمود:

«ترتیل آن است که چون به آیه‌ای رسیدی که در آن ذکر بهشت باشد آن را از خدای سبحان برای خود طلب نمایی و اگر به آیه‌ای رسیدی که در آن ذکر دوزخ شده باشد، از آتش آن پناه به خدا بری» «۲».

و در حدیثی از ابو بصیر از امام صادق علیه السّلام آمده است که: «ترتیل آن است که در آیات مکث و تأمل و توقف نمایی و آن را با صدای زیبا بخوانی» «۳».

با توجه به مطالب یاد شده معلوم می‌شود که هر یک از این معانی که برای ترتیل گفته شد، از باب بیان مصداق است نه بیان معنای انحصاری تا توهم تناقض پیش آید؛ یعنی ترتیل معنای عامی دارد که حفظ وقوف، ادای حروف، تبیین کلمات، تدبر در معانی، زیبایی صوت و پناه بردن به خدا از عذاب در هنگام خواندن آیات عذاب و تقاضای نعمت از خدا حین تلاوت آیات نعمتهای الهی اعم از نعمتهای اخروی و دنیوی همه و همه از مصادیق آن هستند.

ه- حزن و بکاء در حین قرائت:

یکی از آداب خواندن قرآن این است که قرآن را با حزن و اندوه بخواند و در حین خواندن برای حالات قبر و قیامت خود گریه کند، چنانکه از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم وارد شده که: قرآن را بخوانید و گریه کنید و اگر گریه ندارید تباکی کنید (یعنی سر به گریه کردن بزنید و خود را شبیه گریه کنندگان در آورید): (۱) تفسیر منهج الصادقین، ج ۱۰، ص ۴۵.

(۲) تفسیر منهج الصادقین، ج ۱۰، ص ۴۵.

(۳) تفسیر منهج الصادقین، ج ۱۰، ص ۴۶.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۵۷

«أتلوا القرآن و ابکوا فإن لم تبکوا فتباکوا» «۱».

نقل شده که: یکی از زهاد بصره به نام صالح، رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم را در خواب دید و در خواب برای پیامبر قرآن خواند، حضرت به او فرمود: این قرائت است گریه آن کجاست:

«یا صالح هذه القرائة أین البکاء؟» «۲».

و در حدیثی از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم می‌خوانیم:

«إنّ القرآن نزل بحزن فإذا قرأتموه فتحازنوا» «۳».

یعنی: «قرآن بر اساس حزن نازل شده پس شما وقتی که آن را می‌خوانید محزون باشید».

و در حدیثی از امام صادق علیه السّلام می‌خوانیم:

«إنّ القرآن نزل بالحزن فاقرؤوه بالحزن» «۴».

منظور از حزن و محزون شدن در وقت تلاوت قرآن این است که در موقع قرائت قرآن، قاری باید در اوامر و نواهی و وعد و وعید و بهشت و جهنم و تکالیفی که به بشر متوجه شده است تأمل و تدبر نماید و بعد به قصور و تقصیر خود در انجام وظایف بیندیشد و قهرا بر او حزن مستولی خواهد شد و به تعبیر دیگر برای عاقبت خود محزون باشد.

و- بلند خواندن قرآن:

منظور از جهر در قرائت آن حدی است که خود بشنود و اما بلندتر خواندن به طوری که دیگران هم بشنوند نمی‌توان گفت در همه

موارد مستحب است بلکه ممکن است در بعضی از موارد مکروه باشد؛ مثلا اگر در موردی (۱) محجهٔ البیضاء، ج ۲، ص ۲۲۵.

(۲) محجهٔ البیضاء، ج ۲، ص ۲۲۵.

(۳) محجهٔ البیضاء، ج ۲، ص ۲۲۶.

(۴) کافی، ج ۲، ص ۶۱۴.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۱، ص: ۵۸

باعث اذیّت دیگران باشد قطعا ممدوح نخواهد بود بلکه در روایات وارد شده است که: قرائت سریّ افضل از قرائت علنی است چنانکه صدقه سرّی افضل از صدقه علنی است «۱».

روایاتی نیز در فضیلت به جهر خواندن قرآن وارد شده است که مرحوم فیض کاشانی در کتاب محجهٔ البیضاء «۲» آورده است. و از جمع بین روایات استفاده می‌شود که موارد، فرق می‌کند در بعضی از موارد «جهر» افضل است و در بعضی از موارد «سرّ» افضل از جهر است، البته اگر در جهر قصد ریا باشد قطعا حرام و موجب حبط ثواب است.

ز- با صدای زیبا خواندن قرآن:

از جمله آداب آن است که انسان قرآن را با صوت حسن و صدای زیبا بخواند؛ چنانکه از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نقل شد که:

«لکلّ شیء حلیهٔ و حلیهٔ القرآن الصّوت الحسن» «۳».

یعنی: «برای هر چیزی زیور و زینتی است و زیور و زینت قرآن صدای نیکو و زیبا است».

و از امام صادق علیه السّلام نقل شده که: امام زین العابدین علیه السّلام بهترین مردم از لحاظ زیبایی صوت در قرائت قرآن بود و هنگامی که امام با صدای بلند قرآن می‌خواند، سقاهای کوچه، دم در منزل آقام توقف می‌کردند و قرآن او را استماع می‌نمودند «۴».

و در بعضی از روایات آمده است که: بعضیها با شنیدن صدای قرآن امام زین العابدین علیه السّلام از خود بیخود می‌شدند «۵».

البته خواندن قرآن با صدای زیبا غیر از خواندن قرآن با حالت غناست که در (۱) محجهٔ البیضاء، ج ۲، ص ۲۲۹.

(۲) ج ۲، ص ۲۳۰.

(۳) کافی، ج ۲، ص ۶۱۴ باب ترتیل القرآن بالصوت الحسن.

(۴) کافی، ج ۲، ص ۶۱۴ باب ترتیل القرآن بالصوت الحسن.

(۵) کافی، ج ۲، ص ۶۱۴ باب ترتیل القرآن بالصوت الحسن.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۱، ص: ۵۹

روایات و فتاوی فقها منع شده است.

ح- دعاء، قبل و بعد از قرائت:

از جمله آداب تلاوت قرآن این است که قاری قبل از شروع به خواندن قرآن و پس از اتمام آن، دعاهایی که از طرف معصومین علیهم السّلام در این رابطه وارد شده است را بخواند، البته در این زمینه دعاهای بسیار وارد شده است که نقل همه آنها برای ما میسر

نیست ولی به عنوان نمونه به بعضی از آنها اشاره می‌کنیم:

نقل شده که: امام صادق علیه السّلام وقتی قرآن را در دست می‌گرفت قبل از آنکه شروع به خواندن نماید این چنین می‌فرمود: «اللهمّ إنّی أشهد أنّ هذا کتابک المنزل من عندک علی رسولک محمّد بن عبد اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و کلامک النّاطق علی لسان نبیّک، جعلته هادیا منک إلی خلقک و حبلا متّصلا فیما بینک و بین عبادک، اللهمّ إنّی نشرت عهدک و کتابک، اللهمّ فاجعل نظری فیه عبادهٔ و قرائتی فیه فکرا و فکری فیه اعتبارا و اجعلنی ممّن أتّعظ بیان مواعظک فیه و اجتنب معاصیک و لا تطبع عند قرائتی علی سمعی و لا تجعل علی بصری غشاوهٔ و لا تجعل قرائتی قرائهٔ لا تدبّر فیها، بل اجعلنی أتدبّر آیاته و أحکامه، آخذا بشرایع دینک و لا تجعل نظری فیه غفلهٔ و لا قرائتی هذرا إنّک أنت الرّؤوف الرّحیم» «۱».

و از امام صادق علیه السّلام نقل شده: وقتی از خواندن قرآن فارغ می‌شد، این دعا را می‌خواند:

«اللهمّ إنّی قد قرأت ما قضیت من کتابک الّذی أنزلت فیه علی نبیّک الصّادق فلک الحمد ربّنا، اللهمّ اجعلنی ممّن یحلّ حلاله و یحرّم حرامه و یؤمن بمحکمه و متشابهه و اجعله لی انسا فی قبری و انسا فی حشری و اجعلنی ممّن ترقّیه بکلّ آیهٔ قرأها درجهٔ فی أعلی علّیین آمین ربّ العالمین» «۲». (۱) بحار، ج ۹۲، ص ۲۰۷، محجهٔ البیضاء، ج ۲، ص ۲۲۸، اختصاص شیخ مفید، ص ۱۴۱.

(۲) بحار، ج ۹۲، ص ۲۰۷، محجهٔ البیضاء، ج ۲، ص ۲۲۸، اختصاص شیخ مفید، ص ۱۴۱.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۱، ص: ۶۰

و از امیر المؤمنین علیه السّلام نقل شده که: پس از ختم قرآن این دعا را می‌خواند:

«اللهمّ اشرح بالقرآن صدری و استعمل بالقرآن بدنی و نوّر بالقرآن بصری و أطلق بالقرآن لسانی و أعنّی علیه ما أبقیتنی فإنّه لا حول و لا قوّهٔ إلّا بک» «۱».

البته بهترین و کاملترین دعا برای ختم قرآن کریم دعای چهل و دوم صحیفه سجادیه است که اول آن این است:

«اللهمّ صلّ علی محمّد و آل محمّد و أفرشنی مهاد کرامتک ...».

«اللهمّ وفّقنا لما تحبّ و ترضی».

۲- آداب باطنی تلاوت قرآن «۲»

اشاره

برای تلاوت قرآن کریم علاوه بر آداب ظاهری، یک سلسله از آداب باطنی را نیز لازم دانسته‌اند که به طور اختصار به بعضی از آنها اشاره می‌کنیم و آنها عبارتند از:

الف- فهم عظمت کلام الهی:

یعنی انسان وقتی قرآن می‌خواند باید در عظمت کلام الهی و نعمتی که خداوند از این طریق به بشر ارزانی فرموده و لطفی که از ناحیه نزول قرآن از عرش به فرش به خلقش فرموده و آن را از درجه عرش جلالش به درجه فهم مخلوقش تنزل داده، تفکر و تدبر نماید و بیندیشد که خداوند چه اندازه بر بشر منت نهاده و لطف کرده که فهم کلام او که صفتی قائم به ذات او بود، آن را در حدی تنزل داده که بشر قاصر، آن را بفهمد؛ زیرا کلام الهی همان است که کوه توان تحملش را نداشت ولی خداوند موسای کلیم

را آنچنان ثابت قدم قرار داد که توانست سخن خدا را استماع نموده و بفهمد و درباره قرآن نیز گفته شده: (۱) بحار، ج ۹۲، ص ۲۰۹ به نقل از مصباح المتهجد.

(۲) برای آگاهی بیشتر به آداب باطنی تلاوت قرآن، به محجة البیضاء، ج ۲، ص ۲۳۴ مراجعه نمایید.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۶۱

لَوْ أَنْزَلْنا هذَا الْقُرْآنَ عَلی جَبَلٍ لَرَأَیْتَهُ خاشِعاً مُتَصَدِّعاً مِنْ خَشْیَةِ اللَّهِ وَ تِلْکَ الْأَمْثالُ نَضْرِبُها لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ یَتَفَکَّرُونَ «۱».

یعنی: «اگر قرآن را بر کوه نازل می‌کردیم هر آینه دیده بودی آن را که از ترس خدا فروتن و شکافته شده البته اینها را برای مردم از باب مثال گفته‌ایم تا شاید فکر کنند و بیندیشند».

ب- تعظیم متکلم:

یعنی قاری وقتی می‌خواهد به تلاوت قرآن بپردازد، نخست باید فکر کند کلامی که می‌خواهد بخواند کلام بشر نیست بلکه کلام خالق است و بداند که رسیدن به ظاهر و باطن این کلام از هر کسی ساخته نیست؛ چرا که: لا یَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ «۲»، خلاصه تا انسان خود را از درون تصفیه نکند و از رذائل پاک نگرداند و متخلق به اخلاق الهی نگردد و از درون نورانی نباشد نمی‌تواند به فهم و درک این کلام نایل آید. به هر حال، باید عظمت خالق را به تمام معنا در نظرش مجسم نماید و بعد با این بینش، قرآن بخواند.

ج- حضور قلب:

از جمله آداب باطنی، حضور قلب و ترک حدیث نفس است، انسان باید با جدیت و اجتهاد قرآن بخواند چنانکه «قوت» در یا یَحْیی خُذِ الْکِتابَ بِقُوَّةٍ «۳» به همین معنا تفسیر شده است؛ یعنی انسان باید در حین قرائت قرآن، قلب خود را از ما سوی اللّه فارغ و تنها به عظمت و جلال خدا مشغول نماید. و به قول قرآن کریم: وَ تَبَتَّلْ إِلَیْهِ تَبْتِیلًا «۴» یعنی از همه چیز بریدن و تنها به سوی او رفتن و به او دل بستن نه آنکه زبان مشغول خواندن قرآن باشد ولی قلب در هوای دیگر بسر برد.

د- تدبر:

در رابطه با تدبر در معانی آیات، در قرآن و احادیث دستور اکید داده شده است که به بعضی از آنها اشاره می‌کنیم: (۱) سوره حشر، آیه ۲۹.

(۲) سوره واقعه، آیه ۷۹.

(۳) سوره مریم، آیه ۱۲.

(۴) سوره مزمل، آیه ۸.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۶۲

۱- أَ فَلا یَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلی قُلُوبٍ أَقْفالُها «۱».

یعنی: «آیا در قرآن تدبر نمی‌کنند یا دلهایشان مقفل و بسته است».

۲- کِتابٌ أَنْزَلْناهُ إِلَیْکَ مُبارَکٌ لِیَدَّبَّرُوا آیاتِهِ وَ لِیَتَذَکَّرَ أُولُوا الْأَلْبابِ «۲».

یعنی: «کتاب مبارکی را بر تو نازل کردیم تا در آیات آن تدبر نمایند و صاحبان درایت، متذکر شوند».

۳- أَ فَلا یَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ وَ لَوْ کانَ مِنْ عِنْدِ غَیْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِیهِ اخْتِلافاً کَثِیراً «۳».

یعنی: «آیا در قرآن تدبر نمی‌کنند، اگر این قرآن از ناحیه غیر خدا بود هر آینه می‌خواست در آن اختلاف بسیار باشد».

۴- «قال علی علیه السّلام ... ألا لا خیر فی قرائة لیس فیها تدبّر، ألا لا خیر فی عبادة لیس فیها تفقه» «۴».

یعنی: «علی علیه السّلام فرمود: آگاه باشید قرائتی که در آن تدبر نباشد و عبادتی که در آن بصیرت و فهم و شعور نباشد، خیری در آن نیست».

۵- «عن علی بن الحسین علیهما السّلام قال: آیات القرآن خزائن العلم فکلّما فتحت خزانة فینبغی لک أن تنظر فیها» «۵».

یعنی: «امام زین العابدین علیه السّلام فرمود: آیات قرآن خزائن و گنجینه علمند پس در هر خزانه‌ای که گشوده شد سزاوار است برای تو که در آن خزینه نظر کنی».

منظور از تدبر در آیات، این است که به هر آیه‌ای که می‌رسد در معنای آن آیه و اینکه آن آیه در چه زمینه‌ای نازل شده است فکر کند که آیا در رابطه با صفات و افعال خداست؟ آیا در زمینه حالات انبیاست؟ آیا در احوال مکذبین و ملحدین و منکرین (۱) سوره محمد، آیه ۲۴.

(۲) سوره ص، آیه ۲۹.

(۳) سوره نساء، آیه ۸۲.

(۴) بحار، ج ۹۲، ص ۲۱۱.

(۵) بحار، ج ۹۲، ص ۲۱۶.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۶۳

حق است؟ و اینکه آنها چگونه هلاک شدند؟ و آیا مربوط به اوامر الهی یا نواهی اوست؟ و آیا درباره بهشت است یا جهنم؟ و آیا مثل است یا موعظه؟ و آیا در بیان حلال و حرام است یا اخلاق و سیره و امثال اینها. و سپس خود را با آیه وفق دهد و ببیند اعمال و صفات و سیره او مطابق قرآن هست یا نه؟ اگر هست خدا را شکر کند و به آن صفت باقی بماند و اگر خدای ناکرده نیست، صفات و رفتار غیر قرآنی را رها کرده و خود را متخلق به اخلاق قرآنی قرار دهد، این است معنای عبرت گرفتن از قرآن. علی علیه السّلام می‌فرماید:

«تدبّروا آیات القرآن و اعتبروا به فإنّه أبلغ العبر» «۱».

یعنی: «در آیات قرآن تدبر نمایید و از آن عبرت بگیرید؛ زیرا بلیغترین و رساترین مایه عبرت، قرآن است».

ه- تخلیه موانع فهم:

یکی از آداب آن است که قاری قرآن که در صدد فهم قرآن است باید موانعی را که در درون جانش برای قرآن وجود دارد از خود دور نماید؛ زیرا با وجود موانع برای فهم و حجابها برای درک، فهم معانی قرآن میسر نخواهد بود؛ چون معانی قرآن جزء ملکوت است و نظر به ملکوت عالم با داشتن حجابهای مادی ممکن نیست. رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود:

«لو لا أنّ الشّیاطین یحومون علی قلوب بنی آدم لنظروا إلی الملکوت» «۲».

یعنی: «اگر نبود دمیدن شیاطین بر قلبهای فرزندان آدم، هر آینه به ملکوت عالم نظر می‌کردند».

برای رفع حجب و رسیدن به معانی قرآن، ابتدا باید صفات رذیله را از خود دور نمود و سپس خود را متصف به صفات جمیله نموده و خباثت باطنی را طرد و صفا و خلوص را در درون خود ایجاد نمود و در رفتار نیز از گناهان پرهیز کرده و خود را (۱) میزان الحکمه، ج ۸، ص ۸۸ به نقل از غرر.

(۲) محجهٔ البیضاء، ج ۲، ص ۲۴۱.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۱، ص: ۶۴

آلوده به معاصی و پلیدی نکرد که پلیدان را در حریم اسرار حق راهی نیست. و بالاتر از همه، عقاید خود را با موازین شریعت نبوی منطبق ساخت و تحت ولایت ائمه هدی علیهم السّلام زندگی نمود و آنگاه فهم قرآن برای او میسر خواهد شد.

و- خشوع و تأثر قلبی:

از جمله آداب باطنی این است که انسان وقتی قرآن می‌خواند به هر آیه که می‌رسد به حسب معانی که در آیات است قلبش متأثر و محزون شود. و در هر آیه به تناسب معنای آن آیه در قلب او حزن، خوف یا رجاء حاصل شود البته هر چه معرفت یک انسان نسبت به قرآن بیشتر باشد خشوع و تحت تأثیر قرار گرفتن او نیز بیشتر خواهد بود. قرآن کریم می‌فرماید:

أَ لَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ وَ ما نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ ... «۱».

یعنی: «آیا وقت آن نرسیده است که قلوب مؤمنین بخاطر ذکر و یاد خدا و قرآنی که از ناحیه حق و بحق نازل شده است، خاشع شود؟».

و در حدیث وارد شده است که: حضرت رضا علیه السّلام در راه خراسان شبها در رختخوابش بسیار قرآن می‌خواند و به هر آیه بهشت یا جهنم که می‌رسید، گریه می‌کرد و از خدا می‌خواست تا او را از عذاب جهنم پناه داده و داخل در رحمت بهشتش نماید «۲».

و در حدیثی از رسول خدا می‌خوانیم:

«ما من عین فاضت من قرائهٔ القرآن إلّا قرّت یوم القیامهٔ» «۳».

یعنی: چشمی نیست در دنیا که از قرائت قرآن بگرید مگر اینکه در روز قیامت سرد و خنک و مسرور و نورانی خواهد بود».

در روایات دستور گریه و حتی تباکی و خود را شبیه به گریه کننده در آوردن، داده شده است و گریه نیز بدون خشوع قلب و متأثر شدن آن تحقق پیدا نمی‌کند. (۱) سوره حدید، آیه ۱۶.

(۲) بحار، ج ۹۲، ص ۲۱۰.

(۳) میزان الحکمه، ج ۸، ص ۸۹ به نقل از کنز العمال.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۱، ص: ۶۵

در رابطه با تلاوت قرآن، آداب دیگری نیز هست که اهل تحقیق به کتب مفصله مراجعه نمائید.

حاصل آنکه: اگر کسی قرآن را با توجه به آداب ظاهری و باطنی یاد شده بخواند، حق تلاوت را ادا کرده و به آیه ۱۲۱ سوره بقره عمل کرده است که فرمود:

الَّذِينَ آتَيْناهُمُ الْكِتابَ يَتْلُونَهُ حَقَّ تِلاوَتِهِ أُولئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ ....

یعنی: «کسانی که به آنها قرآن داده‌ایم و آنها قرآن را آنگونه که شایسته اوست تلاوت می‌کنند چنین کسانی مؤمن به قرآنند».

و امام صادق علیه السّلام در ذیل آیه فوق که دارد: «یتلونه حقّ تلاوته»، فرمود:

«یرتّلون آیاته و یتفهّمون معانیه و یعملون بأحکامه. و یرجون وعده و یخشون عذابه و یتمثّلون قصصه و یعتبرون أمثاله و یأتون أوامره و یجتنبون نواهیه و ما هو و اللّه بحفظ آیاته و سرد حروفه و تلاوهٔ سوره و درس أعشاره و أخماسه حفظوا حروفه و أضاعوا حدوده و إنّما هو تدبّر آیاته یقول اللّه تعالی: کتاب أنزلناه إلیک مبارک لیدّبّروا آیاته» «۱».

یعنی: «امام صادق علیه السّلام فرمود: منظور از حق تلاوت این است که: آیاتش را با ترتیل بخواند و معانی آن را بفهمد و به احکام آن عمل نماید و به وعده‌هایش امیدوار و از عذابش ترسناک باشد و قصص و حکایات آن را متمثل شده و از مثالهایش عبرت گیرد و بر طبق اوامرش عمل کرده و نواهی آن را ترک نماید، قسم به خدا (منظور از حق تلاوت این است) نه صرفا حفظ آیات و جمع کلمات و حروف و تلاوت سوره‌ها و درس یک دهم یا یک پنجم قرآن، (اما عده‌ای از مسلمین) حروف قرآن را حفظ کرده ولی حدود آن را ضایع نمودند و مقصود از حق تلاوت در آیه، تدبر در آیات قرآن است چنانکه خدای بزرگ فرمود: کتاب مبارک را بر تو نازل کردیم تا (امت) در آیات آن تدبر نمائید».

بنابراین، مسلمین موظف به خواندن قرآن می‌باشند اما نه هر خواندنی بلکه (۱) میزان الحکمه، ج ۸ ص ۸۴.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۶۶

خواندنی که شایسته قرآن باشد (حق تلاوت) و آن نیز در کلام امام صادق ترجمه و تفسیر شده به اموری که در بخش آداب ظاهری و باطنی تلاوت قرآن در صفحات پیشین اکثر آنها ذکر شده است.

امیدواریم که خداوند سبحان توفیق تلاوت قرآن را آنگونه که حق تلاوت است به ما عنایت فرماید، «اللهم آمین».

۶- استماع قرآن و ادب آن

الف- استماع:

نه تنها خواندن قرآن برای خواننده ثواب و فضیلت دارد بلکه برای شنونده نیز ثواب بسیار دارد، لذا در روایات برای استماع قرآن، بهره‌ها و ثوابها ذکر کرده و دستور استماع آن را داده است و برای آن آدابی نیز مقرر داشته‌اند:

۱- وَ إِذا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَ أَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ «۱».

یعنی: «وقتی قرآن خوانده می‌شود، گوش فرا دهید و سکوت نمایید شاید مورد رحمت حضرت حق قرار گیرید».

۲- رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود: «ألا من إشتاق إلی اللّه فلیستمع کلام اللّه» «۲».

یعنی: «آگاه باشید! هر کسی مشتاق و محب خداست پس کلام خدا را گوش نماید».

۳- و در حدیث دیگر فرمود: «یدفع عن قاریء القرآن بلاء الدّنیا و یدفع عن مستمع القرآن بلاء الآخرهٔ» «۳».

یعنی: «از خواننده قرآن بلای دنیا و از شنونده آن، بلای آخرت دفع می‌شود».

۴- و در حدیث دیگر فرمود: «من استمع إلی آیهٔ من کتاب اللّه، کتبت له حسنهٔ مضاعفهٔ و من تلا آیهٔ من کتاب اللّه کانت له نورا یوم القیامهٔ» «۴». (۱) سوره اعراف، آیه ۲۰۴.

(۲) میزان الحکمه، ج ۸، ص ۹۳ به نقل از کنز العمال.

(۳) میزان الحکمه، ج ۸، ص ۹۳ به نقل از کنز العمال.

(۴) میزان الحکمه، ج ۸، ص ۹۳ به نقل از کنز العمال.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۶۷

یعنی: «هر کس به آیه‌ای از کتاب خدا گوش فرا دهد، برای او حسنه‌ای دو چندان نوشته می‌شود و هر کس آیه‌ای از کتاب خدا را

تلاوت نماید، برای او نوری در قیامت خواهد بود».

به هر حال، روایات در رابطه با استماع قرآن و فضیلت آن بسیار است و ما به همین مقدار اکتفا می‌کنیم.

ب- ادب استماع:

از جمله آداب استماع قرآن، سکوت در حین قرائت دیگری و توجه به معانی و مضامین آن، و خشوع و سجده است:

۱- وَ إِذا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَ أَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ «۱».

یعنی: «هنگامی که قرآن خوانده می‌شود، گوش فرا داده و سکوت نمایید تا مورد ترحم قرار گیرید».

۲- إِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهِ إِذا يُتْلى عَلَيْهِمْ يَخِرُّونَ لِلْأَذْقانِ سُجَّداً وَ يَقُولُونَ سُبْحانَ رَبِّنا إِنْ كانَ وَعْدُ رَبِّنا لَمَفْعُولًا وَ يَخِرُّونَ لِلْأَذْقانِ يَبْكُونَ وَ يَزِيدُهُمْ خُشُوعاً «۲».

یعنی: «صاحبان درایت و علم، وقتی قرآن بر آنان خوانده می‌شود، به رو به خاک می‌افتند و سجده می‌کنند و می‌گویند: منزه است پروردگار ما و وعده پروردگار ما یقینا تحقق پیدا خواهد کرد و به رو به خاک می‌افتند و گریه می‌کنند و خشوع‌شان بیشتر می‌شود».

۳- در حدیثی از امام صادق علیه السّلام پرسیدند که: آیا در هنگام قرائت قرآن دیگری، سکوت بر مستمع واجب است؟ فرمود: آری؛ «إذا قرء القرآن عندك فقد وجب الإستماع و الانصات» «۳».

بنابراین، سکوت و گوش فرا دادن و خشوع و سجده کردن در هنگام شنیدن آیه (۱) سوره اعراف، آیه ۲۰۴.

(۲) سوره اسراء، آیه ۱۰۷- ۱۰۹.

(۳) بحار، ج ۹۲، ص ۲۲۲.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۱، ص: ۶۸

سجده و گریه کردن، جزء آداب استماع قرآن است «۱».

۷- حفظ قرآن

در رابطه با حفظ قرآن و اینکه حفظ قرآن یکی از بزرگترین نعمتهای الهی است که به بنده‌ای می‌رسد و اینکه هیچ نعمتی با آن قابل مقایسه نیست و اینکه قلبی که ظرف قرآن باشد هیچگاه عذاب نمی‌شود و اینکه انسانی که در باطن و درون او قرآن نباشد مانند خانه خراب است و اینکه حافظ قرآن، حامل قرآن است و حامل قرآن جزء اشراف امت محمد صلّى اللّه عليه و آله و سلّم بوده و جزء عرفای اهل بهشت است و اینکه حافظ قرآنی که عامل به آن نیز باشد، در قیامت با انبیا و اولیای الهی و سفرای پروردگار خواهد بود و ... روایات بسیاری وارد شده است «۲»:

۱- امام صادق علیه السّلام فرمود: «الحافظ للقرآن، العامل به مع السّفرة الكرام البررة».

یعنی: «حافظ قرآنی که عامل به آن نیز باشد، همدرجه با سفرای ارجمند الهی خواهد بود».

۲- رسول خدا صلّى اللّه عليه و آله و سلّم فرمود: «أشراف أمّتى حملة القرآن و أصحاب اللّيل».

یعنی: «اشراف و بزرگواران امت من دو گروه‌اند: حاملین قرآن و یاران شب».

۳- رسول خدا صلّى اللّه عليه و آله و سلّم فرمود: «حملة القرآن عرفاء أهل الجنّة».

یعنی: «حاملین قرآن، عرفای اهل بهشت می‌باشند».

۴- رسول خدا صلّى اللّه عليه و آله و سلّم فرمود: «إنّ الّذين ليس فى جوفه شيء من القرآن كالبيت الخراب» «۳».

یعنی: «کسی که در قلب او چیزی از قرآن نباشد، مانند خانه خراب است». (۱) ر. ک: بحار، ج ۹۲، ص ۲۲۰، «باب فضل استماع القرآن و لزومه و آدابه».

(۲) ر. ک: بحار، ج ۹۲، باب ۱۹، «باب فضل حامل القرآن و حافظه و حامله»، ص ۱۷۷، و میزان الحکمه، ج ۸، ص ۷۶.

(۳) میزان الحکمه، ج ۸، ص ۷۶ به نقل از کنز العمال.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۶۹

۵- رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود: «لا یعذّب اللّه قلبا وعی القرآن» «۱».

یعنی: «قلبی را که در بر گیرنده قرآن باشد، خداوند آن قلب را عذاب نمی‌کند».

۶- امام عسکری از آباء گرامش، از امیر المؤمنین علیه السّلام و او از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نقل کرده که آن حضرت فرمود: «حملهٔ القرآن المخصوصون برحمهٔ اللّه، الملبّسون نور اللّه، المعلّمون کلام اللّه، المقرّبون من اللّه، من والاهم فقد والی اللّه، و من عاداهم فقد عادی اللّه، یدفع اللّه عن مستمع القرآن بلوی الدّنیا، و عن قاریه بلوی الآخرهٔ ...» «۲».

یعنی: «حاملین قرآن مخصوص و ویژه رحمت خدا و ملبّس به نور الهی و تعلیم یافتگان کلام ربانی و مقربین درگاه حضرت حق‌اند، دوستی با آنان دوستی با خداست و دشمنی با آنان دشمنی با خداست، خداوند از شنونده قرآن بلاهای دنیا و از خواننده قرآن بلاهای آخرت را دفع می‌فرماید ...».

روایت در این زمینه بسیار است ولی ما به همین چند حدیث اکتفا می‌کنیم.

بر کسی مخفی نیست که این همه عظمت برای صرف حفظ حروف و کلمات قرآن نیست بلکه مهم حفظ حدود و عمل به محتوای قرآن است، لذا در احادیث می‌خوانیم بعضیها حامل و حافظ قرآنند اما اهل آتش می‌باشند، آنان کسانی هستند که آیات خدا را به استهزا گرفته‌اند. علی علیه السّلام فرمود:

«من قرء القرآن فمات فدخل النّار فهو ممّن کان یتّخذ آیات اللّه هزوا» «۳».

و یا در حدیثی از امام صادق علیه السّلام می‌خوانیم که قاریان قرآن سه دسته‌اند: عده‌ای برای کسب ثروت از ملوک و فخر فروشی بر مردم قرآن می‌خوانند، اینها اهل آتش‌اند و عده‌ای نیز حروف قرآن را حفظ نموده ولی حدود آن را ضایع نمودند، اینها نیز اهل آتش‌اند:

«و قاری قرأ القرآن فحفظ حروفه و ضیّع حدوده فذاک من أهل النّار». (۱) بحار، ج ۹۲، ص ۱۷۸.

(۲) بحار، ج ۹۲، ص ۱۸۲.

(۳) بحار، ج ۹۲، ص ۱۸۴، و نهج البلاغه، حکمت ۲۲۸.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۷۰

و عده‌ای هم قرآن می‌خوانند و به همه دستورات آن عمل می‌کنند و حلال آن را حلال و حرام آن را حرام می‌دانند، اینها کسانی هستند که خداوند آنها را از گمراهی نجات داده و از اهل بهشتند و درباره هر کس که بخواهند می‌توانند شفاعت کنند «۱».

و رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود:

«إنّ أحقّ النّاس بالتّخشّع فی السّرّ و العلانیهٔ لحامل القرآن و إنّ أحقّ الناس بالصّلاهٔ و الصّیام فی السرّ و العلانیهٔ لحامل القرآن» «۲».

یعنی: «سزاوارترین مردم به ترس از خدا در سرّ و علن حامل قرآن است و سزاوارترین مردم به اقامه نماز و گرفتن روزه در خفا و آشکارا، حامل قرآن است».

این چنین حافظان و حاملان قرآنند که آنهمه عظمت و ارزش دارند نه هر حافظ قرآنی و لو به مضامین آن پایبند نباشد.

۸- چند نکته

اشاره

پس از بررسی مباحث مربوط به تلاوت قرآن و آداب آن، توجه به چند نکته که در روایات اولیای دین به آنها اشاره شده است، امری مفید و لازم است و آنها عبارتند از:

الف- فراموش کردن قرآن بعد از فراگیری آن:

بعضیها قرآن را فرا گرفته و خواندن قرآن بر ایشان میسر است لکن در اثر بی‌اعتنایی و بی‌اهمیتی و نخواندن قرآن، آن را فراموش می‌کنند، برای این گونه افراد عذاب سختی است چنانکه در مناهی رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم وارد شده است که فرمود: «ألا و من تعلّم القرآن ثمّ نسیه متعمّدا لقی اللّه یوم القیامهٔ مغلولا یسلّط اللّه علیه بکلّ آیهٔ نسیها حیّهٔ تکون قرینته إلی النّار إلّا أن یغفر له» «۳». (۱) بحار، ج ۹۲، ص ۱۷۹ به نقل از خصال صدوق، ج ۱، ص ۷۰.

(۲) بحار، ج ۹۲، ص ۱۸۵.

(۳) بحار، ج ۹۲، ص ۱۸۷.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۷۱

یعنی: «آگاه باشید! هر که قرآن را بیاموزد و سپس عمدا فراموش کند، در قیامت خدا را ملاقات می‌کند در حالی که در غل و جامعه مغلول و بسته است و خداوند به تعداد آیاتی که فراموش کرده است ماری را با او قرین قرار می‌دهد که باعث اذیت او شود تا آتش جهنم مگر اینکه مورد بخشش قرار گیرد».

و در حدیثی از امام صادق علیه السّلام می‌خوانیم:

«من نسی سورهٔ من القرآن مثّلت له فی صورهٔ حسنهٔ و درجهٔ رفیعهٔ فإذا رآها قال: من أنت ما أحسنک؟ لیتک لی فتقول: أما تعرفنی؟ أنا سورهٔ کذا و کذا لو لم تنسنی لرفعتک إلی هذا المکان» «۱».

یعنی: «کسی که سوره‌ای از قرآن را فراموش کند آن سوره (در روز قیامت) برای او در یک صورت زیبا و مکان و منزلت و درجه رفیعی مجسّم و ممثل می‌شود، وقتی که این شخص آن صورت زیبا را با آن درجه رفیعش مشاهده کرد، می‌گوید تو کیستی؟ چقدر زیبایی؟ ای کاش! برای من بودی، آن سوره ممثّل می‌گوید: مرا نمی‌شناسی؟ من فلان سوره و فلان سوره از قرآنم که اگر تو مرا فراموش نمی‌کردی من امروز تو را به این مکان بلند و درجه عالی بالا می‌بردم (ولی چکنم که تو مرا رها کردی)».

نظیر این روایات را مرحوم مجلسی از امام صادق علیه السّلام در بحار، ج ۹۲، ص ۱۸۹ از عدهٔ الداعی ابن فهد نیز نقل کرده است. البته معلوم است که این عاقبت بد برای کسانی است که از روی بی‌اعتنایی به قرآن و ترک خواندن آن، آن را فراموش کنند اما اگر کسی بخاطر نداشتن حافظه کافی و یا در اثر یک حادثه و ضربه مغزی مثلا قرآن را فراموش کند، قطعا مشمول چنین احادیثی نخواهد بود، لذا مرحوم کلینی در کافی حدیثی از امام صادق علیه السّلام نقل کرده که از آن حضرت پرسیدند: شخصی سه مرتبه

(۱) بحار، ج ۹۲، ص ۱۸۸ به نقل از ثواب الاعمال، ص ۲۱۳ و محاسن برقی، ص ۹۶.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۷۲

قرآن را فرا گرفت باز فراموش کرد آیا بر او حرجی هست؟ حضرت فرمود: «نه» «۱».

ب- خواندن قرآن در خانه‌ها:

از جمله دستورات اسلامی این است که در خانه‌هایتان قرآن بخوانید و مانند یهود و نصاری نباشید که تمام عباداتشان را در معابدشان انجام می‌دهند و خانه‌هایشان از لحاظ عبادت کاملا تعطیل است؛ یعنی شما علاوه بر اینکه در مساجد و اماکن متبرکه قرآن می‌خوانید، در منازلتان نیز قرآن بخوانید که باعث نزول برکات بر اهل خانه شده و برای اهل آسمان، نور خواهد داد؛ چنانکه ستارگان برای اهل زمین، در خانه‌ای که قرآن تلاوت می‌شود، ملائکه در آنجا حضور پیدا کرده و شیاطین از آن دور می‌شوند.

۱- «قال النّبیّ صلّی اللّه علیه و آله و سلّم: نوّروا بیوتکم بتلاوهٔ القرآن و لا تتّخذوها قبورا کما فعلت الیهود و النّصاری، صلّوا فی الکنائس و البیع و عطّلوا بیوتهم، فإنّ البیت إذا کثر فیه تلاوهٔ القرآن کثر خیره و اتّسع أهله و أضاء لأهل السّماء کما تضیء نجوم السّماء لأهل الدّنیا» «۲».

یعنی: «منازلتان را با تلاوت قرآن نورانی کنید و آنها را همانند یهود و نصاری قبرستان قرار ندهید که عباداتشان را تنها در معابدشان می‌خواندند و خانه‌ها را تعطیل می‌کردند؛ زیرا خانه‌ای که در آن زیاد قرآن خوانده شود، خیر و برکتش زیا و اهلش در سعه و رفاه قرار خواهند گرفت. و چنین خانه‌ای برای اهل آسمان نور می‌دهد چنانکه ستارگان برای اهل دنیا».

۲- و در حدیثی از امیر المؤمنین علیه السّلام می‌خوانیم: «البیت الّذی یقرأ فیه القرآن و یذکر اللّه عزّ و جلّ فیه، تکثر برکته و تحضره الملائکهٔ و تهجره الشّیاطین و یضیء لأهل السماء کما تضیء الکواکب لأهل الأرض و إنّ البیت الّذی لا یقرأ فیه القرآن و لا یذکر اللّه عزّ و جلّ فیه تقلّ برکته و تهجره الملائکهٔ و تحضر الشّیاطین» «۳».

یعنی: «خانه‌ای که در آن قرآن خوانده شود و ذکر خدای بزرگ گفته شود، برکت (۱) کافی، ج ۲، ص ۶۰۸.

(۲) کافی، ج ۲، ص ۶۱۰.

(۳) کافی، ج ۲، ص ۶۱۰.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۱، ص: ۷۳

آن خانه زیاد می‌شود و ملائکه در آنجا حضور به هم رسانده و شیاطین دور می‌شوند و برای اهل آسمان نور می‌دهد چنانکه ستارگان برای اهل زمین نور می‌دهند و خانه‌ای که در آن قرآن خوانده نشود و یاد خدای بزرگ در آن نشود برکتش کم شده و ملائکه دور و شیاطین نزدیک می‌شوند».

بنا بر این، مسلمین باید همت به خرج دهند و در خانه‌هایشان زیاد قرآن بخوانند تا بدین وسیله باعث نزول برکات بر آن خانه و اهلش گردند.

ج- تعلیم قرآن به شیعیان در عالم برزخ:

در روایات از ائمه هدی علیهم السّلام وارد شده است که: دوستان و شیعیان اهل بیت علیهم السّلام اگر در دنیا قرآن را فرا نگرفتند، بعد از مرگشان در عالم قبر به آنان قرآن را تعلیم می‌دهند تا بتوانند بدین وسیله درجات بهشت را طی نمایند؛ زیرا درجات بهشت به قدر آیات قرآن است و به مؤمن می‌گویند که بخوان و بالا برو و به تعداد هر آیه یکدرجه ترقی می‌کنند چنانکه از حضرت موسی بن جعفر علیه السّلام نقل شده که فرمود:

«یا حفص! من مات من أولیائنا و شیعتنا و لم یحسن القرآن علّم فی قبره لیرفع اللّه به من درجته فإنّ درجات الجنّهٔ علی قدر آیات القرآن یقال له اقرأ وارق فیقرء ثمّ یرقی ...» «۱».

همین حدیث در کتاب بحار با سند دیگر از حضرت صادق علیه السّلام نقل شده است.

این هم یکی دیگر از برکات و آثار ولایت اهل بیت علیهم السّلام است؛ زیرا شیعیان به محتوای قرآن عمل می‌کنند هر چند ممکن است عبارت قرآن را فرا نگرفته باشند لذا خداوند به برکت ولایت ائمه هدی علیهم السّلام عبارات قرآن را نیز در عالم برزخ به آنان

تعلیم می‌دهند.

نکته:

از این حدیث استفاده می‌شود که تکامل در عالم برزخ هم راه دارد. (۱) کافی، ج ۲، ص ۶۰۶.

درسهایی از علوم قرآنی(ظاهری)، ج ۱، ص: ۷۴

سؤالات:

۱- آیا فهم معانی قرآن برای کسی که قادر به خواندن قرآن نباشد ممکن است؟ اگر نیست چرا؟

۲- چند فراز از کلمات معصومین علیهم السّلام را در رابطه با تعلیم قرآن بنویسید.

۳- نظر اسلام را در رابطه با تعلیم و آموزاندن قرآن بیان کنید.

۴- سه حق از حقوق فرزند بر پدر را بیان کنید.

۵- فواید تلاوت قرآن را بیان کنید.

۶- مراد از فَاقْرَؤُا ما تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ، چیست؟ کاملا بیان کنید.

۷- مراد از کلمه «قرآن» چیست؟ توضیح دهید.

۸- آداب ظاهری و باطنی تلاوت قرآن را بیان کنید.

۹- فضایل و آداب استماع قرآن را بیان کنید.

۱۰- فضائل و آداب حفظ قرآن را بیان کنید.

۱۱- حکم فراموش کردن قرآن پس از فراگیری را توضیح دهید.

۱۲- از دستور خواندن قرآن در خانه‌ها و تعلیم قرآن به شیعیان در عالم برزخ، چه می‌دانید؟ بنویسید.

درسهایی از علوم قرآنی(ظاهری)، ج ۱، ص: ۷۵

درس چهارم شناخت قرآن و اقسام آن

اشاره

در رابطه با شناخت قرآن، مطالبی است که یکی پس از دیگری در فراخور این نوشتار، تحت عناوین ذیل به آنها اشاره می‌شود و آنها عبارتند از:

۱- آیا قرآن شناختنی است؟

۲- ضرورت شناخت قرآن.

۳- اقسام شناخت قرآن.

۱- آیا قرآن شناختنی است؟

اشاره

در اینکه اساسا شناخت قرآن ممکن است یا نه؟ و اینکه آیا در شناخت آن نیاز به معلم و مراجعه به آراء راسخین در علم هست یا نه؟ و آیا شناخت ظواهر قرآن کافی و حجت است یا نه؟ باید به باطن آن راه پیدا کرد؟ و اینکه آیا رسیدن به باطن قرآن مخصوص طبقه خاصی است یا همه می‌توانند به باطن قرآن برسند؟ و در هر حال، آیا فهم قرآن اعم از ظاهر و باطن آن مخصوص عده‌ای است و یا همه می‌توانند بفهمند؟ و امثال این سؤالات، سخنها بسیار است و نظرها گوناگون، تا جایی که نگارنده آگاهی دارد می‌توان نظرات ارائه شده را در چند نظر ذیل جمع‌بندی نمود و آنها عبارتند از:

الف- قرآن برای عرب زبانان بدون مراجعه به اهلش قابل فهم است.

ب- فهم ظاهر و باطن قرآن مخصوص راسخین در علم است.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۷۶

ج- ظاهر قرآن حجت نیست و فهم باطن آن هم مخصوص عده‌ای است.

د- باطن قرآن دور از دسترس بشر است و بشر، تنها موظف به فهم و عمل به ظاهر آن است.

ه- ظاهر و باطن قرآن با رجوع به اهلش برای همگان قابل فهم و حجت است.

الف- قرآن برای عرب زبانان بدون مراجعه به اهلش، قابل فهم است

اشاره

بعضی را عقیده بر این است که: اعراب که قرآن به زبان آنها نازل شده است، در فهم معانی و حقایق قرآن نیازی به معلم نداشته!! و خود، همه قرآن را می‌فهمند.

ابن خلدون در این رابطه چنین می‌گوید: «قرآن به لغت عرب و اسلوب و بلاغت ایشان نازل شده است و همه عربان آن را می‌فهمند» «۱».

به هر حال عامه که شعار «حسبنا کتاب اللّه» سر دادند معمولا معتقدند که در فهم قرآن نیازی به مراجعه به آل پیغمبر که عدیل و نظیر قرآنند نیست؛ زیرا ما خود آن را می‌فهمیم و نیازی به تفسیر و تبیین دیگران نداریم!!

بررسی:

البته روشن است این گونه نبود که عرب زبانان و حتی صحابه، همه قرآن را به مجرد شنیدن آن بفهمند و در هیچ مورد نیازمند به توضیح پیغمبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نباشند بلکه فهم بخشی از قرآن محتاج به توضیح و تفسیر آن حضرت و یا کسانی که آن را فرا گرفته بودند، بود، هر چند شنوندگان عرب بودند و قرآن به زبان آنها نازل شده بود، پس اگر مقصود «ابن خلدون» از عبارت فوق این است که عرب زبانان در فهم همه قرآن نیاز ندارند که به دیگری مراجعه نمایند بلکه به مجرد شنیدن، آن را می‌فهمند، قطعا صحیح نیست، البته فهم قرآن برای عرب زبانان آسانتر است تا غیر عرب زبان، اما اینکه در هیچ جا محتاج به سؤال از اهلش نباشند، سخنی به صواب نیست؛ زیرا مشاهدات ما نشان می‌دهد چه بسا کتابها که اهل لغت آن کتابها (۱) شناخت قرآن، علی کمالی، ص ۶۳ به نقل از مقدمه ابن خلدون.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۷۷

نمی‌توانند همه آن را بفهمند؛ زیرا فهم یک کتاب تنها منوط به دانستن لغت آن کتاب نیست، چه بسا مجملاتی در آن کتاب باشد که باید عالمش آن را بیان کند و موارد بیان آن را که در خود کتاب هست بیاموزاند، عرب زبانان در برابر قرآن نیز چنین هستند.

به علاوه خود قرآن می‌فرماید: در قرآن آیات متشابه است که تأویل آن را جز خدا و راسخین در علم نمی‌دانند:

هُوَ الَّذِی أَنْزَلَ عَلَیْکَ الْکِتابَ مِنْهُ آیاتٌ مُحْکَماتٌ هُنَّ أُمُّ الْکِتابِ وَ أُخَرُ مُتَشابِهاتٌ فَأَمَّا الَّذِینَ فِی قُلُوبِهِمْ زَیْغٌ فَیَتَّبِعُونَ ما تَشابَهَ مِنْهُ ابْتِغاءَ الْفِتْنَهِٔ وَ ابْتِغاءَ تَأْوِیلِهِ وَ ما یَعْلَمُ تَأْوِیلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَ الرَّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ یَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ کُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنا وَ ما یَذَّکَّرُ إِلَّا أُولُوا الْأَلْبابِ «۱».

یعنی: «او کسی است که کتاب را بر تو فرو فرستاد، از آیات آن برخی «محکمات» اند که آنها اصل و اساس کتاب هستند و برخی «متشابهات» اند اما کسانی که در دلهایشان تیرگی است در طلب فتنه و تأویل، از آن آیات متشابه پیروی می‌کنند و حال آنکه تأویل آیات متشابه را جز خدا و راسخان در علم نمی‌دانند و هم آنانند که می‌گویند: به آن ایمان آوردیم همه آیات محکم و متشابه از نزد خداست و جز خردمندان متذکر نمی‌شوند».

بر اساس این آیه، بخشی از قرآن را کسی جز خدا و راسخان در علم نمی‌دانند و قسمتی از قرآن بدون رجوع به اهل آن نامفهوم است، پس اینکه کسی بخواهد بگوید: عرب زبانان در فهم قرآن نیازی به مراجعه به راسخان در علم ندارند، سخنی به حق و صواب نیست.

ب- فهم ظاهر و باطن قرآن مخصوص راسخین در علم است

اشاره

در میان علمای شیعه حدود سه چهار قرن پیش افرادی پیدا شدند که معتقد بودند قرآن حجت نیست!! آنها در میان منابع چهارگانه فقه که از طرف علمای اسلام به (۱) سوره آل عمران، آیه ۶.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۱، ص: ۷۸

عنوان معیار شناخت مسائل اسلامی عرضه شده بود یعنی: «قرآن، سنت، عقل و اجماع» سه منبع را قبول نداشتند، تنها به اخبار و احادیث تمسک می‌کردند چرا که می‌گفتند: «اجماع»، رسم سنی‌هاست و نمی‌توان از آن تبعیت کرد.

و در خصوص «عقل» می‌گفتند: با این همه خطای عقل، اعتماد به آن روا نیست و در مورد «قرآن» محترمانه می‌گفتند: قرآن بزرگتر از آن است که ما آدمهای عادی حقیر بتوانیم آن را مطالعه کرده و در آن بیندیشیم، تنها پیامبر و ائمه طاهرین علیهم السّلام حق دارند در آیات قرآن غور کنند و از آن چیز بفهمند، ما تنها موظف به تلاوت آیات قرآن هستیم، اینها همان «اخباریین» هستند.

اخباریین، تنها مراجعه به اخبار و احادیث را جایز می‌دانستند، شاید تعجب کنید اگر بدانید در بعضی از تفاسیری که توسط این گروه نوشته شده، هر جا در ذیل آیه‌ای حدیثی بود آن را ذکر می‌کردند و اگر حدیثی وجود نداشت از ذکر آیه خودداری می‌کردند آن طور که گویی اصلا آن آیه از قرآن نیست «۱»!!

بررسی:

اگر با دقت در این روش نظر شود روشن می‌شود که این عمل یک نوع ظلم و جفا بر قرآن است؛ زیرا پیداست جامعه‌ای که کتاب آسمانی خود آن هم کتابی مانند قرآن را به این شکل طرد کند و آن را به دست فراموشی بسپارد، هرگز در مسیر قرآن حرکت

نخواهد کرد و معلوم است که این روش عقلا و نقلا مردود است:

اما عقلا:

اشاره

زیرا

اولا:

معقول نیست قرآن برای هدایت بشر آمده و نسخه شفا بخش او باشد و مردم مأمور به عمل به آن باشند ولی قادر بر فهمیدن آن نباشند.

ثانیا:

حجت نبودن ظواهر قرآن برای بشر، نوعی اغراء به جهل است و اغراء به جهل نیز کار قبیح است و کار قبیح از خدای حکیم علی الاطلاق صادر نمی‌شود. دلیل این سخن این است که: اگر کلامی از متکلمی به مخاطبی القاء شود و آن کلام، ظاهری داشته و مفهم معنایی باشد ولی متکلم، آن ظاهر را حجت ندانسته و مخاطب هم تنها (۱) شناخت قرآن، شهید مطهری، ص ۲۵.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۷۹

معنای ظاهر را می‌فهمد، این اغراء به جهل است؛ زیرا مخاطب برای فهم مقصود متکلم، راهی جز از ظاهر این کلام ندارد و قهرا خیال می‌کند که متکلم همین ظاهر را اراده کرده است ولی در واقع مقصود متکلم غیر آن است و به مخاطب هم نفهمانده است و این همان اغراء به جهل و قبیح است و در شأن خدای حکیم نیست.

ثالثا:

بالبداهه درک می‌کنیم که برخی از آیات را می‌فهمیم و عقل ما هم بر اساس اصالهٔ الظهور، حکم می‌کند که همین ظاهر حجت است، پس اینکه بگوییم: ما هیچ از قرآن نمی‌فهمیم و ظواهر حجت نیست بر خلاف قانون عقل است.

و اما نقلا:

آیات و روایات بسیاری است که دلالت دارند بر اینکه ظواهر قرآن حجت است و ما می‌توانیم با تأمل و تدبر و اندیشیدن در آیات قرآن، آن را بفهمیم و به ما دستور تدبر و اندیشیدن در قرآن داده شده است و نمی‌توان گفت: به ما دستور اندیشیدن در چیزی را داده‌اند که اساسا برای ما قابل فهم نیست:

أَ فَلا یَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلی قُلُوبٍ أَقْفالُها «۱».

یعنی: «آیا در قرآن نمی‌اندیشند یا بر دلها قفلهاست».

أ فَلا یَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ وَ لَوْ کانَ مِنْ عِنْدِ غَیْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِیهِ اخْتِلافاً کَثِیراً «۲».

یعنی: «آیا در قرآن اندیشه نمی‌کنند که چنانچه از جانب غیر خدا بود حتما در آن اختلاف بسیار می‌یافتند».

از این آیات و امثال اینها به روشنی استفاده می‌شود که قرآن برای بشر قابل فهم است و گرنه امر به تدبر و اندیشه، کار لغوی بود.

در روایات نیز امر به تدبر شده است چنانکه علی علیه السّلام فرمود:

«لا خیر فی قرائهٔ لیس فیها تدبّر» «۳».

یعنی: «تلاوت قرآنی که در آن تدبر نباشد، خیری در آن نیست». (۱) سوره محمد، آیه ۲۴.

(۲) سوره نساء، آیه ۸۲.

(۳) اصول کافی، باب فضل العلم، باب صفهٔ العلماء، ح ۳.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۱، ص: ۸۰

و رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود: «ویل لمن لاکها فی فکّیه و لم یتأمّل فیها» «۱».

یعنی: «وای بر کسی که کلمات قرآن را بر زبانش جاری سازد ولی در حقیقت و فهم آن تأمل نکند».

و در روایات دیگر می‌خوانیم احادیث و روایات ما را به قرآن عرضه کنید؛ هر حدیثی که با قرآن قابل تطبیق نباشد، کلام ما نیست؛ چنانکه امام صادق علیه السّلام فرمود:

«کلّ شیء مردود إلی الکتاب و السّنّهٔ و کلّ حدیث لا یوافق الکتاب فهو زخرف» «۲».

یعنی: «هر چیزی باید به کتاب و سنت برگردد و هر حدیثی که موافق کتاب (قرآن) نباشد باطل است».

و رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود:

«أیّها النّاس ما جائکم عنّی یوافق کتاب اللّه فأنا قلته و ما جائکم یخالف کتاب اللّه فلم أقله» «۳».

یعنی: «ای مردم! هر خبری که از ناحیه من به شما رسید و موافق با قرآن بود آن سخن من است و هر کلامی که مخالف قرآن باشد من آن را نگفته‌ام».

از این روایات نیز به خوبی استفاده می‌شود که قرآن برای مردم قابل فهم است؛ زیرا اگر مردم قرآن را نفهمند چگونه می‌توانند روایات را با قرآن عرضه کنند و تشخیص بدهند که موافق قرآن است یا مخالف آن، پس باید اول معنای قرآن را بفهمند و سپس بتوانند روایات را با آن عرضه نمایند.

ج- ظاهر قرآن حجت نیست و فهم باطن آن هم مخصوص عده‌ای است

اشاره

در مقابل اخباریین که اساسا قرآن را محترمانه رها کرده بودند، گروهی دیگر پیدا شدند که آن را وسیله رسیدن به اهداف و اغراض خود قرار دادند، اینها برای هر چیزی (۱) نور الثقلین، ج ۱، ص ۳۵.

(۲) کافی، کتاب فضل العلم، باب الأخذ بالسنهٔ و بحار، ج ۲، ص ۲۲۷.

(۳) کافی، کتاب فضل العلم، باب الأخذ بالسنهٔ و بحار، ج ۲، ص ۲۴۲- ۲۴۴.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۱، ص: ۸۱

ظاهری و باطنی قائل شدند از جمله برای قرآن ظاهر و باطن قائل بودند (البته اصل ظاهر و باطن داشتن قرآن مورد پذیرش ما نیز

هست لکن مهم هـدفی است که آنهـا در این رابطه تعقیب می‌کردنـد و گرنه اصـل ظـاهر و باطن داشـتن قرآن محل بحث نیست) و معتقد بودند تنها آنان هسـتند که به باطن قرآن راه پیدا می‌کنند و دیگران از این نعمت الهی برخوردار نیستند. و در این راستا در هر زمینه‌ای که منافعشـان اقتضـا می‌کرد به تأویل آیات قرآن می‌پرداختنـد و مسائلی را به قرآن نسـبت می‌دادنـد که اساسا روح قرآن از آنهـا بی خبر بود. و در مقابـل هر اعتراضـی هم پاسـخشان این بود که بـاطن آیـات را تنهـا ما می‌فهمیم و این معانی که می‌گوییم از شناخت باطن آیات به دست می‌آید که شما معترضین، از آن بهره‌ای ندارید!! قهرمانان این جریان در تاریخ اسلام دو گروه‌اند:

اول – گروه اسماعیلیه:

که به آنها «باطنیه» نیز می‌گویند. این گروه بیشتر در هندوستان و کم و بیش در ایران و بعضی از کشورهای عربی هستند و اینها یک دوره حکومت نیز تشکیل دادند که همان حکومت «فاطمیان» در مصر بود.

«اسـماعیلیان» به اصـطلاح، شـیعه امامی مذهب هسـتند، اما شـیعه شـش امامی، ولی به طور قطع، اتفاق علمای شیعه دوازده امامی این است که این شـش امامی‌ها از هر غیر شـیعه‌ای از تشـیع دورترند؛ یعنی حتی اهل تسـنن که هیچیک از ائمه شـیعه را آنگونه که شیعه قبول دارنـد، اعتقاد ندارنـد، به تشـیع نزدیکترنـد تا از این شـیعه‌های شـش امامی، لذا در کنگره «تقریب بین المذاهب الاسـلامی» که تقریبا حدود ۴۵ سال قبل تشـکیل گردید و طی آن مذاهب مختلف اسـلامی برای رفع سوء تفاهمها دور هم جمع شدند، عده‌ای هم به نمایندگی از اسـماعیلیان شـرکت کردند اما در همانجا شیعه و سنی بالاتفاق آنان را طرد کرده و گفتند: ما اساسا شما را جزو فرق اسلامی به حساب نمی‌آوریم تا شما اجازه شرکت در این مجمع را داشته باشید.

این گروه به واسـطه باطنی گریشان خیانتهای بسیاری در تاریـخ اسـلام مرتکب شده‌انـد و نقش بزرگی در ایجاد انحراف در مسائل اسلامی داشتند.

دوم – متصوفه:

این گروه نیز در زمینه تحریف آیات و تأویل آنها مطابق عقاید

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۸۲

شخصـی خود، یـد طولایی داشـته‌اند و در هر مورد هم که به آنها اعتراض می‌شـد، می‌گفتند: این معانی دقیق از باطن قرآن و تأویل آن اسـتفاده می‌شود و همگان در فهم باطن و تأویل قرآن حظّی ندارنـد و این تنها ماییم که به باطن قرآن راه داریم!! به عنوان نمونه به یک مورد از این تفسیرها اشاره می‌کنیم، آنگاه تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل:

در قرآن کریم داستان حضرت ابراهیم و پسرش اسماعیل ذکر شده و چنین است که: خداوند به حضرت ابراهیم در عالم رؤیا دستور ذبح اسـماعیل را داده است و ابراهیم تسـلیم امر پروردگار شده و با پسرش در میان گذاشت و اسماعیل نیز آن را پذیرفته است «۱» و تصمیم بر اجرای فرمان الهی شد ولی اجرای حکم از طرف پروردگار متوقف گردید.

در تفسـیر این واقعه، متصوفه می‌گفتنـد: مقصود از ابراهیم، عقـل است و مقصود از اسـماعیل، اسـماعیل نفس است و عقـل در اینجا قصـد داشت تا نفس را ذبـح کند «۲»!! به هر حـال، این دو گروه برای قرآن، بـاطن و معـانی غیر از معـانی که از ظـواهر آن اسـتفاده می‌شود قائلند و معتقدند که: تنها این دو گروه از باطن و تأویل قرآن سر در می‌آورند و دیگران از آن حظ و بهره‌ای ندارند!!

بررسی:

این نظریه نیز نه بر اساس عقل قابل پـذیرش است و نه بر اساس نقل (قرآن و سـنت)؛ زیرا این دو گروه ظاهر کلام خدا را طرد کرده و به مفـاهیمی بر خلاـف ظـاهر آن تمسک و عمل می‌کننـد، البته عقل هر عاقلی حکم می‌کنـد اگر بخواهی سـخن گوینـده‌ای را بر خلاف ظـاهرش حمـل کنی بایـد برای این کار قرینه عقلی یا نقلی وجود داشـته باشـد و گرنه بایـد به ظاهر کلامش عمل کرد و در آیات تأویل شده از سوی این گروهها قرائنی برای صـحت عملشان وجود ندارد. (۱) ... یا بُنَیَّ إِنِّی أری فِی الْمَنامِ أَنِّی أَذْبَحُکَ فَانْظُرْ ما ذا تَری قالَ یا أَبَتِ افْعَلْ ما تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِی إِنْ شاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِینَ، (سوره صافات، آیه ۱۰۲).

(۲) شناخت قرآن، شهید مطهری، ص ۲۷- ۲۸.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۸۳

و در آیات قرآنی می‌خوانیم که قرآن برای هدایت کل بشر آمده است:

کِتابٌ أَنْزَلْناهُ إِلَیْکَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَی النُّورِ «۱».

یعنی: «کتابی است که به سوی تو نازل کرده‌ایم تا مردم را از تاریکیها به سوی نور خارج نمایی».

و: یا أَیُّهَا النَّاسُ قَدْ جاءَتْکُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّکُمْ وَ شِفاءٌ لِما فِی الصُّدُورِ «۲».

یعنی: «ای مردم! برای شما از طرف پروردگار شما پند و اندرزی آمده و شفای امراض قلبهای شماست».

و آیات بسیار دیگری که با صـراحت می‌گوینـد: قرآن برای هـدایت ناس «هـدی للنّاس» آمده است نه برای هدایت گروهی خاص، پس به چه دلیلی «ناس» در این آیات را اسـماعیلیه و متصوفه به خود تطبیق می‌کننـد و می‌گوینـد: قرآن برای هـدایت ما آمده و تنها ماییم که این قرآن را می‌فهمیم؛ زیرا ظواهر قرآن معتبر و حجت نیست تا هر کس بگوید من می‌فهمم و باطن آن را هم جز ما کسـی دیگر نمی‌فهمد.

به علاوه، این نوع تفسیر یقینا مصداق تفسیر به رأی است که در روایات اسـلامی شدیدا از آن نهی شد و حتی اگر در تفسیرش راه صواب را رفته باشد باز کار خطایی کرده که قرآن را به رأی خود تفسیر نموده است:

«قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم: من فسّر القرآن برأیه فلیتبوّء مقعده من النّار» «۳».

یعنی: «رسول خدا صـلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود: هر کس که قرآن را طبق رأی خود تفسیر نماید، جایگاه او پر از آتش خواهد شد».

و امام صادق علیه السّلام فرمود:

«من فسّر القرآن برأیه إن أصاب لم یوجر، و إن أخطأ فهو ابعد من السّماء» «۴». (۱) سوره ابراهیم، آیه ۱.

(۲) سوره یونس، آیه ۵۷.

(۳) المیزان، ج ۳، ص ۷۵.

(۴) بحار، ج ۹۲، ص ۱۱۰.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۸۴

یعنی: «کسـی که قرآن را با رأی خود تفسیر نماید اگر در تفسیرش راه صحیح را رفته باشد، اجری ندارد و اگر به راه خطا رفته باشد سقوط می‌کند از جایی بلندتر از آسمان» «۱».

البته تفسـیر قرآن برای همه طبق شـرایطی مجـاز است امـا تفسـیری نه از روی میـل و هوای نفس بلکه بر اساس انصاف و صـداقت و بدون غرض، وقتی ما در قرآن بدون غرض و مرض و با دید انصاف نظر می‌کنیم، هیچ ضـرورتی ندارد که ما بتوانیم همه مسائل آن

را حل کنیم؛ زیرا قرآن از این حیث شبیه طبیعت است همانگونه که در طبیعت چه بسا رازها وجود دارد که حل نشده و در شرایط فعلی نیز برای ما امکان حل همه آنها نیست، اما این مسائل در آینده حل خواهند شد.

به علاوه، در شناخت طبیعت، انسان باید اندیشه خود را با طبیعت آنگونه که هست وفق دهد نه آنکه طبیعت را آنگونه که او می‌خواهد توجیه کند، قرآن نیز این چنین است یعنی قرآن کتابی است که برای یک زمان نازل نشده است و اگر غیر از این بود، می‌بایست همه رازهای آن در گذشته کشف می‌شد و این کتاب آسمانی جاذبه و اثر بخشی خود را از دست می‌داد و حال آنکه استعداد و تدبر و تفکر و کشف جدید همیشه برای قرآن هست و این نکته‌ای است که رسول گرامی اسلام صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و ائمه طاهرین علیهم السّلام آن را در کلماتشان توضیح داده‌اند.

در حدیثی از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم می‌خوانیم که فرمود: «مثل قرآن مثل خورشید و ماه است و مثل آن دو همیشه در جریان است یعنی ثابت و یکنواخت نیست و یکجا میخکوب نمی‌شود» «۲».

و یا فرمود: «ظاهره أنیق و باطنه عمیق» «۳»؛ یعنی: قرآن ظاهرش زیبا و باطنش ژرفاست». (۱) در آینده در رابطه با تفسیر به رأی، به تفصیل سخن خواهیم گفت.

(۲) کافی، ج ۲، کتاب فضل القرآن، ص ۵۹۸، ح ۲.

(۳) کافی، ج ۲، کتاب فضل القرآن، ص ۵۹۸، ح ۲.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۸۵

و در عیون اخبار الرضا علیه السّلام از قول امام رضا نقل کردند که: از امام صادق علیه السّلام سؤال شد: چه سری است که قرآن هر چه زمان بیشتری بر آن می‌گذرد و هر چه بیشتر تلاوت می‌شود، بر طراوت و تازگیش افزوده می‌گردد؟

امام در پاسخ فرمود: برای اینکه قرآن تنها برای یک زمان و نه زمان دیگر و برای یک مردم و نه مردم دیگر نازل نشده است: «لأنّ اللّه تبارک و تعالی لم یجعله لزمان دون زمان و لناس دون ناس» «۱» بلکه برای همه زمانها و همه مردم نازل شده است، خدای بزرگ آن را طوری ساخته است که در هر زمان با وجود همه اختلافات که در طرز تفکر و در معلومات و وسعت اندیشه‌ها به چشم می‌خورد، باز هم قرآن بر زمانها و افکار پیشی می‌گیرد، در عین حال که در هر دوره مجهولاتی را برای خوانندگان در بر دارد اما آنقدر معانی و مفاهیم قابل درک و استناد نیز عرضه می‌کند که ظرفیت زمانه را اشباع می‌سازد.

به هر حال، قرآن برای همه قابل فهم و تفسیر است نه برای عده خاصی، آن هم تفسیر باید با معیارهای تفسیری منطبق باشد نه آنکه هر کس هر هدف و غرضی داشت، بخواهد آن را بر قرآن تحمیل نموده و بعد بگوید: سخن خدا این است و وقتی هم که بر او اعتراض شد که شما به چه دلیل چنین می‌گویی، در پاسخ بگوید:

اینها از باطن قرآن است و شما از آن آگاهی ندارید، نه، اینها از باطن قرآن نیست بلکه مصداق تفسیر به رأی است.

د- باطن قرآن دور از دسترس بشر است و بشر، تنها موظف به فهم و عمل به ظاهر آن است

اشاره

در صدر اسلام، در میان عامه، دو جریان متضاد از نظر تدبر و تعمق در مسائل ما ورای طبیعت و قرآن و سنت پدید آمد، عده‌ای به نام «اهل حدیث» که معلوماتشان (۱) بحار، ج ۹۲، ص ۱۵ به نقل از عیون اخبار الرضا.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۸۶

در حد نقل و روایت احادیث بود و در رأس آنها حنابله هر گونه بحث و تعمق و تجزیه و تحلیل در این مسائل را ناروا می‌شمردند، ولی «معتزله» اجتهاد و استنباطشان این بود که باید در عمق این مسائل وارد شد و تجزیه و تحلیل کرد.

به هر حال، در فرق اسلامی شیعه و معتزله معتقد به تدبر و تفکر در آیات قرآنی و اندیشیدن در مسائل ما ورای طبیعی بودند، ولی اشاعره که اکثریت اهل سنت را تشکیل می‌دادند معتقد به تدبر و اندیشیدن در آیات نبودند و اساسا سؤال از مسائل اساسی و حقایق باطنی قرآن را بدعت و کفر می‌دانستند و می‌گفتند: شناخت قرآن معنایش تدبر در آیات قرآن نیست، بلکه معنای آن فهم معانی تحت اللفظی آیات است، معنایش این است که هر چه از ظاهر آیات فهمیده‌ایم همان را قبول کنیم و کاری به باطن آن نداشته باشیم، نه تنها خود برای فهم باطن قرآن وارد میدان نمی‌شدند بلکه اگر کسی از آنان می‌پرسید نیز پاسخ نمی‌دادند و می‌گفتند: سؤال در این رابطه بدعت و کفر و انحراف از مسیر حق است، به عنوان نمونه به دو مورد از کلمات آنان اشاره می‌کنم، تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل:

۱- «سفیان بن عیینه» یکی از فقهای عامه در این رابطه می‌گوید: «هر چه خداوند خودش را در قرآن توصیف کرد نباید تفسیر کرد و درباره‌اش بحث نمود، تفسیر اینگونه آیات، تلاوت آنها و سکوت درباره آنهاست»، یعنی ما وظیفه‌ای جز خواندن قرآن نداریم و در رابطه با آیات توحید و صفات الهی هیچ حق تدبر و تعقل و فهمیدن نداریم و جز سکوت در این آیات، وظیفه دیگری نداریم!!

۲- درباره «مالک بن انس» یکی از فقهای چهار گانه عامه نوشته‌اند: «شخصی از او درباره آیه شریفه: الرَّحْمنُ عَلَی الْعَرْشِ اسْتَوی سؤال کرد، وی آنچنان خشمناک شد که هرگز آنچنان خشمناک دیده نشده بود، عرق بر چهره‌اش نشست، جمع حاضر همه سرها را پایین افکندند، پس از چند لحظه مالک سر برداشت و گفت:

کیفیت نامعقول و استواء خداوند بر عرش معلوم و اعتقاد به آن واجب و سؤال هم بدعت است»، مالک آنگاه خطاب به آن سائل گفت: تو که چنین پرسشهایی می‌نمایی

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۸۷

می‌ترسم گمراه باشی و سپس فرمان داد او را از جلسه خارج نمایند «۱»!! این جمله «الکیفیهٔ مجهول و السّؤال بدعهٔ»، جمله شایعی بود که در آن زمان همه اهل حدیث در پاسخ پرسش کنندگان گستاخ این گونه مسائل می‌گفتند، عین همین جمله از «احمد حنبل» نیز نقل شده است.

بررسی:

چنانکه ملاحظه می‌کنید در پاسخ از سؤال به آیه فوق الذکر، رهبران عامه با تدبر و اندیشیدن در آیه پاسخ نمی‌دادند بلکه اصل سؤال را بدعت می‌دانستند و استواء خدا بر عرش را هم طبق معنای ظاهر آیه معلوم و اعتقاد به آن را واجب می‌دانستند، با آنکه اگر خدا جسم نیست، پس استواء بر عرش و خود عرش باید معنای دیگری داشته باشد یا در آیه: وَ جاءَ رَبُّکَ وَ الْمَلَکُ صَفًّا صَفًّا «۲» باید آمدن پروردگار معلوم شود که چه نوع آمدنی است، قطعا آمدنی همانند آمدن انسانها نخواهد بود؛ زیرا خدا جسم نیست تا رفت و آمدی همانند انسان داشته باشد.

البته معلوم است این شیوه برخورد با قرآن، خیلی زود باعث انحراف و گمراهی می‌شود؛ زیرا اینان ناگزیر از توضیح معنای آیات بودند، اما چون عقل و اندیشه را تعطیل کرده بودند، قهرا نوعی برداشت عوامانه از قرآن برایشان حاصل می‌شد، آنان به دلیل همین طرز تفکر، خیلی زود از جاده صحیح و مستقیم منحرف شدند و اعتقادات نادرستی پیدا کردند؛ به عنوان نمونه بخاطر جمود به ظاهر آیات و ترک تدبر و تعمق در آنها قائل به تجسم یعنی جسمیت خدا شدند و یا قائل به امکان رؤیت خدا با چشم سر و گفتگو با

خدا با زبان بشری و نزول او از آسمان در شبهای چهار شنبه و امثال اینها شدند!!! ولی شیعه به تبعیت از ائمه طاهرین علیهم السّلام و دستور خود قرآن، هیچگاه به چنین عقایـد فاسدی معتقد نشده و در آیات مربوطه تدبر و تعمق می کند و عقل را در فهم (۱) مقدمه اصول فلسفه و روش رئالیسم، ج ۵، ص ۱۸.

(۲) سوره فجر، آیه ۲۴.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۸۸

مسائل ما ورای طبیعت تعطیل نمی‌دانـد و سائل این مسائل را کافر و اصل سؤال را بـدعت و کیفیت را مجهول نمی‌داند، بلکه پس از تعمق و تدبر در آیات و استمداد از روایات معصومین علیهم السّلام پاسخ صحیح را می‌دهد و اساسا مردم را تشویق به پرسش و فهم مسائل می‌نماید.

مرحوم علامه طباطبائی (ره) در جلد هشـتم تفسیر قیّم المیزان، ذیل آیه ۵۴ سوره اعراف بـا الهام از آیات کریمه قرآن و روایاتی که از ائمه اهل بیت علیهم السّـلام در این زمینه رسیده است، بحثی ژرف و محققانه درباره همین مطلب انجام داده است و در مقدمه آن بحث، چنین می‌فرماید: «مردم در شـرح امثال این آیات (منظور آیاتی است که نمی‌توان به ظاهر آنها معتقد شد مثل: ثُمَّ اسْتَوی عَلَی الْعَرْشِ «۱» و جـاءَ رَبُّکَ «۲» و إِلی رَبِّهـا ناظِرَةٌ «۳» و امثـال این آیات که بایـد با کمک آیات دیگر و اعتقاد صـحیح اسـلامی معنای بـاطنی آن را فهمیـد و معتقـد شـد و گرنه معنـای ظـاهر آن را نمی‌توان اعتقاد داشت؛ زیرا مسـتلزم جسم بودن خـداست) مسـلکهای مختلف انتخاب کرده‌اند، اکثر پیشـینیان از عامه بر آنند که بحث در این گونه آیات روا نیست، علم آنها را باید به خدا واگذار کرد، این دسته بحث از حقایق دینی و تعمق در ما ورای ظواهر الفاظ کتاب و سنت را ناروا و بدعت می‌شمارند.

اما عقل بر خلاف نظر آنها حکم می‌کنـد و کتاب و سـنت نیز آنان را تأیید نمی‌نمایند، آیات قرآن به شدت تمام، دعوت می‌کند به تـدبر و تعمق و کوشـش در معرفت خدا و آیات خدا به وسـیله تذکر و تفکر و نظر و اسـتدلال عقلی و روایات متواتر بالمعنی نیز در همین معنا آمـده است، معنا نـدارد که به مقـدمه‌ای که مسـتلزم نتیجه‌ای است امر شود، اما خود نتیجه ممنوع باشد، دعوت به تذکر و تفکر برای (۱) سوره یونس، آیه ۳ و اعراف، آیه ۵۴.

(۲) سوره فجر، آیه ۲۲.

(۳) سوره قیامت، آیه ۲۴.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۸۹

معرفت است نه برای چیز دیگر ...» «۱».

و صـدر المتألهین در مقـدمه اسـفار از همین طبقه می‌نالـد آنجا که می‌گویـد: «همانا گرفتار جماعتی نفهم شـده‌ایم که چشـمشان از دیـدن انوار و اسـرار حکمت، ناتوان است و دیدگانشان مانند دیدگان خفاش، تاب نور را ندارد، اینها تعمق در امور ربانی و معارف الهی و تـدبر در آیـات سـبحانی را بـدعت و هر گونه مخـالفت بـا عقایـد عامیـانه را ضـلالت می‌شـمرند، گویی اینـان حنـابله از اهل حدیث‌انـد که مسـئله واجب و ممکن و قـدیم و حـادث، بر ایشـان از متشابهـات است و تفکرشـان از حـدود اجسـام و مادیات بالاتر نمی‌رود ...» «۲».

نظر ملا صدرا در این عبارت به طبقه اخباریین از شیعه است که همانند حنابله فکر می‌کنند و عقل را کاملا تعطیل کرده‌اند.

به هر حـال، اشـاعره از اهـل سـنت تنهـا به ظاهر قرآن اکتفا نموده و تـدبر در باطن و حقایق آن را بـدعت و کفر می‌داننـد و حتی در آیـاتی که نمی‌توان به ظـاهر آنهـا معتقـد شـد مثـل آیه: ثُمَّ اسْـتَوی عَلَی الْعَرْشِ به ظاهرش معتقـد شـده و بحث و اندیشـیدن در فهم حقیقت آن را جایز نمی‌دانند، لذا برای خدا تختی قائلند که خداوند همانند سـلاطین روی آن نشسـته است گرچه این ظاهر، مستلزم تجسیم است، بدتر از اشاعره، اخباریین هستند که نظرشان در مباحث قبلی مطرح و رد شد که حتی فهم ظواهر قرآن را هم برای خود

میسر نمی‌دانند.

ه- ظاهر و باطن قرآن با رجوع به اهلش برای همه قابل فهم و حجت است

با مراجعه به قرآن کریم و روایات اولیای دین روشن می‌گردد که قرآن در حد نیاز (۱) تفسیر المیزان، ج ۸، ص ۱۵۳.

(۲) اسفار، ج ۱، مقدمه ص ۵ و ص ۶.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۹۰

که از آن هدایت شده و بهره‌مند گردند (با توجه به شرایط بهره‌مندی از قرآن که در درس نهم به آنها اشاره خواهد شد) برای همه قابل فهم است و این چنین نیست که قرآن، فوق فهم بشر باشد و ابدا امکان شناخت برای مردم نباشد، برای اثبات مدعای خود شواهدی داریم که به اختصار به آنها اشاره می‌کنیم «۱»:

۱- خداوند در آیات متعدد، مردم و حتی کفار را به تدبر در قرآن دعوت فرموده است و فرمود: اگر در قرآن تدبر نمایید به حقانیت آن پی می‌برید (مانند آیه ۸۲ سوره نساء و آیه ۲۹ سوره ص و آیه ۲۴ سوره محمد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) یعنی به جای اینکه در برابر قرآن جبهه گیری کنید، درباره آن بیندیشید. اگر قرآن برای آنان قابل فهم نبود چگونه قرآن آنها را دعوت به تدبر و تعمق در آیات خود می‌نماید.

و در آیه ششم سوره توبه، خداوند به پیامبر دستور می‌دهد که اگر مشرکی خواست بیاید کلام خدا را گوش کند به او اجازه بده تا بشنود:

وَ إِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلامَ اللَّهِ، معلوم است که مقصود تنها شنیدن و گوش کردن مشرک نبود و لو هیچ نفهمد، بلکه مقصود این است که: مشرکین قرآن را از تو بشنوند و وقتی که به حقایق قرآن پی بردند آنگاه تسلیم می‌شوند. و مقصود هم این نیست که قرآن را بخوان و برای آنها تفسیر کن تا بفهمند، بلکه ظاهر آیه این است که اجازه بده آنان کلام خدا را از زبان تو بشنوند تا خود قضاوت کنند.

البته فهم تفصیلی احکام الهی از قرآن جز با مراجعه به اهلش قابل فهم نیست لذا در خود قرآن آمده است که: به پیامبر مراجعه کنید آنچه او گفته عمل کنید و هر چه را نیز نهی کرده ترک نمایید:

وَ ما آتاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ ما نَهاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا «۲». (۱) ر. ک: المیزان، ج ۳، ص ۸۳- ۸۷ و قرآن در اسلام، ص ۲۹- ۳۳.

(۲) سوره حشر، آیه ۷.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۹۱

۲- شأن پیامبر در رابطه با قرآن، شأن معلم و تعلیم است و تعلیم در جایی است که فهم مطلب مشکل و پر زحمت باشد نه آنکه ممتنع باشد؛ زیرا مطلبی که فهمش بدون معلم ممتنع باشد با تعلیم معلم ممکن نخواهد شد چرا که تعلیم معلم ارشاد ذهن متعلم است نسبت به مطلبی که درکش برای او مشکل است نه مطلبی که درکش برای او ممتنع است، لذا در آیات بسیاری پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم به عنوان معلم و مبین قرآن معرفی شده است مثل آیه دوم سوره جمعه و آیه ۴۴ سوره نحل.

به هر حال، قرآن به زبان عرب نازل شده است «۱» و خدای متعال کتاب خود را که به زبان قومی نازل فرموده، قصدش تفهیم شرایع خود به آنان بوده است و الا چه لزومی داشت که به زبان عرب نازل کند، وقتی بنا شد که آنها نفهمند به زبان آنان نازل شود یا به زبان دیگر، اینکه خداوند در آیه چهارم سوره ابراهیم: ما همیشه رسول را به زبان قوم او می‌فرستیم:

وَ ما أَرْسَلْنا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بِلِسانِ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ، و در آیه ۱۹۴ سوره شعرا.

می‌فرماید: ما قرآن را به زبان عربی آشکار فرستادیم:

وَ إِنَّهُ لَتَنْزِيلُ رَبِّ الْعالَمِينَ ... بِلِسانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ معلوم می‌شود که عرب زبانان چیزی از قرآن می‌فهمند، گر چه فهم همه حقایق قرآن نیاز به مراجعه به اهلش دارد.

۳- آیاتی که می گویند: قرآن برای بشر، برهان، نور، موعظه، رحمت و فضل، شفاء، بلاغ، منذر، راهنما به استوارترین دین و وسیله هدایت است «۲»، همه این تعابیر و عناوین در صورتی صحیح است که مردم قرآن را بفهمند و فهم قرآن برای بشر میسر باشد اما کتابی که مفهوم نیست و اساسا برای بشر قابل درک نیست چگونه می‌تواند برای او برهان، نور، موعظه، راهنما و بالأخره وسیله هدایتش باشد.

به علاوه، خود قرآن در سوره قمر مکرر در آیه ۱۷، ۲۲، ۳۲ و ۴۰ فرمود: (۱) تفسیر المیزان، ج ۳، ص ۸۵.

(۲) به سوره نساء، آیه ۱۷۳، ۱۷۴ و ۱۷۵ و یونس، آیه ۵۷ و ابراهیم، آیه ۵۲ و اسراء، آیه ۹ و بقره، آیه ۲ و ۱۸۲ مراجعه کنید.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۹۲

وَ لَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ یعنی: «به تحقیق ما قرآن را برای یادآوری آسان کردیم پس آیا یاد کننده‌ای هست».

بنابراین، فهم قرآن آسان است نه ممتنع.

۴- روایاتی که در تمسک به قرآن وارد شده است و ما آن را در درس دوم به تفصیل آورده‌ایم، دلیل روشنی است برای مفهوم بودن قرآن؛ زیرا معقول نیست پیامبر اسلام به امت دستور تمسک و عمل به قرآن را بدهد و بفرماید: هر گاه فتنه‌ها همانند پاره‌های شب تاریک، شما را فرا گرفت «فعلیکم بالقرآن» اما خود قرآن اساسا برای بشر قابل فهم نباشد.

۵- روایاتی که از ناحیه پیامبر و اهل بیت اطهار او علیهم السّلام در رابطه با صحت و سقم احادیث منسوبه به آنها وارد شده است که روایات ما را به قرآن عرضه کنید هر کدام با قرآن قابل تطبیق بود ما آن را گفته‌ایم و هر کلامی هم که منطبق با قرآن نبود آن را ما نگفته‌ایم چنانکه امام صادق علیه السّلام فرمود: «... و کلّ حدیث لا یوافق کتاب اللّه فهو زخرف» «۱».

یعنی: «هر حدیثی که موافق کتاب خدا نباشد دروغ و باطل است».

و رسول خدا در ضمن خطبه‌ای فرمود:

«ایّها النّاس ما جائکم یوافق کتاب اللّه فأنا قلته و ما جائکم عنّی یخالف کتاب اللّه فلم أقله» «۲».

یعنی: «ای مردم! هر خبری که از ناحیه من به شما رسیده است اگر موافق قرآن بود من آن را گفته‌ام و اگر نبود، کلام من نیست (بلکه به من بسته‌اند)». (۱) کافی، کتاب فضل العلم، باب الاخذ بالسنهٔ، ح ۳. و به بحار، ج ۲، ص ۲۲۷ مراجعه کنید روایاتی در این رابطه وجود دارد.

(۲) کافی، کتاب فضل العلم، باب الاخذ بالسنهٔ، ح ۵. و به بحار، ج ۲، ص ۲۴۲- ۲۴۴ مراجعه کنید روایاتی در این رابطه وجود دارد.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۹۳

پس بر اساس روایات عرضه، معیار و مقیاس تشخیص حق یا باطل بودن کلمات پیغمبر و اهل بیتش قرآن است، اگر قرآن برای مردم قابل فهم نبود چنین دستوری یقینا لغو بوده و از مصادر امور که معصومند صادر نمی‌شد.

۶- بالاتر از همه قرآن، تبیان کل شیء است: «و نزّلنا علیک الکتاب تبیانا لکلّ شیء» «۱» و بیان هر چیزی به قرآن است چگونه قرآن بیان کننده خود نباشد. به قول مرحوم علامه طباطبائی در المیزان:

«حاشا أن یکون القرآن تبیانا لکلّ شیء و لا یکون تبیانا لنفسه» «۲».

یعنی: «هرگز چنان نخواهد بود که قرآن بیان کننده همه چیز باشد اما بیان کننده خودش نباشد». و در تبیین خود محتاج به غیر باشد. علاوه بر همه اینها نامفهوم بودن قرآن، از دیدگاه عقل نیز ممنوع خواهد بود؛ زیرا با کلمات و ترکیبات نامفهوم که نمی‌شود مردم

را تبلیغ کرد و آنها را هدایت نمود در حالی که قرآن خود با صدای رسا اعلان می کند که: هذا بَیانٌ لِلنَّاسِ.
و دیگر اینکه قصد هر سخنگو و متکلمی فهماندن مقاصد خود به مخاطب است، سخن نامفهوم گفتن، سفاهت و از شأن حکیم به دور است.
سوم اینکه: پیامبر اسلام قرآن را معجزه و دلیل بر رسالت خود دانسته و مردم را به آن دعوت به تحدی کرده است، اگر قرآن مفهوم مردم نبود، تحدی بیمورد بود و این خود دلیل بسیار متقنی بر مفهوم بودن قرآن است «۳».
به هر حال، مفهوم بودن قرآن برای بشر امری بدیهی بوده و قابل گفتگو نیست.

چند اشکال

اشاره

پس از اثبات مفهوم بودن قرآن برای همه، منکرین مفهوم بودن قرآن ممکن است (۱) سوره نحل، آیه ۱۶.
(۲) المیزان، ج ۱، ص ۹ مقدمه کتاب.
(۳) شناخت قرآن، کمالی، ص ۷۱ و البیان، ص ۲۶۴.
درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۱، ص: ۹۴
به دلایلی تمسک کنند که باید به آنها پاسخ داد:

الف- اشکال تحریف:

منکرین مفهوم بودن قرآن می گویند: اینکه ما می گوییم قرآن قابل فهم نیست و ظواهر آن هم حجت نیست به دلیل این است که احتمال آنکه ظواهر قرآنی محفوف به قرائنی بوده است که دال بر مراد بوده است و آن قرائن با وقوع تحریف در قرآن از بین رفته است وجود دارد، قهرا دلالت ظواهر قرآن به مقصود اصلی نیز باطل خواهد شد.

پاسخ:

این ایراد مبتنی بر وقوع تحریف در قرآن است و ما در آینده در درس هفتم به تفصیل در این زمینه صحبت خواهیم کرد و ثابت می کنیم که تحریفی در قرآن واقع نشده است.
بنابراین، ظواهر قرآن حجت است و از این جهت، گیری ندارد و اساس شریعت اسلام قرآن است پس اگر قولی یا روایتی بر خلاف این می گوید (یعنی قائل به وقوع تحریف است) قابل اعتنا نیست «۱».

ب- حدیث ثقلین:

بر اساس حدیث ثقلین که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم عترت و اهل بیت خود را ثقل اصغر نامید و آنها را عدل و نظیر

قرآن قرار داد و فرمود: بین آن دو جدایی نیندازید که آنها از هم جدا نمی‌شوند تا زمانی که بر من در حوض کوثر وارد شوند، این خود دلیل بر حجیت قول اهل بیت در قرآن و وجوب متابعت نظرشان در تفسیر قرآن است و باید منحصرا به سخن آنان در فهم قرآن، گوش فرا داد و گرنه مصداق تفرقه بین قرآن و عترت خواهد بود.

پاسخ:

از این حدیث آنچه که استفاده می‌شود حجیت کلام اهل بیت علیهم السّلام است و عدم افتراقشان نیز دلیل بر حجیت هر دو است نه آنکه این حدیث بخواهد ظواهر قرآن را از حجیت ساقط کند و بگوید: قرآن دیگر خود به خود حجت نیست تنها در صورتی می‌توان به قرآن عمل کرد که تفسیری از اهل بیت در آن رابطه رسیده باشد. (۱) البیان، مبحث حجیت ظواهر، ص ۲۷۲.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۹۵

و اساسا حجیت کلام پیامبر و اهل بیتش علیهم السّلام و اصل نبوت و امامتشان باید از قرآن استخراج شود پس چگونه می‌توان حجیت قرآن را وابسته به کلام آنها دانست.

به علاوه، روایاتی از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در رابطه با تدبر و اخذ به قرآن و عرض روایات او به قرآن وارد شده است که همگی دلیل بر حجیت ظواهر قرآن و قابل فهم بودن آن است.

مهمتر از همه، روایاتی است از ائمه علیهم السّلام که در تفسیر آیات وارد شده است که مشتمل بر استدلال آیه بر آیه و استشهاد معنی بر معنای دیگر قرآن است و این تفسیر آیه بر آیه ممکن نیست مگر در صورتی که مخاطب معنای آیه را بفهمد.

روشنتر از همه روایاتی است که در روشن بودن و مبهم نبودن قرآن وارد شده است. از امام باقر علیه السّلام نقل شده:

«فمن زعم أنّ کتاب اللّه مبهم فقد هلك و أهلك» و شبیه این روایت حدیثی است از آن امام که فرمود:

«إذا حدّثتکم بشیء فاسألونی عنه من کتاب اللّه» «۱».

ج- روایات مختلف:

در روایات بسیاری وارد شده که برای قرآن بطن است و برای بطن آن ظهر است و هکذا و سپس امام صادق علیه السّلام فرمود: ای جابر! هیچ چیزی دورتر از عقل رجال نسبت به قرآن نیست؛ زیرا آیه‌ای نازل شده که اولش در یک وادی و وسطش در وادی دیگر و آخرش به موضوع دیگری اشاره دارد و آیه، کلام متصل است ولی منصرف به وجوه. و در روایات دیگر وارد شده است که قرآن «حمّال ذو وجوه»، و در روایات دیگر وارد شده است که علم قرآن تماما نزد ائمه اطهار علیهم السّلام است اگر دگران بخواهند چیزی از قرآن بفهمند باید به آنها مراجعه کنند «۲». بر این اساس حق با اخباریهاست که می‌گفتند: قرآن برای بشر قابل فهم (۱) تفسیر المیزان، ج ۳، ص ۸۶- ۸۷ و قرآن در اسلام، علامه طباطبائی، ص ۲۹.

(۲) برای آگاهی به این نوع روایات به کتابهای: بحار، ج ۹۲، باب ۸، ص ۷۸ و تفسیر صافی، ج ۱، مقدمه دوم و تفسیر المیزان، ج ۳، ص ۸۷ و البیان، ص ۲۶۷ و ... مراجعه کنید.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۹۶

نیست.

پاسخ:

منظور اهل بیت علیهم السّلام از این نوع روایات این نبود که خواستند اعلام کنند که دیگران حتی با داشتن شرایط و تخصصهای لازم نمی‌توانند از قرآن چیزی بفهمند و اساسا قرآن بدون تفسیر آنان حجت نیست، بلکه آنان از این روایات منظورهایی داشتند که ذیلا به آنها اشاره می‌شود:

۱- شناخت کامل قرآن که بتوان با آن در تمام زمینه به ویژه در احکام استفاده کرد مخصوص ائمه علیهم السّلام است.

۲- این نوع روایات اغلب در برابر «حسبنا کتاب اللّه» و کنار زدن ائمه علیهم السّلام بود.

۳- باطن و تأویل قرآن را جز پیغمبر و امام نمی‌دانند؛ زیرا آنان راسخین در علمند نه دیگران، لذا از امام باقر علیه السّلام نقل شده که فرمود:

«ما یستطیع أحد أن یدّعی أنّ عنده جمیع القرآن ظاهره و باطنه غیر الأوصیاء» «۱».

یعنی: «احدی غیر از اوصیای پیغمبر نمی‌تواند ادعا کند که جمیع قرآن را از ظاهر و باطنش می‌داند».

و در حدیث دیگری فرمود:

«ما ادّعی أحد من النّاس أنّه جمع القرآن کلّه کما أنزل إلّا کذّاب و ما جمعه و حفظه کما أنزل اللّه إلّا علیّ بن أبی طالب و الأئمّة من بعده علیهم السلام» «۲».

یعنی: «احدی از مردم مدعی نیست که جامع قرآن است آنگونه که نازل شده مگر اینکه کذاب است، کسی قرآن را آنگونه که نازل شده جمع و حفظ نکرده است مگر علی بن ابی طالب و ائمه بعد از او علیهم السّلام».

از این نوع احادیث استفاده می‌شود که آن احادیث مورد استدلال نیز مربوط به (۱) تفسیر صافی، ج ۱، ص ۱۱- ۱۲ و بحار الانوار، ج ۹۲، ص ۸۸ با مختصر اختلافی در الفاظ حدیث ۲.

(۲) تفسیر صافی، ج ۱، ص ۱۱- ۱۲ و بحار الانوار، ج ۹۲، ص ۸۸ با مختصر اختلافی در الفاظ حدیث ۲.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۹۷

علم کلی و جامع بودن نسبت به علوم قرآنی است نه آنکه دیگران ابدا از قرآن با داشتن شرایط لازم بهره‌مندی از قرآن، چیزی نفهمند.

۴- مقصود این است که با معیارهای از پیش تعیین شده به وسیله عقل بشری، نمی‌توان به حقیقت قرآن رسید؛ زیرا این همان تفسیر به رأی است که ممنوع است.

۵- تحمیل آراء و افکار شخصی یا گروهی بر قرآن ممنوع است.

۶- بسیاری از این روایات که مورد تمسک اخباریهاست مربوط به موارد خاصی است که امام شخص خاصی را که صلاحیت علمی تفسیر قرآن را نداشته نهی فرموده است ولی بعدا این آقایان آن را تعمیم داده و گفته‌اند: احدی حق مراجعه به قرآن و فهم آن را ندارد.

حاصل آنکه منظور از این احادیث این است که یک مفسر نمی‌تواند خود را بی نیاز از اهل بیت علیهم السّلام بداند و بگوید: من قرآن را کاملا می‌فهمم، نه آنکه منظور این باشد که مردم حتی با داشتن شرایط بهره‌مندی از قرآن هیچ چیز و لو از ظاهر آن نمی‌فهمند.

نتیجه:

بنابراین، آنها که می گویند: اساسا نیازی به اهل بیت پیغمبر نیست و برای فهم قرآن تخصص نمی‌خواهد و عقل بشر کافی است و شعار «حسبنا کتاب اللّه» سر دادند، راه را به خطا رفتند.

و در مقابل آنها هم که می گویند: بشر عادی کجا و فهم قرآن کجا؟ اساسا قرآن بالاتر از آن است که در دسترس بشر باشد و ما کوچکتر از آنیم که بتوانیم قرآن را بفهمیم، اینها نیز عقل و درک بشر را تعطیل کرده و بر خلاف قرآن و حدیث سخن گفته‌اند؛ زیرا به هر حال انسان مأمور به تدبر و اخذ و عمل به قرآن است و قهرا چیزهایی از قرآن را می‌فهمد، البته علم کامل آن بدون مراجعه به اهلش حاصل نخواهد شد.

و آنهایی هم که برای قرآن باطنی قائل بوده و تنها گروه خود را قادر بر فهم باطن قرآن می‌دانستند، آنها نیز ادعایی بی دلیل داشته و گزافه گفته و از مسیر اصلی اسلام

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۹۸

منحرف بودند و خواستند آراء فاسد خود را بر قرآن تحمیل کنند؛ زیرا به چه دلیل قرآنی که برای هدایت کل بشر آمده آنها مخصوص خود دانسته و گفتند: تنها ماییم که قرآن را می‌فهمیم و بقیه باید از ما تبعیت کنند.

و بالأخره آنهایی هم که می گفتند: قرآن به لغت عرب نازل شده لذا عرب زبانان قرآن را کاملا می‌فهمند و نیازی به مراجعه به اهلش ندارند، آنان هم راه را به خطا رفته‌اند؛ زیرا صرف اینکه کلام خدا به لغت عرب نازل شده برای فهم عرب زبانان کافی نیست.

پس تنها نظر صحیح، همان نظر آخری است که در حد نیاز قرآن در هر عصری برای همگان در صورت داشتن شرایط، قابل فهم است البته فهم کلی و جامع، نیاز به مراجعه به اهلش دارد.

۲- ضرورت شناخت قرآن

شناخت قرآن برای هر فرد عالم به عنوان یک فرد عالم و برای هر فرد مؤمن به عنوان یک فرد مؤمن، امری ضروری و واجب است؛ اما برای یک عالم انسان شناس و جامعه شناس، شناخت قرآن ضروری است؛ زیرا این کتاب در تکوین سرنوشت جوامع اسلامی بلکه در تکوین سرنوشت بشریت مؤثر بوده است، نگاهی به تاریخ این نکته را روشن می کند که عملا هیچ کتابی به اندازه قرآن بر روی جوامع بشری و بر زندگی انسانها تأثیر نگذاشته است به همین جهت است که قرآن خود به خود وارد حوزه بحث جامعه شناسی می‌شود و جزو موضوعات مورد بررسی این علم قرار می گیرد، معنای این سخن این است که بررسی و تحقیق پیرامون تاریخ جهان در چهارده قرن عموما، و شناختن جوامع اسلامی خصوصا، بدون شناخت قرآن میسر نیست.

و اما ضروری بودن شناخت قرآن برای یک مؤمن مسلمان، از آن جهت است که منبع اصلی و اساسی دین و ایمان و اندیشه یک مسلمان و آنچه که به زندگی او

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۹۹

حرارت و معنا و حرمت و روح می‌دهد، قرآن است.

قرآن مثل بعضی از کتابهای مذهبی نیست که یک سلسله مسائل رمز آسا در مورد خدا و خلقت و تکوین مطرح کرده باشد و حداکثر یک سلسله اندرزهای ساده اخلاقی هم ضمیمه کرده باشد و بس، به طوری که مؤمنین ناچار باشند دستورها و اندیشه‌ها را از منابع دیگر اخذ کنند، قرآن اصول معتقدات و افکار و اندیشه‌هایی را که برای یک انسان به عنوان موجودی با ایمان و صاحب عقیده لازم و ضروری است و همچنین اصول تربیت و اخلاق و نظامات اجتماعی و خانوادگی را بیان کرده و تنها توضیح و تفسیر و

تشریح و احیانا اجتهاد و تطبیق اصول بر فروع را بر عهده سنت و یا بر عهده اجتهاد گذاشته است، این است که استفاده از هر منبع دیگر موقوف به شناخت قبلی قرآن است؛ زیرا قرآن مقیاس و معیار همه منابع دیگر است ما حدیث و سنت را باید با معیار قرآن بسنجیم تا اگر با قرآن مطابق بود بپذیریم و گرنه رد کنیم.

معتبر ترین و مقدس ترین منابع ما بعد از قرآن، در حدیث، کتب اربعه است (یعنی کافی، من لا یحضره الفقیه، تهذیب و استبصار) و در خطب، نهج البلاغه و در ادعیه، صحیفه سجادیه است، اما همه اینها فرع بر قرآنند و به اندازه قرآن، قطعیت صدور ندارند؛ یعنی حدیث کافی تا آنجا می‌تواند معتبر باشد که با قرآن منطبق باشد و با تعلیمات آن جور در آید و اختلاف نداشته باشد. رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و ائمه اطهار علیهم السّلام می‌فرمودند: احادیث ما را بر قرآن عرضه بدارید اگر بر قرآن منطبق نبود بدانید که ساختگی و جعلی است و آن را بر ما بسته‌اند؛ زیرا ما چیزی بر خلاف قرآن نمی گوییم «۱».

بنابراین، شناخت قرآن به هر حال امری ضروری و اجتناب ناپذیر است. (۱) شناخت قرآن، شهید مطهری، ص ۹- ۱۱.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۱۰۰

۳- اقسام شناخت قرآن «۱»

اشاره

پس از بررسی امکان و ضرورت شناخت قرآن، باید راههای شناخت و اقسام آن نیز مورد بررسی قرار گیرد. با دقت در آن راهها معلوم می‌شود که در قرآن سه نوع شناخت ضروری است که هر پژوهشگری باید آن را و لو اجمالا کسب کند و آنها عبارتند از:

الف- شناخت سندی یا انتسابی.

ب- شناخت تحلیلی.

ج- شناخت ریشه‌ای.

الف- شناخت سندی یا انتسابی

در این مرحله می‌خواهیم بدانیم که انتساب کتاب به نویسنده آن تا چه اندازه قطعی است؟ مثلا فرض کنید که می‌خواهیم دیوان حافظ و یا خیام را بشناسیم، اول کاری که باید بکنیم این است که ببینیم آیا آنچه به نام «دیوان حافظ» مشهور شده، همه‌اش مال حافظ است و یا تنها بعضی از قسمتهایش به حافظ تعلق دارد و بقیه‌اش الحاقی است؟ و همچنین در مورد خیام و دیگران، اینجاست که پای نسخه‌ها در میان می‌آید، آن هم قدیمترین و معتبرترین نسخه‌ها و می‌بینیم که هیچیک از این کتابها از این نوع شناخت بی نیاز نیستند، حافظی که مرحوم قزوینی چاپ کرده و در آن معتبر ترین نسخه‌ها را ملاک قرار داده، با حافظهای معمولی که در ایران یا بمبئی چاپ می‌شد و در خانواده‌ها وجود داشت، بسیار متفاوت است، حافظهایی که در چهل سال قبل چاپ کرده بودند در حدود دو برابر حافظهایی است که امروز نسخه شناسها، معتبر می‌دانند، در حالی که میان اشعاری که نسخه شناسها آنها را مجهول می‌دانند احیانا اشعاری یافت می‌شود در سطح اشعار عالی حافظ. (۱) ر. ک: شناخت قرآن، شهید مطهری.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۱۰۱

و یا وقتی به رباعیات منسوب به خیام نگاه می‌کنید شاید حدود دویست رباعی پیدا کنید که همه تقریبا در یک سطح قرار دارند و اگر اختلافی هست در همان حدودی است که میان اشعار همه شاعران است، و حال آنکه هر چه از نظر تاریخی به عقب بروید و به عصر خیام نزدیکتر شوید می‌بینید که از این تعداد آنچه قطعا منسوب به اوست شاید کمتر از بیست رباعی باشد و باقی یا در صحت

انتسابشان تردید هست و یا آنکه قطعا به دیگران تعلق دارد.

بنابراین، اولین مرحله در شناخت یک کتاب این است که ببینیم این که در دست ماست از نظر اسناد به گوینده و آورنده‌اش، چقدر اعتبار دارد؟ آیا اسناد همه آن درست است یا آنکه قسمتی درست است و قسمتی نادرست؟ در این صورت چه درصدی از مطالب را می‌توانیم از نظر انتساب تأیید کنیم؟ به علاوه، به چه دلیل می‌توانیم بعضی را قطعا نفی و برخی را قطعا اثبات و پاره‌ای را مشکوک تلقی کنیم؟

این نوع شناخت چیزی است که قرآن از آن بی نیاز است و از این نظر کتاب منحصر به فرد جهان قدیم محسوب می‌شود. در میان کتابهای قدیمی کتاب دیگری نتوان یافت که قرنها بر آن گذشته باشد و تا این حد بلا شبهه باقی مانده باشد، مسائلی از این قبیل که فلان سوره مشکوک است و فلان آیه در فلان نسخه هست و در فلان نسخه نیست و امثال اینها در مورد قرآن اساسا مطرح نیست، قرآن بر نسخه و نسخه شناسی پیشی گرفت، جای کوچکترین تردیدی نیست که آورنده همه این آیات موجود، حضرت محمد بن عبد اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم است که آنها را به عنوان معجزه و کلام الهی آورده و احدی نمی‌تواند ادعا کند و یا احتمال دهد که نسخه دیگری از قرآن وجود داشته و یا دارد.

هیچ مستشرقی هم در دنیا پیدا نشده که قرآن شناسی را بخواهد از این جا شروع کند که بگوید: باید به سراغ نسخه‌های قدیمی و قدیمیتر قرآن برویم و ببینیم در آنها چه چیزهایی هست و چه چیزهایی نیست، اگر در مورد تورات و انجیل و اوستا و یا شاهنامه فردوسی و گلستان سعدی و هر کتاب دیگر این نیاز هست، برای قرآن چنین

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۱، ص: ۱۰۲

نیازی نیست.

سر این مطلب همانطوری که گفته شد پیشی گرفتن قرآن بر نسخه و نسخه‌شناسی است، قرآن علاوه بر اینکه یک کتاب مقدس آسمانی بود و پیروان با این دید به آن می‌نگریستند، اساسی ترین دلیل و برهان صدق و دعوی پیامبر و بزرگترین معجزه او محسوب می‌شد، به علاوه قرآن مانند تورات نبود که یکباره نازل شود و بعد این اشکال به وجود آید که نسخه اصلی کدام است؟ بلکه آیات قرآن به تدریج و در طول ۲۳ سال نازل شد و از همان روز اول نزول، مسلمین مانند تشنه بسیار سوزانی که به آب گوارایی برسد، آیات قرآن را فرا می‌گرفتند و حفظ و ضبط می‌کردند بخصوص که جامعه آن روز مسلمین جامعه‌ای بسیط بود و کتاب دیگری وجود نداشت تا مسلمانان هم ناگزیر به حفظ آن باشند و هم ناچار از ضبط این، ذهن خالی و حافظه قوی و نداشتن سواد خواندن و نوشتن سبب شده بود تا مسلمانان تنها، اطلاعاتشان را از راه آنچه که می‌دیدند و می‌شنیدند کسب کنند، از این رو پیام قرآن که با احساس و عاطفه آنان سازگار بود همچون نقشی که در سنگ کنده شود، در قلب آنان نقش می‌بست و چون آن را کلام خدا می‌دانستند نه سخن بشر، برایشان مقدس بود و به خود اجازه نمی‌دادند تا حتی یک کلمه یا یک حرف را در آن تغییر دهند و یا پس و پیش کنند و پیوسته تلاششان این بود که با تلاوت این آیات به خدا نزدیکتر شوند.

مزید بر همه اینها ذکر این نکته ضروری است که پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم از همان روزهای اول عده‌ای از نویسندگان خاص را برای قرآن انتخاب کرد که به «کتّاب وحی» معروفند، این خود یک امتیازی است برای قرآن که هیچکدام از کتابهای قدیمی از آن برخوردار نبودند، نگارش کلام خدا از همان آغاز از جمله علل قطعی حفظ و مصون ماندن آن از تحریف است.

به هر حال، مصون ماندن قرآن از تحریف (به زیاده یا نقیصه) از جمله مسلمات است علاوه بر مطالبی که گفته شد، در آینده در یکی از درسها در این رابطه به تفصیل سخن خواهیم گفت و مصون بودن قرآن را از دستبرد دیگران ثابت خواهیم کرد،

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۱، ص: ۱۰۳

بنابراین، قرآنی که در دسترس ماست همان است که از طرف خدا برای پیامبر اسلام نازل شده بدون کمترین تغییری لذا انتساب

قرآن موجود به خدا جای کوچکترین تردید و دغدغه نیست.

ب – شناخت تحلیلی

پس از اثبات سند و انتساب قرآن به خدا، نوبت به بررسی تحلیلی محتوای قرآن می‌رسد؛ یعنی تشخیص اینکه این کتاب مشتمل بر چه مطالبی است و چه هدفی را تعقیب می‌کند؟ راجع به جهان چه نظری دارد؟ نظرش درباره انسان چیست؟ چه دیدی درباره جامعه دارد؟ با عقل چه برخوردی دارد؟ به دید معارض می‌نگرد یا مؤید؟ در رابطه با قلب چه نظری دارد؟ سبک ارائه مطالب در آن و شیوه برخورد آن با مسائل چگونه است؟ آیا دیدی فیلسوفانه و یا به اصطلاح امروز عالمانه دارد؟

و آیا قضایا را از دریچه چشم یک عارف نگاه می‌کند و یا آنکه سبکش مخصوص به خود است؟

و باز سؤال دیگری در این مورد است که آیا این کتاب پیامی و رهنمودی برای بشریت دارد یا نه؟ و اگر پاسخ مثبت است آن پیام چیست؟ در واقع دسته اول این پرسشها به نگرش و دید این کتاب نسبت به جهان و انسان و حیات و مرگ و ...

مربوط می‌شود. و به عبارت بهتر: به جهان بینی کتاب مربوط می‌شود و به اصطلاح فلاسفه خودمان حکمت نظری آن، ولی دسته دوم سؤالها در خصوص این است که کتاب چه طرحی برای آینده انسان دارد؟ انسان و جامعه انسانی را بر اساس چه الگویی می‌خواهد بسازد؟ که این را ما به پیام کتاب تعبیر می‌کنیم.

در هر حال این نوع شناخت مربوط به محتوی است و درباره هر کتاب می‌توان از این نظر بحث کرد خواه آن کتاب شفای بو علی باشد یا گلستان سعدی، ممکن است کتابی از «دید» و «پیام» هر دو خالی باشد و یا تنها «دید» داشته باشد نه پیام، یا اینکه هر دو را دارا باشد.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۱۰۴

در طول تاریخ دانشمندان اسلامی کوشیدند تا این مسائل را روشن نمایند و برای کشف محتوای قرآن کوششها کرده و رنجها متحمل شدند تفاسیر متعدد به صورت موضوعی و غیر موضوعی در پیرامون آن نوشته‌اند، ما نیز امیدواریم در درسهای آینده حد اقل به بخشی از این مسائل بپردازیم و در زمینه شناخت تحلیلی نیز قدمی برداشته باشیم، ان شاء اللّه تعالی.

ج – شناخت ریشه‌ای

در این مرحله بعد از آنکه صحت استناد و انتساب یک کتاب به نویسنده‌اش محرز شد و بعد از اینکه محتوای کتاب به خوبی تحلیل و بررسی شد، باید به تحقیق در این مورد پرداخت که آیا مطالب کتاب از فکر بدیع نویسنده آن است یا آنکه از اندیشه دیگران وام گرفته شده است؛ مثلا- در مورد دیوان حافظ بعد از طی مراحل شناخت سندی و شناخت تحلیلی، تازه باید ببینیم آیا حافظ، این مطالب و افکار و اندیشه‌هایی را که در قالب کلمات و جمله‌ها و اشعارش آورده و با زبان مخصوص خودش بیان کرده، از پیش خود ابداع نموده یا آنکه فقط الفاظ و کلمات و زیباییها و هنرمندیها از حافظ است، اما فکر و اندیشه از دیگری یا دیگران؟

به عبارت دیگر: پس از آنکه اصالت هنری حافظ محرز شد، باید اصالت فکری او نیز محرز شود، یعنی ممکن است حافظ فقط یک هنرمند باشد نه یک مفکر و عارف.

و ممکن است در عین حال که یک هنرمند است یک مفکر و عارف نیز باشد.

این نوع شناخت درباره حافظ و یا هر مؤلف دیگری، شناختی است از نظر ریشه افکار و اندیشه‌های مؤلف، چنین شناختی فرع بر شناخت تحلیلی است؛ یعنی اول باید محتوای اندیشه مؤلف دقیقا شناخته شود، آنگاه ریشه‌ای اقدام گردد، در غیر این صورت

حاصل کار، نظیر آثار برخی از نویسندگان تاریخ علوم می‌شود که از علم سر رشته‌ای ندارند و با این حال تاریخ علوم می‌نویسند.

در بررسی قرآن و شناخت آن بعد از آنکه مطالعه‌ای تحلیلی درباره قرآن به عمل

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۱۰۵

آوردیم، آن وقت پای مقایسه و شناخت تاریخی به میان می‌آید، به این معنا که می‌باید قرآن را با تمام محتویاتش با کتابهای دیگری که در آن زمان وجود داشته و بخصوص کتابهای مذهبی آن زمان مقایسه کنیم، در این مقایسه لازم است همه شرایط و امکانات از قبیل میزان ارتباط شبه جزیره عربستان با سایر نقاط، تعداد آدمهای با سواد که در آن هنگام در مکه زندگی می‌کردند و ... را در نظر گرفت، آن وقت ارزیابی کرد که آیا آنچه در قرآن هست در کتابهای دیگر پیدا می‌شود یا نه؟ و اگر پیدا می‌شود به چه نسبت است؟ و آیا آن مطالبی که مشابه سایر کتابها است شکل اقتباس دارد یا آنکه مستقل است و حتی نقش تصحیح اغلاط آن کتابها و روشن کردن تحریفات آنها را ایفا می‌کند؟

نتیجه:

مطالعه پیرامون قرآن، ما را به «اصالتهای سه گانه» این کتاب آشنا می‌کند:

الف- اولین اصالت قرآن، اصالت انتساب است؛ یعنی اینکه بدون شبهه و بدون آنکه نیازی به پیجوئی نسخه‌های قدیمی باشد، روشن است که آنچه امروز به نام قرآن مجید تلاوت می‌شود عین همان کتابی است که آورنده آن حضرت محمد بن عبد اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم به جهان عرضه کرده است.

ب- دومین اصالت قرآن، اصالت مطالب است، به این معنا که معارف قرآن التقاطی و اقتباسی نیست بلکه ابتکاری است تحقیق در این زمینه وظیفه شناخت تحلیلی است.

ج- اصالت سوم، اصالت الهی قرآن است؛ یعنی اینکه معارف از افق ما ورای ذهن و فکر حضرت محمد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم به ایشان افاضه شده است و ایشان صرفا حامل این وحی و پیام بوده‌اند و این نتیجه‌ای است که از شناخت ریشه‌ای قرآن به دست می‌آید «۱».

ما به خواست خدای سبحان در درسهای آینده در پیرامون مسائل قرآنی مباحثی را مطرح می‌کنیم که این اصالتهای سه گانه روشنتر شود، عمده شناخت تحلیلی (۱) شناخت قرآن، شهید مطهری، ص ۱۹.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۱۰۶

و بررسی محتوی قرآن است که در حد توانمان به آن خواهیم پرداخت.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۱۰۷

سؤالات:

۱- آیا قرآن برای عرب زبانان بدون مراجعه به اهلش قابل فهم است؟ توضیح دهید.

۲- خلاصه‌ای از افکار اخباریون را بیان کرده و آن را نقد و تحلیل کنید.

۳- خلاصه‌ای از افکار و عقاید باطنیه (اسماعیلیه) را راجع به ظاهر قرآن بیان کرده و آن را تحلیل کنید.

۴- خلاصه‌ای از افکار متصوفه را راجع به ظاهر و باطن قرآن بیان کنید.

۵- خلاصه‌ای از افکار و آراء شیعه و معتزله و اشاعره را راجع به درک ظاهر و باطن قرآن بیان کنید.

۶- رهاورد شوم ظاهر گرایی در فهم قرآن برای اشاعره چه بوده است؟ توضیح دهید.

۷- آیا ظاهر و باطن قرآن، با رجوع به اهلش برای بشر قابل درک است یا نه؟

توضیح دهید.

۸- مفاد حدیث ثقلین، آیا تنها حجیت احادیث است یا حجیت ظاهر قرآن و حدیث هر دو؟ چرا؟

۹- در رابطه با ضرورت شناخت قرآن چه می‌دانید؟ بنویسید.

۱۰- پس از توضیح معنای شناخت سندی شناخت تحلیلی را توضیح دهید.

۱۱- مقصود از شناخت ریشه‌ای چیست؟ بیان کنید.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۱، ص: ۱۰۹

درس پنجم قرآن کلام خداست نه قول بشر

اشاره

پس از طی مباحث مقدماتی، در بررسی مسائل قرآنی قبل از هر چیز اثبات این امر که قرآن کلام الهی است نه ساخته و پرداخته فکر بشر، امری ضروری و لازم است؛ زیرا در طول تاریخ از بدو نزول قرآن تا کنون مخالفین قرآن با بیانات گوناگون و توجیهات بی‌اساس، خواسته‌اند ثابت کنند که قرآن کلام الهی نبوده و اساسا مسئله‌ای به نام وحی و رسالت در میان نبوده و نیست بلکه قرآن ساخته و پرداخته فکر یک بشر است و بخاطر اثر بسزایی که قرآن در روح بشر می‌گذارد، آن را سحر دانسته‌اند نه وحی آسمانی.

در توضیح این مطلب باید بگوییم مخالفین قرآن به چند دسته قابل تقسیمند و هر دسته‌ای در این رابطه با روش خاص به خود سخن گفته‌اند که حاصل سخنان آنها این است که قرآن کلام خدا نیست بلکه از تراوشات مغز یک انسان صاحب نبوغ است و یا از الهامات شیطانی و جن است!! مشرکین و مخالفین پیامبر در صدر اسلام طبق نقل قرآن کریم، آن را سحر و قول بشر معرفی کرده و اساس رسالت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و وحی الهی را منکر شدند. طبق نقل تاریخ مشرکین برای اینکه همنوا و متحد باشند و در مخالفت با پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم همه یکصدا و یکسان سخن بگویند، نزد شخصی به نام «ولید بن مغیره مخزومی» جمع شده و طرحها و نظراتشان را به او عرضه کردند تا او یکی را پسندیده همگان بر آن متفق شوند، پیشنهاد شاعر، کاهن، و مجنون مورد قبول قرار نگرفت، خود ولید پس

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۱، ص: ۱۱۰

از فکر بسیار، گفت: پیامبر ساحر است و قرآن سحر و کلام بشر است نه وحی آسمانی «۱». قرآن این موضوع را در سوره مدثر از آیه ۱۸ تا ۲۵ به تفصیل نقل کرده است:

إِنَّهُ فَكَّرَ وَ قَدَّرَ فَقُتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ ثُمَّ قُتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ ثُمَّ نَظَرَ ثُمَّ عَبَسَ وَ بَسَرَ ثُمَّ أَدْبَرَ وَ اسْتَكْبَرَ فَقالَ إِنْ هذا إِلَّا سِحْرٌ يُؤْثَرُ إِنْ هذا إِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ.

یعنی: «او (برای مبارزه با قرآن) اندیشه کرد و مطلب را آماده ساخت، مرگ بر او باد چگونه (برای مبارزه با حق) مطلب را آماده کرد، باز هم مرگ بر او باد چگونه مطلب (و نقشه شیطانی خود را) آماده نمود، سپس نگاهی افکند، بعد چهره در هم کشید و عجولانه دست به کار شد، سپس پشت (به حق) کرد و تکبر ورزید و سرانجام گفت: (این قرآن) چیزی جز یک سحر جالب همچون سحر پیشینیان نیست، این (قرآن) جز سخن انسان نیست».

چنانکه ملاحظه می‌کنید، مشرکین صریحا قرآن را سحر و کلام بشر می‌دانستند.

دسته دیگر از مخالفین کسانی هستند که ملحد و کافرند و برای نظام هستی آفریدگاری را قائل نیستند (مادیین) اینها اساسا خدا، وحی و رسالت را منکرند نه تنها قرآن را کلام خدا نمی‌دانند بلکه به هیچ کتابی معتقد نبوده و به هیچ پیغمبری اعتقاد ندارند بلکه آنها نبوت و وحی و تکالیف آسمانی و وحی و ثواب و عقاب و بهشت و دوزخ را سیاست دینی و در حقیقت از باب دروغ مصلحت آمیز می‌دانند، می‌گویند: انبیا مردان اصلاح طلبی بودند و مقرراتی برای اصلاح جامعه بشری در شکل دین آوردند و چون مردم اعصار گذشته تاریک و غرق جهالت و خرافه پرست بودند پیامبران نظم دینی را در سایه یک سلسله اعتقادات خرافی از مبدأ و معاد نگهداشته‌اند «۲»، و گرنه، نه از مبدأ خبری است و نه از معاد!! (۱) تفسیر نمونه، ج ۲۵، ص ۲۲۹ و سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۲۸۸.

(۲) قرآن در اسلام، ص ۱۰۸.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۱۱۱

دسته سوم از مخالفین (مستشرقین) کسانی هستند که برای جهان هستی خدایی را می‌پذیرند و از روی انصاف برای نظام دینی اسلام ارزشی قائلند و در ادیان و مذاهب به کنجکاوی می‌پردازند ولی به علت غور در مسائل طبیعی می‌خواهند برای هر چیزی حتی وحی و رسالت تفسیر مادی داشته باشند و نتیجه چنین بینشی جز انکار کلام الهی بودن قرآن نخواهد بود، مرحوم علامه طباطبایی (ره) در کتاب شریف «قرآن در اسلام» از زبان این گروه در توجیه و تقریر وحی و نبوت چنین می‌گوید: «پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم یک نابغه اجتماعی بوده که برای نجات جامعه انسانی از پرتگاه انحطاط و توحش و استقرارشان در مهد مدنیت و آزادی قیام کرده و به سوی افکار پاک خود که در صورت یک دین جامع و کامل تنظیم کرده بود، دعوت نموده است.

و می‌گویند: وی دارای روحی پاک و همتی بلند بود و در یک محیط تاریک و تیره‌ای زندگی می‌کرد که جز زور گویی و یاوه سرایی و هرج و مرج چیزی در آن حکومت نمی‌کرد و جز خود خواهی و دزدی و غارتگری و هر گونه توحش به چشم نمی‌خورد. او پیوسته از مشاهده این اوضاع ناگوار رنج می‌برد و گاهی که کارد به استخوانش می‌رسید از مردم کناره می‌گرفت و در غاری که در کمر یکی از کوههای تهامه بود، روزی چند خلوت می‌کرد و به آسمان و ستارگان درخشانش و زمین و کوهها و دریا و صحرا و این همه وسائل گرانبهایی که دستگاه آفرینش در اختیار انسان گذاشته است خیره می‌شد و از این همه غفلت و نادانی که دامنگیر انسان شده، افسوس می‌خورد.

پیغمبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم تا حدود چهل سالگی آن درک را داشت و این رنج را می‌برد تا در سن چهل سالگی موفق شد طرحی بریزد که بشر را از آن وضع اسفناک که مظهرش سرگشتگی و لگام گسیختگی و خود خواهی بود، نجات بخشد و آن آیین اسلام بود که راقی‌ترین رژیم مناسب مزاج وقت بود.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۱۱۲

پیغمبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم افکار پاک خود را سخن خدا و وحی الهی فرض می‌کرد که خدای متعال از راه نهاد پاکش با وی به گفتگو پرداخته است و روان پاک و خیرخواه خود را که این افکار از آن تراوش کرده و در قلب آرامش مستقر می‌شد، روح امین و جبرئیل و فرشته وحی نامید و به طور کلی، قوایی را که در جهان طبیعت به سوی خیر و هر گونه خوشبختی دعوت می‌کنند، ملائکه و فرشتگان و قوایی را که به سوی شرّ و هر گونه بدبختی می‌خوانند، شیاطین و جن خواند و وظیفه خود را که به مقتضای ندای وجدان عهده دار قیام و دعوت می‌شد، نبوت و رسالت نام گذاشت» «۱».

بررسی:

البته معلوم است کسانی دستگاه وحی و نبوت را این چنین توجیه می‌کنند که به واسطه اشتغال و انس به علوم مادی و طبیعی، همه

چیز جهان هستی را در انحصار قوانین طبیعت دانسته و آخرین ریشه حوادث را نیز همان طبیعت فرض می‌نمایند و از این روی قهرا ادیان آسمانی را نیز پدیده‌های اجتماعی دانسته و با میزانی که از سایر پدیده‌های اجتماعی به دست آمده خواهند سنجید، چنانکه اگر یکی از نوابغ اجتماعی، مانند کوروش و داریوش و اسکندر خود را برانگیخته خدا و کار خود را مأموریت آسمانی و تصمیمات خود را فرمانهای الهی معرفی کند، توجهی جز آنچه درباره پیامبر اسلام صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و رفتار او گفته‌اند نخواهد داشت.

گر چه توجیهات گروه اخیر که افکار پیامبر به عنوان وحی و روح پاک آن حضرت به عنوان روح امین و جبرئیل و قوای طبیعی جهان طبیعت به عنوان ملائکه و شیاطین و اجنه و ندای وجدان و وظیفه آن حضرت به عنوان رسالت و نبوت معرفی شده است، هر جمله‌اش بحثی جداگانه می‌طلبد و نیاز به بررسی مفصلی دارد، آنچه که برای ما در این درس مهم و مورد نظر است این است که با دقت در نظرات و کلمات هر سه گروه، روشن می‌شود که آنها با داشتن عقاید و روشهای گوناگون در یک جهت (۱) قرآن در اسلام، ص ۱۰۶- ۱۰۷.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۱۱۳

مشترکند و آن اینکه نسبت به پیامبر اسلام و آیین او نظر مساعد ندارند، پیامبر را به عنوان یک فرد نابغه و اصلاح طلب که دارای فکری بلند بوده و در مقام استعمار یا نجات قوم خود بر آمده بود می‌دانند و آنچه مسلم است مسئله‌ای به نام نبوت و وحی در میان نبود، قهرا قرآن کریم نیز کلام الهی نخواهد بود بلکه کلام بشر و ساخته فکر خود آن حضرت خواهد بود.

در مقابل گروههای سه گانه فوق، مسلمین معتقدند که قرآن وحی الهی بوده و با همین الفاظ موجود، کلام و سخن خداست که به وسیله امین وحی جبرئیل (که یکی از ملائکه مقرب و از موجودات آسمانی است) به پیغمبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرستاده شده جبرئیل امین سخن خدا را تدریجا در مدت ۲۳ سال به پیغمبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم رسانیده و به موجب آن به آن حضرت مأموریت داده شده که قرآن را با همان الفاظی که به او داده شده برای مردم بخواند و مضامین آنها را به مردم بفهماند و به سوی معارف اعتقادی و مقررات اجتماعی و قوانین مدنی و وظایف فردی که قرآن بیان می‌کند، دعوت نماید.

نام این مأموریت خدایی رسالت و پیامبری است، پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بی‌آنکه کمترین دخل و تصرفی در مواد دعوت کند و از پیش خود چیزی بر آنها بیفزاید یا بکاهد یا پس و پیش کند، رسالت خود را انجام داده است.

اینک ما در صدد بررسی همه جانبه سخنان مخالفین نیستیم و یا نمی‌خواهیم جهان ما وراء الطبیعه را ثابت کنیم و یا به اثبات وجود ملائکه و جن و یا مقام نبوت بپردازیم (چرا که برای هر یک از آنها مقامی است جداگانه و مباحث در خور خود را می‌طلبند) بلکه تنها در صدد اثبات این جهت هستیم که قرآن کلام خدا و از آن خداوند است که به پیغمبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم داده شده و کلام بشر و ساخته و پرداخته فکر پیامبر نیست، بهترین راه برای اثبات مدعا، خود قرآن است که سند نبوت پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم است؛ زیرا سخنان مخالفین هر چه که بوده در محور قرآن کریم بوده است، پس باید ببینیم آیا این توجیهات و آن نظرات با قرآن قابل تطبیق هست یا نه؟

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۱۱۴

با مراجعه به قرآن و آیات مربوطه، می‌توان آیاتی را که در این رابطه در قرآن آمده است به دو دسته تقسیم کرد و هر دسته‌ای با یک بیانی ثابت می‌کند که قرآن کلام الهی است و سخن بشر نیست و اساسا بشر کوچکتر از آن است که بتواند سخنی همانند قرآن بگوید حتی انبیا و اولیا.

ممکن است گفته شود: روشی که شما در پیش گرفته‌اید به اصطلاح مصادره به مطلوب است؛ زیرا همان آیاتی که شما می‌خواهید به آنها استناد کنید، می‌گوییم همانها ساخته فکر بشر است؟

در پاسخ گفته می‌شود که قرآن با استدلال عقلی و برهانی تحدی می‌کند و همه جهانیان را به مبارزه دعوت می‌کند آن هم با روش خاصی که ملاحظه خواهید کرد، لذا با مراجعه به آن آیات برای هر کسی که کمترین انصاف داشته باشد روشن می‌شود که قرآن کلام الهی است و هیچ چیز حتی یک آیه آن از سوی پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نیست لذا با آن تحدی جهانی که تا کنون احدی نتوانست به مقابله با قرآن بپا خیزد معلوم می‌گردد که قرآن تنها کلام خداست و گرنه دیگران هم می‌بایست بتوانند همانند آن را بیاورند.

دسته اول: آیات تحدی

اشاره

آیات تحدی نیز به نوبه خود به چند قسمت قابل تقسیم است:

الف- تحدی به قرآن.

ب- تحدی به آورنده قرآن.

ج- تحدی به هماهنگی و عدم اختلاف در قرآن.

الف- تحدی به قرآن

بر اساس سخن مخالفین پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم افکار پاکی که به ذهنش خطور می‌کرد سخن خدا می‌نامید معنای این سخن این است که این رشته افکار همانند افکار

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۱۱۵

دیگرش از آن خودش و تراوش مغز او بوده است ولی برای اینکه این افکار پاک و مقدس بود به خدا نسبت داده شد و بالأخره این افکار نسبت طبیعی به پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و نسبت تشریفی به خدا دارند؛ یعنی قرآن کلام بشر است نه خدا، در حالی که قرآن کریم تنها کتاب آسمانی است که با صراحت و قاطعیت تمام، اعلام داشته که هیچ کس توان آوردن کتابی همانند آن را ندارند حتی اگر همه آدمیان و جنیان با یکدیگر همکاری کنند قدرت چنین کاری را نخواهند داشت:

قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَ الْجِنُّ عَلى أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هذَا الْقُرْآنِ لا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَ لَوْ كانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيراً «۱».

و نه تنها قدرت آوردن کتاب کاملی مثل کل قرآن را ندارند بلکه از آوردن ده سوره مثل آن عاجزند:

أَمْ يَقُولُونَ افْتَراهُ قُلْ فَأْتُوا بِعَشْرِ سُوَرٍ مِثْلِهِ مُفْتَرَياتٍ وَ ادْعُوا مَنِ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ «۲».

و در آیه دیگر، آنان را از آوردن یک سوره یک سطری هم عاجز دانسته و با صراحت اعلام کرده است که:

أَمْ يَقُولُونَ افْتَراهُ قُلْ فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ وَ ادْعُوا مَنِ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ «۳».

آیا این گونه همگان را مورد تحدی قرار دادن و کل جن و انس را به مبارزه طلبیدن و عدم قدرت آنان را بر چنین کاری اعلام داشتن، دلیل بر خدایی بودن قرآن کریم و رسالت پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نخواهد بود «۴»؟ (۱) سوره هود، آیه ۸۸.

(۲) سوره هود، آیه ۱۳.

(۳) سوره یونس، آیه ۳۸.

(۴) برای توضیح بیشتر به المیزان، ج ۱، ذیل آیه ۲۳ سوره بقره، از ص ۵۶ به بعد مراجعه کنید که مباحث مفیدی دارد.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۱۱۶

با دقت در این آیات، روشن می‌شود که قرآن کریم در بیان خویش علاوه بر آنکه از نظر عقلی به یک استدلال عقلی و منطقی تکیه کرده است (زیرا تحدی در واقع یک استدلال برهانی عقلی است که با تکیه بر اصول عقلی بویژه اصل: «حکم الأمثال فیما یجوز و فیما لا ـ یجوز واحد» بیان می گردد) از کلیه عوامل تحریک کننده نیز استفاده نموده است؛ زیرا آیات فوق، علاوه بر بعد استدلالی، خود مشتمل بر امور ذیل نیز می‌باشد:

الف- تحدی از اشد به اخف (یعنی از کل قرآن تا یک سوره تحدی نموده است) این نوع سخن گفتن، از جمله عوامل تحریک کننده بشر در همانند خواهی است.

ب- اعلام اینکه حتی اگر تمام جن و انس جمع شوند نمی‌توانند مثل آن را بیاورند.

ج- اگر مخالفین راست می گویند همانندش را بیاورند و گرنه بطلان مدعایشان ثابت می‌شود.

د- در مورد قضاوت، گواهانی را از خود دعوت کنید تا قضاوت کنند.

ه- نفی ابدی نمودن به وسیله جمله «و لن تفعلوا» در سوره بقره در آیه بعد که شما هرگز نمی‌توانید مانند قرآن را بیاورید.

جای هیچ گونه شک و تردید نیست که قرآن کریم خود را معجزه دانسته و آورنده آن نیز، آن را به عنوان معجزه‌ای جاوید و برهانی قاطع بر پیامبری خویش بر همه جهانیان و برای همیشه عرضه داشته است و هم اکنون بعد از گذشتن چهارده قرن، این ندای الهی هر صبح و شام به وسیله فرستنده‌های دوست و دشمن به گوش جهانیان می‌رسد و حجت را بر ایشان تمام می کند.

از سوی دیگر می‌دانیم که پیامبر اسلام صلّی اللّه علیه و آله و سلّم از نخستین روز اظهار دعوتش با دشمنان سر سخت و کینه توزی مواجه شد که از هیچگونه تلاش و کوشش برای مبارزه با این آیین الهی، کوتاهی نکردند و پس از نومید شدن از تأثیر تهدیدات و تطمیعات، کمر به قتل آن حضرت بستند که با تدبیر الهی، این توطئه نیز با هجرت

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۱۱۷

شبانه و مخفیانه آن حضرت به سوی مدینه خنثی شد. و بعد از هجرت هم بقیه عمرش را در جنگهای متعدد با مشرکان و همدستان یهودی آنان سپری کرد. و از هنگام رحلت آن حضرت تا امروز نیز همواره منافقین داخلی و دشمنان خارجی در صدد خاموش کردن این نور الهی بوده و هستند و از هیچ کاری در این راه فرو گذار نکرده و نمی کنند و اگر آوردن کتابی مانند قرآن کریم، امکان می‌داشت هرگز از آن صرف نظر نمی کردند.

در این عصر هم که همه دولتهای بزرگ دنیا، اسلام را بزرگترین دشمن برای سلطه ظالمانه خودشان شناخته و کمر مبارزه جدی با آن را بسته‌اند و همه گونه امکانات مالی، علمی، سیاسی و تبلیغاتی را در اختیار دارند، اگر می توانستند اقدام به تهیه یک سطر مشابه یکی از سوره‌های کوچک قرآن می کردند و آن را به وسیله رسانه‌های گروهی و وسائل تبلیغاتی خود عرضه می‌داشتند؛ زیرا این، ساده‌ترین و کم هزینه ترین و مؤثرترین راه برای مبارزه با اسلام و جلوگیری از گسترش آن است.

بنابراین، هر فرد عاقلی که جویای حقیقت باشد با توجه به این نکات، یقین خواهد کرد که قرآن کریم، کتابی استثنایی و غیر قابل تقلید است و هیچ فرد یا گروهی با هیچ آموزش و تمرینی نمی‌تواند مانند آن را بیاورد؛ یعنی قرآن همه ویژگیهای یک معجزه را داراست، از این روی بهترین دلیل قاطع بر صدق دعوت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و حقانیت دین مقدس اسلام می‌باشد.

ب- تحدی به آورنده قرآن «۱»

دسته‌ای از آیات در قرآن کریم است که مردم را به مبارزه می‌طلبد اما از جهت آورنده قرآن؛ یعنی نبی مکرم اسلام صلّی اللّه علیه و آله و سلّم زیرا در آن آیات تکیه بر شخص پیامبر و ویژگیهای او بویژه درس ناخوانده بودنش گردیده است و به مخالفین می گوید: اگر (۱) المیزان، ج ۱، ص ۶۱.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۱، ص: ۱۱۸

این کتاب را محصول تلاشهای فکری پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم می‌دانید از شخصی مانند او کتابی چون قرآن بیاورید و یا یک سوره همانند قرآن از شخصی مانند او بیاورید. آیات مربوط به این قسمت عبارتند از:

۱- وَ إِنْ کُنْتُمْ فِی رَیْبٍ مِمَّا نَزَّلْنا عَلی عَبْدِنا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِنْ مِثْلِهِ وَ ادْعُوا شُهَداءَکُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ کُنْتُمْ صادِقِینَ فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَ لَنْ تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِی ... «۱».

یعنی: «اگر درباره آنچه بر بنده خود (پیامبر) نازل کرده‌ایم شک و تردید دارید (لا اقل) یک سوره همانند قرآن از شخصی همانند پیامبر بیاورید و گواهان خود را غیر از خدا بر این کار دعوت کنید اگر راست می گویید، اگر این کار را نکردید- و هرگز نخواهید کرد- از آتشی بترسید ...».

این آیه در صورتی دلیل بر مدعای ما خواهد بود که ضمیر در «مثله» به «عبدنا» برگردد نه به «ممّا نزّلنا»؛ زیرا در آن صورت در ردیف آیات مبحث قبل قرار می گیرد اما گرچه در ابتدای نظر، هر دو احتمال در ضمیر «مثله» وجود دارد ولی با توجه به کلمه «من» در عبارت «من مثله» و با در نظر گرفتن قانون: «الأقرب یمنع الأبعد» احتمال بازگشت ضمیر به «ممّا نزّلنا» ضعیف می گردد.

۲- وَ ما کُنْتَ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ کِتابٍ وَ لا تَخُطُّهُ بِیَمِینِکَ إِذاً لَارْتابَ الْمُبْطِلُونَ «۲».

یعنی: «تو هرگز قبل از این کتابی نمی‌خواندی و با دست خود چیزی نمی‌نوشتی تا مبادا کسانی که در صدد ابطال سخنان تو هستند شک و تردید کنند».

۳- قُلْ لَوْ شاءَ اللَّهُ ما تَلَوْتُهُ عَلَیْکُمْ وَ لا أَدْراکُمْ بِهِ فَقَدْ لَبِثْتُ فِیکُمْ عُمُراً مِنْ قَبْلِهِ أَ فَلا تَعْقِلُونَ «۳».

یعنی: «بگو ای رسول من! اگر خدا نمی‌خواست هرگز قرآن را بر شما تلاوت نمی کردم و شما را به احکام و حقایق آن آگاه نمی‌ساختم، من عمری را از این پیش (۱) سوره بقره، آیه ۲۳- ۲۴.

(۲) سوره عنکبوت، آیه ۴۸.

(۳) سوره یونس، آیه ۱۶.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۱، ص: ۱۱۹

میان شما زیستم آیا عقلتان را به کار نمی گیرید».

بسیار روشن است که آوردن کتابی با این عظمت از نظر محتوا و سطح فصاحت و بلاغت، از شخصی درس ناخوانده؛ چون پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم که در محیطی همچون جزیرة العرب رشد یافته، بدون شک جز با استمداد از خدای جهان امکان پذیر نیست و با اندک توجهی به محیط عربستان آن روز و شرایط و ویژگیهای خاص پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم از یک سو و به محتوای غنی و سرشار قرآن و فصاحت و بلاغت آن از سوی دیگر در اعجاز و از سوی خدا بودن قرآن، هیچ شکی باقی نخواهد ماند.

ج- تحدی به هماهنگی و عدم اختلاف در قرآن

در آیه‌ای از قرآن هماهنگی در محتوا و نحوه بیان، به عنوان یکی از ابعاد اعجاز دانسته شده و چنین می‌فرماید:

أَ فَلا یَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ وَ لَوْ کانَ مِنْ عِنْدِ غَیْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِیهِ اخْتِلافاً کَثِیراً «۱».

یعنی: «آیا در قرآن نمی‌اندیشند که هرگاه از ناحیه غیر خدا بود هر آینه در آن نا هماهنگی و اختلاف بسیار یافت می‌شد».

در این آیه شریفه بین دو امر ملازمه قرار داده شده:

۱- آمدن قرآن از سوی غیر خدا.

۲- مشاهده اختلاف بسیار در آن. برای پی بردن به این ملازمه، از یک سو باید ویژگیهای انسان مورد بررسی قرار گیرد و از سوی دیگر باید به ویژگیهای قرآن آگاهی پیدا کرد تا روشن گردد که آیا انسان با ویژگیهای خاص خودش که از او قابل انفکاک نیست، می‌تواند کتابی با این خصوصیات بیاورد بدون آنکه ناهماهنگی در محتوا و در نحوه بیان داشته باشد؟ یا آنکه تا انسان انسان است و از سوی خدا کمک نشده است از آوردن کتابی با این محتوا و با این روش بیان، ناتوان است و بدون شک (۱) سوره نساء، آیه ۸۲.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۱، ص: ۱۲۰

در آن اختلاف بسیاری پدید خواهد آمد؟

ویژگیهای انسان به اختصار عبارتند از:

۱- تکامل تدریجی در تمام زمینه‌ها از جمله در بعد علمی.

۲- خطا پذیری.

۳- تأثیر پذیری.

۴- تک بعدی و یک سو نگری.

این چهار ویژگی از چیزهایی است که با هر انسانی همراه است؛ زیرا انسان طبق بیان قرآن «۱» از آغاز تولدش هیچگونه آگاهی اکتسابی را ندارد و سپس با مرور زمان هر روز بر آگاهیهای اکتسابیش افزوده می‌شود. و از طرفی دیگر خطا پذیری انسان کاملا محسوس بوده و کلیه مکاتب بشری و الهی آن را قبول دارند، اصولاـ وجود مکاتب مختلف، خود گواه روشنی بر خطا پذیری اوست. تأثیر پذیری انسان از عوامل بیرونی و درونی و از پیش داوریها و چارچوبه فکری خویش نیز امری ملموس و غیر قابل انکار است. و جالب اینکه تأثیرات در بیشتر موارد به صورت نا آگاهانه انجام می‌گیرد، علاوه بر همه اینها انسان موجودی است که اگر به یک موضوع یا یک بعد از یک مسئله توجه کند از سایر موضوعات یا ابعاد غافل می‌ماند و حتی اگر نبوغی هم داشته و یا مهارتی کسب کند آن هم در یکی دو بعد بیشتر نخواهد بود.

این ویژگیها از انسان موجودی می‌سازد که در شرایط مختلف و در زمینه‌های گوناگون و در طول چندین سال خواه ناخواه یکسانی و هماهنگی در نحوه سخن را از دست می‌دهد و از نظر محتوا گفتار یا نوشتار نیز دچار تناقض گوئی و نا هماهنگیهای بسیار می‌شود.

ویژگیهای قرآن نیز عبارتند از:

۱- در طی ۲۳ سال نازل شده است. (۱) سوره نحل، آیه ۷۸.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۱، ص: ۱۲۱

۲- در موضوعات مختلف و در زمینه‌های گوناگون اظهار نظر کرده سخن گفته است.

۳- در شرایط و حالات گوناگونی که بر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم عارض شده، نازل گردیده است.

این خصوصیات قرآن، زمینه‌ای را فراهم می‌سازد که اگر انسانی بخواهد چنین کتابی را بنویسد به طور طبیعی دچار ناهماهنگیهای بسیار در شیوه بیان و در محتوا و مطالب می‌گردد.

با مقایسه این دو ویژگی، روشن می‌شود که قرآن کلام بشر و برخاسته از فکر بشر نیست و گرنه ناهماهنگی و اختلاف در آن قطعی بود.

با دقت در این سه قسمت از آیات تحدی معلوم می‌شود که قرآن، معجزه‌ای الهی و از سوی خداست و بشر عاجز از آوردن همانند آن است.

تذکر:

قرآن کریم در زمینه‌های مختلف معجزه است و بررسی همه جانبه جنبه‌های اعجاز قرآن در درسی جداگانه انجام خواهد شد که آن نیز به نوبه خود دلیل دیگری بر کلام الهی بودن قرآن خواهد بود.

دسته دوم: آیات مربوطه به شهادت کتب گذشته و علمای اهل کتاب به ...

آیـاتی در قرآن وجود دارد که مـدلولشان این است که در کتب انبیـای پیشـین از پیـامبر صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم و ویژگیهـایش سخن گفته شـده و دانشـمندان اهـل کتاب از آن آگاهی داشـتند و پس از بعثت رسول اکرم، همگان حقانیت دعوت او و کتابش را فهمیده‌اند ولی بعضی حق پوشی کرده و برخی بر صحت آن گواهی داده‌اند.
این آیات که تعـداد آنها زیاد است، دارای مضامین مختلف است و در اینجا به ذکر چنـد نمونه اکتفا می‌شود و شـماره بقیه آیات را نیز یاد آور می‌شویم:
۱- وَ إِنَّهُ لَفِی زُبُرِ الْأَوَّلِینَ أَ وَ لَمْ یَکُنْ لَهُمْ آیَةً أَنْ یَعْلَمَهُ عُلَماءُ بَنِی إِسْرائِیلَ «۱». (۱) سوره شعراء، آیه ۱۹۶- ۱۹۷.
درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۱۲۲
یعنی: «و ذکر عظمت این قرآن در کتب انبیـای پیشـین مسـطور است، آیا این خود آیت و برهان روشـنی بر کافران نیست که علمای بنی اسرائیل از کتب انبیای سلف بر این قرآن آگاهند»؟
۲- قُلْ أَ رَأَیْتُمْ إِنْ کانَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَ کَفَرْتُمْ بِهِ وَ شَهِدَ شاهِدٌ مِنْ بَنِی إِسْرائِیلَ عَلی مِثْلِهِ فَآمَنَ وَ اسْتَکْبَرْتُمْ إِنَّ اللَّهَ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الظَّالِمِینَ «۱».
یعنی: « (ای رسول! باز) به منکران قرآن بگو چه تصور می‌کنیـد؟ اگر از جانب خدا باشد و شـما به آن کافر شوید در صورتی که از بنی اسـرائیل شاهـدی (چون عبـد اللّه سـلام عالمی) بر مثل قرآن گواهی دهـد و ایمان آورد و شـما تکبر ورزید آری البته خدا مردم ستمکار را هدایت نخواهد کرد».
۳- الَّذِینَ آتَیْناهُمُ الْکِتابَ یَعْرِفُونَهُ کَما یَعْرِفُونَ أَبْناءَهُمْ وَ إِنَّ فَرِیقاً مِنْهُمْ لَیَکْتُمُونَ الْحَقَّ وَ هُمْ یَعْلَمُونَ «۲».
یعنی: «اهل کتاب (یهود و نصاری) محمد صـلّی اللّه علیه و آله و سلّم و حقانیت او را به خوبی می‌شناسند بدانگونه که فرزندان خود را و لکن گروهی از آنان از راه عناد، حق را کتمان می‌کنند در صورتی که به آن علم دارند».
۴- فَإِنْ کُنْتَ فِی شَکٍّ مِمَّا أَنْزَلْنا إِلَیْکَ فَسْئَلِ الَّذِینَ یَقْرَؤُنَ الْکِتابَ مِنْ قَبْلِکَ لَقَدْ جاءَکَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّکَ فَلا تَکُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِینَ «۳».
یعنی: «پس هر گاه شک و ریبی از آنچه به تو فرسـتادیم در دل داری از پیشـینیان خود، علمای اهل کتاب بپرس که همانا این کتاب از جانب خدای تو آمده و ابدا در حقانیت آن نباید شک در دل راه دهی».
در این آیه گرچه خطـاب به پیـامبر است لکن مقصـود، مشرکین‌اند و گرنه پیـامبر خـود شـک و ریـبی نسـبت به وحی و نبوت خود نداشت پس این خطاب از باب: «إیّاک (۱) سوره احقاف، آیه ۱۰.
(۲) سوره بقره، آیه ۱۴۷.
(۳) سوره یونس، آیه ۹۴.
درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۱۲۳
أعنی و اسمعی یا جاره» است (به تو می گویم ولی همسایه تو بشنو).
۵- وَ لَمَّا جاءَهُمْ کِتابٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِما مَعَهُمْ وَ کانُوا مِنْ قَبْلُ یَسْتَفْتِحُونَ عَلَی الَّذِینَ کَفَرُوا فَلَمَّا جاءَهُمْ ما عَرَفُوا کَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ

اللَّهِ عَلَى الْكافِرِينَ «۱».

یعنی: «و چون کتاب آسمانی قرآن از نزد خدا به سوی آنها آمد که تصدیق (تورات) کتاب آنها را می‌کرد و با آنکه پیش از بعثت پیامبر و نزول قرآن آنان خود به ظهور او امید فتح و نصرت داشتند بر آن کسانی که کافر به آمدن پیغمبر آخر الزمان بودند، پس چون آن پیغمبر آمد و شناختند که این همان پیغمبر موعود است به کفر از نعمت وجود او ناسپاسی کردند که خشم خدا بر کافران باد».

از این آیات و آیات دیگری که ذکر نشد از قبیل: سوره انعام، آیه ۲۰ و ۱۱۴ و اعراف، آیه ۱۵۷ و فتح، آیه ۲۹ و اسراء، آیه ۱۰۷ و سبأ، آیه ۶ و رعد، آیه ۳۶ و سوره قصص، آیه ۵۲ و به خوبی استفاده می‌شود که در کتب انبیای سلف، حقانیت رسول خدا و آمدن او با خصوصیات خاصه آمده بود و علما و دانشمندان اهل کتاب، پیامبر را همانند فرزندانشان می‌شناختند گرچه عده‌ای کفر ورزیده و نبوت او را نپذیرفتند و در مجموع اینها خود گواهند که قرآن کلام الهی بوده و از سوی او برای حضرت، به عنوان هدایت بشر آمده است.

ضمنا آیات دیگری نیز در قرآن وجود دارد که مدعای ما را تأیید می‌کند از قبیل آیاتی که می‌فرماید: اگر پیامبر به دروغ چیزی را به خدا نسبت دهد، خداوند با قدرت، رگ حیاتش را قطع می‌نماید و احدی نمی‌تواند مانع آن شود «۲»، بنابراین، پس از اثبات نبوت از طریق اعجاز، آنچه می‌گوید، کلام حق است و از این آیات، عصمت آن حضرت نیز ثابت می‌شود. (۱) سوره بقره، آیه ۸۹.

(۲) سوره الحاقه، آیات ۴۴- ۴۷ و احقاف، آیه ۸.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۱۲۴

سؤالات:

۱- خلاصه‌ای از افکار مشرکین و کفار را راجع به قرآن بیان کنید.

۲- خلاصه‌ای از آراء و نظریات مستشرقین را راجع به قرآن بیان کرده و نقد کنید.

۳- با چه دلیل می‌توانید ثابت کنید که قرآن کلام خداست؟ توضیح دهید.

۴- تحدی را تعریف کرده و اقسام آن را با توضیح کامل بنویسید.

۵- تحدی به قرآن را با توجه به آیات مربوطه توضیح دهید.

۶- تحدی به آورنده قرآن را با آیات مربوط به آن کاملا توضیح دهید.

۷- تحدی به هماهنگی و عدم اختلاف در قرآن را با توجه به آیه مربوطه و ویژگیهای انسان و قرآن بیان کنید.

۸- گواهی کتب پیشینیان و دانشمندان اهل کتاب را نسبت به قرآن با توجه به آیات مربوطه توضیح دهید.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۱۲۵

درس ششم اعجاز قرآن

اشاره

چنانکه در درس پیشین به اثبات رسانده‌ایم، قرآن کلام الهی است نه قول بشر؛ زیرا بشر توان آوردن چنین کلماتی را ندارد. در تعقیب همان بحث در این درس در صدد آنیم که برخی از وجوه اعجاز قرآن را بررسی کنیم تا از این راه نیز ثابت کنیم که قرآن تنها کلام الهی است و هیچگاه از فکر بشر نشأت نگرفته است و اساسا بشر قادر بر انجام چنین کاری نیست. مباحث اعجاز باید در

دو قسمت مورد بررسی قرار گیرد:

الف- اعجاز و مباحث مربوط به آن.

ب- اعجاز قرآن و جوانب آن.

الف- اعجاز و مباحث مربوط به آن

اشاره

در رابطه با اعجاز باید چند مطلب مورد بررسی قرار گیرد:

۱- معجزه چیست؟

۲- آیا اعجاز یعنی بر هم زدن قانون علیت؟

۳- آیا اعجاز و خرق عادت به منزله تغییر در سنت الهی است؟

۴- آیا معجزه ممکن است؟

۵- آیا معجزات علل طبیعی دارند؟

۶- فرق میان معجزات و سایر خوارق عادات چیست؟

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۱، ص: ۱۲۶

اینک به طور اختصار این مباحث مورد بررسی قرار می‌گیرد و بقیه مباحث اعجاز به جای خود موکول می‌شود:

۱- معجزه چیست؟

در رابطه با ماهیت و حقیقت اعجاز، سخنان بسیاری گفته شده ولی به اختصار و واضح اینکه: اعجاز در لغت عرب به معنای به عجز در آوردن است (البته این اصطلاح متکلمین در علم کلام است و گرنه قرآن از آن تعبیر به «آیت» دارد) و در اصطلاح، کاری است خارق العاده که مدعی مقام نبوت برای اثبات مدعای خود می‌آورد و مردم را به مقابله و معارضه دعوت می‌کند و کسی را توان و یارای انجام چنان کاری نیست.

با دقت در این تعریف، روشن می‌شود که «اعجاز»، دارای شرایط و قیود ذیل است:

الف- کاری است خارق العاده و گرنه کارهای طبیعی هر چند بزرگ بوده و از توان بشر خارج باشد همانند حرکت خورشید و ماه، معجزه نیست.

ب- کاری است توأم با دعوی نبوت؛ یعنی آورنده آن، آن را به عنوان یک سند زنده برای صدق گفتار خود در دعوی رسالت از طرف خدا انجام می‌دهد.

ج- کاری است توأم با تحدی؛ یعنی آورنده معجزه تمام انسانها را به مقابله و معارضه دعوت می‌کند که اگر می‌توانند مانند آن را بیاورند.

د- کاری است خارج از توانائی بشر؛ یعنی معجزه کاری است بکلی خارج از حدود توانایی نوع بشر و هیچکس حتی نوابغ جهان نمی‌توانند به اتکای نیروی انسانی خویش همانند آن را بیاورند.

ه- مرحوم خواجه نصیر الدین طوسی در کتاب تجرید الاعتقاد خود، قید پنجمی را تحت عنوان «و مطابقهٔ الدّعوی» اضافه کرده، مقصود از این قید این است که: کاری که توسط مدعی مقام نبوت انجام می‌گیرد باید مطابق مدعای او باشد مثلا مدعی نبوت

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۱۲۷
اگر گفت برای اثبات مدعای خود کور را شفا می‌دهم، باید کور را شفا بخشد، اگر به جای شفا دادن کور وقتی دست بر سر او کشید فرضا کور نه تنها شفا نگرفته بلکه کر هم بشود، این کار معجزه نخواهد بود، گرچه کاری خارق العاده است و از دست دیگران بر نمی‌آید، می‌گویند مسیلمه کذاب که به دروغ ادعای نبوت داشت وقتی شنید که پیامبر اسلام صلّی اللّه علیه و آله و سلّم از آب چاه کم آبی در دهان مبارک کرده و سپس آن را در آن چاه ریخت و آب چاه زیاد شد، گفت من هم چنین می‌کنم و او وقتی که چنین کرد آب چاه کاملا خشکید «۱»، تعبیر «و مطابقة الدعوی» در عبارت خواجه، ناظر به همین شرط و نکته است.

۲- آیا اعجاز یعنی بر هم زدن قانون علیت؟

در پاسخ این پرسش و توضیح آن باید بگوییم: ممکن است بعضیها معجزه را کاری بی‌علت بدانند و بگویند: «معجزه یعنی آنچه که بدون علت رخ می‌دهد». این تعریف یقینا نادرست و باطل است و از ناحیه مادی مسلکان که منکر معجزه‌اند ارائه شده و سر زبانها افتاده است؛ زیرا کسانی که طرفدار معجزه هستند می‌خواهند آن را دلیل بر چیزی بدانند (صدق ادعای نبوت) و حال اینکه اگر معجزه بدون علت رخ داده باشد، دلیل بر هیچ امری نخواهد بود.
وانگهی با انکار اصل علیت دیگر هیچ چیز حتی خدا را نمی‌توان در عالم اثبات کرد. پس اینکه معجزه را بر خلاف قانون علیت و یا استثنائی از آن قانون بدانیم صحیح نیست بلکه اصل علیت یک اصل عقلی و غیر قابل استثنا است لکن باید توجه داشت که معنا و مفهوم اصل علیت این است که هر چیزی علتی دارد اما این سبب نمی‌شود که علل منحصر شود در علل مادی و عادی شناخته شده به وسیله آزمایشهای علمی؛ زیرا بسیاری از علل تا کنون شناخته نشده و ممکن است در آینده (۱) کامل، ابن اثیر، ج ۲، ص ۱۳۸.
درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۱۲۸
شناخته شود به عنوان مثال اگر تا دیروز تنها آتش و خورشید را کانون حرارت می‌دانستیم به این معنا نبود که ممکن نیست در آینده کانونهای دیگری بر آن افزوده شود.
بنابراین، همانطوری که علل عادی منحصر در علل موجود شناخته شده نیست، همچنین علت منحصر در علل عادی نخواهد بود بلکه علل غیر عادی که خارق العاده نام دارد نیز مشمول قانون علیت است و نسبت به آن استثنا نخواهد بود، پس اعجاز بر اساس نظامی فوق طبیعی انجام می‌گیرد، نه بر خلاف قانون علیت؛ زیرا کاری خارق العاده‌ای که به دست نبیی از انبیا یا ولیی از اولیای الهی انجام می‌گیرد علت آن همان نفس قدسی آن شخصیت الهی است؛ چون بنا نیست که علت، منحصر در علل مادی و عادی باشد.
نتیجه اینکه: اعجاز نه تنها بر خلاف و ناقض قانون علیت نیست بلکه بر اساس اصل علیت و هماهنگ با آن است.

۳- آیا اعجاز و خرق عادت به منزله تغییر در سنت الهی است؟

در توضیح این سؤال می‌گوییم: ممکن است برای بعضیها شبهه‌ای پیش آید که:
سنت الهی بر این جاری شده که هر پدیده‌ای را از راه علت خاصی به وجود بیاورد (سنخیت) و طبق آیات کریمه قرآن، سنتهای الهی، تغییر و تبدیلی نخواهد داشت «۱»، بنابراین، خرق عادت که به منزله تغییر و تبدیل در سنت الهی است به وسیله چنین آیاتی نفی می‌شود؟
در پاسخ گفته می‌شود: این سؤال نظیر سؤال دوم است با این تفاوت که در آنجا صرفا از راه عقل، استدلال می‌شد و در نتیجه به آیات قرآنی استناد شده است. و پاسخ آن این است که: انحصار اسباب و علل پدیده‌ها در اسباب و علل عادی را یکی از (۱) سوره

اسراء، آیه ۷۷ و سوره احزاب، آیه ۶۲ و سوره فاطر، آیه ۴۳ و سوره فتح، آیه ۲۳.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۱۲۹

سنتهای تغییر ناپذیر الهی شمردن، سخنی است بی‌دلیل و نظیر این است که کسی ادعا کند که منحصر بودن علت حرارت در آتش یکی از سنتهای تغییر ناپذیر الهی است!!! و در برابر چنین ادعاهایی می‌توان گفت که: تعدد انواع علل برای انواع معلولها و جانشین شدن اسباب و علل غیر عادی برای اسباب و علل عادی، امری است که همیشه در جهان وجود داشته و از این روی باید آن را یکی از سنتهای الهی به شمار آورد و منحصر شدن اسباب به اسباب عادی را تغییری برای آن تلقی کرد که در آیات کریمه قرآن، نفی شده است.

به هر حال، تفسیر کردن آیاتی که دلالت بر نفی تغییر و تحول در سنتهای الهی دارد، به صورتی که جانشین ناپذیری اسباب عادی به عنوان یکی از سنتهای تغییر ناپذیر به حساب آید، تفسیری بی‌دلیل است، بلکه آیات فراوانی که دلالت بر وقوع معجزات و خوارق عادات دارد دلیل محکمی بر عدم صحت این تفسیر می‌باشد، تفسیر صحیح آیات مزبور را باید از کتب تفسیر جستجو کرد و در اینجا به طور اجمال اشاره می‌کنیم که این دسته از آیات شریفه، ناظر به نفی تخلف معلول از علت است نه نفی تعدد علت و جانشین شدن علت غیر عادی نسبت به علت عادی بلکه شاید بتوان گفت که قدر متیقن از مورد این آیات، تأثیر اسباب و علل غیر عادی است.

۴- آیا معجزه ممکن است؟

پاسخ این سؤال تا حدودی از مطالب قبلی روشن شده است؛ یعنی اینکه معجزه ممکن است یا محال؟ بستگی به تعریف معجزه دارد که ما آن را چگونه توجیه نماییم.

اگر بگوییم: معجزه یعنی کاری که بدون علت تحقق یابد و بر خلاف سنت الهی باشد، بدیهی است که چنین کاری محال است و آنهایی هم که معجزه را به کاری بی علت تعریف می‌کردند مقصودشان همین بود که اصل اعجاز را انکار نمایند، اما اگر اعجاز را کاری بر خلاف اصل علیت و سنت الهی ندانستیم بلکه صرفا کاری خارق

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۱۳۰

العاده دانستیم که علت آن عادی نبوده و احیانا برای توده مردم ناشناخته است و عامه مردم از آوردن چنان کاری عاجز بودند، قهرا کاری ممکن خواهد بود و گواه صادق ما بر این مدعا وقوع معجزات در طول تاریخ به دست انبیای بزرگ الهی و پذیرش آن در ادیان است.

۵- آیا معجزات علل طبیعی دارند؟

معمولا تصور می‌کنند معجزه باید یک علت غیر طبیعی داشته باشد؛ یعنی مستقیما و بدون هیچ واسطه‌ای از عامل ما ورای طبیعی سرچشمه بگیرد، در حالی که چنین نیست، هیچ مانعی ندارد که معجزه دارای یک سلسله علل طبیعی باشد اما با این قید که دسترسی به آن علل طبیعی از عهده بشری که مرتبط به جهان ماورای طبیعت نیست بیرون باشد، درست است که آن علل طبیعی بالأخره منتهی به ماورای طبیعت می‌شود همانطوری که تمام حوادث جهان هستی به آن مبدأ بزرگ باز می‌گردد ولی در اینجا عامل نزدیک همان عامل طبیعی است.

به عبارت دیگر: در مواردی که معجزه دارای عللی طبیعی است علل مزبور حتما برای بشر عادی، حتی نوابغ دانشمندان، ناشناخته

است و از طریق علوم عادی کسی نمی‌تواند آن را بشناسد، بدیهی است که انجام چنین کاری (اگر چه عللی طبیعی دارد) معجزه محسوب می‌شود و نشانه آن است که انجام دهنده آن با مبدئی در ماورای جهان طبیعت آشنایی دارد و این علم و دانش را از آنجا دریافته است، به عنوان مثال: ممکن است معجزه پیامبری این باشد که در هر ساعتی که بخواهد دعا کند و باران بیاید، البته نزول باران معلول ابرها، آن هم به نوبه خود معلول تابش آفتاب بر سطح اقیانوسها و حرکات ابرها نیز معلول وزش بادها است و ... اینها همه یک سلسله علل طبیعی و عادی است ولی دسترسی به عوامل ناشناخته‌ای که جنبش ابرها و شرایط ریزش باران را در جو در کنترل اراده کسی در آورد مسلما جنبه عادی ندارد و از یک رابطه ماورای طبیعی حکایت می کند.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۱۳۱

منظور از ذکر این مثال ساده این است که لزومی ندارد ما اصرار بورزیم معجزات نمی‌توانند علل طبیعی داشته باشند همانطور که روی طرف مقابل آن هم نمی‌توان اصرار ورزید؛ یعنی برای معجزات یک سلسله علل مادی و طبیعی ناشناخته قائل شد؛ زیرا این موضوع گرچه امر ممکنی است ولی دلیلی هم بر لزوم آن نسبت به تمام معجزات در دست نداریم.

البته باید توجه داشت که معجزه در هر دو صورت دارای یک رشته شرایط مادی و طبیعی است (مانند مکان، زمان و ماده‌ای که معجزه روی آن واقع می‌شود) آری، اگر نام این شرایط را علل طبیعی بگذاریم در این صورت باید تصدیق کنیم که هر معجزه‌ای خالی از علل طبیعی نیست «۱».

۶- فرق میان معجزات و سایر خوارق عادات چیست؟

اشاره

چنانکه در تعریف «معجزه» گفته شده: معجزه کاری است خارق العاده، اینک سؤال این است که کار خارق العاده منحصر در اعجاز نیست و تنها به دست انبیا صادر نمی‌شود بلکه بسیاری هستند که کارهای خارق العاده از آنها صادر می‌شود در حالی که پیامبر نیستند، پس فرق میان معجزات و سایر خوارق عادات چیست؟

در پاسخ این پرسش گفته می‌شود: امور خارق العاده را می‌توان به دو بخش کلی تقسیم کرد: یکی اموری که هر چند اسباب و علل عادی ندارند، اما اسباب غیر عادی آنها کما بیش در اختیار بشر، قرار می گیرد و می‌توان با آموزشها و تمرینهای ویژه‌ای به آنها دست یافت مانند کارهای مرتاضان.

بخش دیگر، کارهای خارق العاده‌ای است که تحقق آنها مربوط به اذن خاص الهی است و اختیار آنها به دست افرادی که ارتباط با خدای متعالی ندارند سپرده نمی‌شود و از این روی دارای دو ویژگی اساسی است: اولا- قابل تعلیم و تعلم نیست، ثانیا- (۱) رهبران بزرگ و مسئولیتهای بزرگتر، ص ۱۳۸.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۱۳۲

تحت تأثیر نیروی قویتر قرار نمی‌گیرد و مغلوب عامل دیگری واقع نمی‌شود، این گونه خوارق عادات، مخصوص بندگان برگزیده خداست و هرگز در دام گمراهان و هوسبازان نمی‌افتد، البته مخصوص انبیا نیست بلکه گاهی سایر اولیای الهی همانند ائمه اطهار علیهم السّلام نیز از این کارها برخوردارند، گرچه در اصطلاح به آنها معجزه نمی‌گویند بلکه «کرامت» نامیده می‌شود «۱».

به هر حال، اگر بخواهیم به طور روشن و واضح، فرقهای اساسی این دو نوع خوارق عادات را برشمریم به اختصار چنین است:

الف- معجزه قید و شرط خاصی ندارد:

کارهای خارق العاده‌ای که از مرتاضان و مانند آنها سر می‌زند از جهات مختلفی محدود و دارای قیود و شرایط خاصی است در حالی که معجزات چنین قید و شرطی را ندارند. توضیح اینکه: از آنجا که نیروی انسانی هر چه باشد محدود است، اموری هم که متکی به آن است طبعا محدود خواهد بود، بنابراین، کارهای خارق العاده‌ای که صرفا متکی به نیروی انسانی است از هر جهت محدود می‌باشد مثلا- مرتاضان برای انجام کارهای حیرت انگیز خود به تعلیم و تعلم و تمرین و تربیت نیازمندند و تا این دوران را طی نکنند قادر به انجام کاری نخواهند بود، لذا شما هرگز یک «مرتاض مادر زاد» پیدا نمی‌کنید.

از طرف دیگر این گونه افراد قادر به انجام هر نوع کاری نیستند، بلکه توانایی هر یک محدود به امور معینی می‌باشد لذا برای همه، همان کارهای معین را تکرار می‌کنند. و باز از طرف دیگر، مرتاضان و مانند آنها در هر شرایطی از زمان و مکان و با هر ابزاری قادر به انجام کارهای خود نیستند، غالبا محتاج به ابزار معین و شرایط خاصی از نظر زمان و مکان یا سایر جهات هستند.

در حالی که معجزات پیامبران هیچیک از این قیود و شرایط را ندارد و چون متکی به نیروی لا یزال و نامحدود خداست، پیامبر نیازمند به تعلیم و تربیت و تمرین (۱) آموزش عقاید، آقای مصباح یزدی، ج ۱ و ۲، ص ۲۶۴.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۱، ص: ۱۳۳

خاصی برای انجام معجزات نیست، حتی ممکن است مانند حضرت مسیح علیه السّلام در همان گاهواره با سخن گفتن شیرین و جذاب خود اعجاز کند.

از سوی دیگر معجزات پیامبران بر محور موضوعات خاصی دور نمی‌زند، لذا کرارا اتفاق افتاده که افراد حقیقتجو (نه لجوج و معاند) از پیامبران عصر خود معجزه خاصی می‌خواستند، آنها هم از انجام آن سر باز نمی‌زدند، ولی غیر پیامبران چنین نیستند و نمی‌توانند با هر پیشنهادی موافقت نمایند.

از جهت دیگر: معجزات انبیا علیهم السّلام نیازمند به ابزار و شرایط زمانی و مکانی خاصی نبوده است و خلاصه هیچگونه از آن محدودیتها و قیود و شرایط خاصی که در کارهای خارق العاده دیگران وجود دارد در معجزات آنها نیست «۱».

ب- خوارق عادات قدرت تحدی نداشته و قابل معارضه است:

مرتاضان و مانند آنها در کارهای خارق العاده خود جرئت تحدی و معارض طلبیدن را ندارند؛ زیرا ممکن است دیگری نیز همانند آن یا بهتر از آن را بیاورد؛ زیرا قدرت او صرفا یک قدرت انسانی است و مانند آن بسیارند، ولی معجزات انبیا قابل معارضه نیست چون متکی به یک قدرت لا یزال و نامحدود است، لذا معجزات انبیا همراه با تحدی، انجام می‌گیرد و این جرئت را دارند که به همه جهانیان خطاب کنند اگر می‌توانید مثل آن را بیاورید.

ج- خوارق عادات بشری تاب مقاومت در برابر معجزات را ندارند:

یعنی هنگامی که با آنها در یک میدان وارد شود شکست می‌خورد، چنانکه سحره فرعون در برابر موسای کلیم علیه السّلام شکست خورده و به عجز خود اعتراف نموده و به او ایمان آوردند، اما معجزه چون متکی به قدرت لا- یزال الهی است غیر قابل شکست است.

د- امتیاز اساسی بین انبیا و مرتاضان و ساحران و ...:

راه دیگری که می‌توان بدان وسیله، معجزات را از سایر خوارق عادات بشری شناخت، مطالعه در وضع (۱) رهبران بزرگ و مسئولیتهای بزرگتر، ص ۱۴۷.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۱۳۴

کردار و صفات آورندگان آنهاست.

کسی که دست به کارهای خارق عادتی مانند اعمال مرتاضان و ساحران و کاهنان می‌زند مسلما دارای یک هدف عالی و روحیه و صفات ممتاز نیست؛ زیرا این گونه کارها را معمولا برای یکی از چند منظور ذیل انجام می‌دهند:

الف- سرگرمی و کسب درآمد از این راه.

ب- اغفال مردم ساده لوح.

ج- کسب شهرت و مانند آن.

اینکه می‌گوییم انجام این گونه کارها حتما برای یکی از مقاصد فوق است به این دلیل است که این کارها از قبیل کارهای مفید علمی و تربیتی، تولیدی، صنعتی و خلاصه کارهای مثبت نیست که کسی بخاطر یک هدف عالی مانند خدمت به اجتماع دنبال آن برود.

بنابراین، مرتاضی که عمر خود را صرف فرا گرفتن و تمرین چنین کارهایی می‌کند مسلم از یک روح عالی و صفات برجسته و ممتاز برخوردار نخواهد بود، لذا دیده می‌شود که همواره افراد کم مایه، بیسواد و ضعیف گرد این گونه کارهای می‌گردند، هرگز شنیده نشده که یک دانشمند بزرگ و یا یک فیلسوف متفکری، دنبال این گونه کارها باشد.

مطالعه در سوابق زندگی این گونه اشخاص و چگونگی بهره برداری از کارهای خوارق عاداتی که انجام می‌دهند، با در نظر گرفتن طرز اخلاق و رفتار آنها در اجتماع، می‌تواند راهنمای خوبی برای پی بردن به وضع آنها باشد و هدف اصلی و نهایی آنها را روشن سازد.

تفاوت اساسی انبیا و معجزاتشان با این گونه اشخاص و کارهایشان خیلی واضح است، انبیا دارای هدف عالی تربیتی بوده‌اند و معجزاتی که می‌آوردند به همین منظور یعنی برای راهنمایی و هدایت نوع بشر و اجرای برنامه‌های اصلاحی بوده و هیچگونه قصد اغفال و سوء استفاده و کسب شهرت و امثال آن را نداشته‌اند.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۱۳۵

این هدف مقدس از لابلای اعمال و چگونگی سلوک آنها با مردم و سوابق زندگی آنها، به خصوص در طرز بهره برداری از معجزاتی که انجام می‌دادند کاملا مشخص می‌شود.

در رابطه با اعجاز مباحث دیگری قابل طرح است لکن چون اساس بحث ما در اعجاز قرآن است به همین مقدار اکتفا می‌کنیم و طالبین به کتبی که در رابطه با معجزات و اثبات رسالت انبیا نوشته شده مراجعه نمایند.

ب- اعجاز قرآن و جوانب آن

اشاره

از میان معجزات بی‌شمار و خارق عاداتی که از پیامبر اسلام صلّی اللّه علیه و آله و سلّم صادر شده تنها قرآن سند زنده و حقانیت

آن حضرت معرفی می‌شود، همه می‌گویند: کتابی است فوق افکار بشر، کسی نتوانسته تا کنون کتابی همانند آن را بیاورد، این کتاب یک معجزه بزرگ آسمانی است.
علت اینکه قرآن را به عنوان سند زنده حقانیت پیامبر اسلام صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و معجزه بزرگ او از میان تمام معجزاتش انتخاب کرده‌اند این است که:

اولا– قرآن معجزه‌ای است گویا:

زیرا پیامبران پیشین می‌بایست همراه معجزات خود باشند و برای اثبات اعجاز آنها مخالفان را دعوت به مقابله به مثل کنند که در حقیقت معجزات آنها خود زبان نداشت و گفتار پیامبران آن را تکمیل می‌کرد، این گفته در مورد معجزات دیگر پیامبر اسلام غیر از قرآن نیز صادق است، ولی قرآن یک معجزه گویاست نیازی به معرفی ندارد، خودش به سوی خود دعوت می‌کند، مخالفان را به مبارزه می‌خواند، محکوم می‌سازد و از میدان مبارزه پیروز بیرون می‌آید، لذا پس از وفات پیامبر اسلام صلّی اللّه علیه و آله و سلّم همانند زمان حیات او به دعوت خود ادامه می‌دهد، هم دین است و هم معجزه برای اثبات آن، هم قانون است و هم سند صحت آن.

ثانیا– قرآن معجزه‌ای جاودانی و جهانی است:

زیرا مرز «زمان و مکان» را درهم شکسته و ما فوق زمان و مکان قرار گرفته است، بخاطر اینکه معجزات پیامبران
درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۱، ص: ۱۳۶
گذشته و حتی معجزات غیر قرآنی خود پیامبر اسلام صلّی اللّه علیه و آله و سلّم روی نوار معینی از زمان و در نقطه مشخصی از مکان و در برابر عده خاصی صورت گرفته است؛ یعنی سخن گفتن نوزاد مریم علیه السّلام و زنده کردن مردگان و مانند آن در زمان و مکان و در برابر اشخاص معینی بوده و چنانکه می‌دانیم اموری که رنگ زمان و مکان به خود گرفته باشند، به همان نسبت که از آنها دورتر شویم، حقیقت آنها کم رنگتر جلوه می‌کند و کهنه می‌گردد، این از خواص حوادث زمانی است.
ولی قرآن بستگی به زمان و مکان ندارد، همچنان به همان قیافه‌ای که در هزار و چهارصد سال قبل در محیط تاریک حجاز تجلی کرد، امروز بر ما تجلی می‌کند، بلکه گذشت زمان و پیشرفت علم و دانش به ما امکاناتی داده که بتوانیم استفاده بیشتری از آن نسبت به مردم اعصار گذشته بنماییم، پیداست که هر چه رنگ زمان و مکان به خود نگیرد تا ابد و در سراسر جهان پیش خواهد رفت. و بدیهی است یک دین جهانی و جاودانی باید یک سند حقانیت جهانی و جاودانی هم در اختیار داشته باشد.

و ثالثا– قرآن معجزه‌ای روحانی است:

بخاطر اینکه امور خارق العاده‌ای که از پیامبران خدا قبل از پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم به عنوان گواه صدق گفتار آنها دیده شده، همه جنبه جسمانی داشته است، شفای بیماران غیر قابل علاج، زنده کردن مردگان، سخن گفتن کودک نوزاد در گهواره و ... همه جنبه جسمی دارند یعنی چشم و گوش انسان را تسخیر می‌کنند، ولی الفاظ قرآن که از همین حروف و کلمات معمولی ترکیب یافته آنچنان معانی بزرگ در بر دارد که در اعماق دل و جان انسان نفوذ می‌کند، روح او را مملو از اعجاب و تحسین می‌سازد و افکار و عقول را در برابر خود وادار به تعظیم می‌کند، معجزه‌ای است که تنها با مغزها و اندیشه‌ها و ارواح انسانها سر و کار دارد، برتری چنین معجزه‌ای بر معجزات جسمانی احتیاج به توضیح ندارد «۱». (۱) تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۸۳– ۸۵.
درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۱، ص: ۱۳۷

وجوه اعجاز قرآن

اشاره

از یک نظر می‌توان اعجاز قرآن را به دو جنبه لفظی و معنوی تقسیم کرد، اعجاز لفظی یعنی جنبه هنر و زیبایی آن و اعجاز معنوی، جنبه فکری و علمی آن است؛ زیرا مقوله هنر و زیبایی غیر از مقوله علم و تفکر است، زیبایی مربوط به فن است ولی علم مربوط به کشف، علم یعنی آنچه که حقیقتی را برای انسان کشف می‌کند ولی زیبایی و جمال یعنی چیزی که یک موضوع جمیل و زیبایی را به وجود می‌آورد.

قرآن به اتفاق نظر هر کس که سخن شناس است و اندکی با زبان قرآن آشنایی دارد، حتی فرنگیها که با زبان عربی آشنایی پیدا کرده‌اند، تصدیق کرده‌اند که از جنبه فصاحت و بلاغت و زیبایی سخن بی‌نظیر است، چرا که قرآن از سبک مخصوصی برخوردار است، نه نثر است و نه شعر، در صورتی که همه سخنها یا نثر است و یا شعر، «اما شعر نیست» به دلیل اینکه وزن و قافیه که در شعر کهن از پایه‌های اصیل شعر محسوب می‌شد ندارد، و علاوه بر وزن و قافیه، از رکن دیگر شعر که تخیل است هیچ استفاده نکرده بلکه مطالب را بدون هیچگونه تخیل بیان نموده است.

مراد از تخیلات همان تشبیهات مبالغه آمیزی است که در اشعار آورده می‌شود تا آنجا که گفته شده «أحسن الشّعر أكذبه» یعنی بهترین شعرها دروغترین آنهاست؛ چون هر چه دروغتر باشد قشنگ‌تر می‌شود مثل شعر این شاعر:

یا رب چه چشمه‌ای است محبت که من از آن* یک قطره آب خوردم و دریا گریستم طوفان نوح زنده شد از آب چشم من* با آنکه در غمت به مدارا گریستم چنانکه ملاحظه می‌کنید این شعر، به همان نسبت که دروغ است شیرین است، قرآن اساسا خود مسائل معنوی را در نهایت روانی و با جذابیت خاصی طرح می‌نماید و نیازی به تشبیهات دروغ ندارد.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۱، ص: ۱۳۸

«و اما نثر نیست» به جهت اینکه هیچ نثری آهنگ بردار نیست و قرآن عجیب آهنگین است، آیا تا کنون دیده‌اید که یک کتاب دینی یا غیر دینی را بتوان با آهنگهای مختلف خواند؟ تنها کتابی که می‌توان آن را با آهنگ قرائت کرد قرآن است، آیات مختلف قرآن آهنگهای مختلف می‌پذیرد؛ یعنی آهنگهای مختلف متناسب با معانی آیات است مثلا اگر تخویف بکند آهنگی می‌پذیرد که دل را تکان داده و بترساند، و آیات تشویقی آهنگی می‌پذیرد که آرامش ببخشد.

به هر حال، قرآن کریم از جهات مختلف و از جنبه‌های گوناگون معجزه است که در رابطه با اعجاز قرآن و جهات مختلف آن کتابهای بسیار نوشته شده و هر مؤلفی در تألیفش (که بعضیها تماما در رابطه با اعجاز قرآن است و بعضی دیگر بخشی از مباحث آن کتاب به اعجاز قرآن اختصاص یافته است) تا جایی که امکان بحث اعجاز بود در آن رابطه بحث کرده است، در عین اینکه کتب بی‌شماری در این رابطه تألیف شده، هنوز تمام جنبه‌های اعجاز قرآن بررسی نشده است.

و به تعبیر دیگر: حق قرآن در این راستا (همانند بقیه ابعاد آن) ادا نشده است، و یقینا ما نیز در این نوشتار که در حد یک درس است نخواهیم توانست حق این مهم را ادا کنیم ولی از باب اینکه:

آب دریا را اگر نتوان کشید هم به قدر تشنگی باید چشید

به گوشه‌ای از جنبه‌های اعجاز اشاره می‌کنیم «۱».

بعضی از جنبه‌های اعجاز قرآن در درس پیشین مورد بررسی قرار گرفت از قبیل: (۱) برای آگاهی بیشتر به جنبه‌های اعجاز قرآن به این کتابها مراجعه کنید: المیزان، ج ۱ تفسیر نمونه، ج ۱، و البیان، آیت اللّه خویی، و معجزه بزرگ، محمد ابو زهره، ترجمه محمود ذبیحی، و معارف اسلامی ۲، و وحی و نبوت و آشنایی با قرآن، شهید مطهری، و اعجاز القرآن، رافعی، و اسرار البلاغه و دلائل

الاعجاز، عبد القاهر جرجانی، و رهبران بزرگ و مسئولیتهای بزرگتر، آقای مکارم شیرازی، و شناخت قرآن، دزفولی و آموزش عقاید، آقای مصباح یزدی، درس سی و دوم، و التمهید فی علوم القرآن، محمد هادی معرفت، ج ۴، و اتقان، سیوطی، ج ۲، ص ۱۴۸.

و برهان، زرکشی، ج ۲، و بحار، ج ۱۷، ص ۱۵۹- ۲۲۵.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۱، ص: ۱۳۹

تحدی به مثل، تحدی به آورنده آن، تحدی از جهت هماهنگی و عدم اختلاف و ...

و به جنبه‌های دیگر آن به اختصار در این درس خواهیم پرداخت و آنها عبارتند از:

الف- اعجاز قرآن از نظر فصاحت و بلاغت.

ب- اعجاز قرآن از نظر علو معنا و محتوا.

ج- اعجاز قرآن از نظر جاذبه و دلربایی.

د- اعجاز قرآن از نظر اخبار به غیب.

ه- اعجاز قرآن از نظر وسعت معارف.

الف- اعجاز قرآن از نظر فصاحت و بلاغت

اشاره

قرآن به زبان عربی نازل شده است و مانند سایر گفتارهای عربی یا غیر عربی دیگر، از کلمات و کلمات آن نیز از حروف معین و مشخصی ساخته شده است که در اختیار بشر قرار دارد، ولی چگونه است که بشر نمی‌تواند مانند آن را بیاورد، همانند یک گیاه که مواد ترکیبی و فرمول ترکیب آن مشخص شده است ولی بشر نمی‌تواند از ترکیب همان مواد با همان فرمول معین گیاه زنده را بسازد.

هندسه کلمات قرآن، بی‌نظیر است نه کسی توانسته کلمات قرآن را بدون آنکه به زیباییهای آن لطمه وارد کند پس و پیش کند و نه کسی توانسته است مانند آن را بیاورد، اسلوب قرآن نه سابقه دارد و نه لاحقه؛ یعنی نه قبلا کسی با این سبک سخن گفته است و نه بعدا کسی توانسته است با آن رقابت و یا از آن تقلید کند. قرآن از انسجام و آهنگ ویژه‌ای برخوردار است که در هیچ نثری تا کنون دیده نشده است و هیچ نثری مانند قرآن، پذیرش آهنگهای متناسب با عوالم معنوی را ندارد «۱».

«عبد القاهر جرجانی» مبتکر علوم بلاغت، علم معانی و بیان را برای درک اعجاز قرآن بنا نهاد و به همین منظور دو کتاب «اسرار البلاغه و دلائل الاعجاز» را به نگارش (۱) معارف اسلامی، ۱- ۲، ص ۱۶۲.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۱، ص: ۱۴۰

در آورد.

رافعی در کتاب اعجاز القرآن خود بلاغت قرآن را مورد سنجش قرار داده است، از جمله سخنان او در این رابطه چنین است:

«فصاحت قرآن، فوق فصاحتهای فنی است که علوم بلاغتی از آن گفتگو می‌کند، حقیقت اعجاز قرآن یکی از اصول لا- ینحل و مطالب مرموز تاریخ است که تا کنون هیچ کس کاملا به کشف آن موفق نگشته است ...».

«در طول روزگار، عقول بشری بر قرآن برتری نیافته و پیوسته آراء و افکار انسانی نسبت به آن پست و ناچیز به شمار می‌آید و این

خود بهترین وجه برای اعجاز آن است».

«یگانه مبیّن اهمیت اصول بیانی قرآن، همانا دقت نظر در حقیقت معنی و ارتباط آن با سیاق الفاظ دیگر از اشتباه و نظائر آن است ... و نظر در وجوهی که به مناسبت آنها الفاظ انتخاب شده است و همچنین نظر در روابط الفاظ و معانی و حروف و صیغ و تناسب آنها با ویژگیهای صوتی و موقعیت آن در دلالت وضعی و توجه به سیاق کلام و وجه حذف و ایجاز و تکرار و جز اینها که همه آنها به بهترین وجه در قرآن رعایت شده است و بدون هیچگونه تصنع و تکلف چنان است که همه آن در یک قالب ریخته شده است و این نکات به آن درجه‌ای که در قرآن است در بلاغت انسانی پیدا نمی‌شود ...».

«هر کدام از کلمات قرآن، دارای روحی متناسب با حالات ترکیب و با نظم و روش کلام است که در ترکیبات دیگران وجود ندارد و از آن روح جز اعجاز نمی‌توان تعبیر کرد».

«هر گاه عبارات قرآن تبدیل به عبارات دیگر شود، در حکم ترجمه محسوب می‌شود، هر قدر در کلمات فصحا تفحص کنیم، ترکیبی که قابل مقایسه با قرآن باشد یافت نمی‌شود و به خوبی واضح است که از صنع انسانی است و دارای طراوت کلام الهی نیست و در مقایسه با قرآن انحطاط آن معلوم می‌شود»، (پایان کلام رافعی در

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۱۴۱

اعجاز القرآن).

گواهی دیگران درباره قرآن

نه تنها دانشمندان اسلامی در رابطه با عظمت و اعجاز قرآن سخن گفته‌اند، دیگران نیز در این باره داد سخن داده و قرآن را فوق درک و فکر بشر معرفی کرده و بشر را ناتوان از آوردن مثل آن دانسته‌اند، به عنوان نمونه به سخن بعضی از آنها اشاره می کنیم:

۱- ابو العلاء معری (متهم مبارزه با قرآن) می گوید: «این سخن در میان همه مردم اعم از مسلمان و غیر مسلمان مورد اتفاق است که کتابی که محمد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم آورده است، عقلها را در برابر خود مغلوب ساخت و تا کنون کسی نتوانسته است مانند آن را بیاورد. سبک این کتاب با هیچیک از سبکهای معمول میان عرب اعم از خطابه، رجز، شعر و سجع کاهنان شباهت ندارد. امتیاز و جاذبه این کتاب بقدری است که اگر یک آیه از آن در میان کلمات دیگران قرار گیرد همچون ستاره‌ای فروزان در شب تاریک می‌درخشد» «۱».

۲- ولید بن مغیره مخزومی، مردی که به حسن تدبیر و فکر سائب شهرت داشت و برای حل مشکلات اجتماعی از فکر و تدبیر او در زمان جاهلیت استفاده می کردند و به همین جهت او را «ریحانه قریش» می‌نامند، پس از اینکه چند آیه از اول سوره غافر را از پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم شنید به محفلی از طایفه بنی مخزوم حاضر شد و چنین گفت:

«به خدا سوگند از محمد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم سخنی شنیدم که نه شباهت به گفتار انسانها دارد و نه پریان ... «و إنّ له لحلاوة و إنّ علیه لطلاوة و إنّ أعلاه لمثمر و إنّ أسفله لمغدق و إنّه لیعلوا و لا یعلی علیه» «۲». (۱) تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۹۰ به نقل از قرآن و آخرین پیامبر.

(۲) مجمع البیان، ج ۱۰، سوره مدثر، و سیره ابن هشام، ج ۱ ص ۲۸۸.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۱۴۲

یعنی: «گفتار او شیرینی خاصی و زیبایی مخصوصی دارد، بالای آن (همچون شاخه‌های درختان تنومند) پر ثمر و پایین آن (مانند ریشه‌های درختان کهن) پر مایه است، گفتاری است که بر هر چیز پیروز می‌شود و چیزی بر آن پیروز نخواهد شد».

۳- «کارلایل» مورخ و دانشمند معروف انگلیسی درباره قرآن می‌گوید: «اگر یک بار به این کتاب مقدس نظر افکنیم حقایق برجسته و خصائص اسرار وجود، طوری در مضامین جوهری آن پرورش یافته که عظمت و حقیقت قرآن به خوبی از آنها نمایان می‌گردد و این خود مزیت بزرگی است که فقط به قرآن اختصاص یافته و در هیچ کتاب علمی و سیاسی و اقتصادی دیگر دیده نمی‌شود، بلی خواندن برخی از کتابها تأثیرات عمیقی در ذهن می‌گذارد ولی هرگز با تأثیر قرآن قابل مقایسه نیست، از این جهت بایستی گفت: مزایای اولیه قرآن و ارکان اساسی آن مربوط به حقیقت و احساسات پاک و عناوین برجسته مسائل و مضامین مهم آن است که هیچگونه شک و تردید در آنها راه نیافته و پایان تمام فضائلی را که موجد تکامل و سعادت بشری است در بر داشته و آنها را به خوبی نشان می‌دهد» «۱».

۴- «جان دیون پورت» مؤلف کتاب «عذر تقصیر به پیشگاه محمد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و قرآن» «۲»، می‌نویسد: «قرآن به اندازه‌ای از نقائص مبرا و منزه است که نیازمند کوچکترین تصحیح و اصلاحی نیست و ممکن است از اول تا به آخر آن خوانده شود بدون اینکه انسان کمترین ناراحتی از آن احساس کند».

و باز او می‌نویسد: «و همه این معنا را قبول دارند که قرآن با بلیغ ترین و فصیح ترین لسان و به لهجه قبیله قریش که نجیب ترین و مؤدب ترین عربها هستند نازل شده است ... و مملو از درخشنده‌ترین اشکال و محکمترین تشبیهات است ...» «۳». (۱) تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۹۱ به نقل از مقدمه کتاب سازمانهای تمدن امپراطوری اسلام.

(۲) ص ۱۱۱.

(۳) همان مدرک صفحه ۹۱.

۵- «گوته» شاعر و دانشمند آلمانی می‌گوید: «قرآن اثری است که به واسطه سنگینی عبارت آن خواننده در بادی امر رمیده می‌شود و سپس مفتون جاذبه آن می‌گردد و بالأخره بی‌اختیار مجذوب زیباییهای متعدد آن می‌شود» «۱».

و در جای دیگر می‌گوید: «سالیان درازی کشیشان از خدا بی خبر ما را از پی بردن به حقایق قرآن مقدس و عظمت آورنده آن محمد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم دور نگاه داشته‌اند؛ اما هر قدر که ما قدم در جاده علم و دانش گذارده باشیم، پرده‌های جهل و تعصب نابجا از بین می‌رود و به زودی این کتاب توصیف ناپذیر (قرآن) عالم را به خود جلب نموده و تأثیر عمیقی در علم و دانش جهان کرده، عاقبت محور افکار مردم جهان می‌گردد».

و هم او می‌گوید: «ما در ابتدا از قرآن رو گردان بودیم اما طولی نکشید که این کتاب توجه ما را به خود جلب نمود و ما را دچار حیرت ساخت تا آنجا که در برابر اصول و قوانین علمی و بزرگ آن سر تسلیم فرود آوردیم».

۶- «ویل دورانت» مورخ معروف می‌گوید: «قرآن در مسلمانان آنچنان عزت نفس و عدالت و تقوایی به وجود آورده که در هیچ یک از مناطق جهان ... شبیه و نظیر نداشته است».

سخنانی که دانشمندان غیر مسلمان در رابطه با قرآن گفته‌اند بسیار است و ما را یارای نقل همه آنها نیست در این مختصر به همین چند فراز بسنده می‌کنیم.

آیا کسی به معارضه با قرآن برخاسته است؟

تاریخ به خوبی نشان می‌دهد که اعراب اصیل و خالص زمان پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم از نظر سخن سرایی و نکته سنجی و ریزه کاریهای ادبی به جایی رسیده بودند که بی‌سابقه بود، به طوری که نسلهای بعد هم نتوانسته‌اند قدم در جای قدم آنها بگذارند

(۱) از کتاب عذر تقصیر به پیشگاه محمد و قرآن.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۱۴۴

و می‌توان گفت در فصاحت و بلاغت و محسنات کلام، به آخرین درجات کمال رسیده بودند.

قرآن کریم در این یگانه صفت که عرب جاهلی به آن می‌نازید با آنها به معارضه برخاست و غرور آنها را تحریک کرد تا آن حد که درهم ریختن اساس عقاید دینی آنها را منوط به آن کرد که آنان قدرت آوردن مثل قرآن را ندارند ولی قریش و سایر اعراب در برابر دعوت قرآن به معارضه:

وَ إِنْ کُنْتُمْ فِی رَیْبٍ مِمَّا نَزَّلْنا عَلی عَبْدِنا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِنْ مِثْلِهِ ... «۱»، پاسخی جز عجز و ناتوانی نداشتند لذا میدان را خالی کرده و پا به فرار نهادند چنانکه قرآن کریم نقل می کند:

أَلا إِنَّهُمْ یَثْنُونَ صُدُورَهُمْ لِیَسْتَخْفُوا مِنْهُ أَلا حِینَ یَسْتَغْشُونَ ثِیابَهُمْ یَعْلَمُ ما یُسِرُّونَ وَ ما یُعْلِنُونَ «۲».

یعنی: «آنها دلهای خود را از قرآن بر می گرداندند تا از آن خود را پنهان دارند، بدانید آنگاه که آنها سر در جامه فرو می‌برند، خدا می‌داند آن را پنهان می‌دارند و آن را که آشکار می‌سازند».

تا جایی که تاریخ نشان می‌دهد کمتر افرادی حاضر به معارضه با قرآن شدند و آنهایی هم که به معارضه با قرآن برخاسته‌اند عرض خود بردند و زحمت مسلمین را روا داشتند. در تاریخ نام بعضیها که احتمالا یا یقینا به معارضه با قرآن برخاسته بودند، برده شده که آنها پس از اقدام به این کار، بعضیها به عجز خود اعتراف نموده و بعضی دیگر نیز کلماتی را که حقا مایه رسوایی خودشان بود سر هم کرده و به عنوان همانند قرآن عرضه نمودند که هر انسان صاحب فنی می‌داند آن جملات جز اینکه ماهیت گوینده آنها را روشن سازد چیز دیگری را نشان نمی‌دهد: (۱) سوره بقره، آیه ۲۳.

(۲) سوره هود، آیه ۵.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۱۴۵

الف- در تاریخ نام عبد اللّه بن مقفّع، ابو شاکر دیصانی، عبد الکریم بن ابی العوجا و عبد الملک بصری و متنبّی احمد بن حسین کوفی و ابو العلا معرّی و مسیلمه کذاب و ... «۱» را برده‌اند که اینها در مقام معارضه با قرآن بر آمده بودند که احیانا ممکن است این نسبت به بعضیها صحیح نباشد، به هر حال، گفته شد که چهار نفر اول (عبد اللّه بن مقفع، ابو شاکر دیصانی، عبد الکریم بن ابی العوجا و عبد الملک بصری) که از مادیین عرب بودند سالی در مسجد الحرام گرد آمده و در مورد حج و اسلام و پیامبر، سخن می گفتند و ناراحتی خود را در نیرومندی اسلام و مسلمانان بازگو می کردند، سپس به اتفاق آرا تصمیم گرفتند با قرآن که اساس و محور اسلام است، معارضه کنند، هر یک از آنها تعهد نمودند که تا یک سال، ربع قرآن را مورد نقض قرار دهند، سال دیگر که در موسم حج به همدیگر رسیدند و از عملکرد همدیگر جویا شدند هر کدام آیه‌ای را ذکر کردند که آنها را به حیرت انداخته بود و به زانو در آورده و آنها را از معارضه با قرآن منصرف کرده بود: ابن ابی العوجا گفت آیه:

لَوْ کانَ فِیهِما آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتا «۲»، مرا به حیرت انداخته است.

دیگری آیه: یا أَیُّهَا النَّاسُ ضُرِبَ مَثَلٌ فَاسْتَمِعُوا لَهُ إِنَّ الَّذِینَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ یَخْلُقُوا ذُباباً ... «۳» را خواند و گفت: این آیه مرا متحیر ساخته و به خود مشغول کرده است.

سومی گفت: آیه یا أَرْضُ ابْلَعِی ماءَکِ وَ یا سَماءُ أَقْلِعِی «۴» چنان مرا متحیر کرده که به آیه دیگر نرسیده‌ام.

چهارمی اظهار داشت من در آیه: فَلَمَّا اسْتَیْأَسُوا مِنْهُ خَلَصُوا نَجِیًّا «۵» متحیر (۱) التمهید فی علوم القرآن، ج ۴ از ص ۲۲۷- ۲۴۹ را ملاحظه نمایید.

(۲) سوره انبیاء، آیه ۲۲.

(۳) سوره حج، آیه ۷۳.

(۴) سوره هود، آیه ۴۴.

(۵) سوره یوسف، آیه ۸۰.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۱، ص: ۱۴۶

مانده‌ام، بلاغت توأم با ایجاز این آیه مرا چنان در تفکر فرو برد که به دیگر آیات نپرداخته‌ام در این هنگام که آنان به عجز و ناتوانی خود اعتراف می‌کردند امام صادق علیه السّلام از کنار آنها عبور می‌کرد این آیه را تلاوت کرد: قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَ الْجِنُّ عَلى أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هذَا الْقُرْآنِ لا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَ لَوْ كانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيراً «۱».

ب- مسیلمه کذاب از مردم «یمامه» نیز به معارضه با قرآن برخاسته و به اصطلاح آیاتی را آورده است که انسان از نقل آنها شرم دارد، در عین حال بد نیست چند جمله از آنها را که زنندگی کمتری دارد در اینجا بیاوریم:

۱- در برابر سوره «الذاریات»، این جمله‌ها را آورده است:

«و المبذّرات بذرا و الحاصدات حصدا! و الذّاریات قمحا! و الطّاحنات طحنا! و العاجنات عجنا! و الخابزات خبزا! و الثّاردات ثردا! و اللاقمات لقما! إهالة و سمنا!» «۲».

یعنی: «قسم به دهقانان و کشاورزان! قسم به درو کنندگان! قسم به جدا کنندگان گندم از کاه! قسم به خمیر کنندگان! قسم به پخت کنندگان نان! قسم به ترید کنندگان! قسم به افرادی که لقمه‌های چرب و نرم بر می‌دارند!!».

۲- «یا ضفدع بنت ضفدعین! نقی ما تنقین! نصفک فی الماء و نصفک فی الطّین! لا الماء تکدّرین و لا الشّارب تمنعین!» «۳».

یعنی: «ای قورباغه دختر قورباغه! آنچه می‌خواهی صدا کن! نیمی از تو در آب و نیم دیگر در گل است! نه آب را گل آلود می‌کنی و نه کسی را از خوردن آب جلو گیری می‌نمایی!!».

و عباراتی هم در المیزان و التمهید فی علوم القرآن، نقل شده که نیازی به ذکر این (۱) سوره اسراء، آیه ۸۸، برای آگاهی بیشتر به این داستان، رجوع کنید به احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۱۴۲ و بحار، ج ۱۷، ص ۲۱۳ و التمهید، ج ۴، ص ۲۴۰.

(۲) اعجاز القرآن، رافعی.

(۳) قرآن و آخرین پیامبر، و تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۸۹.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۱، ص: ۱۴۷

اضافات نیست «۱».

با مراجعه به تاریخ و روشن شدن این جهت که در طول تاریخ، تعداد افرادی که به معارضه با قرآن برخاسته‌اند به عدد انگشتان نمی‌رسد، معلوم می‌شود که مخالفین با همه عنادی که به اسلام داشتند، قادر بر آوردن مثل قرآن نبودند و گرنه اقدام می‌کردند؛ زیرا این کار آسانترین و کم هزینه‌ترین کار برای مبارزه با اسلام است. در قرون اخیر نیز استعمارگران غرب برای تضعیف مقام قرآن تلاشها کرده‌اند و می‌کنند و مدعیان دروغین پیروی حضرت مسیح علیه السّلام برای پایین آوردن عظمت اسلام در هر سال و هر ماه اموال گزافی خرج می‌کنند، سیاستبازان و گردانندگان سیاست جهان، قرنهاست که برای زیر سلطه در آوردن کشورهای اسلامی و چپاول ثروت آنها به طور آشکار و نهان با قرآن مبارزه می‌کنند، ولی هیچگاه به خود اجازه نداده‌اند که هیأتی از سخنوران جهان را تشکیل دهند که بتوانند به ندای تحدی قرآن پاسخ دهند و یا لا اقل یک سوره مثل قرآن را بیاورند و به جهانیان عرضه نمایند، با اینکه این کار اگر برای بشر میسر بود برای آنها سهلترین و کم‌خرج‌ترین کارها بود؛ زیرا این کار به مراتب از ایجاد ادیان مصنوعی از قبیل، بهاییگری، بابیگری و قادیانیگری آسانتر است.

اعجاز قرآن به گونه‌ای است که حتی کلام پیامبر و امیر المؤمنین علیهما السّلام که سر آمد فصحا و بلغاء بودند همانند آن نخواهد

بود.

ب- اعجاز قرآن از نظر علو معنا و محتوا

بررسی محتوای قرآن و فهم آن به گستردگی همه جهان است:
وَ لَوْ أَنَّ ما فِی الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلامٌ وَ الْبَحْرُ یَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ ما نَفِدَتْ کَلِماتُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِیزٌ حَکِیمٌ «۲». (۱) المیزان، ج ۱، ص ۶۷، و التمهید، ج ۴، ص ۲۲۸ به بعد.
(۲) سوره لقمان، آیه ۲۷.
درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۱۴۸
یعنی: «اگر تمامی درخت روی زمین قلم شود و آب دریا به اضافه هفت دریای دیگر مدادکار گردد، باز نگارش کلمات خدا ناتمام بماند، همانا خدا را اقتدار و حکمت است».
با مراجعه به قرآن کریم و آگاهی از معارف بلند آن و احاطه کلی آن بر مسائل در تمام زمینه‌ها با توجه به آورنده آن که یک شخص امی بود و با در نظر گرفتن زمان و مکان نزول آن، معلوم می‌شود که قرآن کلام الهی است و از طاقت بشر گرچه تحصیل کرده و از نوابغ جهان باشد، خارج است، چه رسد به انسان عادی درس نخوانده و پرورش یافته در محیطی آکنده از جهل (زیرا اگر پیامبر اسلام صلّی اللّه علیه و آله و سلّم پیامبر نبود و قرآن از طرف خدا برای هدایت بشر بر او نازل نمی‌شد، او فردی عادی و شخصی درس نخوانده از همان مردم قریش بود، یقینا توان آوردن چنین کتابی را با محتوای این چنین نمی‌داشت).
قرآن حاوی مطالبی در زمینه معارف و الهیات، و مبدأ و معاد، شناخت انسان از بدو خلقت تا مرگ و پس از مرگ، ماورای طبیعت از روح و ملک و جن، فلکیات و زمین و تاریخ و شئون زندگی انبیای گذشته و آنچه که بین آنها و امم‌شان گذشته بود، و احتجاجات و امثال و حکم و اخلاقیات و حقوق خانواده و حقوق مدنی و سیاسات و نظام اجتماعی و قوانین جنگ و صلح و قضا و قدر و عبادات و معاملات و نکاح و طلاق و میراث و حدود و دیات و قصاص و ... است و تمامی این امور با دلایل قاطع و براهین واضح بررسی و اثبات شده است به گونه‌ای که نه سابقه داشت و نه لاحقه و با گذشتن چهارده قرن هنوز خللی در دستورات و قوانین و احکامی که از ناحیه قرآن ارائه شده است وارد نشده و هنوز کسی نتوانسته به معارضه با آنها برخیزد «۱». و بررسی در محور هر یک از این موضوعات نیازمند به تدوین کتابی است. (۱) البیان، ص ۶۷.
درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۱۴۹
مطالبی که قرآن آنها را مطرح کرده و به بحث در پیرامون آنها می‌پردازد به گونه‌ای است که با مباحث معمولی و به آن کیفیتی که در بین دانشمندان رایج است فرق دارد، به عنوان نمونه:
۱- انسان در مکتب قرآن از انسانی که بشر از راه حس می‌شناسد به مراتب گسترده‌تر است، انسانی که بشر از راه حس می‌شناسد در میان دو پرانتز (تولد و مرگ) قرار دارد و قبل و بعد این پرانتزها را تاریکی گرفته است و از نظر حس، مجهول است ولی انسان قرآن، این پرانتزها را ندارد، و از دو طرف به مبدأ و معاد می‌پیوندد، برنامه‌های وسیع و پهناور قرآن برای سازندگی انسانهاست که هر یک گوشه‌ای از اعتقادات و اخلاق و اعمال بیرون از شمار، انسانیت را فرا گرفته است و به تمام دقایق و جزئیات آن رسیدگی می‌کند.
قرآن به یک معنا کتاب انسان شناسی است اما به گونه‌ای که خدای انسان او را آفریده است و چون کتاب انسان شناسی است، پس کتاب خدا شناسی نیز هست؛ زیرا سرشت روح انسان از خدا و به سوی خداست و اگر انسان خود را بشناسد خدا را شناخته است و تا خود را نشناسد، خدای خود را به درستی نمی‌تواند بشناسد. و از طرف دیگر تنها از طریق شناختن خداست که انسان به واقعیت

حقیقی خود پی می‌برد.

۲- خدای قرآن غیر از آن خدایی است که مردم عصر نزول قرآن به آن معتقد بودند چرا که: قرآن پیوند و ارتباط با خدا را در همه شئون زندگی انسانها جریان می‌دهد، قرآن، خدا را، یک موجود بیگانه با بشر معرفی نمی‌کند که او را صرفا محرک اول یا واجب الوجودی که فقط او را آفریده است بشناسد.

در منطق قرآن، خداوند در همه صحنه‌های زندگی بشر حاضر است و به او نزدیکتر از رگ گردن اوست، آنان که به او ایمان دارند، دوست دارد، آنان نیز او را

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۱۵۰

دوست دارند: «يُحِبُّهُمْ وَ يُحِبُّونَهُ» «۱»، خدای قرآن یک مطلوب و محبوب است، مایه دلبستگی بشر است، روح بشر را مشتعل و آماده فداکاری در راه حق می‌سازد، احیانا خواب شب و آسایش روز را از او می‌گیرد؛ زیرا به صورت عالیترین ایده در زندگی او تجلی می‌کند، او دلهای بشر را به خود جذب می‌کند و به آنها آرامش می‌بخشد:

«أَلا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» «۲» چقدر فرق است بین این خدا شناسی و آن خدا شناسی عصر نزول قرآن که می‌گفتند: ما به خدای خالق جهان دسترسی نداریم و او نیز از حالات ما آگاهی ندارد، بنابراین، بتها را پرستش می‌کنیم تا در نزد خدای بزرگ شفیع ما باشند و حالات ما را در نزد آن خدای بزرگ مشروحا بیان کنند.

در منطق قرآن تمام موجودات حتی ریگهای بیابان از عمق و ژرفای وجود خود با او سر و کار دارند، او را ثنا و تسبیح می‌گویند، وَ إِنْ مِنْ شَيْ‌ءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ «۳».

به هر حال، در هر مسئله‌ای از مسائل انسانی که به قرآن مراجعه می‌کنیم می‌بینیم قرآن آن را در سطح عالیتری از آنچه که در بین دانشمندان مطرح است، مطرح و بررسی کرده است و حتی اگر دانشمندی سخن درستی داشته باشد اغلب آن سخن نشأت گرفته از تعلیمات قرآن است.

ج- اعجاز قرآن از نظر جاذبه و دلربایی

قرآن، علاوه بر فصاحت و بلاغت و زیبایی در چینش الفاظ و ترکیب کلمات و تنظیم جملات، از جذابیت خاصی نیز برخوردار است که هر شنونده‌ای که دارای وجدان بیدار است، هنگامی که قرآن به سمعش می‌رسد و یا آن را مطالعه می‌کند می‌فهمد که این سخنان جاذبه فوق العاده‌ای دارد، سخنانی است که از ناحیه خدای بزرگ خطاب به انسانها صادر شده است، همین خود علتی است که بشر از ساختن (۱) سوره مائده، آیه ۵۴.

(۲) سوره رعد، آیه ۲۸.

(۳) سوره اسراء، آیه ۴۴.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۱۵۱

و پرداختن مانند آن عاجز مانده است؛ زیرا اگر قرآن ساخته و پرداخته بشر باشد و به خدا منتسب شود، دروغ خواهد بود و دروغ هرگز این همه جاذبه و تأثیر نمی‌تواند داشته باشد.

اینکه کفار، پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم را ساحر (جادوگر) و قرآن را سحر می‌خواندند «۱» این خود (در عین دشمنی با پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و آیین او) یک اعتراف ضمنی بود که از ما ساختن چنین کلامی ساخته نیست و این به خاطر همان جاذبه و دلربایی قرآن بود و به همین خاطر بود که دشمنان عنود و لجوج با شنیدن آیاتی از قرآن کریم تسلیم می‌شدند و به آیین اسلام در می‌آمدند.

و باز به همین جهت بود که وقتی غربا، وارد مکه می‌شدند و می‌خواستن برای طواف به مسجد الحرام بروند، از ناحیه مشرکین مکه توصیه می‌شدند که پنبه در گوششان فرو کنند تا مبادا صدای قرآن پیامبر را بشنوند و مجذوب او گردند!! در همین راستا بود وقتی که دو نفر از قبیله خزرج به نامهای «اسعد بن زراره» و «ذکوان» برای کمک و تنظیم قرارداد نظامی به مکه آمدند و از هم پیمانان خود در جنگ، با قبیله «اوس» کمک خواستند، آنها پاسخ منفی دادند و گفتند: ما خود مبتلا به جنگ داخلی شده‌ایم؛ زیرا شخصی به نام «محمد» در بین ما ادعای پیامبری دارد و خدایان ما را رد کرده و همه را به خدای واحد دعوت می‌کند و عده‌ای از مردم آشکارا و نهان به او ایمان آورده‌اند و فعلا هر روزه بین ما و طرفداران او درگیری وجود دارد، لذا ما را توان کمک شما در جنگ با رقیبتان در مدینه نیست.

وقتی که آن دو نفر خواستند برای طواف خانه خدا به مسجد الحرام بروند، به آنها توصیه کردند که در گوششان پنبه فرو کنند تا مبادا صدای پیامبر را بشنوند؛ زیرا می‌دانستند با شنیدن آوای قرآن پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم تحت تأثیر قرار می‌گیرند، آنها

(۱) وَ قالُوا مَهْما تَأْتِنا بِهِ مِنْ آيَةٍ لِتَسْحَرَنا بِها فَما نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ، (سوره اعراف، آیه ۱۳۲).

فَقالَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ إِنْ هذا إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ، (سوره مائده، آیه ۱۱۰).

وَ إِنْ يَرَوْا آيَةً يُعْرِضُوا وَ يَقُولُوا سِحْرٌ مُسْتَمِرٌّ، (سوره قمر، آیه ۲).

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۱، ص: ۱۵۲

می‌گویند: ما طبق سفارش مشرکین مکه در گوشمان پنبه گذاشتیم و وارد مسجد الحرام شدیم، ناگاه در هنگام طواف چشمان به مردی نورانی که قیافه‌ای زیبا و جذاب داشت افتاد و دیدیم که در لب زمزمه‌ای دارد، به خود گفتیم: پنبه از گوش بیرون کنیم، اگر سخنش حق و صحیح بود بپذیریم و اگر باطل می‌گوید که زیر بار نمی‌رویم، وقتی پنبه را از گوش در آورده و به سخن او گوش فرا دادیم دیدیم آهسته آیات قرآن را می‌خواند، با شنیدن آیات قرآن چنان دلمان نرم شده که سر از پا نشناخته عاشق و شیفته او شدیم، این دو مرد همانهایی هستند که در بازگشت به مدینه، زمینه مهاجرت حضرت را فراهم ساختند و خود از مؤمنین ثابت و پایدار در تاریخ اسلام شدند و در بازگشتشان به مدینه به قبیله خود گفتند که ما در تنظیم قرار داد نظامی موفق نبودیم ولی شخصی را در مکه یافتیم که اگر او را به مدینه بیاوریم او می‌تواند جنگ چندین ساله ما را به پایان برساند و این دشمنیها را به دوستی مبدل سازد و از همینجا زمینه مهاجرت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم را به مدینه فراهم ساختند.

به هر حال، گواهی دشمنان اسلام در صدر اسلام به عظمت و جذابیت قرآن همانند سخن ولید بن مغیره مخزومی، بخاطر همین جذابیت و دلربائی قرآن بود؛ زیرا آنان اهل زبان بوده و به تمام جهات، زیبائی قرآن را پی می‌بردند، کم سخن نیست که سر کرده مخالفین با صراحت بگوید که: «من از محمد سخنی شنیدم که نه شباهت به گفتار انسانها دارد و نه پریان ... گفتار او شیرینی خاص و زیبائی مخصوصی دارد، بالای آن (همچون شاخه‌های درختان برومند) پر ثمر و پایین آن (مانند ریشه‌های درختان کهن) پر مایه است، گفتاری است که بر هر چیز برتری داشته و پیروز می‌شود و چیزی بر آن برتری پیدا نکرده و پیروز نخواهد شد» «۱».

انسان وقتی گوش دل به قرآن فرا می‌دهد با جان خود درک می‌کند که خدا از طریق آیات آن، با ما سخن می‌گوید و حلاوت سخن خدا را در روح خود احساس می‌کند، (۱) سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۲۸۸.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۱، ص: ۱۵۳

انسان از طریق قرآن خود را در می‌یابد، هستی را معنادار می‌بیند و خود را به ابدیت پیوسته می‌بیند، بر عقده‌های درونی پیروز می‌شود و از اسارت نفس آزاد می‌گردد، وحشت مرگ که انسان به علت هراس از آن تن به ذلت و خواری و تسلیم می‌دهد، از او فرو می‌ریزد و به جای آن، دلش آکنده از ترس عواقب اعمال سوء می‌شود که در زندگانی ابدی دامنگیر او خواهد شد:

اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتاباً مُتَشابِهاً مَثانِيَ تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ «۱».

خداونـد قرآن را «آیـات بینـات، نشانه‌هـای روشن، نور، هـدایت، شـفا و رحمت» می‌نامـد، به همین دلیـل است که در دهها آیه امر می‌کند که در قرآن تفکر و تدبر کنید:

أ فَلا یَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلی قُلُوبٍ أَقْفالُها «۲».

علی علیه السّلام که پرورش یافته در مکتب قرآن است در خطبه‌ای که متقین را توصیف می‌کند، می‌فرماید:

«یستشیرون به دواء دائهم».

یعنی: «اهل تقوا درمان دردهای جانکاه خود را در قرآن جستجو می‌کنند».

هرگز نمی‌توان گفت سـخنی که این چنین جاذبه و دلربایی و قـدرت تأثیر دارد، راست نیست، بلکه پیامبر آن را برای تأمین موقعیت اجتمـاعی خود به خـدا تهمت بسـته است، در همین قرآن، آیاتی به چشم می‌خورد که اگر پیامبر سـخنی را پیش خود ساخته و به ما نسبت دهد، رگ حیات او را خواهیم کشید و با قدرت با او برخورد خواهیم کرد:

وَ لَوْ تَقَوَّلَ عَلَیْنا بَعْضَ الْأَقاوِیلِ لَأَخَذْنا مِنْهُ بِالْیَمِینِ، ثُمَّ لَقَطَعْنا مِنْهُ الْوَتِینَ، فَما مِنْکُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حاجِزِینَ «۳». (۱) سوره زمر، آیه ۲۳.

(۲) سوره محمد، آیه ۲۴.

(۳) سوره حاقه، آیه ۴۴- ۴۷.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۱، ص: ۱۵۴

به هر حـال، هیـچ کلامی حتی کلام پیامبر و علی علیه السّلام خواه نثر و خواه نظم در جاذبه و دلربایی به پایه قرآن نمی‌رسـد و این موضوع بر هیچ اهل فنی پوشیده نیست.

د- اعجاز قرآن از نظر اخبار به غیب «۱»

یکی از وجوه اعجاز قرآن، خبرهای غیبی آن است که نسبت به حوادث گذشـته و آینـده داده است. منظور از «غیب» در اینجا، امور مخفی و پنهـانی است که بـا وسائـل و اسبابی که بشـر در اختیـار دارد، اطلاع از آنها امکان پـذیر نیست و با نیروی انـدیشه و فکر و برهان و محاسبات نمی‌توان آن را کشف کرد، در چنین شرایطی خبر دادن از غیب، اعجاز است.

در آیـات مختلف قرآنی (خواه مربوط به گذشـته و خواه آینـده) به اخبـاری برخورد می‌کنیم که در حین نزول آن آیـات، درستی و نـادرستی آنهـا را نمی‌شـد معلوم کرد ولی گـذشت زمان، صـحت و صـدق آنها را به ثبوت رسانیـد و در زمره ادله اعجاز قرآن قرار گرفت.

اینک به بخشی از آیات مربوط به اخبار غیبی که از وقایع گذشته و حوادث آینده خبر داده‌اند می‌پردازیم و آنها عبارتند:

الف- آیـات مربوط به سرگذشت انبیای گذشـته و امم‌شان و آیات مربوط به حضـرت مریم و زنـدگی او و داسـتان قوم سبأ و سد مأرب و قصه اسـکندر ذو القرنین و امثال اینها که قرآن در بعضـی از این موارد پس از نقل داسـتان، خطاب به حضـرت رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم می‌فرمایـد: «اینها از خبرهای غیبی است که از طریق وحی به تو اطلاع می‌دهیم و گرنه، نه تو و نه قوم تو از آنها اطلاع نداشتید».

نظیر آیه‌ای که بعد از نقل سرگذشت حضرت نوح می‌گوید: (۱) ر. ک: المیزان، ج ۱، ص ۶۳، و البیان، ص ۶۷.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۱، ص: ۱۵۵

تِلْکَ مِنْ أَنْباءِ الْغَیْبِ نُوحِیها إِلَیْکَ ما کُنْتَ تَعْلَمُها أَنْتَ وَ لا قَوْمُکَ مِنْ قَبْلِ هذا ... «۱».

و یا پس از نقل داستان حضرت یوسف علیه السّلام می‌گوید:

ذلِکَ مِنْ أَنْباءِ الْغَیْبِ نُوحِیهِ إِلَیْکَ وَ ما کُنْتَ لَدَیْهِمْ إِذْ أَجْمَعُوا أَمْرَهُمْ وَ هُمْ یَمْکُرُونَ «۲».

و پس از نقل داستان و سرگذشت حضرت مریم و اینکه چگونه و چه کسی او را تحت تکفل بگیرد، می‌فرماید:

ذلِکَ مِنْ أَنْباءِ الْغَیْبِ نُوحِیهِ إِلَیْکَ وَ ما کُنْتَ لَدَیْهِمْ إِذْ یُلْقُونَ أَقْلامَهُمْ أَیُّهُمْ یَکْفُلُ مَرْیَمَ وَ ما کُنْتَ لَدَیْهِمْ إِذْ یَخْتَصِمُونَ «۳».

برای آگاهی به این نوع آیات که از گذشته خبر دادند، به آیات سوره مریم از آیه ۱ تا آیه ۳۴ و آیات سوره کهف از آیه ۸۳ به بعد و آیات سوره سبأ را در رابطه با قوم سبأ و نحوه جان دادن حضرت سلیمان و ... ملاحظه نمایید.

در قرآن کریم از قوم سبأ و سرزمین آنها و ویرانی سد مآرب سخن رفته است، در آن روز احدی اطلاعی از آنها نداشت، و احتمالا آن را جزء اساطیر می‌پنداشتند تا در سال ۱۷۹۱ یک دانشمند آلمانی با هیأتی در صدد کشف آثار آنها بر آمدند و پس از او هیأتهایی دنبال کار را گرفته تا در نیمه دوم قرن نوزدهم پس از کاوشهای بسیار و حفریات فراوان، تاریخ سبأ روشن شد و معلوم شد آنچه قرآن گفته است تماما صحیح و روشن بوده است «۴».

و همچنین راجع به «ذو القرنین» و بسیاری از این وقایع از قبیل ویرانی قوای قوم لوط و سر گذشت عاد و ثمود که غالبا به وسیله حفریات و تحقیقات و کاوشهای محققان روشن شده است: (۱) سوره هود، آیه ۴۹.

(۲) سوره یوسف، آیه ۱۰۲.

(۳) سوره آل عمران، آیه ۴۴.

(۴) تفسیر طنطاوی، ذیل آیات سوره سبأ، و فرهنگ قصص قرآن، ماده سبأ.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۱۵۶

ب- آیاتی است که از حوادث آینده خبر داده‌اند و آنها بسیارند از قبیل:

۱- آیه‌ای که در جنگ بدر به مؤمنین وعده پیروزی و برای کفار با همه شوکت و مکنتی که داشتند شکست را خبر داد و آنچنان شد که قرآن خبر داده بود:

وَ إِذْ یَعِدُکُمُ اللَّهُ إِحْدَی الطَّائِفَتَیْنِ أَنَّها لَکُمْ وَ تَوَدُّونَ أَنَّ غَیْرَ ذاتِ الشَّوْکَةِ تَکُونُ لَکُمْ وَ یُرِیدُ اللَّهُ أَنْ یُحِقَّ الْحَقَّ بِکَلِماتِهِ وَ یَقْطَعَ دابِرَ الْکافِرِینَ «۱».

یعنی: « (ای رسول ما!) به یاد آرید هنگامی را که خداوند به شما وعده فتح بر یکی از دو طایفه را داد و شما مسلمین مایل بودید که آن طایفه که شوکت و سلاح همراه ندارند اموالشان نصیب شما شود ولی خداوند می‌خواست که صدق سخنان حق را ثابت گرداند و از بیخ و بن، ریشه کافران را بر کند».

۲- و آیه‌ای که در مکه به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم خبر داد که خدا ناصر شماست و دعوت شما پیروز است و دشمنان شما ذلیل و استهزا کنندگان شما خوار خواهند شد، این خبر در زمانی به پیامبر داده شد که احدی احتمال پیروزی پیامبر و شکست مشرکین را نمی‌داد؛ زیرا پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم دوران ضعف دعوت خود را می‌گذراند و مشرکین در اوج قدرت بودند که در آن حال خداوند به پیامبر دستور استقامت و وعده نصرت و شکست دشمنان را داده است:

فَاصْدَعْ بِما تُؤْمَرُ وَ أَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِکِینَ إِنَّا کَفَیْناکَ الْمُسْتَهْزِئِینَ «۲».

این آیه در موقعی نازل شد که حضرت در مکه روزی از کنار عده‌ای عبور کرد که آنها از پشت سر آن حضرت او را استهزا می‌کردند و می‌گفتند: این مرد مدعی است که پیغمبر است و جبرئیل با اوست، حضرت از این وضع رنجیده خاطر شد، آیه فوق نازل شد که شما به آنچه امر شدی عمل کن و توجهی به مشرکین نداشته باش که چه می‌گویند و چه می‌کنند، ما تو را از (شر) این استهزا کنندگان حفظ خواهیم کرد. (۱) سوره انفال، آیه ۷.

(۲) سوره حجر، آیه ۹۴- ۹۵.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۱۵۷

۳- آیه‌ای که خبر از ایمـان نیـاوردن ابو لهب و زنش داده که آنهـا اهـل آتش‌انـد یعنی آن دو تـا پایـان عمرشـان ایمان نمی‌آورنـد، سوره: تَبَّتْ یَدا أَبِی لَهَبٍ وَ تَبَّ ناظر به این معناست.

۴- آیاتی که خبر از شـکست ایرانیان به دست رومیان را داده‌انـد، در حالی که در آن روز، ایرانیان غالب و رومیان شـکست سـختی خورده بودند:

الم غُلِبَتِ الرُّومُ فِی أَدْنَی الْأَرْضِ وَ هُمْ مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَیَغْلِبُونَ فِی بِضْعِ سِنِینَ ... «۱».

یعنی: «روم در نزدیکترین زمین خود (یعنی دمشق و انطـاکیه که به پـایتخت روم شـرقی نزدیـک بوده است) مغلوب (ایرانیـان) شـد، رومیان پس از این شکست و مغلوبیت در اندی سال (سه تا نه سال) غالب و پیروز خواهند شد».

وقتی که ایران، امپراطوری روم را در جنگهای خسرو پرویز با هرقل امپراطور روم، شکست داد، این آیه نازل شد، و با قاطعیت اعلام کرد که در کمتر از ده سال دیگر، روم، ایران را شـکست خواهد داد. این پیشـگویی به قدری برای مسـلمانان مسـلم بود که در میان بعضـی از مسـلمین و برخی از کفـار بر سـر آن شـرط بنـدی شـد، بعـد همان طور که قرآن خبر داده بود محقق شـد و این پیشـگوئی بزرگ به وقوع پیوست و داستان آن به طور خلاصه این چنین است که:

در سال ۶۱۷ میلادی که مصادف با هفتمین سال بعثت پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بود، جنگی میان ایران و روم (دو ابر قـدرت آن زمـان) رخ داد و به حـد اعلای خود رسـید، روم در آن جنگ، شـکست سـختی را متحمل شـده و بسـیاری از شـهرها و محدوده قدرت خود را از قبیل: ارمنسـتان، شهرها و قلعه‌های رومی در بین النهرین و تمام ممالک آسیای صغیر و سوریه و فلسطین و مصـر را از دست داده و حتی قسـطنطنیه که پـایتخت بود، مورد تهدیـد بود و هرقـل می‌خواست از پـایتخت فرار کنـد. و در سال (۱) سوره روم، آیه ۱.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۱، ص: ۱۵۸

۶۲۶ میلادی، هرقـل با سپاه عظیمی به ایران حمله کرد و قشون ایران به سـرکردگی «شاهین»، شـکست خورد و در سال بعـد، هرقل قصد «دسـتگرد» کرد که در بیست فرسـخی «تیسـفون» پایتخت ایران و اقامتگاه خسـرو پرویز بود، شکست خسرو پرویز در «دستگرد» باعث خلع او از سلطنت و سبب قتل او شد» «۱».

با توجه به تاریخ فوق، آیا خبر دادن قرآن از چنین حادثه بزرگ آن هم با تعیین تقریبی وقت با این قاطعیت و صراحت، جز از کسی که با جهان غیب و عالم علم خداوند ارتباط دارد امکان پذیر است؟ آیا این خود یک اعجاز روشن نیست؟

موارد دیگری نیز در قرآن از اخبـار غیبی وجود دارد که نقـل همه آنها را لازم نمی‌بینیم بلکه به همین چنـد مورد اکتفا می کنیم چرا که اگر در خانه کسی هست یک حرف بس است.

۵- اعجاز قرآن از نظر وسعت معارف

قرآن در هر رشـته از مقرّرات و احکـام، عـالیترین مکتب را تأسـیس کرده است، فقه وسـیع اسـلامی که مشـتمل بر احکـام فراوان در شئون مختلف زنـدگی انسانهـاست از قرآن نشـأت گرفته است، قوانین حقوقی قرآن که در تمـام شـئون اجتمـاعی گسـترش دارد در نهـایت متـانت است و با پیشـرفت علوم، روز بروز واقعیت و حقّانیت آنها بیشتر جلوه‌گر می‌شود، قرآن چنان از معارف الهی سـرشار است که بشر هر چه بیشتر در عرفان و فلسفه پیشرفت کند، به همه اسرار آن احاطه پیدا نخواهد کرد.

به هر حال، قرآن در تمام زمینه‌های اعتقادی، اخلاقی، فقهی اجتماعی، سیاسـی، نظامی و بالأخره در تمام شـئون بشری سر آمد است و قابل مقایسه با هیـچ کتابی نیست، این از یک سو، از سوی دیگر آورنـده آن شخصـی امّی و درس ناخوانده است که دو ثلث عمر شریفش را در بین مردم به صورت یک فرد عادی گذراند که برتری (۱) اقتباس از کتاب تاریخ ایران قدیم.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۱۵۹

فوق العاده‌ای از نظر اطلاعات نسبت به دیگران در او مشاهده نمی‌شد و حقایق علمی و یا حتی شعر و نثر مهمی از وی شنیده نشده، بلکه همانند سایرین به نظر می‌رسید.

اما ناگهان کلمات و حقایقی آورد که بزرگان در برابر او زانو زده و ادبا و سخن سنجان عرب در مقابل او عاجز ماندند و چیزی نگذشت که قرآن او در جهان منتشر شد و هیچ دانشمند فرزانه و عالم ماهری، یارای معارضه با آن را نداشت.

با توجه به مطالب فوق و محیطی که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در آن نشو و نما کرد که از بدوی‌ترین و جاهلی‌ترین محیطهای بشری بوده است و مردم آن محیط به تمام معنا از تمدن و فرهنگ بیگانه بودند و از سوی دیگر به وسعت معارف قرآن، نظر کنیم، یقینا می‌پذیریم که قرآن معجزه و کلام الهی است که هیچگاه نمی‌تواند ساخته و پرداخته فکر بشر باشد و لو آن شخص از جمله نوابغ جهان باشد.

تازه این سخن در صورتی است که معارف قرآنی همسطح با افکار بشری باشد، در حالی که می‌دانیم قرآن در اغلب مسائل، طوری وارد بحث شده و مسائل را طرح کرده که برای دانشمندان منبع الهام شد، فلاسفه اسلامی در فلسفه، فقها در فقه و علمای علم کلام در کلام و عقاید، علمای علم اخلاق در مسائل اخلاقی و عرفا، در عرفان و دانشمندان حقوق، قضاء و جزاء و مدنی، در این رشته و ...، همه و همه در مکتب قرآن زانوی ادب بر زمین زده و از سفره گسترده آن، بهره‌مند می‌شوند و قرآن به عنوان یک راهنما و راهگشا مورد استفاده قرار می‌گیرد.

نموداری از موضوعات مطروحه در قرآن

موضوعاتی که در قرآن کریم طرح شده بسیار است و نمی‌توان به طور جزئی آنها را بر شمرد، ولی در یک نگاه اجمالی مسائل ذیل به چشم می‌خورد «۱»:

۱- توحید و معارف الهیه، قرآن در توحید و مراحل خدا شناسی، عالیترین مدارج (۱) ر. ک: وحی و نبوت، شهید مطهری، ص ۱۱۲، و معارف اسلامی ۲، ص ۱۷۳.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۱۶۰

را پیموده، به برتر از سطح افکار بشر اوج گرفته است، از ساده‌ترین و روشنترین آیات بینات گرفته تا توصیف خداوند به صفات علیا و اسماء حسنی و نفی صفاتی که شایسته او نیست، چنان به دقت سخن گفته که ژرفترین علمای الهی را به حیرت انداخته است.

۲- معاد و رستاخیز و بهشت و دوزخ و پاداش اعمال نیک و کیفر اعمال نکوهیده.

۳- دعوت به ایمان انسانها به نبوت انبیای الهی و موضعگیری در برابر تحریف کتب آسمانی و افترای به خدا و پیامبران الهی.

۴- دعوت به یگانه پرستی و اخلاص در عبادات و نهی و منع شدید از شرک و پرستش غیر خدا.

۵- توجه دادن به آیات الهیه در طبیعت و آفرینش انسان و آسمانها و زمین و دریاها و کوهها و حیوانات و غیره.

۶- یاد آوری نعمتهای الهی برای ایجاد رضای نفس و دوستی خدا در دلها.

۷- احتجاجات و استدلالات متین و محکم در مورد مبدأ و معاد و سایر معارف الهیّه.

۸- تحکیم اساس نبوت سلسله انبیا با ارائه معجزات آنها.

۹- پیوستگی ادیان الهی و تصدیق انبیای سلف در قرآن و بیان تصدیق پیامبر اسلام در تورات و انجیل.

۱۰- تأیید کتب آسمانی پیشین خصوصا «تورات و انجیل» با تنبیه به وقوع تحریفهای شرک آمیز در آنها.

۱۱- تاریخ و شرح حوادث در ارتباط با پیامبران الهی، به عنوان آزمایشگاهی انسانی که صدق دعوت پیامبران را روشن کند. و

عواقب نیک مردمی که بر سنن رهبران آسمانی رفته‌اند و عاقبت بد تکذیب کنندگان آنها و ظالمان و مستکبران و همچنین تحلیل برخی از حوادث عصر پیامبر اسلام با معیارهای الهی.

۱۲- ارائه شاخه‌های ایمان، از قبیل توکّل به خدا، ترس از خدا، نترسیدن از غیر

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۱۶۱

خدا، حبّ خدا و رسول و اولیای الهی، حبّ نعمتهای بهشتی و ترس از عذاب الهی و بغض دشمنان خدا و ظالمان و ستمگران.

۱۳- ارائه معیارها و ارزشهای فردی انسان، مانند تعقل و تفکر و علم و آگاهی و تسلط بر نفس و تقوا و صبر و شکر و استقامت و صدق و امانت و غیر اینها و همچنین ارائه ضد ارزشهای فردی انسان.

۱۴- ارائه معیارها و ارزشهای اجتماعی انسان، مانند اتحاد و جهاد و توصیه یکدیگر به حق و صبر و تعاون بر برّ و تقوا و ترک بغضهای مؤمنان و امر به معروف و نهی از منکر و ایثار و انفاق از تمام امکاناتی که انسان در اختیار دارد و غیر اینها و همچنین ارائه ضد ارزشهای انسان.

۱۵- خطابات مخصوص به خود پیامبر اکرم برای ترفیع مقام عبودیت او.

۱۶- اشاره به اسرار معنوی جهان؛ مانند نیایش و تسبیح همه موجودات برای خدا و غیر آن.

۱۷- ارزیابی زندگی دنیای مادی و تبیین عدم صلاحیت آن جهت آرمانی و کمال مطلوب بودن برای انسان.

۱۸- احکام فقهیه در شئون مختلف انسانها، از جمله احکام مربوط به رابطه با خدا (عبادات) احکام اجتماعی، احکام اقتصادی، احکام سیاسی، احکام قضائی احکام نظارت همگانی (امر به معروف و نهی از منکر) احکام خانواده، احکام مربوط به حقوق محرومان، احکام کیفری، احکام جنائی، احکام جهاد و دفاع احکام مربوط به روابط با غیر مسلمانان، در حال جنگ و صلح و احکام فراوان دیگر.

و دهها موضوع دیگر که ما را یارای بررسی همه آنها در این مختصر نیست.

البته پیداست تنظیم چنین آیین پهناور با محتوای آن همه معارف گسترده و متنوع، حتی تنظیم فهرست آن از عهده یک انسان عادی مخصوصا یک فرد درس نخوانده آن هم در محیطی عاری از فرهنگ و تمدن، در زمان کوتاهی در میان هزاران گرفتاری فردی و اجتماعی و جنگهای خونین و کار شکنیهای داخلی و خارجی، بیرون است

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۱۶۲

و امکان ندارد بدون الهام از غیب و بدون وحی الهی انجام گیرد.

«دکتر واگلیری» استاد دانشگاه ناپل در این رابطه می گوید: «کتاب آسمانی اسلام نمونه‌ای از اعجاز است ... قرآن کتابی است که نمی‌توان از آن تقلید کرد ... چطور ممکن است این کتاب اعجاز آمیز کار محمد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم باشد در صورتی که او یک فرد عرب درس ناخوانده بوده است ... ما در این کتاب، مخزنها و ذخایری از دانش می‌بینم که ما فوق استعداد و ظرفیت باهوش‌ترین اشخاص و بزرگترین فیلسوفان و قویترین رجال سیاست است» «۱».

ما در صفحات پیشین، گواهی دانشمندان غیر اسلامی را نسبت به عظمت اسلامی اشاره کردیم و نیازی به تکرار آنها نیست.

اینها نمونه‌هایی از اعجاز قرآن بود که در این نوشتار به آنها اشاره کردیم و گرنه جنبه‌های اعجاز قرآن بیش از اینهاست و بررسی همه جانبه آن نیاز به تألیف کتابی مستقل دارد. جنبه‌های دیگر اعجاز قرآن که در این کتاب بازگو نشده است عبارت است از:

۱- اعجاز قرآن از نظر الفاظ و حروف.

۲- اعجاز قرآن از نظر اسلوب و روش.

۳- اعجاز قرآن از نظر تصریف و بیان.

۴- اعجاز قرآن از نظر نظم و فواصل.

۵- اعجاز قرآن از نظر ایجاز و اطناب.

۶- اعجاز قرآن از نظر جدل و استدلال «۲».

و مباحث دیگری در رابطه با اعجاز که بایـد اهل تحقیق به کتب مفصـله مراجعه نماینـد و چنین نوشـتاری را یارای بررسـی همه آنها نیست. (۱) کتاب پیشرفت سریع اسلام، ترجمه سعیدی، ص ۴۹.

(۲) ر. ك: المعجزة الکبری، محمد ابو زهره و یا ترجمه آن به وسیله محمود ذبیحی به نام «معجزه بزرگ»، و اعجاز القرآن، رافعی و دیگر کتب.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۱۶۳

نظریه صرفه و پاسخ آن «۱»

از مباحث گذشـته روشن شـد که اعراب (بلکه تمام انس و جن) از اینکه بتوانند همانند قرآن را بیاورند، عاجز بودند و علت این امر شیرینی الفاظ و جذّابیت معانی و ترکیب و عمق محتوای قرآن است به طوری که خواننده هرگاه به عمق آن نظر کند، خواهد فهمید که بشر از دستیابی به آن عاجز است و هر زمان که به ظاهر و شاخه‌های آن توجه کند، میوه شیرین و تازه‌ای در آن خواهد دید.

به هر حـال، آنچه که از اعجـاز بودن قرآن مورد نظر است این است که قرآن خود ذاتـا معجزه است و کسـی نمی‌توانـد ماننـد آن را بیـاورد نه آنکه اعجـاز در خـارج از وجـود قرآن است؛ یعنی اگر قرآن بود و مردم، هر آینه می‌توانسـتند هماننـد آن را بیاورنـد لکن خداونـد آنان را از آوردن مثل آن منع کرده و منصـرف نموده است، در حالی که «نظریه صـرفه» می‌گویـد: ناتوانی عرب از آوردن مثل قرآن نه به خاطر یک امر ذاتی در الفاظ و معانی و بافت و نظم آن بود، بلکه خداوند متعال آنان را از این کار باز می‌داشت.

این نظر دو نتیجه در بردارد، اول آنکه: قرآن کریم در آن حـد از بلاـغت و فصـاحت نیست که بتوانـد دیگران را از آوردن مثـل آن عاجز کنـد، پس عاجز کردن از صـفات ذاتی قرآن نیست!! دوم آنکه: این کتاب خـدا همانند کلام بشـر است و هیچ مزیتی از جهت بلاغت یا معنا بر آن ندارد؛ زیرا ذاتا مردم از آوردن مثل آن عاجز نیستند بلکه خداوند مردم را از آوردن مانند آن منع نموده است.

طبق نقل تاریـخ، این نظریه در بین مسـلمانان از آیین برهمائیان و گفته‌های آنان (۱) برای آگاهی بیشتر به نظریه صـرفه و بطلان آن، به این کتابها مراجعه نمایید:

التمهید فی علوم القرآن، ج ۴، از ص ۱۳۷ به بعد، نوشـته محمد هادی معرفت. الإتقان، سیوطی، ج ۲، ص ۱۵۱. برهان، زرکشی، ج ۲، ص ۱۰۴. المعجزة الکبری، محمد ابو زهره یا ترجمه آن به نام «معجزه بزرگ» از ص ۹۹.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۱۶۴

گرفته شـده است؛ زیرا آنـان معتقدنـد که «کتـاب الفیـدا» که مجمـوعه‌ای از اشـعار است ماننـد نـدارد و مردم نمی‌تواننـد نظیر آن را بیاورنـد و علت اینکه مردم از آوردن ماننـد آن عاجزنـد آن است که «برهمـا» آنـان را از این کار باز می‌دارد نه آنکه آن کتاب ذاتا معجزه باشد.

در دوران «ابو جعفر منصور» خلیفه دوم عباسـی، متوفای سال ۱۵۶ هجری و خلفای پس از او، افکار هندی به جامعه اسـلامی رسوخ کرد، کسانی که تجـدد گرا و دنبال افکار بیگانه بودنـد، این نظر را به گرمی پذیرفتند و آن را بر قرآن نیز منطبق کردند گر چه قابل انطبـاق نیست، لـذا بعضـی از آنـان گفتنـد: ناتوانی عرب از آوردن مثل قرآن نه به خاطر یک امر ذاتی در الفاظ و محتوای قرآن بود بلکه خداوند متعال آنها را از این کار منع کرده بود «۱».

بنابراین، «نظریه صـرفه» از آن زمان وارد جامعه اسـلامی شـده و کما بیش متکلمین و دیگران آن را پـذیرفته بودند تا اینکه در اوایل

قرن سوم «ابراهیم بن سیار»، مشهور به «نظّام»، متوفای ۲۲۴ هجری قمری، یکی از متکلمین معروف از اهل سنت این نظریه را به طور علنی بیان کرد و آن را ترویج نمود و آن چنان در محور این نظریه بحث و بررسی نمود و از آن دفاع کرد که گویی یکی از مباحث علم کلام است، تا جایی که در سر زبانها این نظریه به او منتسب شده است.

البته غیر از او بعضـی از متکلمین دیگر نیز این نظریه را پذیرفته‌اند از قبیل «ابن حزم اندلسـی» در کتاب «الفصل فی سـبب الاعجاز» و دیگر متکلمین از اهل سـنت و سید مرتضی علم الهدی و شاگردش ابو الصلاح تقی الدین حلبی، از علمای شیعه «۲»، لکن کلام علم الهدی قابل توجیه است که ما فعلا در صدد بررسی آن نیستیم «۳». (۱) معجزه بزرگ، ص ۹۹- ۱۰۰.

(۲) ر. ك: التمهید، ج ۴، از ص ۱۴۱ به بعد.

(۳) التمهید، ج ۴، ص ۱۵۳ به بعد.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۱۶۵

به هر حال، عده‌ای از متکلمین قائل به نظریه صرفه شدند و چنانکه گفته شد، حاصل نظریه صرفه، انکار اعجاز ذاتی قرآن است.

بررسی و پاسخ این نظریه:

با دقت در نظریه صـرفه و مباحثی که در پیرامون آن مطرح شده است، روشن می‌شود که نظریه صرفه بر خلاف عقیده مسلمین و در واقع انکار اعجاز قرآن است در حالی که بر اساس مباحثی که در محور اعجاز قرآن مطرح شده قرآن معجزه دائم رسول خدا و سـند صدق دعوای اوست.

اینک به بخشی از ایرادات نظریه صرفه می‌پردازیم و آنها عبارتند از:

۱- قبلا در ضـمن بررسـی وجوه اعجاز قرآن شـرح داده‌ایم که هنگامی که قرآن بر اعراب عرضه شـد، بیان و اسـلوب و عبارات آن، آنان را شـگفت زده کرده و درباره قرآن می‌گفتنـد: «ما هرگز تا کنون شـعر یا نثری به زیبائی کتاب خدا مشاهده نکردیم»، بنابراین، اعجـاز، ذاتی قرآن است و نه بخـاطر امری خـارج از آن (منع الهی از آوردن مثـل آن) و چه دلیلی دارد که مـا مبنا را بر فرضـی قرار دهیم که نه آنان گفته‌انـد و نه انجام داده‌انـد و نه توان آن را دارند مگر اینکه بخواهیم با یک فرضـیه خیالی، یک حقیقت پایدار را انکار کنیم و آن را نادیده بگیریم.

۲- اگر اعجاز قرآن عارضـی باشـد نه ذاتی؛ یعنی آنان قـدرت بر معارضه داشـتند ولی از این کار باز داشـته می‌شدنـد، باید نخسـت ثابت شود که آنان چنین قـدرتی را داشـته‌اند، و در حالی که خود آنان اظهار ناتوانی کرده‌اند پس ما نباید قدرتی را که خودشان به نداشـتن آن اعتراف می‌کنند به آنها نسبت دهیم. و اگر چنین قدرتی داشتند باید قبل از نزول قرآن بر آنها، شعر و یا نثری که از نظر ترتیب و بافت و آهنگ و کیفیت بیان ماننـد قرآن باشد از آنان بجا مانده باشد، اما با جسـتجو در آثار بجا مانده از دوران جاهلیت و اسـلام، هرگز چنین چیزی به چشم نمی‌خورد، لـذا «باقلانی»، متوفای سال ۴۰۳ در کتاب «اعجاز القرآن» خود، در صـدد مقایسه بین قرآن و بین معروفترین کلمـات دوره جـاهلیت از نظر بلاـغت بر آمـده است و می‌گویـد: «اگر واقعا نظریه صـرفه درست باشـد، نباید اعراب دوره جاهلیت از چیزی که از نظر فصاحت

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۱۶۶

و بلاغت، حسن ترتیب و زیبایی ترکیب مانند قرآن باشد باز داشـته شوند؛ زیرا با آنان تحدی نشده بود و مسـئله اتمام حجت در بین نبود، پس از آنجایی که چنین چیزی از آنها باقی نمانده است، آشکارا پی به پوچی این نظریه می‌بریم ...».

۳- اگر بپـذیریم که «صـرفه» مانع از هماوردی اعراب شد، دیگر معجزه بودن قرآن، مفهوم نخواهد داشت بلکه باید گفت ناتوانی از خود آنـان بوده و آنـان هم خود نـاتوان نبودنـد، بلکه خداونـد آنان را عاجز ساخت، نه قرآن، در حالی که می‌دانیم که قرآن معجزه

پیامبر است و اعتقاد به «صرفه» باعث نفی اعجاز از قرآن خواهد شد.

به علاوه معجزات پیامبران گذشته چون عصای موسی و نه معجزه دیگر، هرگز از باب صرفه نبود بلکه واقعا مردم از انجام دادن نظیر آنها درمانده بودند، پس چرا معجزه پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم که بالاترین معجزات است این گونه نباشد؟

۴- سخن کسانی که قائل به «صرفه» هستند همانند سخن کسانی است که قرآن را سحر می‌دانند، این مطلب را رافعی در کتاب «اعجاز القرآن» خود به ثبوت رسانده است، وی می گوید: اعتقاد به صرفه، دست کمی از اعتقاد به سحر در مورد قرآن ندارد که خداوند آن را رد فرموده است و اعتقاد به آن را نوعی کوری دانسته چنانکه فرمود:

أ فَسِحْرٌ هذا أَمْ أَنْتُمْ لا تُبْصِرُونَ.

یعنی «آیا این قرآن جادوست یا شما نمی‌بینید؟» وجه تشابه بین این دو نظریه (صرفه و سحر) این است که در هر دو مورد ناتوانی اعراب از معارضه، مربوط به چیزی خارج از قرآن است، بنابراین، معانی صرفه این است که اعراب ناتوان از مماثله نیستند اما چیزی از خارج مانع این کار می‌شود همچنانکه ناتوانی در معارضه با سحر، ناشی از امری خارجی است «۱». (۱) معجزه بزرگ، ص ۱۰۴-۱۰۶. برای آگاهی بیشتر بر پاسخهای این نظریه به کتاب: التمهید، محمد هادی معرفت، ج ۴، از ص ۱۸۰ به بعد مراجعه نمایید.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۱۶۷

به هر حال، نظریه صرفه بر خلاف عقاید مسلمین در اعجاز ذاتی بودن قرآن و بر خلاف آیات تحدی در قرآن و بر خلاف اظهارات خود مردم عرب است؛ زیرا آیات تحدی ذاتی بودن اعجاز را برای قرآن ثابت می‌نماید و همچنین اظهار ناتوانی مخالفین.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۱۶۸

سؤالات:

۱- معجزه را تعریف کرده و شرایط آن را بیان کنید.

۲- آیا معجزه بر خلاف قانون علیت است؟ اگر نیست چرا؟ توضیح دهید.

۳- آیا معجزات می‌توانند علل طبیعی داشته باشند؟ چگونه؟ توضیح دهید.

۴- فرق بین معجزه و سایر خوارق عادات چیست؟

۵- فرقهای بین قرآن و معجزات سایر انبیاء را بیان کنید؟

۶- اعجاز قرآن از نظر فصاحت و بلاغت را بیان نمایید.

۷- آیا کسی به معارضه با قرآن برخاست؟ در صورت مثبت بودن پاسخ، دو مورد را بیان کنید.

۸- اعجاز قرآن از نظر جاذبه و دلربایی و زمینه تاریخی هجرت نبوی صلّی اللّه علیه و آله و سلّم را به مدینه توضیح دهید.

۹- اعجاز قرآن از نظر اخبار به غیب را بیان کنید و سه مورد از اخبار گذشته و سه مورد از حوادث آینده را بیان کنید.

۱۰- اعجاز قرآن را از نظر وسعت معارف توضیح دهید و پنج مورد از معارف قرآن را بیان کنید.

۱۱- نظریه صرفه را توضیح داده و حاصل آن را بیان کنید و سپس آن را تحلیل و نقد کنید.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۱۶۹

درس هفتم مصونیت قرآن از تحریف

اشاره:

اساسی‌ترین بحثی که منطقا پس از اثبات از سوی خدا بودن قرآن (در دو درس پیشین) باید مطرح شود، مصونیت قرآن از تحریف و دگرگونی است، به همین جهت است که این بحث، افکار بسیاری از دانشمندان موافق و مخالف را به خود جلب کرده است و مفسرین بزرگ را به تحقیق و تلاش در این زمینه وا داشته است تا آنجا که در این زمینه کتابهایی مستقلا نگاشته‌اند و یا در ضمن مباحث تفسیری خود به تفصیل آن را بررسی کرده‌اند «۱»؛ زیرا:

اگر پس از اثبات این جهت که قرآن یک کتاب الهی است، ثابت نگردد که قرآنی که هم اکنون در دست ماست دقیقا همان کتابی است که بر پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نازل گشته است و احتمال کاستی، فزونی یا تغییر در محتوای آن وجود داشته باشد. به طور کلی (۱) برای آگاهی بیشتر به کتب ذیل مراجعه فرمایید:

الف- البیان، آیت اللّه خوئی، ص ۱۹۷. ب- مقدمه ششم تفسیر صافی، ج ۱. ج- فن پنجم از مقدمه تفسیر مجمع البیان طبرسی. د- تفسیر المیزان، ج ۱۲، از ص ۱۰۶ به بعد. ه- صیانهٔ القرآن من التحریف، محمد هادی معرفت. و- تفسیر نمونه، ج ۱۱، از ص ۱۷ به بعد. ز- شناخت قرآن، استاد علی کمالی، از ص ۷۵ به بعد. ح- بحار، ج ۹۲، از ص ۴۰ به بعد. ط- برهان روشن، میرزا مهدی بروجردی. ی- مدخل التفسیر، فاضل لنکرانی. ک- کشف الارتیاب عن تحریف کتاب ربّ الارباب، محمود بن ابو القاسم طهرانی. ل- التحقیق فی نفی التحریف، سید علی حسینی میلانی. م- افسانه تحریف قرآن، رسول جعفریان، مترجم محمود شریفی و کتابهای بسیار دیگری که در این رابطه نگاشته شده است.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۱۷۰

این کتاب بزرگ از ایفای رسالت خویش باز مانده و ارزش واقعی خود را از دست خواهد داد. بنابراین، اگر بخواهیم اساسی‌ترین بحث را (پس اثبات از سوی خدا بودن قرآن) مطرح کنیم و در عین حال ترتیب منطقی را در بحث نیز رعایت کرده باشیم، می‌بایست به این بحث (مصونیت قرآن از تحریف) بپردازیم.

شک نیست که قرآنی که در اختیار ماست، فی الجمله همان کتابی است که بر پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نازل گردیده است؛ یعنی چنین نیست که آن کتاب بکلی از بین رفته باشد و کتابی مشابه آن تألیف شده باشد، تا کنون کسی چنین ادعایی نکرده است که قرآن اصلی را تنظیم کرده است، آنچه در بحث مصونیت قرآن مطرح گشته و می‌گردد این است که آیا قرآن فرود آمده از سوی خدا، بدون هیچگونه تغییر (کاهش، افزایش، تقدیم و تأخیر دگرگون کننده معنا ...) تا کنون باقی مانده است و قرآن کنونی دقیقا همان کتاب نازل شده بر رسول خدا است؟ یا آنکه امکان دارد بر آن چیزی افزوده و یا کاسته باشند و یا گونه دیگر از تغییر که با هدف نزول قرآن سازگار نباشد بر آن عارض شده باشد؟

لازم به ذکر است که بررسی این موضوع مهم (مصونیت قرآن از تحریف) در یک درس و در حد این نوشتار معلوم است که یک بررسی کامل نخواهد بود؛ زیرا در این رابطه دانشمندان اسلامی کتابهای مستقل نوشته‌اند، لکن کوشش می‌شود در تحت عناوین ذیل رؤوس مسائل مورد بررسی قرار گیرد در حدی که برای اهل تحقیق مفید واقع شود، عناوین مورد بحث عبارتند از:

۱- تحریف در لغت و اصطلاح.

۲- دلایل مصونیت قرآن از تحریف.

۳- دلایل قائلین به تحریف و پاسخ آنها.

۴- یک افترا و پاسخ آن.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۱۷۱

۱- تحریف در لغت و اصطلاح

«تحریف در لغت»:

به معنای تغییر و عدول شیء از موضع آن به جانب دیگر است، بنابراین، تغیر کلامی به غیر وجه آن و تأویل آن به معنای غیر ظاهر، تحریف به حساب می‌آید مثل اینکه کلامی بر اساس وضع و مجرای طبیعی دارای معنایی است ولی مفسر، آن کلام را از مجرای طبیعی خود منصرف کرده و به یک معنای غیر ظاهر سوق دهد، پس تفسیر به رأی یکی از مصادیق تحریف است، لذا مرحوم طبرسی در تفسیر مجمع البیان در تفسیر آیه شریفه:
یُحَرِّفُونَ الْکَلِمَ عَنْ مَواضِعِهِ «۱» فرمود: «أی یفسّرونه علی غیر ما أنزل و یغیّرون صفهٔ النّبی صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فیکون التّحریف بأمرین: أحدهما سوء التأویل و الأخر التغییر و التّبدیل» «۲».
یعنی: «کلام خدا را به غیر آنچه که نازل شده تفسیر می‌کنند و در کلمات مربوط به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم صفت پیامبر را تغییر می‌دهند پس تحریف به دو معناست: یکی تأویل ناروا و بدون دلیل، دوم: تغییر و تبدیل کلمات و سپس ارائه آن به مردم و اعلام این جهت که کلام خدا همین است، با آنکه آنچه را که به مردم عرضه می‌کردند کلام خدا نبود، بلکه کلام تحریف شده خودشان بود وَ یَقُولُونَ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَ ما هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ «۳».
راغب می‌گوید: تحریف کلام این است که لفظی که دارای دو احتمال است و به حسب ماده قابل حمل به هر دو معناست ولی گوینده آن یکی از آن دو معنا را اراده کرده شنونده آن کلام را به مبنایی که بر خلاف اراده گوینده است حمل نماید.
به هر حال، تغییر کلمات و حروف قرآن و یا اراده معنایی بر خلاف آنچه قرآن (۱) سوره مائده، آیه ۱۳.
(۲) تفسیر مجمع البیان، ج ۲، ص ۱۷۳.
(۳) سوره آل عمران، آیه ۷۸.
درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۱۷۲
برای آن نازل شده و توجیه آیات و تصریف آن به سوی معنایی که خدا و رسول آن را اراده نکرده‌اند، مصداق تحریف است «۱».

«تحریف در اصطلاح»:

اشاره

تحریف، در اصطلاح ابتدائا به دو قسم لفظی و معنوی قابل تقسیم است و تحریف لفظی نیز به نوبه خود دارای اقسامی است که در مجموع بعضی از اقسام تحریف یقینا در قرآن واقع شده و بعضی دیگر مانند تحریف به زیاده در آیات و سور قرآن یقینا واقع نشده و برخی از معانی تحریف مانند تحریف به نقیصه محل اختلاف بین دانشمندان اسلامی است.
بنابراین، بجاست قبل از ورود در اصل بحث اقسام تحریف و لو در حد اختصار مورد توجه و بررسی قرار گیرد تا روشن شود که کدامین قسم از اقسام تحریف و کدام معنا از معانی تحریف، مورد اختلاف و محل نفی و اثبات است:

الف- تحریف معنوی

مقصود از تحریف معنوی این است که الفاظ قرآن، همان الفاظی است که بر رسول خدا نازل شده ولی معانی واقعی آن الفاظ اراده نشده باشد، به عنوان مثال، اهل سنت از بعضی از آیات، معنایی را اراده می‌کنند که شیعه خلاف آن را اراده می‌نماید.

به عنوان نمونه از آیه شوری:

وَ شاوِرْهُمْ فِی الْأَمْرِ یا وَ أَمْرُهُمْ شُوری بَیْنَهُمْ، مشورت در اصول دین از قبیل ولایت و خلافت را استفاده کرده‌اند، لذا خلافت را با شورا قابل تثبیت دانسته‌اند ولی شیعه، شورا را در این حد معتبر نمی‌داند و آنها بر همین اساس خلافت را از علی علیه السّلام سلب کرده‌اند. امام باقر علیه السّلام در این رابطه فرمود:

«أقاموا حروفه و حرّفوا حدوده» «۲». (۱) تفسیر صافی، ج ۱، مقدمه ششم، صیانهٔ القرآن من التحریف، ص ۸، و البیان، ص ۱۹۷.

(۲) وافی، ج ۲، جزء پنجم، ص ۲۷۴.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۱۷۳

به هر حال، از این دو معنای مورد نظر شیعه و سنی، قطعا یکی صحیح است.

و یا تفسیرهای گوناگونی که از آیات قرآن می‌شود بویژه تفسیر به رأی، از مصادیق همین تحریف معنوی است. این نوع تحریف یقینا در قرآن واقع شده و کسی منکر آن نیست.

ب- تحریف لفظی

چنانکه گفته شد، تحریف لفظی نیز به نوبه خود اقسامی دارد که عبارتند از:

۱- تحریف به زیاده و نقیصه در اعراب و بنا و حروف که این نوع تحریف نیز یقینا در قرآن واقع شده است؛ زیرا با توجه به اختلاف قرائات قرّاء و پذیرش این جهت که قرائت همه صحیح و قرآن است، چاره‌ای جز این نیست مگر اینکه بپذیریم تحریف در اعراب و بنا و حروف بر قرآن وارد شده است؛ چون به عنوان مثال در «مالک یوم الدّین» و: «ملک یوم الدّین» و در: «یطّهّرن و یطهرن» در واقع و لوح محفوظ یکی از این دو قرائت صحیح است، اگر «مالک یوم الدّین» صحیح باشد، پس در قرائت «ملک یوم الدّین» نقص وارد شده و اگر به عکس باشد، در «مالک یوم الدّین» زیاده وارد شده است.

در اینکه همه قرائات، قرآن باشند، طبق حدیث نزول قرآن «علی سبعهٔ أحرف» یعنی قرآن تا هفت لغت و زبان هم بخوانند صحیح باشد، طبق نظر شیعه باطل است و بر اساس نظر اهل سنت، این حدیث نقل شده ولی شیعه خلاف آن را از ائمه اهل بیت علیهم السّلام نقل کرده که قرآن بر حرف واحد و از طرف شخص واحد نازل شده است «۱». در آینده در پیرامون این مسئله (نزول قرآن بر هفت حرف) به تفصیل بررسی خواهیم کرد.

۲- تحریف به زیاده در آیات و سور قرآن، یعنی در قرآن فعلی آیات یا سور و یا (۱) وافی، ج ۲، جزء ۵، ص ۲۷۲.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۱۷۴

یک سوره‌ای وجود داشته باشد که قرآن واقعی نباشد حال آن زیاده از سوی پیغمبر و اوصیای او اضافه شده باشد یا به وسیله مخالفین و یا مسلمین، این نوع زیاده و تحریف طبق عقیده فریقین در قرآن واقع نشده است؛ زیرا درست بر خلاف آیات تحدی است که در درس پیشین ثابت شد که قرآن معجزه است و جنّ و انس از آوردن همانند آن عاجز و ناتوانند؛ زیرا اگر شخصی (و لو پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) می‌توانست چند آیه یا یک سوره مانند قرآن را بیاورد و بر آن اضافه نماید، قهرا قرآن دیگر نمی‌توانست تحدی نماید و یا سند نبوت پیامبر اسلام صلّی اللّه علیه و آله و سلّم باشد.

۳- تحریف به نقیصه که قرآن فعلی کمتر از آن قرآن واقعی باشد که بر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نازل شده بود یعنی بخشی از آیات و سور و یا کلمات قرآن حذف و ساقط شده باشد «۱».

آنچه محل اختلاف بین طرفداران تحریف و نافین آن است همین قسم از تحریف است که عده‌ای از دانشمندان اهل سنت و شیعه

معتقدند که در قرآن این نوع تحریف واقع شده و اکثریت علمای شیعه و سنی منکر آنند و هر کدام برای اثبات نظر خود به دلایلی تمسک کردند که ما نیز در حد این نوشتار به آن دلایل اشاره می‌کنیم، نظر ما نیز بر این است که در قرآن تحریفی به معنای فوق وارد نشده و دلایل طرفداران تحریف نارسا و باطل است، لذا ابتدا به دلایل کسانی که منکر تحریف‌اند و قرآن را مصون از تحریف می‌دانند می‌پردازیم و سپس دلایل طرفداران تحریف را بررسی می‌کنیم.

۲- دلایل مصونیت قرآن از تحریف

اشاره

معروف و مشهور در میان همه دانشمندان شیعه و اهل سنت این است که هیچگونه تحریفی در قرآن روی نداده است و قرآنی که امروزه در دست ماست، (۱) برای آگاهی بیشتر به معانی و اقسام تحریف در اصطلاح به کتاب البیان آیت اللّه خوئی از ص ۱۹۷ به بعد و صیانهٔ القرآن آقای محمد هادی معرفت، ص ۱۱ مراجعه نمایید.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۱، ص: ۱۷۵

درست همان قرآنی است که بر پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نازل شده است و حتی کلمه‌ای از آن کم یا زیاد نشده است.

در میان علمای بزرگ شیعه از قدما و متأخرین از جمله کسانی که به این حقیقت تصریح کرده‌اند دانشمندان ذیل را می‌توان نام برد:

۱- شیخ صدوق در کتاب اعتقادات.

۲- شیخ مفید در کتاب اوائل المقالات.

۳- سید مرتضی علم الهدی در مسائل طرابلسیات.

۴- شیخ طوسی در مقدمه تفسیر تبیان.

۵- شیخ طبرسی در مقدمه تفسیر مجمع البیان.

۶- علامه حلی در مسائل مهناویه و در تذکرهٔ الفقهاء.

۷- محقق اردبیلی در کتاب مجمع الفایده.

۸- شیخ جعفر کاشف الغطاء در کتاب کشف الغطاء.

۹- شیخ محمد حسین کاشف الغطاء در کتاب اصل الشیعه و اصولها.

۱۰- شیخ بهائی طبق نقل آلاء الرحمن، ج ۱، ص ۲۶.

۱۱- فیض کاشانی در کتاب تفسیر صافی و علم الیقین و وافی.

۱۲- شیخ حرّ عاملی، صاحب کتاب وسائل الشیعه.

۱۳- محقق تبریزی صاحب اوثق الوسائل در تحشیه بر رسائل شیخ انصاری.

۱۴- محقق آشتیانی در شرح خود بر رسائل شیخ انصاری.

۱۵- بلاغی در مقدمه تفسیر ألاء الرحمن.

۱۶- فاضل تونی در رساله وافیه.

۱۷- آیت اللّه خوئی در البیان.

۱۸- علامه طباطبائی در تفسیر المیزان.

۱۹- محقق یزدی در عروهٔ الوثقی.

۲۰- و بسیاری از فقهای شیعه از قبیل: قاضی نور اللّه تستری و صاحب کشف

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۱۷۶

الإرتیاب (که این کتاب در رد کتاب فصل الخطاب حاجی نوری نوشته شده) و حاجی کلباسی در کتاب الإشارات و شیخ هادی تهرانی و آیت اللّه مرعشی نجفی و آیت اللّه گلپایگانی و آیت اللّه اراکی و امام خمینی در کشف الأسرار و ملا فتح اللّه کاشانی صاحب تفسیر منهج الصادقین و میرزا حسن آشتیانی صاحب بحر الفوائد و مامقانی صاحب تنقیح المقال و شیخ محمد نهاوندی صاحب تفسیر نفحات الرحمن و شیخ آغا بزرگ تهرانی صاحب الذریعه و سید عبد الحسین شرف الدین عاملی و دهها عالم بزرگ دیگر که ذکر نام همه آنها در این مقال میسر نیست، اهل تحقیق به کتب مربوطه مراجعه نمایند «۱».

به هر حال، صیانت قرآن از تحریف نزد فقهای شیعه از بدیهیات است گرچه بعضی از اخباریین شیعه و برخی از دانشمندان اهل سنت که اطلاع ناقصی از قرآن داشته‌اند قائل به تحریف شده‌اند و با ابطال نظریه آنها از سوی دانشمندان بزرگ شیعه و سنی امروزه، آن نظریه کاملا به دست فراموشی سپرده شده و احدی قائل به تحریف قرآن نیست.

مرحوم سید مرتضی در جواب «المسائل الطرابلسیات» می‌گوید: «صحت نقل قرآن آنقدر واضح است که مانند اطلاع ما از شهرهای معروف دنیا و حوادث بزرگ تاریخی و کتب مشهور و معروف است».

آیا فی المثل کسی می‌تواند در وجود شهرهایی همچون مکه و مدینه و یا همچون لندن و پاریس شک کند، هر چند هرگز به هیچیک از این شهرها مسافرت نکرده باشد؟ و آیا کسی می‌تواند حمله مغول را به ایران و یا انقلاب کبیر فرانسه و یا جنگ جهانی اول و دوم را منکر شود؟ چرا نمی‌تواند، بخاطر اینکه همه اینها به تواتر به ما رسیده است آیات قرآن نیز به همینگونه است. (۱) برای آگاهی بیشتر به نظرات بزرگان شیعه به کتابهای: صیانهٔ القرآن عن التحریف، محمد هادی معرفت، از ص ۴۳، و البیان آیت اللّه خوئی از ص ۲۰۰ و برهان روشن میرزا مهدی بروجردی از ص ۱۰۷ و ... مراجعه نمایید.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۱۷۷

اینک که معلوم شد مصون بودن قرآن از تحریف، تقریبا اجماعی مسلمین است تنها عده معدودی از شیعه و سنی کم اطلاع و ناآگاه آن را منکر شده و قائل به تحریف شده‌اند، باید به دلایل مصونیت قرآن از تحریف بپردازیم و بررسی ما البته در حد این نوشتار و مختصر خواهد بود.

الف- آیات

از آیات بسیاری، می‌توان مصون بودن قرآن از تحریف را استفاده نمود ولی در بین آیات، دو آیه «حفظ و عزت» از همه صریحتر و روشنتر می‌باشند:

إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَ إِنَّا لَهُ لَحافِظُونَ «۱»، این آیه شریفه از دو جمله تشکیل یافته است: در جمله اول، تأکید روی این مطلب شده که قرآن کریم از طرف خدای متعال نازل شده و در هنگام نزول هیچگونه تصرفی در آن صورت نگرفته است. و در جمله دوم وَ إِنَّا لَهُ لَحافِظُونَ با استفاده مجدد از ادوات تأکید و هیئتی که دلالت بر استمرار می‌کند، محفوظ بودن همیشگی قرآن از هر گونه تحریفی تضمین شده است.

و منظور از «حفظ» نیز یقینا حفظ محتوا در قالب همین الفاظ و تعبیرات است نه آنکه منظور حفظ معانی قرآن بدون محفوظ ماندن الفاظ آن باشد.

وَ إِنَّهُ لَكِتابٌ عَزِيزٌ لا يَأْتِيهِ الْباطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ لا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ «۲».

یعنی: «به راستی که قرآن کتابی گرامی است که باطل از پیش و پس بدان راه نیابد و نازل شده از جانب خدای حکیم پسندیده است».

کلمه «عزیز» از «أرض عزاز» (یعنی زمینی سخت که آب در آن نفوذ نمی‌کند) گرفته شده و به معنای نفوذ ناپذیر و شکست ناپذیری است و در اینجا نفوذ ناپذیری (۱) سوره حجر، آیه ۹.

(۲) سوره فصلت، آیه ۴۱ و ۴۲.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۱۷۸

از هر جهت و در تمام زمینه‌ها از این کلمه اراده شده است. کلمه «عزیز» گاهی در مورد حکمرانان و سلاطین قدرتمند به لحاظ اینکه قدرتشان مانع از مغلوب شدن آنهاست، به کار می‌رود و به همین دلیل لقب پادشاهان مصر بود:

یا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسَّنا وَ أَهْلَنَا الضُّرُّ وَ ... «۱».

و گاهی برای بیان سخت بودن و غیر قابل تحمل بودن یک امر نیز استعمال می‌شود؛ نظیر آنچه یک عاشق دلباخته به امام عصر (عج) در رابطه با هجران و فراق او و مشکل بودن تحمل فراق می‌گوید:

«عزيز عليّ أن أرى الخلق و لا ترى» «۲».

کلمه «باطل» یعنی چیزی که مایه از بین رفتن، بی‌نتیجه بودن، و به هدف نرسیدن گردد، یا خود امری پوچ، بیهوده و بی‌هدف باشد. با دقت در مفهوم کلمه «عزیز و باطل» و توجه به صدر و ذیل آیه معلوم می‌شود که این آیه به روشنی دلالت دارد بر نفی باطل به جمیع اقسام آن؛ زیرا نفی طبیعت است و افاده عموم دارد و معلوم است که تحریف اشد افراد باطل است.

حاصل اینکه: از این آیه استفاده می‌شود که قرآن غالب غیر مغلوب و نفوذ ناپذیر است نه از قبل (از کلمات حکما و دانشمندان و کتب آسمانی؛ زیرا قرآن مهیمن بر آنهاست وَ أَنْزَلْنا إِلَيْكَ الْكِتابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقاً لِما بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتابِ وَ مُهَيْمِناً عَلَيْهِ ... «۳». و نه از بعد؛ یعنی برای قرآن ناسخی نخواهد بود چرا که نبوت از پیامبر اسلام صلّی اللّه علیه و آله و سلّم ختم شده و وحی منقطع گشته است و کلام غیر خدا نیز طبق آیات تحدی نمی‌تواند با قرآن معارضه کند چه رسد به آنکه ناسخش باشد؛ چون نسخ در صورتی معنا دارد که بهتر یا حداقل همانند باشد: (۱) سوره یوسف، آیه ۸۸.

(۲) دعای ندبه.

(۳) سوره مائده، آیه ۴۸.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۱۷۹

ما نَنْسَخْ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنْسِها نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْها أَوْ مِثْلِها «۱» این کدام فکر و مغز است که می‌تواند بهتر از خدا طراح و نقشه بریزد و تا موجب نسخ قرآن گردد.

ب– روایات

اشاره

از روایات بسیاری که از ناحیه اهل بیت علیهم السّلام به ما رسیده است می‌توان مصون بودن قرآن را استفاده نمود، و روایات در این رابطه به چند دسته قابل تقسیم است که ما به اختصار به همه آنها اشاره می‌کنیم:

دسته اول:

روایاتی است که انسان را امر می‌کند در مواقع مشکلات و خطر و بروز فتنه‌ها برای حل و نجات از آنها به قرآن تمسک نمایید چنانکه رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود:
«فإذا التبست علیکم الفتن کقطع اللّیل المظلم فعلیکم بالقرآن فإنّه شافع مشفّع و ماحل مصدّق ...» «۲» و روایاتی از این قبیل (که بخشی از آنها در درس دوم همین کتاب آورده شد).
اگر قرآن تحریف شده باشد، قطعا پناه بردن به قرآن محرّف، نفعی به حال انسان نخواهد داشت پس از این نوع دستورات می‌فهمیم که قرآن به صورت کامل در اختیار ما قرار دارد.

دسته دوم:

حدیث ثقلین و امثال آن است که به امت دستور تمسک به قرآن و عترت را می‌دهد، اگر قرآن تحریف شده باشد قهرا قابل تمسک نخواهد بود؛ زیرا قرآن تحریف شده انسان را از ضلالت و گمراهی نجات نخواهد داد.

دسته سوم:

اخبار عرضه است که در رابطه با صحت و سقم روایات و تشخیص صادق از کاذب دستور دادند که روایات را با قرآن عرضه کنید اگر موافق قرآن بود (۱) سوره بقره، آیه ۱۰۶.
(۲) کافی، ج ۲، کتاب فضل القرآن، ح ۲.
درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۱۸۰
بپذیرید و اگر مخالف قرآن بود، طردش کنید؛ زیرا پیامبر و اهل بیت او علیهم السّلام هیچگاه سخنی بر خلاف قرآن نمی‌گویند. این نوع از روایات نیز دلیل هستند بر اینکه قرآن تحریف نشده است؛ زیرا قرآن تحریف شده نمی‌تواند معیار و مناط صحت و سقم روایات قرار گیرد «۱».

دسته چهارم:

روایاتی است در آنها ائمه طاهرین علیهم السّلام به آیات قرآن در موارد مختلف (اعم از اصول و فروع و اخلاقیات و ...) تمسک کرده‌اند. اگر قرآن کریم تحریف شده بود، قرآن محرّف هیچگاه مورد استناد و استدلال ائمه علیهم السّلام قرار نمی‌گرفت؛ زیرا ممکن بود که او به آیه‌ای تمسک نماید که ناسخ آن یا مخصص و مقید آن از قرآن حذف شده باشد و اساسا قرآنی که کامل نباشد نمی‌تواند مورد استناد قرار گیرد.

دسته پنجم:

روایاتی است که ائمه طاهرین فرمودنـد همین قرآنی که در دست مردم است قرآن محمـد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم است و ان را بخوانید و عمل کنید، اگر قرآن امیر المؤمنین علیه السّلام غیر از همین قرآن بود که در دسترس مسلمین بود، می‌بایست به مردم اعلان نماید و نمی‌توانست به مردم دستور خواندن و عمل کردن این قرآن را بدهد در حالی که در کلمات متعدد و در موارد مختلف فرموده این قرآن است که در دسترس شما قرار دارد آن را به حرف آورید و به آن عمل کنید و از آن هدایت شوید «۲».

به هر حال، بررسی کلمات پیشوایان دین نشان می‌دهد که از همان آغاز اسلام همه یکزبان مردم را به تلاوت و بررسی و عمل به همین قرآن موجود دعوت می‌کردند و این خود نشان می‌دهد که این کتاب آسمانی به صورت یک مجموعه دست نخورده در همه قرون از جمله قرون نخستین اسلام بوده است. (۱) برای آگاهی به روایات عرضه به کافی، ج ۱، باب الأخذ بالسنّه مراجعه کنید.

(۲) بخشی از این کلمات را در درس دوم همین کتاب آورده‌ایم، بدانجا مراجعه کنید.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۱، ص: ۱۸۱

در مجموع از این روایات به روشنی استفاده می‌شود که قرآنی که در دست ماست همان قرآنی است که بر پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نازل شده است و هیچگونه کم و کاست یا تغییر و تبدیلی در آن نیست و این همان معنای مصونیت قرآن از تحریف است.

ج- شواهد تاریخی

کسانی که اندک آشنایی با تاریخ اسلام و مسلمین داشته باشند و از اهتمام رسول اکرم و جانشینان معصومش علیهم السّلام به کتابت و ضبط آیات قرآن آگاه باشند و همچنین از اهتمام مسلمانان به حفظ کردن آیات قرآن، مطلع باشند- به طوری که تنها در یک جنگ، عدد شهدایی که حافظ قرآن بودند به هفتاد نفر رسید- و نیز از نقل متواتر قرآن در طول چهارده قرن و اهتمام به شمارش آیات و کلمات و حروف و مانند آنها با خبر باشند، چنین کسانی احتمال کمترین تحریف در این کتاب شریف را نخواهند داد.

د- اجزاء قرائت هر یک از سوره‌های قرآن در نماز

در باب نماز طبق عقیده شیعه، دستور این است که بعد از حمد، باید یک سوره کامل خواند و هر سوره از سوره‌های قرآن که خوانده شود کافی است در حالی که بنابر قول به تحریف، لازم می‌آید که قرائت به هر سوره‌ای که احتمال نقیصه در آن می‌رود مجزی نباشد؛ زیرا اشتغال یقینی برائت یقینی می‌خواهد در صورتی که هیچ شکی نیست که اهل بیت علیهم السّلام قرائت هر سوره از سور قرآن را در نماز مجزی دانسته‌اند و همین دلیل می‌باشد که تحریف در قرآن راه نیافته است.

با توجه به دلایل چهار گانه فوق، معلوم می‌شود که قرآن مصون از تحریف است و خداوند طبق وعده‌ای که داده آن را حفظ کرده است. مولوی در این رابطه می گوید:

مصطفی را وعده کرد الطاف حق تو بمیریّ و نمیرد این سبق درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۱، ص: ۱۸۲

من کتاب معجزت را حافظم بیش کم کن راز قرآن رافضم

من ترا اندر دو عالم رافعم طاغیان را از حدیثت دافعم

کس نتاند بیش کم کردن در او توبه از من حافظ دیگر مجو

۳- دلایل قائلین به تحریف و پاسخ آنها

اشاره

طرفداران وقوع تحریف در قرآن به دلایلی تمسک کردند که به طور اختصار و جمع بندی شده عبارتند از:
الف- مخالفت «مصحف ابن مسعود» در قریب شصت مورد با «مصحف عثمانی» و نیز با «مصحف أبیّ بن کعب» در سی و چند مورد.
ب- حکم عقل به اینکه اجزاء متفرق و متشتّت، قهرا بخشی از آنها در هنگام جمع آوری از بین می‌رود، پس جمع قرآن در زمان ابو بکر از همه اجزاء قرآن به عمل نیامده است.
ج- اعتزال و کناره گیری علی علیه السّلام برای جمع قرآن و عرضه آن بر قوم و نپذیرفتن ایشان (که در آینده در ضمن بررسی جمع قرآن به تفصیل از آن سخن خواهیم گفت) و رد قرآن علی علیه السّلام دلیل بر مخالفت قرآن علی علیه السّلام با قرآن آنان بود.
د- اخبار وارده که دال است بر اینکه وقایع امم ماضیه، طابق النّعل بالنّعل بر این امت نیز خواهد گذشت و چون یکی از وقایع حاصله بر امم گذشته تحریف کتاب مقدس (تورات و انجیل) بود، پس وقوع تحریف بر قرآن هم حتمی خواهد بود.
ه- وجود روایات بسیار، چه از طرق عامه و چه از طرق خاصه که دلالت دارند بر وقوع تحریف، هم به طور کلی و هم با تعیین موارد تحریف به نقیصه؛ مثل روایاتی که می‌گویند آیه رجم در قرآن بود و روایاتی که می‌گویند: اسم علی علیه السّلام و ائمه طاهرین علیهم السّلام در قرآن بود، و روایاتی که می‌گویند اسامی منافقین در قرآن بود، و روایاتی که می‌گویند در آیه سوم سوره نساء:
وَ إِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي الْيَتامى فَانْكِحُوا ما طابَ لَكُمْ مِنَ النِّساءِ بين شرط
درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۱، ص: ۱۸۳
و جزاء بیش از یک سوم قرآن ساقط شده است!!! و روایاتی که صریحا می‌گوید قرآن را تحریف کرده‌اند. و روایات دیگر «۱».

پاسخ:

بزرگان و مفسرین هر یک به نوبه خود در صدد جواب از این دلایل بر آمده و به تفصیل از این دلایل پاسخ داده‌اند، ما نیز با استفاده از کلمات پیشینیان در حد این نوشتار به آنها پاسخ خواهیم داد.

اما دلیل اول:

ناظر به اختلاف در قرائات و تنظیم آیات و سور است که در بعضی از مصحفها به ترتیب نزول قرآن جمع شده و در بعضی دیگر بر خلاف آن، نه آنکه در قرآن نقیصه‌ای وارد شده باشد.

دلیل دوم:

اینکه گفته شد، عقلا جمع اجزاء متفرقه بدون ضیاع قسمتی از آنها میسر نیست، به نظر می‌رسد این یک استبعاد عادی است نه عقلی، یعنی عقلا محال نیست که اجزاء متفرقه بدون کم و کاستی جمع شود، بویژه با عنایتی که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و صحابه به ضبط قرآن در حافظه‌ها و صحیفه‌ها داشتند، این استبعاد منتفی است و تفصیل این بحث در مبحث جمع آوری قرآن خواهد آمد.

دلیل سوم:

اشاره

اعتزال امیر المؤمنین علیه السّلام برای جمع قرآن و عرضه آن به قوم و نپذیرفتن آنها قرآن علی را، می گوییم: این طور نبود که قرآن امیر المؤمنین علیه السّلام زیاده بر قرآنی بود که آنان جمع کرده بودند، بلکه فرقشان در این جهات بود که:

اولا:

قرآن علی به ترتیب نزول آن بر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم جمع آوری شده بود و قرآن فعلی این چنین نیست.

ثانیا:

شأن نزول هر آیه‌ای در ذیل آن آورده شده بود که این آیه در شأن چه کسی نازل شده و به نفع یا به ضرر چه کسی بوده است.

ثالثا:

آیات را با تفسیر و تأویل آنها در پاورقیها آورده بود که اگر آن قرآن با توجه به (۱) برای آگاهی بیشتر به این دلایل، به این کتابها مراجعه کنید: المیزان، ج ۱۲، ص ۱۱۲، البیان، ص ۲۰۲ و ۲۲۰، تفسیر نمونه، ج ۱۱، از ص ۲۷، بحار الانوار، ج ۹۲، در باب کیفیت جمع قرآن از ص ۴۱ به بعد، شناخت قرآن، استاد علی کمالی، ص ۸۰ و ...

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۱۸۴

عقیده علمی که مردم به امیر المؤمنین علیه السّلام داشتند در دسترس مردم قرار می گرفت، قهرا مردم از اوضاع آگاهی پیدا می کردند، عملا دیگر خلافت دیگران میسر نبود؛ یعنی مسئله حقانیت علی علیه السّلام در موضوع خلافت روشن می‌شد و چون آنان در این رابطه احساس خطر می کردند، حاضر نشدند قرآن علی علیه السّلام در دسترس عموم قرار گیرد. و گرنه اگر قرآن علی با قرآن آنان متفاوت بود و بدین وسیله تحریف در قرآن وارد می‌شد، یقینا علی علیه السّلام و بعضی از صحابه، همانند سلمان، اباذر، مقداد و ...

ساکت نمی‌نشستند و حداقل در اعتراضاتشان این موضوع مهم را متذکر می‌شدند و یا در هنگام ذکر مطاعن آنها می‌خواستند از جمله مطاعن آنها تحریف قرآن را بازگو نمایند که هیچگاه این چنین نبود، و می‌بایست امیر المؤمنین در ابتدای خلافت خود که قدرت در دست او قرار گرفته بود در صدد اصلاح آن برآید و قرآن را از حالت تحریف بدر آورد و این نقیصه را از قرآن بر طرف نماید.

به هر حال، قرآن علی علیه السّلام همین قرآن بود و مازادش تفسیرها، تأویلها، شأن نزولها، تمیز ناسخ از منسوخ و مانند آن بوده است.

دلیل چهارم:

اولا:

بسیاری از این روایات ضعیف السند هستند؛ زیرا در سند آنها افرادی همچون ابو هریره، نخعی و حسین بن یوسف هستند که در کتب رجالی توثیق نشده‌اند.

ثانیا:

منظور از اخبار مماثله (یعنی اخباری که می‌گویند تمام حوادثی که در امم ماضیه واقع شده است در این امت نیز مثل آن واقع می‌شود) این نیست که همه آنچه که به طور جزئی در آنجا واقع شده است در اینجا نیز واقع می‌شود بلکه مقصود تشابه در کلیات است، لذا می‌بینیم در بنی اسرائیل گوساله پرستی واقع شده و سر گردانی چهل ساله در بیابان، غرق دشمنان موسی در دریا، یا ولادت عیسی بی‌پدر و مرگ وصی موسی هارون قبل از او و ... ولی در اسلام مشابه هیچیک از اینها واقع نشده است، عمده این روایات ناظر به وقوع اختلاف و منشعب شدن امت اسلامی به ۷۳ فرقه است کما آنکه نصارا به ۷۲ فرقه و یهود به ۷۱ فرقه تقسیم شدند و یا مقصود

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۱، ص: ۱۸۵

مشابهت در گناهان است که در همه امم واقع می‌شود و اگر هم شامل تحریف شود، تحریف معنوی منظور است که تفسیر به رأی و تأویلات ناروی در قرآن واقع شده است.

ثالثا:

بر فرض که آن روایات بخواهند بگویند که در متن قرآن تحریف واقع می‌شود دلالتش بر تحریف از باب عموم است که همه آنچه در امم گذشته واقع شده است و از جمله آنها تحریف کتب است در امت اسلامی نیز واقع می‌شود، ادله‌ای که در مطلب قبل برای مصونیت قرآن از تحریف آورده‌ایم مخصص این روایات قرار خواهند گرفت؛ زیرا این روایات خصوص تحریف را منع کرده‌اند و آن روایات مماثله، عموم حوادث از جمله تحریف را ثابت می‌کرد.

رابعا:

اگر این روایات به نحو عموم صحیح باشد شامل تحریف به زیاده هم می‌شود، در حالی که طبق آیات تحدی تحریف به زیاده در قرآن نیست ولی در تورات و انجیل تحریف به زیاده است.

دلیل پنجم:

اشاره

عمده دلیل بر تحریف همان روایات است که باید پاسخ داده شود و آنچه بزرگانی را وادار به ثبوت تحریف در قرآن کرده همین روایات است پس باید پاسخ صحیح به آنها داد:

اولا:

بسیاری از این روایات مجعول و ساخته و پرداخته دشمنان قرآن و منحرفان یا افراد نادان است، مانند روایات متعددی که از «احمد بن محمد بن سیّاری» نقل شده است که طبق احصاء نویسنده کتاب «برهان روشن»، این روایات به ۱۸۸ روایت بالغ می‌شود. و مرحوم حاجی نوری در کتاب فصل الخطاب بسیار از او نقل کرده است.

سیاری، راوی این احادیث به گفته بسیاری از بزرگان علم رجال کسی بوده است فاسد المذهب، غیر قابل اعتماد، ضعیف الحدیث و به گفته بعضی اهل غلو و منحرف، معروف به تناسخ و کذاب بوده و به گفته کشی، صاحب رجال معروف، امام جواد علیه السّلام در نامه خود ادعاهای سیاری را باطل و بی‌اساس خواند. البته روایات

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۱۸۶

تحریف منحصر به روایات سیاری نیست ولی قسمت مهمش به او برمی‌گردد «۱».

در میان این روایات مجعول روایات مضحکی دیده می‌شود که هر کس مختصر اهل مطالعه و مراجعه به قرآن باشد فورا به فساد آن پی می‌برد؛ مانند آن روایتی که می‌گوید در آیه سوم سوره نساء بین شرط و جزاء بیش از یک سوم قرآن ساقط شده است، بیش از یک سوم قرآن یعنی بیش از ده جزو و قرآن حذف و ساقط شده است.

این سخن چقدر مضحک است که کسی ادعا کند قرآن با همه نویسندگان و کتّاب وحی و آن همه حافظان و قاریان از زمان پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم به بعد، بیش از یک ثلث آن بر باد رفته و کسی آگاه نشده است؟!!! این دروغپردازان به این واقعیت تاریخی توجه نکرده‌اند قرآن که قانون اساسی و همه چیز مسلمانان را از آغاز تشکیل می‌داد، شب و روز در همه خانه‌ها و مساجد تلاوت می‌شد، چیزی نبود که حتی یک کلمه آن را بتوان اسقاط کرد تا چه رسد به بیش از یک ثلث، دروغی به این بزرگی دلیل بر ناشی گری جاعلان این گونه احادیث است.

بسیاری از بهانه جویان در اینجا به سراغ کتاب «فصل الخطاب» مرحوم حاجی نوری می‌روند که در زمینه تحریف نگاشته است.

و با توجه به مطالب مذکور، وضع این کتاب نیز روشن می‌شود. و به علاوه، مرحوم حاج آقا بزرگ تهرانی که از جمله شاگردان مرحوم حاجی نوری است در شرح حال استادش در مقدمه جلد اول «مستدرک الوسائل» صفحه ۵۰ و ۵۱، طبع جدید می‌گوید:

«در مورد کتاب فصل الخطاب کرارا از استادم شنیدم که می‌فرمود: مطالبی که در فصل الخطاب است عقیده شخصی من نیست بلکه این کتاب را برای طرح بحث و اشکال نوشتم و اشارتا عقیده خودم راجع به عدم تحریف را آورده‌ام و بهتر این بود که نام کتاب را فصل الخطاب فی عدم تحریف القرآن می‌گذاردم». (۱) تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص ۲۹ و ۳۰.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۱۸۷

سپس محدث تهرانی می‌گوید: «ما از نظر عمل روش استاد خودمان را به خوبی می‌دیدیم که هیچگونه وزن و ارزشی برای اخبار تحریف قائل نبود بلکه آنها را اخباری می‌دانست که باید بر دیوار کوبید، تنها کسی می‌تواند به استاد ما نسبت تحریف دهد که به مرام و عقیده او آشنا نباشد».

ثانیا:

قسمتی از این روایات، راجع به تحریف معنوی و عملی قرآنست و منظور از تحریف معنوی آن است که آیه‌ای آنچنان تفسیر و معنا شود که خلاف مفهوم واقعی آن باشد و مقصود از تحریف عملی آن است که بر خلاف آن عمل کنند. این نوع تحریف چنانکه در اوایل این درس متذکر شدیم در قرآن واقع شده و در روایات هم به آنها اشاره شده است، از قبیل: حدیثی که علی بن ابراهیم در تفسیر خود از ابو ذر آورده است که ابو ذر می‌گوید هنگامی که آیه:

یَوْمَ تَبْیَضُّ وُجُوهٌ وَ تَسْوَدُّ وُجُوهٌ «۱» نازل شد، پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود: روز قیامت از مردم سؤال می‌کنند که با ثقلین (قرآن و عترت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) چه کردید؟ می‌گویند:

أمّا الأکبر فحرّفناه و نبذناه وراء ظهورنا ... «۲» اما ثقل اکبر را تحریف کردیم و پشت سر انداختیم.

پیداست که منظور از تحریف در این حدیث تحریف معنوی است نه لفظی؛ زیرا تحریف کردیم و به پشت سر انداختیم، با تحریف معنوی و عملی سازگار است نه با تحریف لفظی.

و یا در روایتی از امام باقر علیه السّلام نقل شده که پیامبر اسلام روزی مردم را در سرزمین منی دعوت کرده و به آنها دستور تمسک به کتاب و عترت را داده است و نسبت به خانه خدا نیز سفارش کرده است، بعد حضرت باقر علیه السّلام فرمود:

أمّا کتاب اللّه فحرّفوه و أمّا الکعبهٔ فهدموه و أمّا العترهٔ فقتلوه .... (۱) سوره آل عمران، آیه ۱۰۶.

(۲) تفسیر برهان، ذیل آیه ۱۰۶ سوره آل عمران.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۱، ص: ۱۸۸

یعنی: «اما کتاب خدا را تحریف کرده و کعبه را خراب کردند و عترت را به شهادت رساندند و ...».

و در زیارت امام حسین علیه السّلام طبق نقل کامل الزیارات آمده است وقتی که وارد حرم مطهر شدی بخوان:

«اللّهمّ العن الّذین کذّبوا رسلک و هدّموا کعبتک و حرّفوا کتابک ...».

یعنی: «خدایا! لعنت فرست بر کسانی که رسولان تو را تکذیب کرده و خانه تو را منهدم و خراب کرده و کتاب تو را تحریف کردند ...» بخشی از روایاتی از این قبیل را آیت اللّه خوئی در البیان، ص ۲۲۶- ۲۲۸ آورده است.

ثالثا:

اگر اسماء ائمه اطهار علیهم السّلام یا بسیاری از مشرکین و منافقین در قرآن بوده است و سپس حذف و ساقط شده باشد، این تحریف و یا هر نوع تحریف به نقیصه دیگر، باید در یکی از دو زمان باشد یا در زمان پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم این تحریف صورت گرفته باشد در حالی که معقول نیست که در این زمان تحریف واقع شده باشد و یا در زمان خلفای ثلاثه، آن هم ثابت نشده است.

اما در زمان پیامبر اسلام صلّی اللّه علیه و آله و سلّم یقینا تحریفی واقع نشده است؛ زیرا:

اولا: با آن همه شدت اهتمام حضرت برای قرآن، معقول نیست در زمان حیات او تحریف صورت گرفته باشد.

ثانیا: حضرت در پایان عمر شریفش مردم را به تمسک به قرآن و عترت به عنوان دو مایه نجات دعوت کرد اگر قرآن تحریف شده باشد، دعوت به تمسک و عمل به قرآن محرّف کار صحیحی نخواهد بود و اساسا کتاب تحریف شده نمی‌تواند مایه نجات باشد در حالی که رسول خدا فرمود:

«إنّی تارک فیکم الثّقلین: کتاب اللّه و عترتی أهل بیتی و إنّهما لن یفترقا حتّی یردا علیّ الحوض» «۱». (۱) مسند احمد حنبل، ج ۳، ص ۱۴ و ۱۷ و ۲۶.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۱، ص: ۱۸۹

و اما در زمان شیخین (ابا بکر و عمر) تحریف واقع نشده است؛ زیرا آنها یا آیاتی را که مربوط به ولایت اهل بیت بود باید ساقط و حذف می‌کردند و یا آیاتی که در رابطه با رد خلافت آنها بود، چنانکه آشتیانی در حاشیه بر رسائل شیخ انصاری (بحر الفوائد فی شرح الفرائد، ج ۱، ص ۱۰۱) می‌گوید: یک سوره در قرآن به نام «سوره ولایت» وجود داشته که آن را حذف کردند «۱».

پاسخ این سخن این است که با مراجعه به تاریخ و احتجاجات امیر المؤمنین علیه السّلام و اصحابشان روشن می‌شود که چنین چیزی نبوده است و گرنه می‌بایست به این سوره و آیات اشاره می‌کردند و از جمله مطاعن آنها تحریف قرآن را بیان کنند، در حالی که چنین چیزی مشاهده نمی‌شود.

و اما در زمان عثمان تحریفی واقع نشده است:

اولا- قرآن سوزی عثمان به عنوان یکی از مطاعن او ثبت شده با آنکه او در این کار خود به- اصطلاح- قصد خیر داشت و می‌خواست مصحف را واحد قرار دهد و از این طریق جلو اختلافات را بگیرد، اگر قرآن را تحریف می‌کرد به عنوان یکی از مطاعن او ثبت می‌شد و حافظین قرآن بر او اعتراض می‌کردند.

ثانیا: انقلابیون در موقع قتلش نسبت حیف و میل بیت المال را به او می‌دادند ولی نسبت تحریف قرآن را نمی‌دادند، اگر چنین چیزی بود بیان آن جهت برای انقلابیون مؤثرتر در نفوس دیگران در توجیه قتل او بود تا حیف و میل بیت المال.

ثالثا: وقتی علی علیه السّلام پس از عثمان روی کار آمد تمام امور خلاف واقع عثمان را تا جائی که ممکن بود اصلاح کرده و مظالم را برگردانده بود ولی هیچگاه سخن از تحریف قرآن و باز گرداندن آیات حذف شده نبود و همین دلیل است که تحریفی در زمان عثمان واقع نشده است. (۱) به کتاب: صیانة القرآن من التحریف، محمد هادی معرفت، ص ۱۵۱ و ۱۵۲ در رابطه با این سوره ولایت مراجعه فرمایید.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۱، ص: ۱۹۰

با توجه به پاسخهایی که از این نوع روایات داده شده است روشن می‌شود که با این روایات نمی‌توان تحریف قرآن را ثابت کرد پس حق با کسانی است که قرآن را مصون از تحریف می‌دانند و روایات تحریف را یا مجعول و یا ناظر به تحریف معنوی می‌دانند.

۴- یک افترا و پاسخ آن

چنانکه از بیانات گذشته روشن شد، مشهور قریب به اتفاق از فقهای شیعه، قرآن را مصون از تحریف می‌دانند و اساسا مذهب شیعه بر عدم تحریف قرآن است، البته بعضی از اخباریین قائل به تحریف قرآن شده‌اند، چنانکه نظر مشهور از علمای اهل سنت بر عدم تحریف است لکن عده‌ای قائل به تحریف‌اند و روایاتی را نیز در این رابطه نقل کرده‌اند.

در این بین بعضی از بی خردان اهل سنت و یا مغرضان و کسانی که همیشه تفرقه مسلمین را می‌خواهند، در کتابهایشان، اعتقاد به تحریف قرآن را از ویژگیها و خصائص شیعه معرفی کرده‌اند و حتی در ذیل آیات نافی تحریف آن را دلیل بر رد نظر شیعه گرفته‌اند؛ به عنوان نمونه فخر رازی صاحب تفسیر کبیر در ذیل آیه نهم سوره حجر:

«إنّا نحن نزّلنا الذّکر و إنّا له لحافظون» می‌گوید: این آیه دلیل بر بطلان قول شیعه است که قائل به تغییر و زیاده و نقصان در قرآن شده‌اند.

جالب اینجاست که بعضی از دانشمندان منصف اهل سنت، این نوع نسبتها را به شیعه ناروا و دروغ دانسته‌اند به عنوان نمونه دانشمند

معروف: «لبیب السعید» در کتاب خود «المصحف المرتل»، صفحه ۴۴۹ می گوید: من اعتقاد دارم که نسبت دادن چنین دروغهایی به شیعه صحیح نیست و از عدم دقت است و طایفه‌ای از علمای شیعه از این افترا مبرایند و معتقدند که همین قرآن حاظر قرآنی است که خداوند بر محمد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نازل ساخته است که نه زیاد شده و نه کم.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۱۹۱

گذشته از همه اینها، روایات تحریفی که در کتب عامه نقل شده به مراتب بیشتر است از روایاتی که از طریق خاصه نقل شده است «۱»، لذا مرحوم طبرسی در مقدمه تفسیر مجمع البیان در فن پنجم می‌فرماید: گروهی از حشویّهٔ عامه قائل به تحریف‌اند «۲» و جالب اینجاست که این بیان مرحوم طبرسی بر بعضی از علمای اهل سنت گران آمد و در صدد تکذیب مرحوم طبرسی بر آمده و گفتند این نسبت ناشی از قول فاسد شیعه است که قائل به تحریف هستند و او عقیده اصحابش را به ما اهل سنت نسبت می‌دهد «۳».

چنانکه ملاحظه می کنید این عالم سنی نیز تحریف قرآن را به شیعه نسبت می‌دهد در حالی که اکثر قریب به اتفاق شیعه و در این دوران اجماعی شیعه است که قرآن مصون از تحریف است.

قول حق این است که اکثریت شیعه و سنی قائل به عدم تحریف هستند ولی عده‌ای از اخباریین شیعه و بعضی از اهل سنت قائل به تحریف می‌باشند و این دلیل نمی‌شود که آنها ما را و یا ما آنها را عموما متهم به قول به تحریف نماییم، پس به نحو مطلق متهم کردن شیعه بر این که آنها قائل به تحریف قرآنند، افترای محض و سخنی بی‌دلیل است.

بر اهل فن پوشیده نیست که بررسی مسئله تحریف و مصون بودن قرآن از آن، بحثی به مراتب گسترده‌تر از آنی را می‌طلبد که ما در این نوشتار آورده‌ایم لکن همین مقدار نیز برای آگاهی به این نوع مسائل مفید و حتی کافی است. (۱) آیت اللّه خوئی در البیان از ص ۲۰۲ به بعد بخشی از آن روایاتی که عامه در کتبشان برای تحریف قرآن نقل کرده‌اند را با ذکر سند نقل کرده است، مراجعه نمایید.

(۲) محمد هادی معرفت در کتاب صیانهٔ القرآن من التحریف، نظر عامه را در این رابطه کاملاـ آورده است، به ص ۱۲۳ – ۱۵۶ مراجعه نمایید.

(۳) روح المعانی، آلوسی، ج ۱، ص ۲۶.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۱۹۲

سؤالات:

۱- تحریف را از نظر لغت و اصطلاح معنا کنید؟

۲- مقصود از تحریف لفظی و تحریف معنوی چیست؟ توضیح دهید.

۳- دلایل عدم تحریف قرآن را ذکر کنید و راجع به شواهد تاریخی توضیح دهید.

۴- مراد از تحریف در روایات، تحریف لفظی است یا تحریف معنوی و عملی؟

توضیح دهید.

۵- دلایل طرفداران تحریف قرآن را نقل کرده و نقد کنید.

۶- آیا قرآن در زمان شیخین و عثمان تحریف شد؟ توضیح دهید.

۷- افترا چه بود و پاسخ آن چیست؟

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۱۹۳

درس هشتم اهداف قرآن

اشاره

پس از اثبات اینکه قرآن از سوی خداوند بوده و کلام الهی است و اینکه بدون هیچگونه تغییر و تحریفی باقی مانده و به همان کیفیت نزول، به دست ما رسیده است، اینک نوبت آن رسیده که ببینیم قرآن برای چه آمده و هدف نزولش چه بوده است؟ تا در اصالت آن دچار شک و تردید نشویم؛ زیرا هر کتابی که انسان نداند برای چه نوشته شده و هدف آن چیست، نمی‌تواند روی آن اظهار نظر کند، آیا قرآن کتاب طب است؟ فلسفه است؟ تاریخ است؟ ریاضی است؟ ... و یا هیچکدام؟ پس چیست؟ کتاب هدایت است، انسان را به خدا و سعادت ابدی و بالأخره به مقام قرب الهی و دخول در جوار رحمت حضرت حق رهنمون می گردد.

این کتاب چه کسانی را هدایت می کند؟ آیا همه را؟ یعنی پس از آمدن قرآن، دیگر گمراهی باقی نمی‌ماند و همه به طور جبر هدایت می‌شوند؟ یا نه، نه تنها همه را هدایت نمی کند بلکه عده‌ای به وسیله آن گمراه می‌شوند:

«یضلّ به کثیرا و یهدی به کثیرا» «۱». به هر حال، باید ببینیم اهداف قرآن چه بوده و برای چه نازل شده است؟

البته معلوم است که بررسی این موضوع نیاز به فرصت بیشتری دارد و این نوع نوشتار را مجال بررسی همه جانبه چنین مبحثی نیست ولی به هر حال باید تا جایی که (۱) سوره بقره، آیه ۲۶.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۱، ص: ۱۹۴

فرصت را مجال است به آن پرداخت.

در این بحث، بهترین راه این است که برای آگاهی از اهداف قرآن به خود قرآن مراجعه کنیم و ببینیم خود قرآن اهداف خود را چه می‌داند؟ با مراجعه به قرآن کریم می‌بینیم یک سلسله از اوصاف برای قرآن است که از آنها به خوبی می‌توان به اهداف آن پی برد. به علاوه آیاتی در قرآن کریم است که مبیّن اهداف آن است. بنابراین، ما ابتدائا به آن اوصاف و آیات می‌پردازیم و سپس به یک نتیجه گیری کلی می‌رسیم و در پایان به بخشی از اهداف قرآن اشاره می کنیم، قهرا با این روش به اهداف قرآن آگاه خواهیم شد.

الف- اوصاف قرآن

اشاره

قرآن کریم در آیات متعدد به اوصافی متّصف شده که مبیّن اهداف آن است و آن آیات نیز به چند دسته قابل تقسیم است:

دسته اول:

اشاره

اوصافی است که هدف قرآن را روشنگری و آگاه ساختن مردم می‌داند مانند:

۱- تفصیل: وَ لكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَ تَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ، (یوسف/ ۱۱۱).

۲- مفصّل: هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْكُمُ الْكِتابَ مُفَصَّلًا ...، (انعام/ ۱۱۴).

۳- مبین: حم وَ الْكِتابِ الْمُبِينِ، (دخان/ ۲).

۴- بیّنهٔ: ... وَ الْمُشْرِكِينَ مُنْفَكِّينَ حَتَّى تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ، (بینه/ ۱).

۵- بیّنات: وَ بَیِّناتٍ مِنَ الْهُدی وَ الْفُرْقانِ، (بقره/ ۵).
۶- مبیّنات: ... رَسُولًا یَتْلُوا عَلَیْکُمْ آیاتِ اللَّهِ مُبَیِّناتٍ، (طلاق/ ۱۱).
۷- بیان: هذا بَیانٌ لِلنَّاسِ، (آل عمران/ ۱۳۸).
۸- تبیان: وَ نَزَّلْنا عَلَیْکَ الْکِتابَ تِبیاناً لِکُلِّ شَیْءٍ، (نحل/ ۸۹).

توضیح:

«بیان»، مصدر است و دارای معنای لازم و متعدی است (روشن شدن و روشن کردن) و به معنای روشن و روشنگری نیز آمده است (اسم فاعل).

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۱، ص: ۱۹۵

«مبین»، اسم فاعل از أبان می‌باشد، «بیّنهٔ» صفت مشبهه است ولی معنای اسم فاعل لازم و متعدی را دارد. «تبیان»، مصدر سماعی از فعل متعدی است.

این کلمات همگی از یک ماده بوده هم معنای لازم و هم متعدی دارند، در مجموع به معنای روشن و روشنگری است. «تفصیل» نیز مرادف با همان تبیین است و در آن، معنای باز نمودن مطالب و روشن ساختن نهفته است.

اطلاق این نوع اوصاف بر قرآن، به لحاظ آن است که قرآن کریم روشنگر تمام حقایقی است که در مسیر سعادت، انسان باید از آن آگاه باشد و بدون آگاهی از آن نمی‌تواند این راه را بپیماید البته مقصود از جامعیت و «تبیان کلّ شیء» بودن قرآن نیز همین معناست؛ زیرا به تناسب حکم و موضوع و بینش خاص قرآن، روشن می‌گردد که مقصود از «کلّ شیء» هر چیزی است که در هدایت انسان نقش داشته باشد و آگاهی از آن در رسیدن به کمال او مؤثر واقع شود، نه آنکه مسائل ریاضی، فیزیک، شیمی و امثال آن هم در قرآن مطرح شده باشد، گرچه بعضیها معتقدند که قرآن «تبیان کل شیء» است ولی فهم آن مخصوص پیامبر و ائمه اطهار علیهم السّلام است و برای مردم عادی میسر نیست.

دسته دوم:

آیاتی است که در آنها قرآن به عنوان یاد و یاد آوری معرفی شده است.

مانند:

۱- ذکر: إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّکْرَ وَ إِنَّا لَهُ لَحافِظُونَ، (حجر/ ۹).
۲- ذکری: إِنْ هُوَ إِلَّا ذِکْری لِلْعالَمِینَ، (انعام/ ۹۰).
۳- ذی الذّکر: ص وَ الْقُرْآنِ ذِی الذِّکْرِ ...، (ص/ ۱).
۴- تذکرهٔ: إِنَّ هذِهِ تَذْکِرَهٌٔ، (دهر/ ۲۹).

قرآن کریم از آن جهت به عنوان: یاد، یاد آور و صاحب ذکر نامیده شده است که یاد خدا را در دلها زنده نگه داشته و فطرت ناخود آگاه خدا شناسی را آگاهانه و شکوفا می‌سازد. و یا بدانجهت که نعمتهای فراموش شده الهی را به یاد انسان می‌آورد. و یا بدانجهت که آنچه را که باید به یاد داشت و انسان در اثر انس به مادیات از آنها غافل

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۱، ص: ۱۹۶

گشته است مثل آغاز و انجام آفرینش و هدف از آفرینش انسان و مانند آن، آن را یاد آوری می‌کند تا انسان را از مرز حیوانیت

بلکه پستر از آن به مرز انسانیت برساند.

دسته سوم:

آیاتی است که قرآن را شفا بخش معرفی می کند؛ مانند:
وَ نُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ ما هُوَ شِفاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ، (اسراء/ ۸۲).

دسته چهارم:

آیاتی است که قرآن را موعظه، بشارت دهنده و انذار کننده می‌داند مانند:
۱- موعظه: يا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جاءَتْكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ، (یونس/ ۵۷).
۲- بشری: ... وَ بُشْرى لِلْمُحْسِنِينَ، (احقاف/ ۱۲).
۳- بشیر و نذیر: بَشِيراً وَ نَذِيراً فَأَعْرَضَ أَكْثَرُهُمْ فَهُمْ لا يَسْمَعُونَ، (فصلت/ ۴).
بر کسی پوشیده نیست که بیم و امید دو عامل اصلی و انگیزه اساسی برای حرکت و تلاش بوده و واسطه بین علم و عمل می‌باشند، پس از علم به حقانیت یک دستور العمل و یا یک حقیقت، اگر انگیزه‌ای برای عمل بر طبق آن نداشته باشد، آن علم را به مرحله اجرا در نخواهد آورد و به لوازم علمش عمل نخواهد کرد. بیم و امید انگیزه‌ای است که بشر را به حرکت وا می‌دارد به همین جهت است که قرآن، با آنکه خود را حکمت، برهان، علم و فرقان می‌نامد از خود به عنوان نذیر و بشیر و موعظه هم یاد می کند.

دسته پنجم:

آیاتی است که عنوانهای عامی را بر قرآن اطلاق می کند که دلالت بر روشنگری قرآن در تمام مراحل (عقلی، قلبی و روحی) دارد مانند:
۱- نور: وَ أَنْزَلْنا إِلَيْكُمْ نُوراً مُبِيناً، (نساء/ ۱۷۴).
۲- هدی: هُدىً لِلنَّاسِ، (بقره/ ۱۸۵).
۳- بصائر: قَدْ جاءَكُمْ بَصائِرُ مِنْ رَبِّكُمْ، (انعام/ ۱۰۴).
این عناوین دلالت دارند بر اینکه قرآن کریم هم فکر و عقل را هدایت می کند و بینش صحیح و یقینی به انسان می‌دهد و هم به دل روشنی و آگاهی می‌دهد و آن را برای گرایش به حق و پذیرش آن مهیا می‌سازد و هم روح را در سیر صعودی به سوی
درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۱، ص: ۱۹۷
کمال نهائیش قدم به قدم همراهی و راهنمایی می کند.

دسته ششم:

آیاتی است که نزول قرآن را برای اتمام حجت بر مردم می‌داند مانند:
۱- عذر: عُذْراً أَوْ نُذْراً، (مرسلات/ ۶).
۲- بلاغ: هذا بَلاغٌ لِلنَّاسِ، (ابراهیم/ ۵۲).
۳- حجة بالغة: حِكْمَةٌ بالِغَةٌ فَما تُغْنِ النُّذُرُ، (قمر/ ۱۵).

کلمه «بلاغ» هم به معنای ابلاغ و هم به معنای کفایت آمده است و هر دو معنا با آیه سازگار است و شاید معنای دوم سازگارتر باشد.

«حجت» نیز بر دلیلی اطلاق می‌شود که حجت را بر انسان تمام کرده و راه عذری برای او باقی نماند. بنابراین، قرآن برای مردم در آگاهاندن آنها به راههای سعادت و سیر الی اللّه کافی است و حجت بر مردم تمام است و عذری برای احدی نیست که من نمی‌دانستم.

دسته هفتم:

آیه‌ای که در آن قرآن به عنوان «رحمت» معرفی شده است مانند:

وَ نُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ ما هُوَ شِفاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِینَ، (اسراء/ ۸۲).

از این آیه استفاده می‌شود که خداوند می‌خواسته است که انسان را مشمول رحمت خویش گرداند و به همین منظور قرآن را نازل کرده است. البته می‌دانید اوصاف و عناوین قرآن منحصر به همین چند وصف نیست، ما بخاطر رعایت اختصار از ذکر بقیه صرف نظر کردیم.

دو سؤال:

۱- آیا قرآن برای تمام انسانهاست و هدفش نجات تمام بشر است یا در صدد نجات و هدایت گروه خاصی از بشر است؟

۲- اگر مخاطب قرآن، تمام انسانها هستند پس مقصود از آیاتی که گروه خاصی را مخصوص هدایت شفاء و ... می‌داند چیست؟ به عبارت دیگر: در آن اوصاف و عناوینی که برای قرآن بیان کردید، نوعی تناقض به چشم می‌خورد؛ زیرا از یک سو قرآن را هدایت و بلاغ و ذکر و موعظه و بیان برای همه انسانها می‌داند، از سوی دیگر در برخی از آیات، شفاء، هدایت، ذکری، تذکره، موعظه و ... بودن قرآن را

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۱۹۸

اختصاص به گروه خاصی می‌دهد و این همان تناقضی است که به چشم می‌خورد.

پاسخ:

در مورد سؤال اول باید بگوییم: مکاتب مختلف هر یک راه خاصی را برای سعادت بشر پیشنهاد می‌کنند که در این زمینه یکسان نیستند چرا که بعضیها رنگ ملیت دارند و بر طبق اظهارات خودشان، هدفشان نجات و رهایی ملت خودشان می‌باشد. و برخی دیگر هدفشان سعادتمند ساختن نژاد و تیره مخصوصی است. و گاهی طبقه خاصی را مورد خطاب قرار می‌دهند و در صدد سعادتمند ساختن آن طبقه خاص هستند.

اما قرآن این چنین نیست؛ زیرا هر کس که با قرآن آشنا باشد می‌داند که قرآن و اسلام، هدفش نجات تمام انسانهاست و نژاد خاص، ملت خاص و یا طبقه و گروه خاصی را به دعوت خویش اختصاص نداده است و این مطلب از آیات متعدد قرآنی استفاده می‌شود نظیر آیاتی که خطابها با ضمیر «کم» و امثال آن مطرح شده است:

لَقَدْ أَنْزَلْنا إِلَیْکُمْ آیاتٍ مُبَیِّناتٍ «۱» و یا: قَدْ جاءَکُمْ بُرْهانٌ مِنْ رَبِّکُمْ وَ أَنْزَلْنا إِلَیْکُمْ نُوراً مُبِیناً «۲». و یا آیات مربوط به هدایت که برای همه است نظیر: هُدیً لِلنَّاسِ و: هذا بَلاغٌ لِلنَّاسِ و: یُبَیِّنُ آیاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ یَتَذَکَّرُونَ و: إِنْ هُوَ إِلَّا ذِکْرٌ لِلْعالَمِینَ.

و یا آیاتی که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم را بیم دهنده جهانیان می‌داند نظیر آیه: تَبارَکَ الَّذِی نَزَّلَ الْفُرْقانَ عَلی عَبْدِهِ لِیَکُونَ لِلْعالَمِینَ نَذِیراً و آیه: وَ ما أَرْسَلْناکَ إِلَّا رَحْمَةً لِلْعالَمِینَ و امثال این آیات که بسیارند، از اینها کاملا روشن می‌شود که خطابات قرآن اختصاص به گروه خاصی ندارد بلکه عام و فرا گیر است.

و در مورد سؤال دوم که گفته شد در آیات قرآن نوعی تناقض به چشم می‌خورد؛ زیرا گرچه از آیات بسیاری استفاده عموم می‌شود که خطابات قرآن عام و فراگیر (۱) سوره نور، آیه ۳۴.

(۲) سوره نساء، آیه ۱۷۴.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۱۹۹

است، ولی از بخشی از آیات دیگر استفاده می‌شود که قرآن برای هدایت گروه خاصی وارد شده است (نظیر آیات ذیل: وَ لِتُنْذِرَ أُمَّ الْقُری وَ مَنْ حَوْلَها «۱». و آیه: وَ أَنْذِرْ عَشِیرَتَکَ الْأَقْرَبِینَ «۲». و آیه: لِتُبَشِّرَ بِهِ الْمُتَّقِینَ وَ تُنْذِرَ بِهِ قَوْماً لُدًّا «۳». و آیه: هُدیً لِلْمُتَّقِینَ «۴» و امثال این آیات که بسیارند).

پس مخاطب قرآن نیز عموم انسانها نیستند بلکه اقوام خاصی مورد نظر می‌باشند.

باید بگوییم اولا: از این آیات انحصار و اختصاص قرآن به این گروهها استفاده نمی‌شود.

ثانیا: در مورد هدایت و ذکر و امثال اینها، منظور از آیات این است که تنها کسانی از قرآن بهره مند می‌شوند که دارای آن شرایط باشند.

ثالثا: در آغاز بعثت رسول اکرم اسلام صلّی اللّه علیه و آله و سلّم دعوت جهانی بخاطر کمبود امکانات و عدم دسترسی به آنها، میسر نبود، لذا دعوت از کسانی آغاز شده که در دسترس پیامبر بوده‌اند و همواره دعوتها این چنین است که از صفر آغاز می‌شود و کم کم اوج گرفته و گسترده می‌شود.

رابعا: در برخی از این آیات به اهداف دیگر نیز اشاره شده و هدف مذکور در آیه تنها هدف نیست مانند آیه: وَ لِتُنْذِرَ أُمَّ الْقُری وَ مَنْ حَوْلَها که حرف «واو» دلالت دارد که هدف از نزول قرآن و بعثت پیامبر اموری بوده که یکی از آنها انذار اهل مکه و اطراف آن بوده است.

خامسا: برخی از عناوین یاد شده در آیات خود از نوعی عمومیت برخوردار است نظیر «قوم لدّ» (قوم سر سخت) که شامل هر گروه سر سخت از هر طایفه و قبیله و هر زمان باشد می‌شود. و یا حتی آیه: أُمَّ الْقُری وَ مَنْ حَوْلَها نیز طبق تفسیری شامل کل (۱) سوره انعام، آیه ۹۲.

(۲) سوره شعراء، آیه ۲۱۴.

(۳) سوره مریم، آیه ۷۹.

(۴) سوره بقره، آیه ۲.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۲۰۰

کره زمین است؛ زیرا با توجه به روایات «دحو الأرض» (پهن شدن زمین از زیر کعبه) که چون اصل پیدایش زمین از کعبه شده و از آنجا گسترده شده لذا به مکه «ام القری» گفته شد، پس مقصود از «أمّ القری» مکه و مقصود از «و من حولها» کلّ کره زمین است، بنابراین، این آیات نیز شامل گروه خاصی نیستند.

به هر حال، بر کسانی که با روش قرآن آشنایی دارند معلوم است که هیچ تناقضی بین این دو دسته از آیات نیست و مخاطب قرآن، کل انسانها هستند هر چند همه آنها واجد شرایط بهره‌مندی از قرآن نبوده و همگان بهره‌مند نشدند؛ زیرا معنای این سخن که قرآن برای هدایت و به سعادت رساندن کل بشر آمده، این نیست که بالإجبار همه انسانها از آن هدایت بهره‌مند می‌شوند، بلکه آن

هدایت شرایطی دارد که هر کس واجد آن شرایط باشد، بهره‌مند خواهد شد. و اختیار انسان خود یکی از ارکان اصلی هدایت اوست که او می‌تواند هدایت را اختیار نماید و یا راه ضلالت را در پیش گیرد.

ب- آیات قرآن

اشاره

پس از بررسی اوصاف و عناوین قرآن که مبین اهداف قرآن بودند اینک نوبت بررسی به آیات قرآن می‌رسد که مبین اهداف آن هستند، آیات قرآن نیز در این رابطه به چند دسته قابل تقسیم است که به اختصار در هر دسته‌ای به بعضی از آیات آن دسته اشاره می‌کنیم:

دسته اول:

آیاتی هستند که هدف قرآن را غفلت زدایی از انسان و وادار کردن او به تفکّر، تعقّل، تدبّر و تفقّه می‌داند از قبیل آیات:

۱- لِتُبَيِّنَ لِلنّاسِ ما نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ، (نحل/ ۴۴).

۲- كِتابٌ أَنْزَلْناهُ إِلَيْكَ مُبارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آياتِهِ، (ص/ ۲۹).

۳- إِنّا جَعَلْناهُ قُرْآناً عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ، (زخرف/ ۳).

۴- نُصَرِّفُ الْآياتِ لَعَلَّهُمْ يَفْقَهُونَ، (انعام/ ۶۵).

دسته دوم:

آیاتی است که قرآن را بشارت دهنده و ترساننده معرفی می‌کنند

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۱، ص: ۲۰۱

مانند: قَيِّماً لِيُنْذِرَ بَأْساً شَدِيداً مِنْ لَدُنْهُ وَ يُبَشِّرَ الْمُؤْمِنِينَ، (کهف/ ۲).

دسته سوم:

آیاتی است که می‌گویند انزال کتب آسمانی و ارسال رسل برای اتمام حجت است مانند آیه: رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَ مُنْذِرِينَ لِئَلّا يَكُونَ لِلنّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ، (نساء/ ۱۶۵).

دسته چهارم:

آیاتی است که هدف قرآن را با تقوا شدن مردم می‌داند، مانند آیه:

قُرْآناً عَرَبِيًّا غَيْرَ ذِي عِوَجٍ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ، (زمر/ ۲۹).

دسته پنجم:

آیاتی است که هدف از نزول کتب آسمانی را بر پایی قسط و عدل در جامعه و حاکمیت و غلبه دین خدا بر مکتبهای الحادی و غیر خدایی می‌دانند، مانند آیات:

۱- لَقَدْ أَرْسَلْنا رُسُلَنا بِالْبَیِّناتِ وَ أَنْزَلْنا مَعَهُمُ الْکِتابَ وَ الْمِیزانَ لِیَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ، (حدید/ ۲۵).

۲- إِنَّا أَنْزَلْنا إِلَیْکَ الْکِتابَ بِالْحَقِّ لِتَحْکُمَ بَیْنَ النَّاسِ بِما أَراکَ اللَّهُ ...، (نساء/ ۱۰۵).

۳- هُوَ الَّذِی أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدی وَ دِینِ الْحَقِّ لِیُظْهِرَهُ عَلَی الدِّینِ کُلِّهِ، (صف/ ۹).

دسته ششم:

آیاتی است که مشتمل بر عناوینی هستند که ناظر به مراحل متعالی تری هستند از قبیل:

۱- اخراج از ظلمات به نور: کِتابٌ أَنْزَلْناهُ إِلَیْکَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَی النُّورِ، (ابراهیم/ ۱).

۲- داخل شدن در رحمت خدا و فضل الهی: یا أَیُّهَا النَّاسُ قَدْ جاءَکُمْ بُرْهانٌ مِنْ رَبِّکُمْ ... فَأَمَّا الَّذِینَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ اعْتَصَمُوا بِهِ فَسَیُدْخِلُهُمْ فِی رَحْمَةٍ مِنْهُ وَ فَضْلٍ، (نساء/ ۱۷۵).

۳- راهنمایی به راههای سلام و صراط مستقیم و به سوی خدا: وَ یَهْدِیهِمْ إِلی صِراطٍ مُسْتَقِیمٍ، (نساء/ ۱۷۵).

و: یَهْدِی بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوانَهُ سُبُلَ السَّلامِ وَ ... یَهْدِیهِمْ إِلی صِراطٍ مُسْتَقِیمٍ،

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۱، ص: ۲۰۲

(مائده/ ۱۵- ۱۶).

اینها و دهها آیات دیگر که می‌توان اهداف عالیه قرآن را از آنها به روشنی استفاده کرد که ما را در این مختصر همین مقدار کافی است.

با دقت در این آیات و آیات دیگری که ما متذکر نشدیم، روشن می‌شود که همه این اهداف در عرض هم و همسان نیستند بلکه در طول هم می‌باشند، تنها هدفی که هدف نهایی است و مقصود اصلی قرآن همان هدف است و بقیه اهداف، اهداف متوسط به حساب می‌آیند و برای رسیدن به آن هدف عالی در نظر گرفته شدند، همانا رسیدن انسان به مقام قرب الهی و داخل شدن او در رحمت و فضل خداست و بقیه اهداف همه مقدمه برای رسیدن به این هدف عالی و بزرگ هستند؛ زیرا تا مراحل قبلی طی نشود به مرحله عالی نمی‌توان رسید، لذا می‌توان در یک جمع بندی به ترتیب اهداف قرآن را نام برد، گرچه اهداف قرآن منحصر به همینها نیست ولی هر چه که باشند همه مقدمه برای رسیدن به آن هدف عالی و بزرگ هستند که همانا سعادت ابدی انسان است یعنی مقام قرب و داخل شدن در فضل و رحمت خداوند.

نتیجه گیری کلی:

آنچه از آیات قرآن و اوصاف و عناوین استفاده شد اهداف قرآن عبارت است از:

۱- آگاه نمودن انسان نسبت به اموری که در مسیر سعادت او لازم است.

۲- ایجاد انگیزه برای حرکت و عمل بر طبق معلومات صحیحی که به دست آورده است.

۳- از بین بردن موانع و بیماریهای روحی و قلبی و بالأخره پالودن انسان از اموری که مانع حرکت در مسیر سعادت می گردند.

۴- برقراری نظام عادلانه و بر طبق حکومت الهی در بعد اجتماعی، و به دست آوردن تقوا در بعد فردی.

۵- خارج شدن و رهایی از ظلمتها و راهیابی به راه مستقیم و امن.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۱، ص: ۲۰۳

۶- راهیابی و رهنمون شدن به سوی خدا از طریق راههای سلام و مستقیم.

۷- داخل شدن در رحمت خدا و فضل او.

اگر دقت شود، معلوم می گردد که هدف اصلی همان شماره هفتم است؛ یعنی دخول در جوار رحمت حضرت حق جل و علا و اهداف دیگر مقدمه برای رسیدن به این هدف هستند و سعادت ابدی انسان نیز همان هدف هفتم است، اینکه می گوییم بقیه اهداف جنبه مقدمی برای هدف هفتم دارند دلیلش این است که دستیابی به هدف هفتم جز در سایه تلاش و فعالیت انسان میسر نیست؛ زیرا تا انسان در سایه تلاشهای مستمر شایستگی قرب به خدا را در خود نیافریند هرگز به آن دست پیدا نخواهد کرد و برای اینکه انسان به این شایستگی راه پیدا کند، باید بر طبق قوانین خدا سیر کند و سیر بر طبق قوانین الهی بدون آگاهی از آنها و وجود انگیزه برای عمل به آن میسر نخواهد بود، به همین جهت است که قرآن اهدافی را در طول هم در نظر گرفت اول مرحله آگاهی و شناخت، دوم مرحله انگیزه و عمل، سوم رسیدن به آن هدف والا و اصلی که همان قرب به خدا است که در مجموع می‌توان از آنها به ایمان و عمل صالح و نتایج آن نام برد و این همان سعادت ابدی است.

البته معلوم است که ما در اینجا در صدد احصاء کامل اهداف قرآن نبودیم و بنا نیز این نبود و گرنه اهداف دیگری نیز هست از قبیل:

۱- تهذیب و تزکیه نفوس: وَ یُزَکِّیهِمْ وَ یُعَلِّمُهُمُ الْکِتابَ وَ الْحِکْمَةَ، (جمعه/ ۲).

۲- آزادی از زنجیرهای اسارت داخلی (هوسها و تمایلات نفسانی) و خارجی استثمارگران: وَ یَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَ الْأَغْلالَ الَّتِی کانَتْ عَلَیْهِمْ، (اعراف/ ۱۵۷).

۳- مبارزه عملی با ظلم و فساد.

۴- دعوت به توحید و مبارزه با شرک و طاغوت.

۵- اتمام حجت بر بندگان.

۶- استوار ساختن میثاقها و پیمانها.

۷- تکامل مادی و معنوی و بسیاری از اهداف از این قبیل.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۲۰۴

سؤالات:

۱- اهداف قرآن را با توجه به اوصاف قرآن و آیات مربوط دیگر بیان کنید.

۲- آیا قرآن برای تمام انسانها نازل شده و هدفش نجات تمام بشر است؟ توضیح دهید.

۳- اگر قرآن برای هدایت تمام انسانهاست پس آیات مربوط به گروه خاص چه معنا دارد؟

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۲۰۵

درس نهم شرایط و موانع بهره‌مند شدن از قرآن

اشاره

پس از آنکه در درس پیشین به اهداف قرآن آگاهی پیدا کرده و فهمیدیم که برای قرآن اهدافی در طول یکدیگر وجود دارد، اینک جای این سؤال است که چگونه و تحت چه شرایطی می‌توان به آن اهداف رسید؟

قرآن کریم خود پاسخ این سؤال را در دو قسمت بیان فرموده است: از یک سو شرایطی برای رسیدن به این اهداف ذکر فرموده است و از سوی دیگر موانعی را که می‌تواند ما را از رسیدن به این اهداف باز دارد، یاد آور شده است که در حد این نوشتار به هر دو جهت خواهیم پرداخت:

قسمت اول: شرایط بهره‌مند شدن از قرآن

اشاره

ناگفته پیداست که شرایط بهره وری از قرآن متعدد و ناهمگون است؛ زیرا بخشی از شرایط به صفات و حالات نفسانی و کردار خود شخص مفسر و کسی که در صدد فهم قرآن برمی‌آید برمی گردد و برخی دیگر به علوم باز می گردد؛ یعنی یک مفسر قبل از مراجعه به قرآن باید به بخشی از علوم آگاهی داشته باشد تا بتواند از قرآن بهره‌مند شود.

علاوه بر اینها، آن صفات نفسانی نیز مختلف و هر صفتی مربوط به یک وادی بوده و برای رسیدن به هدفی از اهداف قرآن است؛ چنانکه در بخش علوم نیز، علوم مختلف مورد نیاز است و بالأخره بخش دیگری از شرایط است که مربوط به اتخاذ

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۱، ص: ۲۰۶

روش صحیح در تفسیر و فهم حقایق قرآن است. بنابراین، ما باید شرایط علمی و نفسانی و اتخاذ روش صحیح را جدای از هم بررسی کنیم:

الف– شرایط علمی

اشاره

بدیهی است که تدبر و اندیشه در قرآن هنگامی مفید و سودمند است که با یک سلسله مبادی و مقدمات علمی مربوط به خصوصیات آیات قرآن همراه باشد به طوری که بدون آگاهی از این مبادی و مقدمات، فهم صحیح قرآن ممکن نبوده و هیچ مفسری صلاحیت تفسیر قرآن را نخواهد داشت و قهرا از قرآن بهره‌ای نخواهد برد.

شرایط و مقدمات علمی فهم و تفسیر قرآن (که پایه اساسی تفسیر و فهم قرآن محسوب است) گر چه در حقیقت ابزار و وسایل عقل و فهمند، ولی به جهت احتیاج مبرمی که به آنها برای فهم قرآن است، نقش مؤثری را در این زمینه به عهده دارند؛ چنانکه گفته شد، میزان فهم قرآن با میزان آگاهی مفسر از این مبادی و مقدمات ارتباط کامل دارد، بخشی از این مقدمات مانند آنچه که مربوط به علوم و قواعد زبان عربی و جنبه‌های فصاحت و بلاغت قرآن است، چنان ضرورتی دارد که بدون اطلاع کافی درباره آنها، فهم قرآن امکان پذیر نخواهد بود.

بخشی دیگر نیز، از قبیل دانستن اسباب نزول آیات، در فهم صحیح معانی قرآن مؤثر بوده، شخص مفسر بدون اطلاع از آنها صلاحیت لازم برای تفسیر قرآن را دارا نمی‌باشد، بنابراین، آگاهی نسبت به علوم ادبی و آشنایی با علوم اسلامی و توجه به ویژگیهای قرآن در بیان مسائل و بالأخره تسلط بر کل قرآن و برخورداری از روح حاکم بر قرآن و عنایت داشتن به روایات اهل بیت در تفسیر آیات و در نتیجه آگاهی به علم الروایه و ... اموری است ضروری که بدون این آگاهیها بهره گیری از قرآن میسر نخواهد بود.

در توضیح این مطلب باید (و لو در حد اختصار) به علوم مورد نیاز بپردازیم تا

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۱، ص: ۲۰۷

برای همه کس روشن گردد که مفسر و محقق در قرآن کریم به چه علومی نیاز دارد «۱»:

۱- علم لغت:

اشاره

یعنی دانستن کامل زبان عرب و شرح مفردات آن، هم از جهت وضع لغوی و هم از جهت وضع اصطلاحی عرفی و شرعی، به همان وضعی که در عهد نزول قرآن متداول بوده است.

«مجاهـد» در این رابطه گفته است: برای هیچ فرد مؤمن به خداوند و روز جزاء روا نیست در کتاب خدا گفتگو کند، مگر اینکه عالم به لغات عرب به طور کامل باشد و شناسائی ناقص کافی نیست.

«زر کشـی» در کتاب برهانش می گویـد: «باید مفسـر، معانی لغات و مسـمّیات اسامی را بداند، هر چند برای قاری قرآن دانسـتن آنها لازم نباشد. و یکی از مراجع فهم شناسائی لغت عرب، دانستن اشعار دوران جاهلیت و استشهاد به آنهاست.

تذکر:

علمای فن برای معانی مفردات قرآن، اعم از اعلام و افعال و حروف کتابهایی نوشـته‌اند که ما را از رجوع به کتب لغت و اسـتقصای در آنها بی‌نیاز می کند، به عنوان نمونه به کتابهای ذیل مراجعه نمایید:

- مفردات راغب.
- بخشهایی از کتاب «بصائر ذوی التمییز»، تألیف صاحب «قاموس».
- بخشهایی از کتاب «البرهان فی علوم القرآن» زر کشی.
- بخش ادات از «اتقان» سیوطی.
- «دراسات لأسلوب القرآن الکریم»، تألیف «محمد بن عبد الخالق عضیمه» در سه مجلد بزرگ.
- «مجاز القرآن» اثر «ابو عبیده».
- «معانی القرآن» از «فرّاء».
- بخشهایی از تفسیر «مجمع البیان» طبرسی تحت عنوان «اللغه». (۱) ر. ک: شناخت قرآن، استاد علی کمالی، بخش سیزدهم.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۱، ص: ۲۰۸

۲- علم صرف:

به وسـیله این علم، ابنیه و صـیغ مختلف کلمه واحد شناخته می‌شود، چه بسا معنای کلمه‌ای در بادی امر فهمیده نشود، اما وقتی آن را به صورتهای مختلف صـرف کنند و مصدر آن را بیابند، معنای آن روشن گردد به طور مثال، اگر کسی علم صرف نداند چه بسا در آیه شـریفه: «یَوْمَ نَـدْعُوا کُلَّ أُناسٍ بِإِمامِهِمْ» گمان برد که «امام»، جمع «أمّ» است و ندانـد که «أم» به «امام» جمع بسـته نمی‌شود، بلکه امام مفرد است و به معنای «پیشرو» می‌باشد.

۳- علم اشتقاق:

با این علم، ریشه لغت شناخته می‌شود مانند آنکه بداند کلمه «مسیح» از ریشه «ساح یسیح» نیست بلکه از ریشه «مسح یمسح» است.

۴- علم نحو و اعراب:

اشاره

زیرا معانی در اثر تغییر در اعراب الفاظ، تغییر می‌کند و همچنین در اثر جا به جا شدن الفاظ در ترکیب جمله‌ها و این عمل را نباید آسان گرفت؛ زیرا بدون دانستن کامل آن، فهم قرآن ممکن نیست، لذا رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود: «تعلّموا القرآن بعربیّته». و امام صادق علیه السّلام فرمود: «تعلّموا العربیّة فإنّها کلام اللّه الذی کلّم به خلقه» «۱».

بیهقی حدیثی را از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نقل کرده که حضرت فرمود: «رحم اللّه عبدا أصلح لسانه).

تذکر:

علمای فن در این مورد نیز مجاهدتها کرده و میراثهای کافی و گرانبها برای ما باقی گذارده و ما را از رجوع به کتابهای بسیار بی‌نیاز ساخته‌اند، مهمترین آنها عبارت است از:

- الاعراب فی القرآن مجمع البیان الحدیث، نوشته سمیح عاطف الزین.
- تفسیر مجمع البیان، تحت عنوان اعراب.
- تفسیر بحر محیط از ابو حیان.
- تفسیر روح المعانی از آلوسی. (۱) وسائل الشیعه، ج ۴، ص ۶- ۸۶۵.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۲۰۹

- البیان فی غریب القرآن از ابن انباری.
- املاء ما منّ به الرّحمن، از عکبری.

۵- علم اسلوب:

شامل علوم معانی و بیان و بدیع که اصطلاحا آنها را مجموعا «علم اسلوب» می‌نامند.

علم معانی، خواص ترکیبهای گوناگون کلام را از جهت افاده معانی گوناگون به ما یاد می‌دهد. و علم بیان، خواص ترکیبهای گوناگون کلام را از جهت اختلاف در ظهور و خفا و ضعف یا قدرت القاء می‌آموزد. و علم بدیع، صورتهای گوناگون تحسین و آرایش کلام را تعلیم می‌دهد و به هر سه این علوم، «علوم بلاغت» نیز می گویند. این سه علم خصوصا معانی و بیان، از اعظم ارکان و اسباب فهم قرآن است؛ زیرا وجوه، احسن و ابین کلام از دانستن لطیفه نهانی عشق است.

یکی از وجوه اعجاز قرآن، بلاغت آن در حد ما فوق امکانات بشری است که مفتاح فهم آن دانستن کامل علوم بلاغت است، بنا بر این، درجاتی از فهم قرآن بدون دانستن علوم بلاغت میسر نیست؛ زیرا فهم کنایات و مجازات و استعارات قرآن به این علوم وابسته

است.

۶- علم قرائات:

اشاره

به وسیله این علم، کیفیت نطق به قرآن و اداء صوتی آن دانسته می‌شود و دانستن وجوه ترجیح بعضی از قرآئات بر بعض دیگر و حجیت آن وجوه و متفرع بر آن دانستن موسیقی الفاظ قرآن و تلائم حروف در کلمه و تلائم کلمات در جمله که هر چند در فهم قرآن مؤثر نیست، اما برای دانستن وجوه اعجاز قرآن لازم است.

تذکر:

در این باره نیز کتابهایی نوشته شده که بسیار مفید و ارزشمند است:

- مجمع البیان طبرسی، ذیل عنوان: القرائهٔ و الحجهٔ.
- جامع البیان، از طبری.
- کتاب السبعه، از ابن مجاهد.
- النشر، از جزری.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۱، ص: ۲۱۰

- شرح قصیده، از شاطبیه.
- المصحف المرتل.

۷- علم کلام و اصول عقاید با معانی اسماء اللّه:

که وجوه جایز و واجب و مستحیل آن را بداند تا هر جا ظاهر قرآن را با مسلمات عقلی مغایر دید، بداند از متشابهات است و آن را بر محکمات قرآن عرضه کند، یا به کتابهای خاص مربوط به این مورد مراجعه کند از قبیل: متشابهات القرآن، ابن شهر آشوب، و متشابه القرآن، قاضی عبد الجبار و الأسماء و الصفات، بیهقی و ابواب توحید کافی و امثال اینها.

۸- علم اصول فقه:

در این علم وجوه استدلال بر استنباط فروع احکام دانسته می‌شود و دانستن بخش مباحث الفاظ آن در فهم قرآن و سنت به طور کلی دخیل است.

۹- علم اسباب نزول:

دانستن اسباب نزول، یکی از ارکان فهم قرآن است تا مبادا سبب نزول مخالف عقل یا کتاب و سنت باشد و اگر چنان بود مفسر نباید آن را قبول کند.

متفرع بر این علم، دانستن قصص قرآن در حدی که آموزنده و عبرت انگیز باشد لازم است، در این بخش است که باید اسرائیلیات را بشناسد و هر قصه و داستانی را با قرآن تطبیق نکند، به هر حال آگاهی به اسباب نزول و داستانهای صحیح در فهم معانی قرآن مؤثر است.

۱۰– علم به ناسخ و منسوخ قرآن:

یقینا تفسیر قرآن و آگاهی بر حقایق آن بدون دانستن ناسخ و منسوخ قرآن، میسر نخواهد بود.

۱۱– علم الدرایه:

و فقه الحدیث و علم الرجال برای دانستن موارد تعارض و وجوه ترجیح لازم است.

۱۲– علم الروایه:

برای دانستن تفسیر مأثور مورد نیاز است، به هر حال، فهم روایات و آگاهی از روش بهره وری از روایات در تفاسیر روائی مهم و سودمند است، در مورد تفسیر روائی قرآن به کتب ذیل مراجعه نمایید:

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۱، ص: ۲۱۱

– جامع البیان، طبری از طرق عامه.

– در المنثور، سیوطی از طرق عامه.

– برهان از طرق خاصه.

– و نور الثقلین از طرق خاصه.

ب– شرایط نفسانی

اشاره

در رابطه با آگاه شدن نسبت به شرایط نفسانی، بهترین منبع، خود «قرآن» است که با مراجعه به آیات آن، روشن می‌شود که در فهم قرآن شرایط بسیاری لازم است و ما نیز در اینجا به بخشی از آنها در حد شرح مختصر و یا ذکر نام با توجه به آیه مربوطه اکتفا می‌کنیم و آنها عبارتند از:

۱– عقل:

بر کسی پوشیده نیست که در وجود انسان، هیچ موهبتی به اندازه موهبت عقل و نیروی فکر، ارزش حیاتی و انسانی نداشته و نخواهد داشت، نقشی که تعقل در زندگی انسان و در سعادت و تکامل و موفقیت وی در بر دارد، قابل مقایسه با نیروهای دیگر انسانی نیست، اساسا قوای خدا دادی و موهبتهای انسانی، هنگامی برای او سودمند خواهد بود که تحت رهبری و کنترل کامل عقل باشد و مواهب اکتسابی نیز تنها از طریق اعمال نیروی عقل و فکر برای انسان قابل تحصیل می‌باشد.

ناگفته پیداست، شایسته ترین و پر سود ترین راهی که به کار گرفتن عقل و فکر در آن ضروری است، همانا طریق فهم قرآن، این کتاب حیاتبخش آسمانی است استفاده از موهبت عقل در فهم حقایق و معارف قرآن، غیر از نتایج علمی، سعادت و زندگی واقعی انسانی را به روی هر متدبر درست اندیشی می‌گشاید، این خود مطلبی است که قرآن، بدان دعوت نموده، صریحا نسبت به آن به عنوان یک وظیفه عمومی تأکید کرده است و کسانی را که در به کار بردن عقل و فکر برای فهم معانی و حقایق آیات قرآن سستی می‌کنند، مورد سرزنش قرار داده و آنان را «قفل بر دل» خوانده است:

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۲۱۲

أ فَلا یَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلی قُلُوبٍ أَقْفالُها «۱».

یعنی: «آیا در (حقایق و معانی) قرآن اندیشه نمی‌کنند یا بر قلبهایشان قفلها (ی مخصوص آنها) خورده است؟».

به هر حال، در پایان بسیاری از آیات جملاتی از قبیل: لِقَوْمٍ یَعْقِلُونَ و یا:

«وَ لِیَتَذَکَّرَ أُولُوا الْأَلْبابِ» و جملاتی از این قبیل، به کار گرفته شده است که حاکی از آن است که خطاب قرآن و اهداف تعلیمی و تربیتی آن نسبت به کسانی است که از نعمت عقل برای درک واقعیت و راه سعادت انسانی استفاده می‌کنند:

کِتابٌ أَنْزَلْناهُ إِلَیْکَ مُبارَکٌ لِیَدَّبَّرُوا آیاتِهِ وَ لِیَتَذَکَّرَ أُولُوا الْأَلْبابِ «۲».

یعنی: «قرآن کتابی است مبارک و میمون که ما آن را بر تو نازل کردیم تا آنکه (مردمان) در آیات و نشانه‌های آن تدبر کنند و صاحبان خرد (از آن) پند گیرند».

وَ لَقَدْ آتَیْنا مُوسَی الْهُدی وَ أَوْرَثْنا بَنِی إِسْرائِیلَ الْکِتابَ هُدیً وَ ذِکْری لِأُولِی الْأَلْبابِ «۳».

یعنی: «هر آینه ما راه هدایت (مردمان) را به موسی دادیم (آموختیم) و کتاب تورات را میراث بنی اسرائیل قرار دادیم تا (آن کتاب) وسیله هدایت و پند آموز صاحبان خرد گردد».

کَذلِکَ نُفَصِّلُ الْآیاتِ لِقَوْمٍ یَعْقِلُونَ «۴».

یعنی: «این چنین، آیات و نشانه‌ها (ی خداوندی خود) را بیان می‌کنیم، برای آن گروهی که تعقل می‌کنند و در می‌یابند».

إِنَّ فِی ذلِکَ لَذِکْری لِمَنْ کانَ لَهُ قَلْبٌ «۵». (۱) سوره محمد، آیه ۲۴.

(۲) سوره ص، آیه ۲۹.

(۳) سوره مؤمن، آیه ۵۳ و ۵۴.

(۴) سوره روم، آیه ۲۸.

(۵) سوره ق، آیه ۳۷.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۲۱۳

یعنی: «به تحقیق در آنچه بیان شد عبرت و پندی است برای کسی که او را دلی (عقل و خردی) باشد».

این آیات ضمن دعوت مردم به تدبر و تعقل در آیات قرآن، ارزش عقل و نقش آن را در فهم معانی و مفاهیم بلند قرآن نیز، به بهترین وجه بیان می‌کنند.

از این رو باید گفت رکن اساسی و پایه اصلی در فهم قرآن، همانا استفاده از عقل و فکر و مراجعه به رسول باطنی است و چنانکه

ملاحظه شد تکیه گاه قرآن نیز در تفصیل آیات و تذکرات قرآنی و ارسال کتاب و نشان دادن راه سعادت و تبیین شرایع، بر همین اصل اساسی استوار بوده است.

۲- علم:

کلمه «علم» اصطلاحات متعددی دارد و در اینجا منظور این است که شخصی که می‌خواهد از قرآن بهره گیرد باید اهل علم باشد، نه اوهام و ظنون و شک یعنی در فهم مسائل به ظن و شک و وهم تکیه و اعتماد نکند. و نیز منظور را از اینکه اهل علم باشد یعنی به دنبال هوای نفس و خیالات باطله و منافع شخصی و گروهی نرفته و بر این اساس حرکت نکند و گرنه آیات قرآن را نیز طوری معنا می‌کند که تأمین کننده آراء باطل و منافع خیالی او باشد، قهرا چنین کسی نمی‌تواند به حقیقت قرآن راه یابد، لذا قرآن کریم همواره مخالفین را بخاطر دنبال کردن شک و اوهام و تقلید مذمت کرده و آنها را به اهل علم و یقین بودن دعوت نموده است. با توجه به رفتار بشر و علوم تجربی کنونی پی می‌بریم که اکثر علوم بشر، در حقیقت بیش از یک سلسله اوهام و ظنون نیست.
در قرآن کریم آیاتی است که پس از تبیین بعضی از مسائل، به این جهت تذکر می‌دهد که تفصیل این آیات برای عالمان و دانشمندان است، از این جا می‌فهمیم که یکی از شرایط بهره گیری از قرآن و یا بهره گیری کامل از آن عالمان و دانشمندان است نه آنها که اهل هوا و هوس و یا اهل ظن و اوهام و مقلد کور کورانه دیگرانند.
به عنوان نمونه به آیات ذیل مراجعه فرمایید:
درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۱، ص: ۲۱۴
وَ تِلْكَ الْأَمْثالُ نَضْرِبُها لِلنَّاسِ وَ ما يَعْقِلُها إِلَّا الْعالِمُونَ «۱».
یعنی: «اینها مثالهایی است که ما برای مردم می‌زنیم و جز عالمان آن را درک نمی‌کنند». یعنی ضرب المثلهای قرآن را تنها دانشمندان درک می‌کنند نه هر بوالهوسی.
كِتابٌ فُصِّلَتْ آياتُهُ قُرْآناً عَرَبِيًّا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ «۲».
یعنی: «کتابی است که آیات جامعش (حقایق و احکام الهی را) با زبان فصیح عربی برای دانشمندان مبین ساخت».
هذا بَصائِرُ لِلنَّاسِ وَ هُدىً وَ رَحْمَةٌ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ «۳».
یعنی: «این (قرآن) برای عموم مردم مایه بصیرت بسیار و برای اهل یقین موجب هدایت و رحمت پروردگار است».

۳- تقوا:

با مراجعه به آیات و روایات روشن می‌شود که همه خیرات و برکات (اعم از مادی و معنوی) در تقواست و این انسان متقی است که جامع سعادت دنیا و آخرت است. در آیات و روایات برای تقوا آثار بسیاری نقل شده که بخشی از آنها را در کتاب اخلاق اسلامی یا آداب سیر و سلوک در ضمن درس هیجدهم آورده‌ایم که یکی از آن آثار روشن بینی و تشخیص حق از باطل است و دیگری هدایت یافتن از قرآن و بهره گیری از آن است، بسیاری از افراد هستند که با قرآن سر و کار دارند و تا حدودی اهل اطلاع و دانش نیز هستند لکن در بهره گیری از قرآن، بهره چندانی ندارند بخاطر اینکه از نورانیت درون و تهذیب باطن برخوردار نیستند و به همین جهت آیات را وارونه می‌فهمند و نمی‌توانند نیازمندیهای خود را در تأمین سعادت خود از قرآن برطرف نمایند؛ چون از تقوا که موجب تشخیص حق از باطل است، بی بهره‌اند: (۱) سوره عنکبوت، آیه ۴۳.

(۲) سوره فصلت، آیه ۳.

(۳) سوره جاثیه، آیه ۲۰، ضمنا به آیات ۱۱۸ بقره و ۳۲ اعراف و ۵ یونس نیز مراجعه نمایید.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۲۱۵

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ یَجْعَلْ لَکُمْ فُرْقاناً «۱».

یعنی: «ای اهل ایمان! اگر خدا ترس و پرهیزکار شوید، خدا به شما فرقان (یعنی قدرت تشخیص حق از باطل، و راه از چاه) خواهد بخشید».

و در آیه دیگر می‌فرماید: وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ یُعَلِّمُکُمُ اللَّهُ «۲» و رسول خدا فرمود: «اتّقوا فراسة المؤمن فإنّه ینظر بنور اللّه عزّ و جلّ» «۳».

و در آیه دیگر می‌فرماید:

ذلِکَ الْکِتابُ لا رَیْبَ فِیهِ هُدیً لِلْمُتَّقِینَ «۴».

یعنی: «این کتاب بدون هیچ تردیدی راهنمای پرهیزکاران است».

و در آیه دیگر می‌فرماید: هذا بَیانٌ لِلنَّاسِ وَ هُدیً وَ مَوْعِظَةٌ لِلْمُتَّقِینَ «۵».

یعنی: «این کتاب خدا حجت و بیان برای عموم مردم و راهنما و پندی برای پرهیزکاران است».

به هر حال، در عین اینکه قرآن اساسا برای هدایت نوع بشر آمده و همه را تحت پوشش دارد اما تنها کسانی از آن بهره‌مندند که از تقوا برخوردار باشند وگرنه هر تاریک قلب و هر سنگدلی را به حریم قرآن راهی نیست.

۴- فقه:

... قَدْ فَصَّلْنَا الْآیاتِ لِقَوْمٍ یَفْقَهُونَ، (انعام/ ۹۸).

۵- تفکر:

... إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیاتٍ لِقَوْمٍ یَتَفَکَّرُونَ، (روم/ ۲۱).

۶- تدبر:

أَ فَلا یَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلی قُلُوبٍ أَقْفالُها، (محمد/ ۲۴).

۷- تذکر:

قَدْ فَصَّلْنَا الْآیاتِ لِقَوْمٍ یَذَّکَّرُونَ، (انعام/ ۱۲۶).

۸- خوف و خشیت:

وَ أَنْذِرْ بِهِ الَّذِينَ يَخافُونَ أَنْ يُحْشَرُوا إِلى رَبِّهِمْ لَيْسَ لَهُمْ مِنْ (۱) سوره انفال، آیه ۲۹.

(۲) سوره بقره، آیه ۲۸۲.

(۳) بحار، ج ۶۷، ص ۶۱.

(۴) سوره بقره، آیه ۱.

(۵) سوره آل عمران، آیه ۱۳۸.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۲۱۶

دُونِهِ وَلِيٌّ وَ لا شَفِيعٌ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ، (انعام/ ۵۱).

و: إِنَّما تُنْذِرُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ بِالْغَيْبِ ...، (فاطر/ ۱۸).

و: إِنَّما تُنْذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ وَ خَشِيَ الرَّحْمنَ بِالْغَيْبِ ...، (يس/ ۱۱).

و: طه، ما أَنْزَلْنا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقى إِلَّا تَذْكِرَةً لِمَنْ يَخْشى (طه/ ۱- ۳).

۹- به سوی خدا راه در پیش گرفتن:

إِنَّ هذِهِ تَذْكِرَةٌ فَمَنْ شاءَ اتَّخَذَ إِلى رَبِّهِ سَبِيلًا، (دهر/ ۲۹).

۱۰- مستقیم بودن:

إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعالَمِينَ لِمَنْ شاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَقِيمَ، (تكوير/ ۲۸).

۱۱- اسلام:

وَ نَزَّلْنا عَلَيْكَ الْكِتابَ تِبْياناً لِكُلِّ شَيْءٍ وَ هُدىً وَ رَحْمَةً وَ بُشْرى لِلْمُسْلِمِينَ، (نحل/ ۸۹).

۱۲- ایمان:

وَ كُلًّا نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْباءِ الرُّسُلِ ما نُثَبِّتُ بِهِ فُؤادَكَ وَ جاءَكَ فِي هذِهِ الْحَقُّ وَ مَوْعِظَةٌ وَ ذِكْرى لِلْمُؤْمِنِينَ، (هود/ ۱۲۰).

و: وَ لَقَدْ جِئْناهُمْ بِكِتابٍ فَصَّلْناهُ عَلى عِلْمٍ هُدىً وَ رَحْمَةً لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ «۱»، (اعراف/ ۵۲ و ۲).

چنانکه ملاحظه می‌کنید، شرایط همه در یک سطح نیستند بلکه در طول هم قرار دارند، چنانکه اهداف قرآن نیز همه در عرض هم نبودند، بخشی از این شرایط، هدف نزول قرآن را تأمین می‌کنند و موجب می‌گردد که انسان در بعد عقل و بینش سیراب گردد مانند: خوف و خشیت و یقین، ایمان، تقوا، اسلام، مستقیم بودن و به سوی خدا راه در پیش گرفتن و بقیه شرایط مربوط به مرحله عمل است که انسان باید تلاش کند و فعالیتهایی در مسیر قرب به خدا انجام دهد تا به هدف نهایی واصل گردد. (۱) شرایط منحصر به موارد فوق الذکر نیست، اینها مهمترین بودند که متذکر شدیم.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۲۱۷

دو سؤال:

۱- گـاهی سـؤال می‌شـود کـه مگر قرآن برای سـعادت و هـدایت همه انسانهـا نیامـده است؟ مگر در بحثهـای گذشـته به این نـتیجه نرسـیدیم که مخـاطب قرآن همه انسانهـا می‌باشـند؟ اگر چنین است آیا ذکر این شـرایط با آن نتیجه تناقض نـدارد؟ و آیا معنای این شرایط اختصاص دادن هـدایت قرآن به گروه خاصـی نیست؟! ۲- به علاـوه برخی از این شـرایط پس از آشـنایی با قرآن و بهره‌مند شدن از این کتاب بزرگ به دست می‌آید، پس چگونه می‌توان گفت شـرط بهره گیری از قرآن این امور است؟! در پاسخ اول: باید گفت: اینکه قرآن برای هـدایت و سـعادت همه انسانهاست معنایش این نیست که هر کس بالاجبار و بدون هیچ قید و شـرطی به آن خواهد رسید بلکه بدان معناست که هر فردی از انسانها می‌توانند با تحصیل این شرایط به آن اهداف دست یابند. و به عبارت دیگر: قرآن کریم هـدایت کننده و نجاتبخش همه انسانهاست ولی کسانی می‌توانند از این کتاب بهره گیرند و هدایت او را پذیرا شوند که این شرایط را داشته باشند؛ نظیر اینکه دانشگاه برای همه ساخته شده و همگان حق استفاده از آن را دارند اما این بدان معنا نیست که ورود به دانشگاه هیچ قید و شرطی ندارد و حتی کنکور هم ندارد و یا هر بیسوادی می‌تواند بیاید، سر کلاس دانشگاه بنشیند.

در پاسـخ سؤال دوم گفته می‌شود که: اهداف قرآن مراتبی دارد و این شـرایط برای تمام مراتب آن نیست، برخی برای اهداف عالیه یا متوسـطه و برخی دیگر برای اولین مرتبه است، شـرایطی که برای اولین مرتبه از اهـداف قرآن است، متوقف بر بهره‌منـدی از قرآن نیست بلکه بهره‌مندی از قرآن متوقف بر آن است، مانند شـرط «علم» با توضـیحی که گذشت، البته آشـنایی با قرآن و فهمیدن آن و عمل به دستورات این کتاب بزرگ، این خصلت را نیز در انسان تشدید و تقویت می‌کند.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۱، ص: ۲۱۸

ج- اتخاذ روش صحیح

اشاره

بر اهل فن پوشیده نیست که در تفسیر و فهم قرآن کریم روشهای گوناگون وجود دارد که یقینا همه آن روشها صحیح نیستند، بلکه اغلب تحمیـل آراء و عقایـد مفسر بر قرآن است. مـا در آینـده در ضـمن درس، در رابطه بـا روشـهای تفسـیری و اینکه کـدام روش صحیح است به تفصـیل بررسـی خواهیم داشت. و مرحوم علامه طباطبائی (ره) در مقدمه تفسـیر المیزان به بخشی از آن روشها اشاره کرده و فرموده نام آنها را تطبیق و تحمیل آراء مفسـرین بر قرآن گذاشـتن سـزاوارتر است تا نام تفسیر بر آنها نهادن، پس مقصود ما در اینجا بالفعل این است که یک مفسر و یا هر کسی که می‌خواهد از قرآن بهره‌ای ببرد باید در بین روشها، روش صحیح را انتخاب نماید نه آنکه قبل از مراجعه به قرآن، عقیده‌ای تحصیل کرده و سپس در آیات قرآن بچرخد تا برای عقیده خود دلیلی پیدا کند و یا به هر طریقی که شـده عقیـده خود را بر قرآن تحمیـل کنـد و سـپس اعلاـم نمایـد که قرآن نیز با ما موافق است و این همان تطبیق و تحمیـل آراء است که متأسـفانه در طول تاریـخ، هر دسـته‌ای خواست قرآن را طبق عقیـده خود تفسـیر و توجیه و تأویل نمایـد؛ مانند متکلمین، فلاسـفه، متصوّفه، بـاطنیّه، ظـاهریه، و دانشـمندان علوم مـادی که همگان در یک ایراد مشترکنـد و آن همان تطبیق قرآن با عقیـده خود و تحمیل آراء خود بر قرآن است، لـذا برای اینکه انسان در فهم قرآن اشـتباه نکنـد و در تفسـیر آیات آن، راه را به خطا نرود باید به مسائل ذیل توجه داشته باشد تا مبتلا به تفسیر به رأی نشود «۱».

اولا:

نیت خود را از هر قصد و غرضی جز فهم و کشف حقیقت از قرآن خالص نماید و از خداوند در این راه استمداد بطلبد و بگوید: رَبِّ زِدْنِی عِلْماً «۲». (۱) برای توضیح بیشتر به کتاب شناخت قرآن، علی کمالی از ص ۳۴۷ به بعد مراجعه نمایید.

(۲) سوره طه، آیه ۱۱۴.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۲۱۹

ثانیا:

از شتابزدگی در اتخاذ رأی و فصاحت نهایی قبل از فحص کامل، بشدت پرهیز نماید.

ثالثا:

در مسائلی که علم آنها از آن پروردگار است از قبیل «علم الساعة» غور نکند.

رابعا:

مسائلی که قرآن آنها را مسکون گذارده و دانستن آنها نیز سودی ندارد و ندانستن آنها مستلزم ضرری نیست مانند: رنگ سگ اصحاب کهف و تعداد اصحاب کهف و سن حضرت نوح در هنگام سوار شدن بر کشتی و نام پسر بچه‌ای که خضر نبی او را کشت و نوع درخت و میوه‌ای که آدم و حوا از آن خورده‌اند و امثال اینها، بررسی در پیرامون این امور ضرورتی ندارد و او نیز وارد نشود.

خامسا:

به تفاسیر شیعه و سنی کاملا مراجعه نماید برای دو فایده: یکی دانستن و پی بردن به محصول مجاهدتهای مفسرین بدون تلاش تازه، و دیگر مقابله و مقایسه میان فهم اجتهادی ایشان برای تسلط ذهنی بر کشف و استنباط.

سادسا:

ذهن خود را از هر گونه ذخیره قبلی مربوط به آراء مذهبی که در شکل گرفتن رأی و قضاوت مؤثر است، خالی نماید و خود را مهیا سازد برای اینکه آنچه از قرآن فهمیده می‌شود تبعیت نماید، نه آنکه رأی از پیش ساخته خود را بر قرآن تحمیل و تطبیق نماید و سپس بگوید این همان است که از قرآن فهمیده می‌شود چنانکه در مکاتب تفسیری بسیار دیده می‌شود.

سابعا:

التزام به حفظ حدود و ترک استخدام در موضوعاتی که مربوط به معارف قرآن نیست و قرآن برای آنها نازل نشده است مانند: استخراج مسائل نجومی، هیوی و طبی، داشته باشد.

ثامنا:

از آنجا که قرآن «حمّال ذو وجوه» است در بین وجوه محتمله، احسن وجوه را انتخاب نماید؛ زیرا در آنجا که تفسیر مأثوری از کتاب و سنت برای مورد نباشد و وجوه متعدد محتمل باشد و همه وجوه نیز ممکن باشد، انتخاب احسن وجوه، احسن التفسیر است.
درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۱، ص: ۲۲۰
در رابطه با اینکه قرآن ذو وجوه است، علی علیه السّلام وقتی که ابن عباس را نزد خوارج فرستاد فرمود با آنها، با قرآن مجادله نکن تنها از طریق سنت وارد بحث شوید؛ زیرا قرآن ذو وجوه است: «لا تخاصمهم بالقرآن فإنّ القرآن حمّال ذو وجوه، تقول و يقولون، و لكن حاججهم بالسّنّة فأنّهم لن يجدوا عنها محيصا» «۱».

تاسعا:

باید توجه داشته باشد که: گاهی مطلبی قطعی است ولی از آیه نمی‌توان آن را استفاده کرد. و گاهی، مطلب قطعی است و آیه در صدد بیان آن مطلب نیست اما می‌توان مطلب را از آیه به یک طریقی استفاده نمود. و گاهی مطلبی قطعی یا غیر قطعی است لکن آیه در مقام بیان یا اثبات آن است. تنها در صورت سوم است که می‌توانیم بگوییم این آیه در مقام اثبات چنین مطلبی است و در صورت دوم باید بگوییم می‌توان این مطلب را از این آیه استفاده کرد و نباید گفت آیه در مقام بیان این مطلب است و در صورت اول با اینکه مطلب قطعی است نباید آن را به قرآن اسناد داد.

عاشرا:

از روایاتی که مخالف قرآن است اجتناب کند؛ زیرا بر اساس روایات عرضه، باید روایات موافق قرآن باشد و گرنه گفته معصومین نیست. به هر حال، در فهم آیات قرآن ابتدا باید از محکمات قرآن و سپس به روایات وارده در تفسیر آیات استفاده نمود و اگر روایات نبود به کلمات اصحاب تفسیر و اقوال آنها رجوع کرد و بالأخره آنچه قرآن می‌گوید را فهمید نه آنکه نظر خود را بر قرآن تطبیق و تحمیل نمود، چنانکه فیض کاشانی در تفسیر صافی می‌فرماید: «برای تفسیر، نخست اگر شاهدی از محکمات قرآن در آن مورد باشد، باید به آن استناد کنیم، چرا که «القرآن يفسّر بعضه بعضا» پس از آن اگر اثری از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و یا ائمه معصومین علیهم السّلام در مورد باشد به آن استناد می‌کنیم و پس از آن اگر احادیثی از طریق عامه از ائمه معصومین علیهم السّلام روایت شده مشروط بر آنکه مخالف اعتقادات و احکام ما نباشد را اخذ می‌کنیم؛ زیرا امام صادق علیه السّلام فرمود: «اگر حادثه‌ای پدید آمد که حکم آن در (۱) نهج البلاغه، نامه ۷۷.
درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۱، ص: ۲۲۱
مرویّات از ما نباشد، ببینید آنچه عامه از علی علیه السّلام نقل می‌کنند به آن عمل کنید».

و بعد از آن اگر از این مورد فهم مراد خدا حاصل نشد، رجوع به اقوال اصحاب تفسیر می کنیم و آنچه موافق قرآن و اصحاب امامیه است می‌پذیریم؛ زیرا اگر از جهت استناد اعتمادی نداشته باشیم از جهت موافقت در فحوا اعتماد خواهیم داشت؛ چرا که پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود: «إنّ علی کلّ حقّ حقیقهٔ و علی کلّ صواب نورا ممّا وافق الکتاب فخذوا به و ما خالف کتاب اللّه فدعوه» «۱».

حاصل آنکه: اتخاذ روش صحیح در تفسیر یکی از شرایط بهره‌مند شدن از قرآن است و گرنه ممکن است انسان گمراه شود.

قسمت دوم: موانع بهره‌مند شدن از قرآن

اشاره

همانگونه که بعضی از چیزها جزء شرایط بهره‌مند شدن از قرآن بود که اگر آن شرایط در فردی نبود نمی‌توانست از قرآن سودی ببرد، برخی از امور نیز مانع از درک صحیح معارف قرآنی هستند و اینها نیز از قرآن استفاده می‌شود. بنابراین، صرف تحقق شرایط برای بهره‌مندی از قرآن کافی نیست بایـد موانع و سـد راه فهم، نیز بر طرف شود لذا اگر کسـی مبتلا به این موانع باشد نمی‌تواند از قرآن بهره ببرد و اهم آنها عبارت است از:

۱- «نفهمی»:

وَ إِذا ما أُنْزِلَتْ سُورَةٌ نَظَرَ بَعْضُهُمْ إِلی بَعْضٍ هَلْ یَراکُمْ مِنْ أَحَدٍ ثُمَّ انْصَرَفُوا صَرَفَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لا یَفْقَهُونَ «۲».

یعنی: «هر گاه سوره‌ای نازل شود بعضـی از آنها به بعضـی دیگر از راه تمسـخر و انکار اشاره کرده و می گویند آیا شـما را کسـی از مؤمنان دیـده و شـناخته یا نه؟ آنگاه همه بر می گردنـد، خـدا دلهایشان بر گردانـد که مردمی بسیار بی شـعور و نفهم و نادانند». (۱) تفسیر صافی، ج ۱، مقدمه ۱۲، ص ۴۷.

(۲) سوره توبه، آیه ۱۲۷.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۱، ص: ۲۲۲

این آیه طبق بیان مفسـرین، درباره افرادی است که در جلسه در محضـر رسول خدا حضور داشتند، وقتی آیه‌ای نازل می‌شد، تصمیم می گرفتند که از جلسه خارج شوند تا این نغمه آسـمانی را نشنوند، اما از آن بیم داشتند که به هنگام خروج، کسی آنها را ببیند، لذا آهسته از یکدیگر سؤال می کردند آیا کسی متوجه ما نیست؟ آیا کسی شما را می‌بیند؟ «هل یریکم من أحد» و همینکه اطمینان پیدا می کردند که جمعیت به سـخنان پیامبر صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم مشـغول می‌باشـند و متوجه آنها نیستند از مجلس بیرون می‌رفتند «ثمّ انصرفوا».

در پایـان آیه، به علت این امر اشاره کرده که چرا عـده‌ای این چنین هسـتند و از فراگیری آیات خـدا و احکام الهی گریزاننـد؟ چون قوم نفهم و بی فکرند. بنابراین، نفهمی یکی از موانع بهره‌مند شدن از قرآن است.

۲- «استکبار»:

وَ أَمَّا الَّذِینَ کَفَرُوا أَ فَلَمْ تَکُنْ آیاتِی تُتْلی عَلَیْکُمْ فَاسْتَکْبَرْتُمْ وَ کُنْتُمْ قَوْماً مُجْرِمِینَ «۱».

یعنی: «اما آنانکه به خدا کافر شدند (چون از شدت عذاب جهنم بنالند به آنها گوییم) آیا بر شـما آیات ما را تلاوت نکردند و شـما

تکبر و عصیان کردید و مردمی بد کار و مجرم بودید».

و در آیه دیگر خطاب به کفار، کفر و سر پیچی آنها معلول استکبار و خود بزرگ بینی آنها دانسته شده:

أَ فَكُلَّما جاءَكُمْ رَسُولٌ بِما لا تَهْوى أَنْفُسُكُمُ اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقاً كَذَّبْتُمْ وَ فَرِيقاً تَقْتُلُونَ «۲».

یعنی: «آیا هر گاه پیامبری به شما مبعوث شد که برنامه‌های وی مخالف با امیال شما بود تکبر می‌ورزید پس عده‌ای را تکذیب کرده و عده‌ای را نیز به قتل (۱) سوره جاثیه، آیه ۳۱.

(۲) سوره بقره، آیه ۸۷.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۲۲۳

می‌رسانید».

به هر حال، حالت استکباری در انسان مانع از آن است که انسان در برابر انبیا و دستوراتشان سر تعظیم فرود آورد لذا فراعنه (مخالفین موسی علیه السّلام و برادرش هارون) می‌گفتند:

أَ نُؤْمِنُ لِبَشَرَيْنِ مِثْلِنا وَ قَوْمُهُما لَنا عابِدُونَ «۱».

یعنی: «آیا ما به دو بشر همانند خودمان ایمان بیاوریم در حالی که طائفه آنان ما را اطاعت می‌کردند».

و یا سران قوم نوح برای اینکه مردم به آن حضرت ایمان نیاورند به آنها می‌گفتند:

وَ لَئِنْ أَطَعْتُمْ بَشَراً مِثْلَكُمْ إِنَّكُمْ إِذاً لَخاسِرُونَ «۲».

یعنی: «اگر بشری مثل خود را اطاعت کنید بسیار زیان کار خواهید بود».

اینها همه حکایت از نوعی حالت استکباری در آن افراد داشت که حاضر نمی‌شدند که به پیامبر عصر خود ایمان بیاورند. پس می‌توان این حالت را یکی از موانع فهم حقیقت دانست و کسانی که مبتلا به این حالت هستند قهرا از قرآن بهره‌ای نمی‌توانند داشته باشند.

۳- «کفر»:

اشاره

وَ كَذلِكَ أَنْزَلْنا إِلَيْكَ الْكِتابَ فَالَّذِينَ آتَيْناهُمُ الْكِتابَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَ مِنْ هؤُلاءِ مَنْ يُؤْمِنُ بِهِ وَ ما يَجْحَدُ بِآياتِنا إِلَّا الْكافِرُونَ «۳».

یعنی: «و همچنانکه به رسولان پیشین، کتاب آسمانی فرستادیم بر تو هم ای رسول! قرآن را نازل کردیم، پس آنانکه به آن کتب که برایشان فرستادیم ایمان آوردند به این کتاب نیز ایمان آرند و از این گروه (اهل مکه) هم بعضی ایمان آورند و به جز کافران هیچکس آیات ما را انکار نخواهد کرد».

و همچنین از آیه ۴۴ سوره فصّلت استفاده می‌شود که اساسا کفار در گوششان بسته (۱) سوره مؤمنون، آیه ۴۷.

(۲) سوره مؤمنون، آیه ۳۴.

(۳) سوره عنکبوت، آیه ۴۷.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۲۲۴

بوده و نوعی سنگینی در آن است که صدای رسای قرآن را نمی‌شنوند.

به هر حال، انسان در صورتی می‌تواند از قرآن بهره بگیرد که در سلک مؤمنین قرار گیرد و گر نه شخص در حالی که کافر است

هیچ بهره‌ای از قرآن نخواهد داشت بلکه دائم در خلاف جهت قرآن است و همین باعث سقوط و عذاب او خواهد بود؛ زیرا رسیدن به کمال و آرمیدن در مقام قرب، محصول ایمان و عمل صالح عبد است و ایمان و عمل صالح نیز، فرع بر درک معارف حقه الهیّه است و مرکز درک انسان نیز قلب و حقیقت او خواهد بود. و قلب کافر به خاطر کفری که دارد از هیچ نوع لطافتی برخوردار نبوده و در برابر احکام الهی و دستورات او کمترین نرمش و انعطاف را نشان نمی‌دهد، لذا در قرآن کریم قلب کافر به سنگ خارا و یا سخت‌تر از آن تشبیه شده است:

ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُکُمْ مِنْ بَعْدِ ذلِکَ فَهِیَ کَالْحِجارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً ... «۱».

و در آیات دیگر می‌فرماید خداوند به عنوان پاداش کفرشان بر قلب و مجاری ادراکشان مهر زده است به طوری که قادر بر درک و فهم معارف حقه قرآنی نیستند:

خَتَمَ اللَّهُ عَلی قُلُوبِهِمْ وَ عَلی سَمْعِهِمْ وَ عَلی أَبْصارِهِمْ غِشاوَةٌ ... «۲». و در آیه‌ای از زبان خود آنها نقل می‌کند که با صراحت می‌گویند قلب ما بسته و قفل زده است و ما از حرفهای تو چیزی نمی‌فهمیم چنانکه قوم شعیب به آن حضرت می‌گفتند:

یا شُعَیْبُ ما نَفْقَهُ کَثِیراً مِمَّا تَقُولُ «۳». و یا در آیه دیگر آمده است که می‌گفتند:

وَ قالُوا قُلُوبُنا غُلْفٌ «۴».

با توجه به این مسائل معلوم است که کفار در حال کفرشان قادر بر درک حقایق قرآنی نیستند تا رستگار شوند پس باید اول به خدا و رسول او ایمان بیاورند و سپس (۱) سوره بقره، آیه ۷۴.

(۲) سوره بقره، آیه ۷.

(۳) سوره هود، آیه ۹۱.

(۴) سوره بقره، آیه ۸۸.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۲۲۵

از قرآن بهره‌مند شوند.

تذکر:

باید توجه داشت در این رابطه «نفاق» هم حکم کفر را دارد بلکه از نظر عواقب، عواقبی بدتر از کفر را دارد، لذا منافقین در جهنم در درک اسفل آن قرار دارند:

إِنَّ الْمُنافِقِینَ فِی الدَّرْکِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ «۱» و قرآن همان تعبیراتی که در رابطه با کفار داشت که مجاری ادراک آنها را مهر زده معرفی می‌فرمود: در رابطه با منافقین نیز مسئله به همین منوال است:

فَطُبِعَ عَلی قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لا یَفْقَهُونَ «۲».

بنا بر این، منافقین نیز تا خود را از کفر باطنی نجات ندهند، از قرآن بهره‌ای نخواهند برد.

۴- «فسق»:

در رابطه با فسق و فاسقین نیز آیاتی در قرآن کریم است که می‌رساند خداوند فاسقین را هدایت نمی‌کند و یا از فاسقین راضی نمی‌شود حتی اگر پیامبر اسلام از آنها راضی شود:

فَإِنْ تَرْضَوْا عَنْهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لا یَرْضی عَنِ الْقَوْمِ الْفاسِقِینَ «۳».

و یا در آیه دیگر می‌فرماید:
وَ اللَّهُ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الْفاسِقِینَ «۴».
و در جای دیگر می‌فرماید: فاسقین اگر اموالشان را (خواه با میل و رغبت و خواه با کراهت) انفاق بکنند، مورد پذیرش قرار نخواهد گرفت:
قُلْ أَنْفِقُوا طَوْعاً أَوْ کَرْهاً لَنْ یُتَقَبَّلَ مِنْکُمْ إِنَّکُمْ کُنْتُمْ قَوْماً فاسِقِینَ «۵». (۱) سوره نساء، آیه ۱۴۵.
(۲) سوره منافقون، آیه ۳.
(۳) سوره توبه، آیه ۹۶.
(۴) سوره توبه، آیه ۲۴.
(۵) سوره توبه، آیه ۵۳.
درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۱، ص: ۲۲۶
با توجه به این وضعی که برای فسقه است و بخاطر فسق‌شان کاملا مطرود دربار الهی هستند، قهرا با داشتن چنین حالتی، از قرآن بهره‌مند نخواهند شد؛ زیرا بهره‌مندی از قرآن در نزدیک شدن به خداوند و پذیرش اعمال و کسب رضای خدا ظاهر می‌شود که اینان ندانند.

۵- «ظلم»:

ستمگری نیز یکی از موانع بهره‌مند شدن از قرآن است چنانکه در آیه‌ای از قرآن، به این مطلب اشاره شده است: قرآنی که شفاء امراض روحی مؤمنین و مایه نزول رحمت برای آنان است برای ستمگران مایه بدبختی و خسارت است:
وَ نُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ ما هُوَ شِفاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِینَ وَ لا یَزِیدُ الظَّالِمِینَ إِلَّا خَساراً «۱».

۶- «پیروی از هوای نفس»:

با مراجعه به آیات و روایات، روشن می‌شود که انسان در اثر تبعیت از هواهای نفسانی، مجاری ادراک او بسته می‌شود و دیگر قادر بر درک حقایق الهیه (هر چند هم که روشن باشد) نخواهد شد. و اساسا در قرآن کریم، شخص تابع هوای نفس بنده نفس و هوا پرست در حدی که نفس را معبود خود قرار داده معرفی شده است:
أَ فَرَأَیْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلهَهُ هَواهُ وَ أَضَلَّهُ اللَّهُ عَلی عِلْمٍ وَ خَتَمَ عَلی سَمْعِهِ وَ قَلْبِهِ وَ جَعَلَ عَلی بَصَرِهِ غِشاوَةً فَمَنْ یَهْدِیهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ أَ فَلا تَذَکَّرُونَ «۲».
یعنی: «ای رسول ما! می‌نگری آن را که هوای نفسش را خدای خود قرار داده و خدا او را دانسته (و پس از اتمام حجت) گمراه ساخته و مهر (قهر) بر گوش و دل او نهاده و بر چشم وی پرده ظلمت کشیده، پس او را بعد از خدا دیگر چه کسی هدایتش خواهد کرد؟ آیا متذکر این معنا نمی‌شوید؟ (که جز راه خدا پرستی دیگر همه راهها گمراهی است)».
بنابر این، برای انسان هوا پرست امکان درک معارف قرآنی و بهره‌وری از آن (۱) سوره اسراء، آیه ۸۲.
(۲) سوره جاشیه، آیه ۲۳.
درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۱، ص: ۲۲۷
نیست؛ زیرا خود با اختیار خود، راههای درک حقایق را بروی خود بسته و مسدود کرده است. اینها و دهها موانع دیگر که ما را

یارای بررسی همه آنها در اینجا نیست.

در پایان درس، شرایط بهره‌مند شدن از قرآن و موانع آن بجاست از باب ختامه مسک به کلامی از امام صادق علیه السّلام در این رابطه اشاره کنیم که آن حضرت در ضمن حدیثی طولانی چنین فرمود:

«و اعلموا- رحمکم اللّه- أنّه من لم یعرف من کتاب اللّه عزّ و جلّ الناسخ من المنسوخ و الخاصّ من العام و المحکم من المتشابه و الرّخص من العزائم و المکّیّ من المدنی و أسباب التّنزیل و المبهم من القرآن فی ألفاظه المنقطعهٔ و المؤلّفهٔ و ما فیه من علم القضاء و القدر و التّقدیم و التّأخیر و المبیّن و العمیق و الظّاهر و الباطن و الإبتداء و الإنتهاء و السّؤال و الجواب و القطع و الوصل و المستثنی منه و الجار فیه و الصّیغهٔ لما قبل ممّا یدلّ علی ما بعد و المؤکّد منه و المفصّل و عزائمه و رخصهٔ و مواضع فرائضه و أحکامه و معنی حلاله و حرامه الّذی هلک فیه الملحدون و الموصول من الألفاظ و المحمول علی ما قبله و علی ما بعده، فلیس بعالم بالقرآن و لا هو من أهله ...» «۱».

یعنی: «بدانید خدایتان رحمت کند! که هر کس [به هنگام بررسی در کتاب خدای عز و جل ناسخ را از منسوخ، خاص را از عام، محکم را از متشابه، احکام جایز را از احکام قطعی، مکی را از مدنی، اسباب نزول، الفاظ و جملات مبهم قرآن، آیات مربوط به قضا و قدر، تقدیم و تأخیر آیات از یکدیگر، واضح و پر عمق، ظاهر و باطن، ابتدا و انتها، سؤال و جواب، قطع و وصل، مستثنا را از مستثنا منه، تمییز نمی‌دهد و بین خصوصیت حوادث گذشته و ویژگی حوادث آینده، فرق نمی‌گذارد، مؤکد را با مفصل، عزیمت را با رخصت و مواضع واجبات و احکام را مخلوط می‌کند، حلال را به جای حرام می‌گیرد، حرامی که ملحدان در آن هلاک شدند و نمی‌داند فلان جمله مربوط به ما قبل یا ما بعد است و یا اصلا ربطی به قبل و بعد (۱) مقدمه تفسیر برهان، ص ۱۸ و ۱۹ و تفسیر المیزان، ج ۳، ص ۸۴.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۲۲۸

خود ندارد، چنین کسی عالم به قرآن نبوده، اصلا اهل قرآن نیست».

از این حدیث شریف استناد می‌شود که برای بهره‌مند شدن از قرآن، شرایطی است که اگر آنها نباشد طرف حق ملاحظه در قرآن و استخراج معانی و مفاهیم بلند آن را نخواهد داشت.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۲۲۹

سؤالات:

۱- شرایط علمی بهره‌مند شدن از قرآن را با ذکر نام علوم مورد نیاز، بیان کنید.

۲- شرایط نفسانی بهره‌مند شدن از قرآن را با توجه به دلایل مربوط به هر یک توضیح دهید.

۳- منظور از اتخاذ روش صحیح در فهم و تفسیر قرآن چیست؟ کاملا توضیح دهید.

۴- موانع بهره‌مند شدن از قرآن را با توجه به دلایل مربوط به هر یک، بیان کنید.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۲۳۱

درس دهم وحی یا شعور مرموز

اشاره

در رابطه با «وحی»، مباحث بسیاری قابل طرح است که ما در حد این نوشتار به بخشی از آنها اشاره می‌کنیم و آنها عبارتند از:

۱- وحی در لغت.

۲- وحی در قرآن و سنّت.

۳- وحی از دیدگاه فلاسفه قدیم.

۴- وحی از دیدگاه فلاسفه جدید.

۵- وحی از دیدگاه دانشمندان مادی.

۶- آیا وحی زاییده نبوغ است؟

۷- حقیقت وحی چیست؟

۸- امکان وحی.

۹- کیفیت وحی به پیامبران.

۱۰- پیامبر چگونه یقین می‌کند که وحی از سوی خداست؟

۱۱- افسانه غرانیق یا افترایی دیگر بر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم.

۱۲- آغاز نزول وحی.

۱۳- انقطاع وحی.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۲۳۲

۱- وحی در لغت

«وحی» در لغت در معانی زیادی به کار رفته است از جمله؛ اشارت، کتابت، نوشته، رساله، پیغام، سخن پوشیده، کلام مخفی، اعلام در خفا، شتاب و عجله، هر چه از کلام یا نوشته یا پیغام یا اشاره که به دیگری القاء و تفهیم شود.

و سپس غلبه یافته است به آنچه که خداوند به پیامبران خود القاء می‌کند:

وحی آمد سوی موسی از خدا بنده ما را چرا کردی جدا

(مولوی)

در آن وقت وحی از جلیل الصفات بیامد به عیسی علیه الصلواهٔ

(سعدی) راغب در مفردات می‌گوید: «وحی» به معنای «اشاره سریع» است و به همین جهت به کارهای سریع وحی گفته می‌شود و به سخنان رمزی و آمیخته با کنایه که با سرعت رد و بدل می‌گردد نیز این واژه اطلاق می‌گردد که گاه با اشاره و گاه با کتابت حاصل می‌شود. و سپس به معارف الهیه که به انبیا و اولیا القاء می‌گردد واژه «وحی» اطلاق شده است «۱».

خلیل بن احمد در کتاب «العین» معنای اصلی وحی را «نوشتن و کتابت» گرفته است. و ابن منظور در لسان العرب، «وحی» را به معنای اشاره، کتابت، رسالت و الهام و سخن پنهانی و هر چیزی که به دیگری القاء شود ذکر کرده است.

از مجموع این سخنان استفاده می‌شود که وحی در اصل، همان «اشاره سریع» و سخنان رمزی و پیامهای مخفیانه وسیله نامه یا اشاره است و از آنجا که تعلیم معارف الهیه به پیامبران بزرگ به صورت مرموزی انجام گرفته این واژه در آن به کار رفته است. (۱) مفردات راغب، ماده وحی.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۲۳۳

مرحوم شیخ مفید در «شرح اعتقادات» می‌گوید: اصل «وحی» به معنای کلام مخفی است سپس به هر چیزی که مقصود از آن فهماندن مطلبی به مخاطب است به گونه‌ای که از دیگران پنهان بماند اطلاق شده و هنگامی که «وحی» به خداوند نسبت داده شود،

منظور از آن پیامهایی است که مخصوص رسولان و پیامبران است «۱».

۲- وحی در قرآن و سنت

اشاره

از آیات قرآن و روایات اهل بیت علیهم السّلام استفاده می‌شود که «وحی» در معانی مختلفی به کار رفته است که بعضی تکوینی و بعضی تشریعی و روی هم رفته در هفت معنای ذیل به کار رفته است که مولا امیر المؤمنین علیه السّلام در پاسخ سؤال شخصی که از «وحی» پرسیده بود، با استعانت از آیات قرآن، آن را در هفت معنا خلاصه و بررسی کرده است:

الف- وحی رسالت و نبوت:

مانند:

إِنَّا أَوْحَيْنـا إِلَيْـكَ كَما أَوْحَيْنا إِلى نُوحٍ وَ النَّبِيِّينَ مِنْ بَعْـدِهِ وَ أَوْحَيْنا إِلى إِبْراهِيمَ وَ إِسْـماعِيلَ وَ إِسْحاقَ وَ يَعْقُوبَ وَ الْأَسْباطِ وَ عِيسى وَ أَيُّوبَ وَ يُونُسَ وَ هارُونَ وَ سُلَيْمانَ وَ آتَيْنا داوُدَ زَبُوراً «۲».

یعنی: «ما به تو وحی فرستادیم همانگونه که به نوح و پیامبران بعد از او وحی فرستادیم. و به ابراهیم و اسماعیل و اسحق و یعقوب و اسباط (طوایف بنی اسرائیل) و عیسی و ایوب و یونس و هارون و سلیمان وحی نمودیم و به داوود زبور دادیم».

ب- وحی به معنای الهام:

مانند:

وَ أَوْحى رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ ... «۳».

یعنی: «پروردگارت به زنبور عسل وحی فرستاد ...». (۱) سفینهٔ البحار، ج ۲، ص ۶۳۸.

(۲) سوره نساء، آیه ۱۶۳.

(۳) سوره نحل، آیه ۶۸.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۱، ص: ۲۳۴

و مانند:

وَ أَوْحَيْنا إِلى أُمِّ مُوسى أَنْ أَرْضِعِيهِ ... «۱».

یعنی: «ما به مادر موسی وحی (الهام) فرستادیم که او را شیر ده و هنگامی که بر او ترسیدی او را به دریا بیفکن و نترس و غمگین مباش که ما او را به تو باز می‌گردانیم و او را از رسولان قرار می‌دهیم».

ج- وحی به معنای اشاره:

مانند:

فَخَرَجَ عَلى قَوْمِهِ مِنَ الْمِحْرابِ فَأَوْحى إِلَيْهِمْ أَنْ سَبِّحُوا بُكْرَةً وَ عَشِيًّا «۲».

یعنی: «ذکریا از محراب عبادتش به سوی مردم بیرون آمد و با اشاره به آنها گفت:

صبح و شام خدا را تسبیح گویید».

د- وحی به معنای تقدیر:

مانند:

وَ أَوْحی فِی کُلِّ سَماءٍ أَمْرَها «۳».

یعنی: «خداوند در هر آسمانی تقدیر و تدبیر لازم را فرمود».

ه- وحی به معنای امر:

مانند:

وَ إِذْ أَوْحَیْتُ إِلَی الْحَوارِیِّینَ أَنْ آمِنُوا بِی وَ بِرَسُولِی «۴».

یعنی: «بخاطر بیاور هنگامی را که به حواریین امر کردم که به من و فرستاده من ایمان بیاورید».

و- وحی به معنای دروغپردازی و القائات شیطانی:

مانند:

وَ کَذلِکَ جَعَلْنا لِکُلِّ نَبِیٍّ عَدُوًّا شَیاطِینَ الْإِنْسِ وَ الْجِنِّ یُوحِی بَعْضُهُمْ إِلی بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُوراً «۵». (۱) سوره قصص، آیه ۷.

(۲) سوره مریم، آیه ۱۱.

(۳) سوره فصلت، آیه ۱۲.

(۴) سوره مائده، آیه ۱۱۱.

(۵) سوره انعام، آیه ۱۱۲.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۲۳۵

یعنی: «این چنین در برابر هر پیامبری دشمنی از شیاطین انس و جن قرار دادیم که سخنان فریبنده و دروغ را به طور سری به یکدیگر می‌گفتند».

ز- وحی به معنای خبر:

مانند:

وَ جَعَلْناهُمْ أَئِمَّةً یَهْدُونَ بِأَمْرِنا وَ أَوْحَیْنا إِلَیْهِمْ فِعْلَ الْخَیْراتِ «۱».

یعنی: «و آنها را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما هدایت می‌کردند و انجام کارهای نیک را به آنها خبر دادیم» «۲».

البته بعضی از این اقسام هفتگانه می‌تواند شاخه‌هایی داشته باشد که بر حسب آن، موارد استعمال «وحی» در کتاب و سنت افزایش خواهد یافت و لذا «تفلیسی» در کتاب «وجوه القرآن» وحی را بر ده وجه شمرده و بعضیها عدد را از این هم بیشتر دانسته‌اند.

اما از یک نظر از مجموع موارد استعمال «وحی» و مشتقات آن می‌توان نتیجه گرفت که وحی از سوی پروردگار دو گونه است: «وحی تشریعی» و «وحی تکوینی»؛ وحی تشریعی همان است که بر پیامبران فرستاده می‌شد و رابطه خاصی میان آنها و خدا بود که فرمانهای الهی و حقایق را از این طریق دریافت می‌داشتند.

«وحی تکوینی» در حقیقت همان غرایز و استعدادها و شرایط و قوانین تکوینی خاصی است که خداوند در درون موجودات مختلف جهان قرار داده است.

۳- وحی از دیدگاه فلاسفه قدیم

اشاره

فلاسفه قدیم بر اساس مقدماتی معتقد بودند که «وحی» عبارت است از اتصال فوق العاده نفس پیامبر با «عقل فعال» که سایه آن بر عالم حس مشترک و خیال نیز گسترده می‌شود «۳». (۱) سوره انبیاء، آیه ۷۳.

(۲) بحار، ج ۱۸، ص ۲۵۴.

(۳) در این رابطه به گوهر مراد لاهیجی، ص ۲۵۷ مراجعه کنید.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۱، ص: ۲۳۶

در توضیح این مطلب باید گفت: آنها از یک سو معتقد بودند که روح انسانی دارای سه قوه است: «حس مشترک» که با آن صور محسوسات را ادراک می کند، و «قوه خیال» که با آن صورتهای جزئیه ذهنی را درک می‌نماید، و «قوه عقلیه» که با آن صور کلیه را درک می کند.

از سوی دیگر به افلاک نه گانه بطلیموسی معتقد بودند و برای افلاک نفس مجرد (همچون روح برای بدن ما) قائل بودند، و می‌افزودند که: این نفوس فلکی از موجودات مجردی به نام «عقول» الهام می گیرند و به این ترتیب «نه عقل» مربوط به «افلاک نه گانه» قائل بودند.

از سوی سوم عقیده داشتند که نفوس انسانی و ارواح آنها برای فعلیت یافتن استعدادها و درک حقایق، باید از وجود مجردی که آن را «عقل فعال» می‌نامیدند کسب فیض کنند که نامش عقل دهم یا «عقل عاشر» است و نام «عقل فعال» را به این مناسبت بر آن می گذارند که سبب فعلیت استعدادهای عقول جزئیه بود.

از سوی چهارم: معتقد بودند که هر قدر روح انسان قویتر باشد ارتباط و اتصالش با عقل فعال که منبع و خزانه معلومات است بیشتر خواهد بود، بنابر این، یک روح قوی و کامل می‌تواند در کوتاهترین مدت وسیعترین معلومات را به فرمان خدا از «عقل فعال» کسب کند.

و همچنین هر اندازه قوه خیال قویتر باشد بهتر می‌تواند این مفاهیم را در لباس صورتهای حسی قرار دهد. و هر اندازه حس مشترک قویتر گردد انسان صور محسوسه خارجیه را بهتر درک می کند.

سپس از مجموع این مقدمات، چنین نتیجه می گرفتند: روح پیامبر چون فوق العاده قوی است رابطه و اتصالش با عقل فعال بسیار زیاد است و به همین دلیل می‌تواند در اکثر اوقات معلومات را به صورت کلی از عقل فعال بگیرد و از آنجا که قوه خیال او نیز بسیار قوی است و در عین حال تابع قوه عقلیه است، می‌تواند صورتهای محسوسه مناسبی به آن صور کلیه که از عقل فعال دریافت داشته، بدهد

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۱، ص: ۲۳۷

و در لباسهای حسی در افق ذهن خود ببیند، مثلا اگر آن حقایق کلی از قبیل معانی و احکام باشد به صورت الفاظی بسیار موزون و در نهایت فصاحت و بلاغت از زبان شخص در نهایت کمال بشنود. و چون قوه خیالیه او تسلط کامل بر حس مشترک دارد می‌تواند به این صور جنبه حسی دهد و پیامبر آن شخص را با چشم ببیند و الفاظش را با گوش بشنود «۱». طبق این نظریه نتایج ذیل به دست

می آید:

اولا:

پیک وحی خدا همان عقل فعال است که به فرمان خدا فیض علم به پیامبر می‌بخشد.

ثانیا:

وحی چیزی جز ارتباط قوی با عقل فعال و سپس تجسم حقایق عقلی در آستانه «حس و خیال» نیست.

ثالثا:

فرشته‌ای به صورت حسی در واقع وجود ندارد و صدایی در کار نیست، بلکه این قدرت قوه خیالیه پیامبر است که چنین صورت و صدایی را در افق ذهن ایجاد کرده و سپس قدرت حس مشترک آن را به صورت یک امر محسوس در حاسّه پیامبر منعکس ساخته است.

رابعا:

طرز ادراک پیامبر هنگام وحی درست وارونه طرز ادراکات ماست؛ زیرا ما اول از طریق حس چیزی را درک می کنیم، سپس صورت ذهنی آن در قوه خیال ایجاد می گردد و بعد از آن به صورت یک مفهوم کلی عقلی آن را در می‌یابیم، اما پیامبر، نخست با اتصال و ارتباط با عقل فعال حقایق کلیه را درک می کند، سپس سایه آن بر افق خیال و بعد از آن بر افق حس او می‌افتد و صورتهایی مناسب آن حقایق در خیال و حس او منعکس می گردد.

بررسی:

اشاره

این تفسیری که فلاسفه پیشین برای «وحی» کرده‌اند با تمام زحماتی که برای جمع و جور کردن مقدمات آن بر خود هموار ساخته‌اند، از جهات گوناگونی (۱) در رابطه با افلاک نه گانه و عقول ده گانه به کتابهای اسفار و منظومه سبزواری و گوهر مراد لاهیجی مراجعه کنید. ضمنا کتابهای تفسیر نمونه، ج ۲۰، ص ۴۹۲ و تفسیر موضوعی پیام قرآن، ج ۱، ص ۲۳۲ و رهبران بزرگ و مسئولیتهای بزرگتر، آقای مکارم از ص ۱۹۱ را ببینید.
درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۲۳۸
قابل ایراد و خدشه است؛ زیرا:

اولا:

این نظریه متکی به یک سلسله مقدماتی است که امروز بسیاری از آنها مردود شناخته شده، از جمله افلاک نه گانه بطلمیوسی و نفوس و عقولی که متعلق به آنهاست جزء اساطیر محسوب می‌شود چرا که هیچ دلیلی بر اثبات آنها در دست نیست و یا حتی دلایلی بر خلاف آن اقامه شده است. فیلسوف معروف خواجه نصیر الدین طوسی ادله وجود عقول عشره را به کلی مردود دانسته و در عبارت کوتاه و فشرده خود می گوید: «و أدلّة وجوده مدخولة» «۱» (یعنی دلایل وجود عقول همگی مخدوش است) گرچه اصل وجود عقول منع عقلی نداشته و از محالات نیست.

و در کتاب «ایضاح المقاصد عن حکمة عین القواعد» «۲» نیز بیانات مشروحی در ابطال ادله فلاسفه پیشین در اثبات عقول دیده می‌شود.

ثانیا:

این فرضیه با آنچه از آیات قرآن به روشنی درباره وحی استفاده می‌شود هماهنگ نیست؛ زیرا آیات قرآن با صراحت کامل وحی را یک نوع ارتباط با خدا می‌شمرد که گاه از طریق الهام به قلب و گاه به واسطه فرشته وحی و یا شنیدن امواج صوتی، صورت می گیرد و اعتقاد به اینکه اینها نتیجه فعالیت قوه خیالیه و حس مشترک و مانند آن است، بسیار بی‌پایه و ناهماهنگ با آیات قرآن است.

ثالثا:

ایراد دیگر این نظریه این است که پیامبر را همردیف فلاسفه و نوابغ می‌شمرد لکن با عقلی قویتر و روحی نیرومندتر، در حالی که می‌دانیم راه وحی از راه ادراکات عقلیّه جداست، این دسته از فلاسفه بی‌آنکه توجه داشته باشند به تخریب مبانی وحی و نبوت پرداخته‌اند و در واقع: چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند.

با توضیحاتی که در مباحث آینده داده می‌شود، ایرادات این نظریه روشنتر (۱) شرح تجرید الإعتقاد علامه، ص ۱۳۱.

(۲) متن این کتاب از دبیران کاتب قزوینی و شرح آن از علامه حلی است.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۱، ص: ۲۳۹

می‌شود.

۴- وحی از دیدگاه فلاسفه جدید

اشاره

این گروه از فلاسفه به طور خلاصه، «وحی» را به عنوان یکی از مظاهر «شعور باطن» یا «شعور ناآگاه» می‌شمرند که گاه از «نبوغ باطنی» و گاه «ریاضت» و تلاش و کوششهای دیگری از این قبیل حاصل می‌شود؛ زیرا روانشناسان جدید برای انسان دو شخصیت قائلند: «شخصیت ظاهر و آگاه» که همان دستگاه ادراک و تفکر و معلومات برخاسته از حواس معمولی است. و «شخصیت نامرئی و ناآگاه» که گاهی از آن به «وجدان مخفی» یا «ضمیر باطن» یا «شعور ناآگاه» تعبیر می کنند و آن را کلید حل بسیاری از مسائل روحی و روانشناسی می‌شمرند. آنها معتقدند منطقه نفوذ و فعالیت شخصیت دوم انسان به مراتب بیش از شخصیت اول و ظاهر

اوست.

برای توضیح بیشتر بد نیست گفتار دانشمند معروف مصری «محمد فرید وجدی» نویسنده دایرهٔ المعارف را درباره تاریخچه این نظریه نقل کنیم و سپس به بررسی در پیرامون آن به پردازیم:

او در ماده «وحی» در دایرهٔ المعارف می‌گوید: «غربیها تا قرن شانزده میلادی مانند سایر ملتها قائل به وحی بودند؛ چون کتابهای مذهبی آنان پر از اخبار انبیا بود، علم جدید آمد و قلم روی کلیه مباحث روحی و ما ورای طبیعی کشید و مسئله وحی نیز جزء خرافات قدیمی شمرده شد و آن را معلول سوء استفاده مدعیان نبوت یا مولود بیماریهای روحی دانستند!!! قرن نوزده میلادی فرا رسید (سال ۱۸۴۶ بود) جهان روح به وسیله دانشمندان به کمک دلایل حسی اثبات گردید، مسئله وحی نیز مجددا زنده شد، این مباحث را روی اسلوب تجربی و عملی دنبال کردند و به نتایجی رسیدند که هر چند با نظریه علمای اسلامی تفاوت داشت اما قدم برجسته بسوی اثبات موضوع مهمی محسوب می‌شود که روزی از خرافات شمرده می‌شود.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۲۴۰

این جمعیت روی مباحث روحی مطالعه کردند و تا کنون (هنگام تألیف دایرهٔ المعارف) پنجاه جلد کتاب بزرگ از طرف جمعیت مزبور پیرامون مطالب فوق نگاشته شده و بسیاری از مسائل روحی به کمک آنها حل گردید از جمله مسئله وحی بود «۱».

به هر حال، با مراجعه به آراء آنها معلوم می‌شود که جان کلام آنها این است که «وحی» تجلی شعور ناآگاه است که به مراتب از شعور آگاه قویتر و نیرومندتر است و چون پیامبران مردان فوق العاده‌ای بودند وجدان مخفی آنها نیز بسیار نیرومندتر بوده و تراوشهای آنها فوق العاده مهم و قابل ملاحظه بوده است.

بررسی:

مطابق این فرضیه «وحی» یک رابطه خاص با جهان ما ورای طبیعت و مغایر با روابط فکری و عقلی سایر افراد انسان نیست و به وسیله یک موجود روحانی مستقل از وجود ما به نام پیک وحی، یا فرشته، صورت نمی‌گیرد بلکه بازتاب و انعکاس ضمیر مخفی خود پیامبران است.

اولا:

این نظر همانند نظر فلاسفه قدیم که «وحی» را همان ارتباط با عقل فعال می‌دانستند، فاقد هر گونه دلیل است، شاید آنها هم که «وحی» را چنین تفسیر کرده‌اند قصد ندارند آن را به عنوان یک حقیقت اثبات شده معرفی کنند و همین قدر خواسته‌اند بگویند که پدیده وحی با علوم جدید سازگار است و می‌توان آن را به عنوان تجلی شعور ناآگاه پیامبر، تفسیر کرد.

واضحتر بگوییم بسیاری از دانشمندان اصرار دارند که تمام پدیده‌های جهان را با اصولی که از علم شناخته‌اند تطبیق دهند و به همین دلیل به هر پدیده تازه‌ای روبرو می‌شوند تلاش می‌کنند آن را در چارچوب اصول شناخته شده علمی خود جای دهند، حتی اگر دلیلی بر اثبات مقصد خود نداشته باشند به بیان فرضیه‌ها قناعت (۱) دایرهٔ المعارف قرن بیستم، ج ۱۰، ص ۷۱۲ ماده وحی.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۲۴۱

می‌کنند «۱».

ولی سخن در این است که این چه اصراری است که تمام حقایق جهان و محتویات فکر انسانی را تنها با همین معلومات تجربی فعلی تفسیر کنیم؟ وقتی ما می‌دانیم حقایق اسرار این جهان منحصر به همین کشفیات علمی امروز نیست و آنچه ما می‌دانیم در برابر

آنچه ما نمی‌دانیم به منزله قطره کوچکی در برابر یک اقیانوس عظیم است، این اصرار و پافشاری بسیار بی‌مورد است. بنابراین، بررسی همه پدیده‌ها بر اساس علوم طبیعی و حتی بررسی رابطه پیامبران الهی با مبدأ، غیب که از امور معنوی است با معیارهای علوم طبیعی امری نامعقول و بی‌نتیجه است.

ثانیا:

علاوه بر بی‌دلیل بودن این نظریه، با اظهارات خود پیامبران نیز سازگار نیست و طرفداران انبیا را قانع نمی‌کند؛ زیرا نخستین نتیجه این توجیه این است که وحی رابطه خاصی با مبدأ جهان هستی نیست و درک پیامبران نسبت به مسائل که به آنها وحی می‌شده مغایرتی با طرز درک ما نسبت به مسائلی که از ضمیر مخفی و شعور ناآگاه ما سرچشمه می‌گیرد، ندارد، جز اینکه آنها در این جهت قویتر و نیرومندتر از ما بوده‌اند.

هر کس که کمترین آشنایی با اظهارات و تعلیمات پیامبران و کتب آسمانی آنها داشته باشد می‌داند که آنها «وحی» را به صورت یک نوع رابطه مخصوص با مبدأ جهان هستی و مغایر با روابط فکری و عقلی دیگر معرفی نموده‌اند بنا بر این، میان اظهارات آنها و آنچه فلاسفه جدید در این زمینه گفته‌اند مناسبتی وجود ندارد.

ثالثا:

در مسائلی که از طریق شعور ناآگاه به انسان القاء می‌شود هر گونه اشتباهی ممکن است رخ دهد؛ زیرا شعور ناآگاه «مانند، شعور ظاهر» مصون از اشتباه و خطا نیست تنها تفاوت میان این دو در محدودیت و توسعه منطقه نفوذ و فعالیت آنهاست، در حالی که خطا و اشتباه در مسائلی که از طریق وحی به پیامبران القاء می‌شده وجود (۱) پیام قرآن، ج ۱، ص ۲۳۴.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۱، ص: ۲۴۲

ندارد و انبیا از هر جهت معصوم و مصون می‌باشند.

۵- وحی از دیدگاه دانشمندان مادی

اشاره

مادیین که چیزی جزء ماده و خواص آن را نمی‌پذیرند، اساسا مسائل دین (از وجود خدا گرفته تا سازمان نبوت و وحی و تکالیف آسمانی و ثواب و عقاب و بهشت و دوزخ) را، سیاست دینی و در حقیقت از باب دروغ مصلحت آمیز می‌دانند و می‌گویند پیامبران مردان اصلاح طلبی بودند و مقرراتی برای اصلاح جامعه بشری در شکل دین آوردند و چون مردم اعصار گذشته تاریک و غرق در جهالت و خرافه بودند پیامبران نظم دینی را در سایه یک سلسله اعتقادات خرافی از مبدأ و معاد نگهداشته‌اند «۱».

بررسی:

برای یک فرد مادی که دایره هستی را منحصر به جهان ماده می‌داند و جز ماده و پدیده‌های آن به چیزی اعتقاد ندارد، درک این نوع مسائل، بسیار مشکل است و تا دیگرگونی عمیقی در طرز تفکر یک فرد مادی به وجود نیاید و به جهانی بالاتر از ماده معتقد نشود هرگز قادر به درک این سنخ مسائل نخواهد بود.

کسانی که ابزار تحقیق آنها لابراتوار و یا چاقوی تشریح و میکروسکوب است و اصرار دارند که به هر حادثه و رویدادی رنگ پدیده مادی بدهند، هرگز نخواهند توانست که با یک فرد الهی که افق دید وی بسیار وسیع است و جهان هستی را منحصر به چهار چوب ماده ندانسته و شعاع وجود را تا مجردات و ما ورای طبیعت گسترده می‌داند، در این مباحث همگام و همفکر شوند.

علت اینکه یک فرد مادی نمی‌تواند به مسائلی مانند وحی، فرشته و ... معتقد گردد، این است که می‌خواهد همه چیز را با ابزار ناقص مادی خود اندازه گیری کند و سپس درباره آنها داوری نماید. در صورتی که با این ابزار با همه نقصی که دارند (۱) قرآن در اسلام، ص ۱۰۸.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۲۴۳

فقط می‌توان درباره وجود و عدم قسمتی از امور مادی داوری نمود و امور معنوی و مجرد از ماده از نظر درجه بندی وجود در مرتبه بالاتری از این ابزار قرار دارند و هیچگاه تحت حکومت آنها واقع نمی‌شوند؛ مثلا هرگز نمی‌توان روح مجرد را با چاقوی تشریح و یا میکروسکوب و یا سایر وسائل مادی مشاهده نمود و از این طریق درباره آن به نفی و اثبات پرداخت.

بنا بر این، تا زمانی که ابزار شناخت یک دانشمند، مادی باشد و فکرش غیر الهی نمی‌تواند جز در پیرامون امور مادی قضاوت نماید، پس ابتدا باید به ما ورای طبیعت معتقد گردد و سپس ابزار شناختش را عوض کند تا بتوان با او به بحث نشست و گر نه بحث با او ثمری نخواهد داشت «۱».

۶- آیا وحی زاییده نبوغ است؟

اشاره

گروهی «وحی» را مولود نبوغ پیامبران دانسته و از این طریق خواسته‌اند از ارزش آن بکاهند. طبق این نظر، میان پیامبران و دیگر نوابغ جهان تفاوتی نیست و افکار هر دو دسته محصول فکر انسان و زاییده نبوغ آنان است.

دارندگان این نظریه چنین می‌گویند: دستگاه آفرینش، افراد نابغه و خیر خواهان بشریت را در دامن خویش پرورش می‌دهد و آنان نیز روی نبوغ ذاتی و افکار عالی خود، جامعه را به اخلاق نیک و اعمال شایسته و رعایت عدالت اجتماعی دعوت نموده و از این رهگذر گامهای مؤثری برای سعادت بشر برمی‌دارند و آنچه را به عنوان دستور و قانون به مردم عرضه می‌دارند جز نتیجه نبوغ و مولود فکر عالی آنان چیز دیگری نیست و هرگز ارتباطی با جهان دیگر ندارد.

«وحی» منبعی جز عقل انسانی و ادراکی جز ادراک معمولی نیست و در طول تاریخ عمر بشر، در هر قرنی نوابغی که عالیترین تجلیات افکار انسانی را دارا بودند، (۱) خدا و پیامبران، جعفر سبحانی، تنظیم رضا استادی، ص ۸۸- ۸۷.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۲۴۴

بروز نموده و خدماتی به جهان انسانیت نموده‌اند.

برخی از آنان گام را فراتر نهاده وجود نبوغ را معلول یک سلسله حوادث و اتفاقات روانی دانسته و کوشیده‌اند که با بررسیهای وهمی و پنداری، این علل را در زندگی پیامبران نیز پیدا کنند.

عواملی که موجب بالا رفتن استعداد و پیدایش نبوغ می‌گردد در نظر آنان به قرار زیر است:

۱- «عشق»:

عشق طولانی سبب می‌شود که عاشق صحنه‌های رؤیایی در سر به پروراند و فکر وی در طول این مدت سریع و پر انرژی شود، این

عامل قویترین و پر انرژی‌ترین افکار را به وجود می‌آورد.

۲- «ستمکشی طولانی:»

این عامل سبب می‌شود که فرد ستمدیده فکر خود را برای رفع ستم به کار اندازد و آنی آرام ننشیند.

۳- «در اقلیت و شرایط نامساعد اجتماعی بودن»:

از عوامل شدید این افکار است؛ زیرا یک اقلیت برای پر کردن فاصله‌ای که با اجتماع دارد ناچار است به فکر بپردازد و سرانجام آنچه را می‌خواهد به دست آورد.

۴- «کودکی»:

چون در این سن، کودک برای مبارزه با مشکلات آمادگی ندارد، در برابر پیش آمدها و ناملایمات به درونگرایی می‌پردازد، در این صورت افکار کودک تشدید پیدا می‌کند.

۵- «تنهایی»:

زندانی بودن، به افکار انسان شدت می‌بخشد؛ زیرا هنگامی که با افراد دیگر هستیم مجبوریم لا اقل برای مدت کم هم که باشد مغز و افکار خود را در اختیار دیگران بگذاریم.

۶- «پرورش نخستین»:

اشاره

این عامل در پیدایش نبوغ رل بزرگی را بازی می‌کند.
سپس نتیجه می‌گیرند که این علل به اضافه یک اجتماع فاسد و بی قانون، سبب می‌شود که افکار پیامبر درباره مسائل اجتماعی اشتداد یابد و راههای تازه برای
درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۱، ص: ۲۴۵
زندگی به مردم نشان دهد «۱».

بررسی:

دارندگان این نظریه بسان کسانی هستند که قبلاـ مدعای خود را ساخته و سپس به دنبال دلیل آن می‌روند. آنان چون در جهان هستی به اصالت چیزی جز ماده معتقد نیستند و جهان غیب را زاییده وهم بشر می‌دانند، ناچار همه مطالب مربوط به جهان دیگر را از این طریق توجیه می‌کنند.

یکی از خصائص فکر مادیگری این است که می‌خواهد همه حقایق عالم را با اصول نارسای مادیگری و دانش کوتاه بشر تفسیر نماید و در همین راستاست که می‌خواهند وحی و نبوت را که مظهر تجلی عالیترین حقایق علمی و فلسفی و قوانین سعادت بخش و استوار انسانی است، توجیه و تفسیر نمایند، غافل از اینکه چنین توجیهی مثل آن است که بگوییم زلزله شدید فلان نقطه از جهان معلول شلیک تیری بوده است که برای شکار حیوانی انجام گرفته بود و یا مولود فرو ریختن اطاقک چوبین از قراء اطراف آنجا بوده است.

ما منکر تأثیر عوامل مزبور در تشدید افکار انسانی نیستیم ولی می‌گوییم این نوع عوامل هرگز نمی‌توانند پیامبر آفرین باشند که کتاب آسمانی او باعث تمدن بشر گردد و همه را در برابر خود به عجز وا دارد.

به علاوه، یک نابغه، افکار خود را به دیگران و یا عوالم دیگر نسبت نمی‌دهد در حالی که در منطق وحی، این چنین است، می‌گوید:

إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا ما يُوحى إِلَيَّ «۲».

یعنی: «من فقط از آنچه که به من وحی می‌شود پیروی می‌کنم».

یا اینکه می‌گوید:

إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحى «۳». (۱) تلخیص از کتاب «نبوغ و علل آن»، نگارش دکتر عزت اللّه مجید پور.

(۲) سوره انعام، آیه ۵۰.

(۳) سوره نجم، آیه ۴.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۲۴۶

یعنی: «آنچه می‌گوید وحی آسمانی است که بر او نازل می‌گردد».

اساسا ما در جهان دو نوع مصلح داریم: گروهی داعیه اصلاح دارند و تمام طرحها و نقشه‌های خود را معلول فکر خود یا حزبی که به وجود آورده‌اند می‌دانند.

در برابر آنها دسته‌ای هستند که به نام «خدا» قیام می‌کنند و مردم را به سوی او دعوت می‌کنند و با ایجاد شوق به پاداش و بیم از کیفرهای او، برنامه اصلاحی خود را طرح و اجرا می‌نمایند، در این صورت دلیلی ندارد که با این تفاوت هر دو گروه را از شاخه یک درخت بدانیم و همه را زاییده نبوغ معرفی کنیم.

به هر حال، طرفداران این نظریه هیچ دلیلی بر مدعای خود اقامه نکرده‌اند بلکه صرفا یک ادعاست و خواسته‌اند پیامبران را همردیف با سایر دانشمندان بدانند و این عقیده نشأت گرفته از طرز تفکر مادی آنان است که می‌خواهند برای همه چیز تفسیر مادی بنمایند، در حالی که این طرز تفکر نه تنها در مسئله «وحی» بلکه در بسیاری از مباحث فلسفی و عقیدتی دیگر نیز آثار شومی از خود به جای گذاشته است؛ زیرا این طرز تفکر در مسئله «وحی» در حقیقت انکار صریح نبوت انبیا و تکذیب گفته همه آنها و متهم ساختن آنها به انواع خلاف گوییهاست.

۷- حقیقت وحی چیست؟

چنانکه در مطالب پیشین ملاحظه کرده‌اید درباره حقیقت وحی سخن بسیار گفته شد، ولی ناگفته پیداست که راه یافتن به عالمی که ما را به آن راهی نیست و بکلی از آن بیگانه‌ایم ممکن نیست، حتی اگر شخص پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نیز برای ما شرح دهد ما جز شبحی از این جهان مرموز و اسرار آمیز نخواهیم دید.

این به آن می‌ماند که یک فرد «بینا» بخواهد برای کسی که «نابینای مادر زاد» است منظره اشعه زیبای آفتاب و امواج لرزان دریا و

بالهـای رنگارنـگ طاووس، و منظره جالب گلها و شـکوفه‌ها را در یک باغ خرم و سـر سبز توضـیح دهـد، ممکن است از این الفاظ تصورات مبهمی برای او ایجاد کند ولی قطعا حقیقت این مسائل را نابینا

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۱، ص: ۲۴۷

در نمی‌یابد.

ولی مـا می‌توانیم «وحی» را از طریق آثـار و اهـداف و نتـایجش توضـیح دهیم و بگوییم «وحی» همـان القای الهی است که به منظور تحقق نبوت و بشارت و انذار صورت می‌گیرد. یا بگوییم نوری است که خداوند به وسیله آن، هر کسی از بندگانش را که بخواهد هدایت می‌کند. یا بگوییم وسیله‌ای است برای ارتباط با عالم غیب و درک معارف از آن عالم. و شاید به همین دلیل است که قرآن مجید، تنها از آثار وحی سخن گفته است نه از حقیقت آن.

و مـا نبایـد از این معنـا دچـار شـگفتی شویم و یـا عـدم درک حقیقت آن را دلیـل بر نفی وجود آن بگیریم و یـا توجیهـات مـادی و جسـمانی برای آن کنیم. عـالم نبـوت که سـهل است، گـاه در جهـان حیوانـات که مـا آنهـا را موجـوداتی پست‌تر از خـود می‌دانیم، احساسات و ادراکاتی دیـده می‌شود که برای ما قابل درک نیست؛ همه می‌دانیم که قبل از وقوع زلزله بسـیاری از حیوانات به وسـیله حس مرموزی که ما از آن بیخبریم کاملا باخبر می‌شوند، حالت اضطراب به آنها دست می‌دهد، گاهی دست جمعی فریاد می‌کشند و صـدای دلخراشـی که حکـایت از حادثه ناگواری که در شـرف تکوین است می‌کنـد، سـر می‌دهنـد، گاه بنـدها را پاره کرده فرار می‌کننـد، در حالی که حتی زلزله سـنجهای دقیق ما اثری از آن زلزله هنوز ثبت نکرده است! یا اینکه پاره‌ای از حیوانات وضع هوا را از ماهها قبل پیش بینی می‌کنند و خانه‌ها و لانه‌های خود را بر وفق آن می‌سازند و آذوقه‌های لازم را تهیه می‌کنند؛ مثلا اگر زمستان سخت و بسـیار سـردی در پیش باشـد یـک نوع واکنش نشـان می‌دهنـد که موافق آن است و اگر کم باران و کم سـرماست واکنش دیگرا! حرکت دسـته جمعی پرندگان مهاجر و پیمودن مسافتی طولانی از منطقه اسـتوائی به مناطق قطبی، یا از قطبی به منطقه استوائی که گاه حتی شـبها در هوای ابری به این حرکت ادامه می‌دهنـد در حالی که هیـچ انسانی بدون وسائل دقیق راهیابی، حتی نمی‌تواند یک صدم آن راه را طی کند. و حرکت شب پره‌ها در تاریکی کامل شب

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۱، ص: ۲۴۸

و عبور از لابلای موانع و پیدا کردن شـکارهای خود در تاریکی و ظلمت مطلق و احیانا در زیر امواج آب، و امثال آن، مطالبی است که برای ما انسانها باور کردنش بسیار مشکل است در حالی که علم، آنها را ثابت کرده است.

وجود این واقعیتها نشان می‌دهـد که آنها درک و شـعور مرموزی دارنـد که ما از آن بی بهره‌ایم، البته راه یافتن به جهان اسـرار آمیز حواس حیوانات برای ما ممکن نیست ولی با این حال واقعیتی است که نمی‌توان آن را انکار نمود «۱».

بـا اینکه حواس حیوانـات جنبه مـادی و طبیعی دارد نه مـاورای طبیعی، مـا از حقیقت آن بی اطلاـعیم با این حال چگونه ما می‌توانیم بخاطر عدم درک جهان اسرار آمیز وحی که مربوط به عالم ماورای طبیعت است آن را نفی کنیم و یا زیر سؤال ببریم «۲».

به هر حـال، آنچه که می‌توانیم در رابطه بـا وحی بگوییم این است که: ادراک منتهی به وحی، از سـنخ ادراکهـای بشـری و معمولی نیست بلکه ادراکی است غیر عادی و به وسیله حس مخصوصی که ویژه پیامبران آسمانی است انجام می‌گیرد.

ادراکات بشـر از راههای طبیعی به دست می‌آیـد که بخش مهم آن به وسـیله حواس ظاهری و بخشـی هم نتیجه ریاضـتهای فکری و ثمره استدلالهای عقلی اوست.

و قسـمت سوم از ادراکات بشر، پرتوی از غرایز نفسانی و فطرت انسانی اوست نظیر درک گرسنگی و تشنگی و میل به امور جنسی، علاـقه به مقـام و منصب و ثروت، گرایش به فضائـل اخلاقی و سـجایای انسانی و ... که همگی ریشه فطری دارنـد و پرتوی از تجلی فطرت غرایز اوست. و برخی از آثار ادبی و هنری انسان اثر مستقیم ذوق و استعداد خدایی اوست.

کوتاه سخن اینکه: همه ادراکات یک سلسله درکهای بشری و پدیده‌های طبیعی است که به وسائل گوناگون عادی در محیط فکر انسان وارد می‌شوند، ولی معلومات (۱) به کتاب «حواس اسرار آمیز حیوانات» مراجعه کنید.

(۲) پیام قرآن، ج ۱، ص ۲۲۸ به بعد.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۱، ص: ۲۴۹

پیامبران علیه السّلام از طریق وحی شبیه هیچیک از این ادراکات با اختلافاتی که دارند نیست، بلکه ادراکی است غیر عادی که به وسیله حس مخصوصی که دارند انجام می‌گیرد.

۸- امکان وحی

برخی برای افکار بعثت پیامبران، به این دستاویز متوسل شده‌اند که تناسبی بین عالم بالا و عالم پایین وجود ندارد عالم بالا، عالمی روحانی و لطیف و نورانی است ولی عالم پایین مادی و کدر است و لذا علاقه و واسطه‌ای بین عالم بالا و پایین وجود ندارد که بین این دو ارتباط برقرار شود، خلاصه «أین التّراب و ربّ الأرباب»؛ انسان خاکی کجا و ارتباط با عالم اله کجا؟

این شبهه از ناحیه کسانی مطرح می‌شود که دنیا را مادی صرف دانسته و انسان را جز مشتی گوشت و استخوان نمی‌دانند، لذا معتقدند که میان او و عالم ملکوت مناسبتی وجود ندارد.

اما اگر وجود برزخی و میانه انسان را که دارای دو جنبه است بشناسند و بدانند که انسان از یک طرف جسمانی و دارای ویژگیهای مادی است و از طرف دیگر روحانی و ملکوتی است، جایی برای این شبهه باقی نمی‌ماند.

انسان در ورای شخصیت ظاهری خود، شخصیت دیگری دارد که باطنی است و همان شخصیت باطنی است که احیانا موجب صلاحیت او برای ایجاد ارتباط با عالم روحانی بالا خواهد بود؛ زیرا مبدأ وی از آنجاست، این است که مرکب از روح و جسم است و لذا برزخ و واسطه‌ای است بین عالم ماده و ماورای ماده، از یک طرف به عالم بالا مرتبط است و از سوی دیگر به عالم پایین وابسته است، لذا در قرآن کریم در آیات متعدد به هر دو جنبه انسان (جنبه جسمانی و روحانی) و به هر دو خلقت اشاره شده است، در آیات ۱۲ تا ۱۵ سوره مؤمنین پس از اشاره به کیفیت خلقت جسم بشر، به خلقت دیگری که همان خلقت «روح» است اشاره دارد:

ثُمَّ أَنْشَأْناهُ خَلْقاً آخَرَ ....

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۱، ص: ۲۵۰

و یا در سوره سجده آیه ۷ تا ۹ می‌فرماید:

وَ بَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسانِ مِنْ طِينٍ ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِنْ سُلالَةٍ مِنْ ماءٍ مَهِينٍ ثُمَّ سَوَّاهُ وَ نَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ.

یعنی: «آفرینش انسان را از خاک آغاز کرد و سپس خلقت نوع انسان را به وسیله آبی بدون ارزش (نطفه) قرار داد و پس از آن او را بیاراست و از روح خود در او دمید». و آیات و روایات بسیاری که انسان را مرکب از جسم و جان می‌دانند.

بنابراین، چون انسان بخشی از وجود او را عالم بالا تشکیل می‌دهد و به یک تعبیر آنجایی است می‌تواند با آنجا رابطه برقرار کند، به علاوه، هیچ دلیل عقلی بر امتناع ارتباط با عالم بالا اقامه نشده لذا از لحاظ ثبوتی مانعی ندارد که انسان بتواند با عالم بالا ارتباط برقرار کند و در مقام اثبات نیز با معجزات، این ارتباط ثابت شد.

۹- کیفیت وحی به پیامبران

اشاره

همانگونه که قبلاـ گفتیم حقیقت «وحی» برای ما ناشناخته است چرا که مربوط به نوعی درک و دید است که از عالم احساس و عقل ما بیرون است، ما تنها آثار وحی را می‌بینیم و از اثر، پی به مؤثر می‌بریم، بنا بر این، تلاش برای راه یافتن به این جهان مرموز بیهوده است، ولی با این حال با مراجعه به آیات و روایات وارده در این باب می‌توانیم شبحی از آن را در نزدمان ترسیم نماییم:
ما كانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْياً أَوْ مِنْ وَراءِ حِجابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ بِإِذْنِهِ ما يَشاءُ إِنَّهُ عَلِيٌّ حَكِيمٌ «۱».
یعنی: «هیچ بشری جز از طریق وحی و یا از ورای حجاب و یا به وسیله فرستاده‌ای که به فرمان خدا، آنچه را اراده کرده وحی می‌کند، نمی‌تواند با خدا سخن گوید. بدرستی که اوست خداوند بلند مرتبه و حکیم». (۱) سوره شوری، آیه ۵۱.
درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۲۵۱
از این آیه به روشنی استفاده می‌شود که از سه طریق بشر می‌تواند با خدا رابطه برقرار کند:

۱- «وحی و الهام قلبی»:

به این معنا که سخن خدا به خاطره مخاطب خطور می‌کند و در واقع القاء سخن در باطن کسی است که به او وحی شده و مطلب را احساس می‌کند به طوری که گویا با خطی جلی و نورانی در صفحه ضمیر او نوشته می‌شود.

۲- «وحی از ورای حجاب»:

بدین صورت که سخنی شنیده می‌شود ولی گوینده آن دیده نمی‌شود چنانکه خداوند با ایجاد صدا در هوا، با موسی سخن گفت به طوری که موسی از هر جا آن سخن را می‌شنید و همانگونه که خداوند در شب معراج با پیامبر اسلام سخن گفت.
گفتار از ورای حجاب کنایه و یا تشبیه است؛ زیرا گوینده، محجوب و غیر قابل رؤیت است.

۳- «وحی از طریق ارسال رسول»:

اشاره

یعنی به فرمان خدا فرشته‌ای دستورات خدا را به پیامبر برساند و در قلب او القاء نماید.

چگونگی نزول وحی بر پیامبر اسلام صلّی اللّه علیه و آله و سلّم

اشاره

«وحی» نسبت به پیامبر اسلام صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نیز به سه صورت انجام می‌گرفت: گاهی در خواب به او وحی می‌شد که این بیشتر در اوایل رسالت حضرتش بود. و زمانی نیز بدون وساطت فرشته‌ای، مستقیما از جانب خدا مورد وحی قرار می‌گرفت. و وقتی هم جبرئیل واسطه وحی بود. قرآن از دو طریق اخیر، یعنی مستقیما و یا به وسیله جبرئیل به پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم

وحی شده است، اینک تفصیل این سه مورد:

الف – رؤیای صادق:

اشاره

اولین وحی به پیامبر اسلام صلّی اللّه علیه و آله و سلّم از طریق رؤیای صادق بود، رؤیایی که چون صبح روشن، برای او نورانی و واضح بود و مقدمه‌ای برای وحی از طریق جبرئیل به شمار می‌آمد، آنگاه حضرتش، خلوت را پسندید و در «غار

حراء» خلوت می‌کرد و به عبادت مشغول می‌شد تا آنکه در همین غار، ناگهان فرشته‌ای بر وی وارد شد و گفت: بخوان ... «۱».

علی بن ابراهیم قمی نقل کرده است که: محمد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم ۳۷ ساله بود که در خواب دید کسی به طرف او می‌آید و خطاب به او می‌گوید: ای رسول خدا! محمد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم این حادثه را چندی پوشیده نگه داشت. گاهی نیز که در دره‌ها، به چوپانی گوسفندان ابو طالب مشغول بود، کسی را دید که او را به عنوان پیامبر خدا خطاب می‌کند، حضرت از او پرسید تو کیستی؟ او در جواب گفت: من جبرئیل هستم و مرا خداوند فرستاده است تا تو را به پیامبری برگزیند «۲».

امام باقر علیه السّلام در این رابطه می‌فرماید: «نبی» کسی است که به نبوت خود از طریق رؤیا آگاه شود مانند رؤیای ابراهیم و رؤیای محمد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم که مقدمات نبوت خود را قبل از وحی در خواب دید تا اینکه جبرئیل با پیام رسالت از جانب خداوند بر وی نازل شد «۳».

منظور از قبل از «وحی» در این حدیث، آن است که هنوز به محمد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم برای رسالتی که مأمور به تبلیغ آن باشد، وحی نشده بود و این بیان تفسیری است برای مفهوم «نبی» پیش از آنکه رسول باشد، چه نبی بشری است که به وی وحی می‌شود قبل از آنکه به تبلیغ آن مأمور باشد؛ یعنی او با عالم بالا رابطه روحی دارد و ملکوت عالم برای او مشهود است ولی مأمور به تبلیغ نیست چنانکه پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم قبل از بعثتش این چنین بود.

مرحوم ملا صدرا در این زمینه می‌گوید «۴»: محمد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم قبل از آنکه به صفت (۱) صحیح بخاری با شرح کرمانی، ج ۱، ص ۳۱، ح ۳، صحیح مسلم، ج ۱، ص ۹۷، تاریخ طبری، ج ۲، ص ۴۷.

(۲) بحار، ج ۱۸، ص ۱۸۴ و ۱۹۴.

(۳) اصول کافی، ج ۱، ص ۱۷۶ و بحار الأنوار، ج ۱۸، ص ۲۶۶.

(۴) شرح اصول کافی، کتاب الحجة، ص ۴۵۴، ح ۳.

رسالت متصف شود و یا جبرئیل، همراه با کلام خدایی به طور محسوس بر وی فرود آید، به صفت نبوت متصف شد و در واقع، به طور سری به رسالت از جانب خدا برگزیده شده بود و وقتی جبرئیل به طور محسوس بر وی فرود آمد که تمام مقدمات پیامبری برای او فراهم شده بود، مانند: رؤیای صادق، نشانه‌ها و اعلام‌های پیاپی نسبت به حقایق علوم و امور غیبی که بر دیگر انبیای بزرگ مانند ابراهیم فراهم گردید ...

به هر حال، رؤیای صادق، راهی برای نزول وحی بر پیامبر است و چه بسا در خواب دانستنیها به وی القاء می‌شد. علی علیه السّلام در این زمینه می‌گوید: «رؤیا الأنبیاء وحی؛ «۱» یعنی: خواب پیامبران وحی است».

لازم به ذکر است که گرچه یکی از طرق وحی پیامبر، خواب بود ولی قرآن کریم از این طریق بر پیامبر نازل نشده است، بلکه از دو طریق وحی مستقیم یا به وسیله فرشته وحی به حضرت داده شده است گرچه خوابهای حضرت سبب نزول آیاتی شده است از قبیل

دو آیه ذیل:

۱- لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْیا بِالْحَقِّ لَتَدْخُلُنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرامَ إِنْ شاءَ اللَّهُ ...

«۲».

یعنی: «خداوند به پیامبرش در عالم رؤیا براستی گفت که شما مؤمنان به خواست خدا به مسجد الحرام وارد خواهید شد».

پیامبر در عقد و پیمان حدیبیه که ششمین سال هجرت است خواب را دید و در سال فتح مکه که هشتمین سال هجرت است مسلمانان وارد مسجد الحرام شدند و رؤیا، عملی شد.

۲- وَ ما جَعَلْنَا الرُّؤْیا الَّتِی أَرَیْناکَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ وَ الشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِی الْقُرْآنِ ...

«۳». (۱) امالی شیخ طوسی، ص ۲۱۵ و بحار، ج ۱۱، ص ۶۴.

(۲) سوره فتح، آیه ۲۷.

(۳) سوره اسراء، آیه ۶۰.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۱، ص: ۲۵۴

یعنی: «پیامبر در عالم خواب، بنی امیه را بر منبرها دید که برای حضرتش ناخوشایند بود، آنگاه خداوند به او وحی کرد که این دنیاست و به آنان واگذار و آنچه که در خواب دیدی به عنوان امتحان مردم و شجره ملعونه یعنی بنی امیه است» «۱».

بعضیها مدعی شدند که سوره کوثر در عالم رؤیا بر پیامبر داده شده است «۲»، ولی بزرگان از مفسرین شیعه و سنی آن را رد کرده‌اند و گفته‌اند چون در «وحی مستقیم» بر حضرت حالتی شبیه به حالت بیهوشی عارض می‌شد، راوی خیال کرد که حضرت در خواب بوده است «۳».

به علاوه، راوی حدیث، انس بن مالک است و او در موقع فوت پیامبر بیست ساله بود؛ یعنی وقتی که حضرت در مکه بود حدود هفت یا هشت ساله بوده پس چگونه می‌توانست در جلسه‌ای که نزول سوره کوثر بود شرکت داشته باشد «۴».

ب- نزول وحی به وسیله جبرئیل:

فرشته‌ای که بر پیامبر نازل می‌شد و وحی را به وی ابلاغ می‌کرد، جبرئیل بود، جبرئیل کلام خدا را از راه گوش به پیامبر القاء می‌کرد و پیامبر گاهی او را می‌دید و گاهی هم او را نمی‌دید ولی جبرئیل وحی را بر قلب او نازل می‌کرد چنانکه فرمود:

نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِینُ عَلی قَلْبِکَ «۵».

پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم دو بار جبرئیل را به صورت و هیأت اصلی او دید و در دیگر موارد جبرئیل به صورت مردی زیبا به نام دهیه بن خلیفه کلبی بر او ظاهر می‌شود.

ابن مسعود می‌گوید: پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فقط دو بار جبرئیل را به صورت اصلی خود دید، یک بار از او خواست که وی را در صورت اصلی ببیند و او خود را به صورت (۱) الدر المنثور، ج ۴، ص ۱۹۱.

(۲) الدر المنثور، ج ۶، ص ۴۰۱.

(۳) الإتقان، ج ۱، ص ۳۰.

(۴) اسد الغابه فی معرفة الصحابه، ابن اثیر، ج ۱، ص ۱۲۷.

(۵) سوره شعراء، آیه ۱۹۳.

درسهایی از علوم قرآنی(ظاهری)، ج ۱، ص: ۲۵۵

اصلی نشان داد که در آن هنگام تمامی افق را پوشاند، اما بار دوم در شب معراج بود که جبرئیل حضرتش را به عالم بالا برد و آن در افق اعلی بود «۱».

ولی صحیح این است که حضرت یک بار جبرئیل را در ابتدای وحی در غار حراء دید که در آنجا جبرئیل به صورت اصلی ظاهر شد، در حالی که در افق، آسمان را از مغرب تا مشرق پوشانده بود که پیامبر سخت ترسید و از آن پس جبرئیل به صورت آدمیان بر وی نازل می‌شد.

بار دوم، پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم از وی خواست که خود را به صورتی که خداوند او را آفریده است نشان دهد و همینکه جبرئیل به صورت اصلی خود ظاهر شد، سراسر افق را پوشاند، آیه:

وَ هُوَ بِالْأُفُقِ الْأَعْلى ناظر به دیدن بار اول و آیه:

وَ لَقَدْ رَآهُ نَزْلَةً أُخْرى ناظر به بار دوم است «۲».

پس طبق این تفسیر، آیات سوره نجم از ۳ تا ۱۷ ناظر به دو بار رؤیتی است که پیامبر جبرئیل را به صورت اصلی خود دید؛ یکی در ابتدای وحی در غار حرا، و دیگر در شب معراج، البته نه به این معنا که تمام آیات مربوط به همین رؤیت باشد بلکه به این دو رؤیت در این آیات اشاره شده است.

بنا بر این، حضرت دو بار جبرئیل را به صورت اصلی مشاهده کرد و در غیر این دو مورد به صورت دحیه کلبی «۳» می‌دید.

آیاتی در قرآن کریم است که می‌گوید قرآن به وسیله جبرئیل بر رسول خدا نازل (۱) الدر المنثور، ج ۶، ص ۱۲۳.

(۲) مجمع البیان، ج ۹، ص ۱۷۳ و ۱۷۵، و تفسیر صافی، ج ۲، ص ۶۱۸.

(۳) «دحیة بن خلیفه کلبی» برادر رضاعی پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بود و از زیباترین مردم آن زمان محسوب می‌شود و هنگامی که جبرئیل به سراغ پیامبر می‌آمد در آن چهره نمایان می‌گشت (مجمع البحرین، ماده وحی)، او از مشاهیر صحابه پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و به حسن صورت معروف بود، پیامبر اکرم او را به رسالت نزد قیصر روم «هرقل» فرستاد در سال ۶ یا ۷ هجری و تا زمان خلافت معاویه زنده بود (لغتنامه دهخدا).

درسهایی از علوم قرآنی(ظاهری)، ج ۱، ص: ۲۵۶

شده است از قبیل:

نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلى قَلْبِكَ «۱».

یعنی: «جبرئیل وحی را بر قلب تو نازل کرد».

إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ مُطاعٍ ثَمَّ أَمِينٍ وَ ما صاحِبُكُمْ بِمَجْنُونٍ، وَ لَقَدْ رَآهُ بِالْأُفُقِ الْمُبِينِ «۲».

یعنی: «همانا این قرآن گفته‌های فرستاده ارجمندی است که نزد خدا صاحب عزت و کرامت قدرت و قدرت است و مطاع فرشتگان دیگر می‌باشد این رفیق (محمد ص) دیوانه نیست و او جبرئیل را در افق بالاتر از همه آفاق و در عالم ملکوت مشاهده کرد».

و امیر المؤمنین علیه السّلام جبرئیل را چند بار در محضر پیامبر دید در حالی که پیامبر در خواب بود و با او سخن گفت «۳» و امام صادق علیه السّلام فرمود:

کان جبرئیل إذا أتی النّبی صلّی اللّه علیه و آله و سلّم قعد بین یدیه قعدة العبید و کان لا یدخل حتّی یستأذنه «۴».

یعنی: «جبرئیل هر گاه به محضر حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم می‌رسید مؤدب همانند عبدی در برابر مولی می‌نشست و بدون اذن نیز داخل نمی‌شد».

ج- وحی مستقیم و بلاواسطه:

قسمتی از وحی، به طور مستقیم و بدون وساطت فرشته انجام می گرفت، اصحاب پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نقل کردند که: هنگام نزول وحی، درد شدیدی به پیامبر دست می‌داد، حالت غش و بیهوشی بر وی عارض می‌شد، سر او به زیر می‌افتاد، رنگ صورتش تغییر می کرد و عرق از روی او جاری می‌شد، حاضران در جلسه نیز تحت تأثیر این وضع قرار می گرفتند و بر اثر این منظره

(۱) سوره شعراء، آیه ۱۹۳.

(۲) سوره تکویر، آیات ۱۹- ۲۳.

(۳) بحار، ج ۲۰، ص ۲۱۰ و ج ۲۲، ص ۳۳۲، مجمع البیان، ج ۸، ص ۳۵۱.

(۴) بحار، ج ۱۸، ص ۲۵۶ به نقل از علل الشرایع، ص ۱۴.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۲۵۷

ترسناک، سرهای آنان نیز به زیر می‌افتاد، خدای بزرگ می‌فرماید:

إِنَّا سَنُلْقِی عَلَیْکَ قَوْلًا ثَقِیلًا «۱».

یعنی: «ما گفتار سنگینی را به تو القاء می کنیم».

امام صادق علیه السّلام در این زمینه می‌فرماید: «کان ذلک إذا جاء الوحی و لیس بینه و بین اللّه ملک فکانت تصبه تلک السّبتة و یغشاه ما یغشاه لثقل الوحی علیه أمّا إذا أتاه جبرئیل بالوحی فکان یقول هو ذا جبرئیل أو قال لی جبرئیل ...» «۲».

یعنی: «در آن هنگام که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم مورد خطاب وحی قرار می گرفت و بین او و خداوند فرشته‌ای واسطه نبود بر اثر سنگینی وحی بر او حالت غشوه‌ای نزدیک به حالت خواب دست می‌داد، اما وقتی که وحی به وسیله جبرئیل به او می‌رسید (چنین حالتی در کار نبود بلکه) می گفت این جبرئیل است و یا می گفت جبرئیل به من گفت ...».

ابن عباس می گوید: «کان النبیّ صلّی اللّه علیه و آله و سلّم إذا نزل علیه الوحی یعالج من ذلک شدّة و ألما شدیدا و ثقلا و یتصدّع رأسه» «۳».

یعنی: «هر گاه که بر پیامبر وحی نازل می‌شد، بر اثر آن، حالتی سخت و سنگین و دردی شدید به او دست می‌داد و به درد سر مبتلا می‌شد».

شخصی به نام «حارث بن هشام» از پیامبر پرسید: «کیف یأتیک الوحی؟

فقال صلّی اللّه علیه و آله و سلّم: أحیانا یأتینی مثل صلصلة الجرس و هو أشدّه علیّ فیقصم عنّی و قد وعیت عنه ما قال و أحیانا یتمثّل لی الملک رجلا فیکلّمنی فاعی ما یقول و هو أهونه علیّ ...» «۴».

یعنی: «وحی چگونه بر شما نازل می‌شود؟ پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در پاسخ فرمود: گاهی آن (۱) سوره مزمل، آیه ۴.

(۲) محاسن برقی، ص ۳۳۸ و بحار، ج ۱۸، ص ۲۷۱ و امالی شیخ، ص ۳۱.

(۳) بحار، ج ۱۸، ص ۲۶۱.

(۴) اتقان، سیوطی، ج ۱، ص ۵۹- ۶۰ و بحار، ج ۱۸، ص ۲۶۰ و صحیح بخاری، ج ۱، ص ۲۷ با شرح کرمانی.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۲۵۸

را به صورت صدای زنگ می‌شنوم و آن شدیدترین نوع آن نسبت به من است که گویی بندهای من از یکدیگر می گسلد و در این هنگام مطالب وحی شده را حفظ می کنم. و زمانی نیز فرشته در برابر من مجسم می‌شود و با من سخن می گوید و گفته‌های او را درک و حفظ می کنم که این نوع از وحی بر من آسانتر است».

به هر حال، با مراجعه به روایات وارده در این باب روشن می‌شود که «وحی» بر رسول خدا به سه صورت بود:

الف: در خواب، که این بیشتر قبل از بعثت برای فراهم نمودن زمینه رسالت و یا در اوایل بعثت بود.

ب: در بیداری، در بیداری نیز دو صورت بود، صورتی این بود که فرشته وحی بر او نازل می‌شد، صورت دیگر آنکه: مستقیما وحی بر او القاء می‌شد که این صورت مشکلترین حالات وحی بود و بر پیامبر بسیار سخت می گذشت و حتی در روزهای سرد، عرق از جبین مبارکش جاری می‌شد و به درد سر مبتلا می گشت و ...» «۱».

۱۰- پیامبر چگونه یقین می‌کند که وحی از سوی خداست؟

از جمله سؤالاتی که درباره «وحی» مطرح است سؤال فوق است که چگونه نخستین بار که وحی بر پیامبر نازل می‌شود یقین پیدا می کند که از سوی خداست، نه القائات شیطانی؟ سرچشمه این علم و یقین کجاست؟

پاسخ این سؤال روشن است؛ زیرا گذشته از اینکه پیامهای رحمانی با القائات شیطانی از نظر محتوا و ماهیت، زمین تا آسمان فرق دارد و محتوای هر یک معرف آن است، باید گفت: هنگامی که پیامبر با جهان ماورای طبیعت یا پیک وحی تماس پیدا می کند با شهود درونی این حقیقت را به وضوح در می‌یابد که ارتباط او با خداست، (۱) در این رابطه به کتابهایی همچون بحار، ج ۱۸، از ص ۲۴۴ به بعد و التمهید فی علوم القرآن، ج ۱، از ص ۵۵ به بعد و اتقان، سیوطی، ج ۱، از ص ۵۸ و صحیح بخاری، ج ۱، از ص ۲۶ به بعد با شرح کرمانی. و ... مراجعه نمایید.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۲۵۹

درست همانند کسی که قرص خورشید را می‌بیند، اگر کسی بگوید تو از کجا می‌دانی که الان در بیداری قرص آفتاب را می‌بینی؟ شاید خواب باشی؟ مسلما به چنین گفته هرگز اعتنا نمی کند؛ چون احساسی را که دارد برای او قطعی و غیر قابل تردید است.

طبق گفته مرحوم علامه طباطبائی در تفسیر آیه:

فَلَمَّا أَتاها نُودِيَ يا مُوسى إِنِّي أَنَا رَبُّكَ «۱»، هنگامی که پیامبر رسول خدا اولین بار با وحی و رسالت مواجه می‌شود، هیچ شک و تردیدی برای او باقی نمی‌ماند که وحی کننده خدای سبحان است، بی‌آنکه احتیاج به بررسی و استدلال و اقامه حجت داشته باشد و اگر نیازی به چنین مطلبی داشت وحی، غیبی و بی‌واسطه نبود، بلکه نوعی استدلال و استفاده از برهان عقلی بود «۲».

در حدیثی از زرارهٔ بن اعین می‌خوانیم که می گوید از امام صادق علیه السّلام پرسیدم:

«کیف لم یخف رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فیما یأتیه من قبل اللّه أن یکون ذلک ممّا ینزع به الشّیطان؟ قال: فقال علیه السّلام: إنّ اللّه إذا اتّخذ عبدا رسولا أنزل علیه السّکینهٔ و الوقار فکان یأتیه من قبل اللّه عزّ و جلّ مثل الّذی یراه بعینه» «۳».

یعنی: «چگونه است که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بیم آن را نداشت که آنچه از جانب خدا به او وحی می‌شود، از تلقینات شیطان، باشد؟ حضرت در پاسخش فرمود: وقتی خدای متعال بنده‌ای را به پیامبری خود برگزید، اطمینان و اعتدال در اندیشه او عطا خواهد کرد تا آنچه از جانب خدا به او وحی می‌شود مانند آن چیزی باشد که آن را با چشم می‌بیند».

و به عبارت دیگر: حقیقت آن را برای او آشکار می کند به طوری که هیچ جای شک و تردیدی برای او باقی نماند و حق را آنچنان آشکار و واضح مشاهده می کند که در اعتقاد و اندیشه او هیچ شک و اضطرابی دست نمی‌دهد، چنانکه در حدیثی از امام (۱) سوره طه، آیه ۱۱- ۱۲.

(۲) تفسیر المیزان، ج ۱۴، ص ۱۴۹.

(۳) بحار، ج ۱۸، ص ۲۶۲.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۲۶۰

صادق علیه السّلام سؤال شد که پیامبران به چه کیفیت درک می کنند که پیامبر خدایند؟ در پاسخ فرمود: پرده از پیش دیده‌های

آنان برگرفته می‌شود «۱».

خداوند پس از آنکه عقل و ادب محمد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم را کامل کرد و اسرار ملکوت آسمانها و زمین را به او آموخت، او را برای قیام به امر مهم سفارت و تبلیغ رسالت الهی به جهانیان صالح و شایسته دید، چنانکه نسبت به ابراهیم علیه السّلام نیز به همین نحو عمل شد، علی علیه السّلام در این رابطه می‌فرماید:

«و لقد قرن اللّه به صلّی اللّه علیه و آله و سلّم من لدن أن کان فطیما أعظم ملک من ملائکته یسلک به طریق المکارم و محاسن أخلاق العالم لیله و نهاره» «۲».

یعنی: «از وقتی که محمد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم دوران شیر خوارگی را به پایان رساند، خداوند یکی از بزرگترین فرشته‌های خود را مأمور کرد که شب و روز، طریق محاسن و مکارم اخلاق را به وی نشان دهد ...».

اما عسکری علیه السّلام فرمود: خداوند قلب محمد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم را برترین قلوب و پر ظرفیت‌ترین دلها یافت و لذا او را به پیامبری خود برگزید:

«إنّ اللّه وجد قلب محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم أفضل القلوب و أوعاها فاختاره لنبوّته» «۳».

به علاوه روایاتی وارد شده که در آستانه بعثت آن حضرت (یعنی در سن ۳۷ سالگی) نشانه‌های پیامبری در وی واضح بود، چنانکه در روایت علی بن ابراهیم قمی آمده است که برای حضرت رؤیاهای صادقه حاصل می‌شد و به او در عالم رؤیا جبرئیل به «یا رسول اللّه» خطاب می‌کرد و یا حتی در بیابان در بیداری هنگام چرانـدن گوسفندان، جبرئیل را دیـد و به او خطاب به «یا رسول اللّه» نمود «۴» و امثال این روایات که بسیار است. (۱) بحار، ج ۱۱، ص ۵۶.

(۲) نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲.

(۳) بحار، ج ۱۸، ص ۲۰۶.

(۴) بحار، ج ۱۸، ص ۱۸۱ و ۱۹۴.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۱، ص: ۲۶۱

امام صادق علیه السّلام فرمود: پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم به توفیق الهی تشخیص می‌داد که جبرئیل از ناحیه خداست:

«ما علم رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم أنّ جبرئیل من قبل اللّه إلّا بالتّوفیق» «۱».

بنا بر این، موضع محمد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در اوایل بعثت و در مقابل نزول وحی، موضع انسانی است که با اطمینان کامل و آرامش روحی و شرح صدر، آگاه به حقایق امر و عارف به واقعیت آنچه که بر وی نازل می‌شده، بوده است و هیچ شک و تردید و اضطرابی به او دست نـداده که باعث آن شود تا گفته شود حضرت در ابتدای امر نسبت به نبوت خود و اینکه وحی، الهی است یا شیطانی، تردیـد داشته تا آنکه به وسیله دلداری زنش خدیجه و ورقهٔ بن نوفل نصرانی از او رفع تردید شده باشد؛ یعنی حضرت تا مـدتی نمی‌دانست که او پیامبر است و حتی احتمال می‌داد که او جن زده شـده باشد و سپس با دلداری آنها متوجه نبوت خود شده باشد «۲»!!!

یک افترا و پاسخ آن

اشاره

آنچه که تا کنون گذشت نظر دانشمندان شیعه است نسبت به نزول وحی و حال پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بر اساس روایاتی

که از ائمه اهل بیت علیهم السّلام است. اما در کتب اهل سنت در این رابطه روایاتی از طرق مختلف با زبانهای گوناگون وارد شده است که می‌رساند پیامبر در اوایل بعثت یقین نداشت که وحی الهی به عنوان رسالت به او شده بلکه مضطرب و هراسان بود و حتی خواست خود را از بالای کوه پرتاب کند. اینک به بعضی از آن کلمات اشاره می کنیم:

۱- پیامبر هنگامی که وارد خانه خدیجه شد با خود فکر می کرد شاید آنچه را دیده خطا کرده!!! و یا اینکه کاهن شده باشد! خدیجه با گفتن اینکه تو همواره یتیم نواز (۱) الصحیح من سیرة النبی الأعظم، ج ۱، ص ۲۳۳.

(۲) بحار، ج ۱۸، ص ۲۵۷ به نقل از توحید صدوق، ص ۲۴۶.

بودی و با خویشان نیکی می کردی، شک و تردید را از دل او برد! سپس پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم از دیده حقشناسی به او نگریست و دستور داد گلیمی بیاورد و او را بپوشاند «۱».

۲- طبری و دیگر مورخان می‌نویسند: هنگامی که ندای:

«إنّک لرسول اللّه» به گوش او رسید، سراسر تن او را لرزه فرا گرفت، تصمیم گرفت خود را از بالای کوه پرتاب کند، سپس فرشته با نشان دادن خود، او را از کار باز داشت «۲».

۳- پس از آن روز، محمد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم برای طواف کعبه رفت، «ورقة بن نوفل» را دید و داستان خویش را برای او شرح داد، ورقه گفت: «به خدا قسم! تو پیامبر این امتی و ناموس بزرگ (یعنی وحی الهی) که به سوی موسی می‌آمد بر تو نازل شده است:

«هذا النّاموس الّذی أنزل علی موسی ابن عمران»، بعضی از مردم تو را تکذیب خواهند نمود و آزار خواهند داد و از شهر خود بیرون خواهند نمود و با تو به جنگ بر خواهند خواست و من اگر آن روز را درک کنم خدا را کمک می کنم و سپس سر رسول خدا را بوسید. محمد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم احساس کرد که «ورقه» راست می گوید «۳».

بررسی:

اشاره

هر کسی که کمترین آگاهی نسبت به مسائل عقیدتی و نبوت و حالات پیامبر اسلام صلّی اللّه علیه و آله و سلّم داشته باشد می‌داند که تمام اینها از اسرائیلیات و داستانهای مجهول یهود است که در تاریخ و تفسیر وارد کرده‌اند، ما برای بی‌پایگی و جعلی بودن این روایات به بعضی از ایرادات آنها اشاره می کنیم:

اولا:

ما برای ارزیابی این گفتارها باید نظری به تاریخ زندگی پیامبران گذشته بیندازیم، قرآن سرگذشت آنان را بیان کرده است و روایات فراوانی درباره شرح زندگی آنها وارد شده است، ما در زندگی هیچیک از آنها چنین جریان زنده‌ای را (۱) طبقات ابن سعد، ج ۱، ص ۲۷۹ و حیات محمد، حسنین هیکل، ج ۱، ص ۱۹۵.

(۲) تاریخ طبری، ج ۲، ص ۴۷.

(۳) تفسیر طبری، ذیل سوره علق و سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۲۵۴ و دایرة المعارف قرن بیستم ماده وحی و صحیح بخاری با شرح کرمانی، ج ۱، ص ۳۸.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۲۶۳
نمی‌بینیم، قرآن کریم آغاز نزول وحی به موسی کلیم را کاملا بیان کرده و تمام خصوصیات سرگذشت او را روشن نموده است و ابدا سخنی از ترس و لرز، وحشت و اضطراب به طوری که خود را بر اثر شنیدن وحی از بالای کوه پرتاب کند، نگفته است، با اینکه زمینه ترس برای موسی آماده‌تر بود؛ زیرا در شب تاریک در بیابان خلوت ندایی از درختی شنید و آغاز رسالت او به این وسیله به او اعلام شد.
طبق نقل قرآن کریم موسی کلیم در آغاز وحی آرامش خود را حفظ کرد و موقعی که خدا به او خطاب نمود که عصا را بیفکن، فورا افکند، ترس او فقط از ناحیه عصای او بود که به حیوان خطرناکی مبدل گردید، آیا می‌توان گفت که: موسی علیه السّلام هنگام آغاز وحی آرام و مطمئن بود اما کسی که بر تمام پیامبران برتری دارد، با شنیدن گفتار فرشته وحی به حدی مضطرب شد که می‌خواست خود را از بالای کوه پرتاب کند؟! آیا این سخن عاقلانه است؟! مسلما تا روح پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم از هر نظر آماده برای اخذ سرّ الهی (نبوت) نباشد خدای حکیم او را به منصب نبوت مفتخر نمی‌سازد؛ زیرا منظور از برانگیختن پیامبران راهنمایی مردم است.
کسی که تحفّظ و متانت او تا حدی باشد که با شنیدن وحی حاضر شود خودکشی کند چگونه می‌تواند در مردم نفوذ کند، دانشمندان در علم کلام به اتفاق نظر می‌گویند: پیامبر باید از کلیه اموری که وسیله دوری مردم را از او فراهم می‌آورد منزه باشد، آیا با این وضع ما می‌توانیم این گفتارها را که دامن پیشوای بزرگ بشریت از آن پاک و مبری است بپذیریم.

ثانیا:

چطور شد که موسی با شنیدن ندای الهی، اطمینان یافت که از طرف خداست و فورا از خدا خواست که هارون را به منظور اینکه از او فصیحتر است، یار و کمک کار او سازد، اما سرور پیامبران مدتها در شک و تردید ماند تا ورقه غبار شک و تردید را از آینه دل او برد.

ثالثا:

ورقهٔ بن نوفل به طور مسلم مسیحی بوده ولی هنگامی که می‌خواهد اضطراب و تردید رسول خدا را از بین ببرد، فقط نامی از نبوت موسی بن عمران برده
درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۲۶۴
و می‌گوید: این همان ناموسی است که به موسی بن عمران داده شده است، آیا خود این گواه نیست که دست داستان سرایان اسرائیلی در کار بوده و با غفلت از مذهب قهرمان داستان (ورقه) به جعل آن پرداختند «۱».

رابعا:

اگر این داستان «ورقه» صحیح است، پس چرا او در حالی که به پیامبری محمد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم یقین داشت به وی ایمان نیاورده بود، این موضوع مسلم است که ورقه قبل از درگذشت خود، به محمد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم ایمان نیاورده بود و داستان خواب پیامبر نیز که ورقه را در لباس سفید دید دروغ بوده و سند درستی ندارد و اگر او ایمان آورده بود می‌بایست نام او در زمره کسانی که به حضرت ایمان آورده بودند ثبت و ضبط می‌شد.
ابن عساکر می‌گوید هیچکس را نمی‌شناسم که گفته باشد ورقهٔ بن نوفل اسلام آورده است.

ورقهٔ بن نوفل تا چندی پس از بعثت زنده و روایت شده است که او ناظر شکنجه بلال به علت ایمانش به محمد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بوده است «۲» و به نقل ابن حجر، این دلیل بر این است که ورقه تا زمان دعوت محمد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و ظهور اسلام بلال، زنده بوده است بنا بر این، چرا او به کفر خود باقی ماند و مانند دیگران اسلام اختیار نکرد؟ و چرا همانند دیگران به یاری آن حضرت برنخاست؟ و چرا به تعهد خود به نحوی که در داستان آمده وفا نکرد «۳»؟ (برای توضیح بیشتر از این موضوع به الصحیح فی سیرهٔ النبی، جعفر مرتضی، ج ۱، ص ۲۲۸ به بعد مراجعه نمایید).

خامسا:

اختلافی که در نقلهای مختلف این داستان وجود دارد و برخی با برخی دیگر سازگار نیست، خود دلیل بر کذب این قصه است. در یک روایت آمده است که خدیجه به تنهایی نزد ورقهٔ بن نوفل رفت و ماجرا را برای وی نقل کرد «۴». و روایت (۱) فروغ ابدیت، ج ۱، ص ۱۸۸- ۱۸۹.

(۲) الإصابه، تألیف ابن حجر، ج ۳، ص ۶۳۳.

(۳) التمهید فی علوم القرآن، ج ۱، ص ۸۲.

(۴) سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۲۵۴.

دیگر حاکی است که با محمد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم پیش ورقه رفتند «۱». و در روایت دیگر آمده است که ورقه محمد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم را دید که گرداگرد خانه کعبه طواف می‌کند، از وی خواست که آنچه دیده و شنیده است برای او بیان کند «۲».

و در نقل چهارم آمده است که ابن عباس از ورقهٔ بن نوفل نقل کرده که وی گفته است از محمد خواستم که چگونگی آن کس را که بر وی نازل می‌شود برای من بیان کند، محمد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم گفت: او از آسمان فرود می‌آید در حالی که بالهای او از مروارید است و قدمهای او سبز رنگ «۳» و این موضوع در روایاتی که ناظر به ملاقات خدیجه علیها السّلام با ورقهٔ بن نوفل است و در صحاح اهل سنت نقل شده است، وجود ندارد.

و بالأخره پنجمین نقل این است که ابو بکر بر خدیجه وارد شد و از وی خواست که محمد را پیش ورقهٔ بن نوفل ببرد که خدیجه علیها السّلام با محمد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نزد ورقهٔ رفتند و داستان را برای وی نقل کردند «۴».

سادسا:

ما نمی‌توانیم بپذیریم که اندیشه خدیجه که به اسرار پیامبری آگاه نیست بر اندیشه انسان کاملی همچون پیامبر ترجیح داشته باشد؛ یعنی خدیجه متوجه شد که پیامبر آنچه را دیده و شنیده در رابطه با نبوت اوست و او از طرف خدا مبعوث به رسالت شد ولی خود آن حضرت متوجه این معنا نشد، عجیب‌تر از این، آن است که ورقهٔ بن نوفل مسیحی که تنها چند کتاب تحریف شده را خوانده بود، فهمیده و به پیامبر دلداری داد که تو جن زده نشدی بلکه به مقام نبوت راه یافتی ولی خود پیامبر (۱) تاریخ طبری، ج ۲، ص ۴۷ و صحیح بخاری با شرح کرمانی، ج ۱، ص ۳۸.

(۲) تفسیر طبری، ج ۳۰، ذیل سوره علق.

(۳) اسد الغابهٔ فی معرفهٔ الصحابه، از ابن اثیر، ج ۵، ص ۸۸.

(۴) اتقان، سیوطی، ج ۱، ص ۲۴ و الصحیح من سیرهٔ النبی الأعظم، جعفر مرتضی به نقل از کتب اهل سنّت.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۱، ص: ۲۶۶

چنین درکی را نداشته لذا تا ورقه به او دلداری نداده مطمئن نشد «۱».

سابعا:

بر اساس «قاعده لطف» و حساسیت مسئله ما نمی‌توانیم این داستان را بپذیریم؛ زیرا پیامبر در پیشگاه الهی برتر از آن است که در چنین موقع حساسی او را در حال ترس و فزع قرار دهد، موقع حساسی که نقطه عطف در حیاهٔ محمد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم است و سر آغاز تحولی عظیم است که انسانی کامل که تا کنون تنها مسئولیت خود را داشته، به انسانی تحول پیدا می‌کند که فرستاده خداست و مسئولیت یک اجتماع را به عهده خواهد داشت، هنگام بعثت پیامبر، فرمانی حساس و حلقه وصل بین دو سفر او در رفت و برگشت است (سفر من الخلق إلی الحق و سفر من الحق إلی الخلق) و موقعیت مهمی است که سزاوار نیست خداوند در چنین موقعیتی که حبیب او به قله لقاء رسیده است و هم اکنون اراده کرده که او را به پیامبری برگزیند او را رها کند که به مشقت و سختی دچار شود و گرفتار اشتباهات خطرناکی گردد و به این شدت ترس و فزع بر او دست دهد که حتی بخواهد دست به خودکشی بزند و چنین منظره هولناکی عقل و خرد او را تحت الشعاع قرار دهد.

به علاوه، افراد عادی وقتی به مقام لقاء دست پیدا می‌کنند آرام می‌گیرند چگونه پیامبر معصوم وقتی به مقام لقاء محبوب دست یافت این چنین مضطرب شد؟

۱۱- افسانه غرانیق یا افترائی دیگر بر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم

اشاره

محمد بن جریر طبری در تاریخ خود «۲»، داستان غرانیق را نقل کرده و دیگران از او نقل می‌کنند و دستاویزی برای مستشرقین شده که ما در اینجا ابتدا به نقل اصل داستان پرداخته و سپس به نقد آن خواهیم پرداخت:

می‌گویند سران قریش مانند: «ولید، عاص، اسود و امیه» با پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم ملاقات (۱) الصحیح من سیرهٔ النبی الأعظم، ج ۱، ص ۲۲۵.

(۲) تاریخ طبری، ج ۲، از ص ۷۵- ۷۸.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۱، ص: ۲۶۷

کرده و درخواست نمودند که برای رفع اختلاف بین طرفین، خدایان یکدیگر را بپذیرند، در چنین موقع، در پاسخ آن، سوره «الکافرون» نازل گردید و پیامبر مأمور گشت که در پاسخ آنها بگوید:

لا أَعْبُدُ ما تَعْبُدُونَ وَ لا أَنْتُمْ عابِدُونَ ما أَعْبُدُ.

یعنی: «من آنچه را شما می‌پرستید عبادت نمی‌کنم و شما نیز پرستنده خدای من نیستید».

مع الوصف پیامبر زیاد مایل بود که با قوم خود کنار بیاید و با خود می‌گفت ای کاش! دستوری نازل می‌گردید که فاصله قبیله خود را از هم کمتر می‌ساخت، روزی در کنار کعبه با صدای دلنشین خود سوره «النجم» را می‌خواند، هنگامی که به این دو آیه رسید:

أَ فَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَ الْعُزَّى وَ مَناةَ الثَّالِثَةَ الْأُخْرى

یعنی: «به من خبر دهید آیا بتهای لات و عزی و منات که سومین آنهاست (دختران خدا هستند)»، ناگهان شیطان بر زبان او این دو

جمله را جاری ساخت:

«تلک الغرانیق العلی و إنّ شفاعتهنّ لترتجی (لترتضی)، یعنی: اینها غرانیق «۱» عالیمقامند، شفاعت آنها مورد رضایت یا امید است». و سپس باقی آیات سوره را خواند، هنگامی که به آیه سجده رسید خود پیامبر و تمامی حضّار اعم از مسلمان و مشرک در برابر بتها سجده کردند، جز ولید که بر اثر پیری موفق به سجده نشد.

غلغله و شادی در میان مسجدیان درگیر شد و مشرکان گفتند محمد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم خدایان ما را به نیکی یاد کرده است و حتی خبر صلح محمد با قریش به گوش مهاجران مسلمان حبشه رسید و صلح قریش با محمد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم سبب شد که گروهی از آنها از حبشه برگردند ولی پس از بازگشت دیدند وضع دوباره دگرگون شد.

به هر حال، همینکه شب به سر رسید جبرئیل بر پیامبر نازل شد و به او گفت سوره (۱) «غرانیق» جمع غرنوق یا غرنیق است که به معنای یک نوع مرغ آبی یا حیوان خوشرو می‌آید.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۲۶۸

را بخواند، محمد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم سوره را خواند و همینکه به عبارت مورد بحث رسید، جبرئیل به وی گفت این عبارت را از کجا آورده‌ای؟ محمد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم پشیمان شد و گفت:

من به خدا افترا زدم و چیزی را که او نگفته به او نسبت دادم.

و یا طبق نقل دیگر، پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم به جبرئیل گفت: کسی به شکل تو بر من وارد شد و این جمله را به من القاء کرد، جبرئیل در پاسخ گفت: معاذ اللّه! که من چنین گفته باشم، در این حال اندوه شدیدی بر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم دست داد و ترس از خدا سراسر وجودش را فرا گرفت تا اینکه این آیه بر وی نازل شد:

وَ ما أَرْسَلْنا مِنْ قَبْلِکَ مِنْ رَسُولٍ وَ لا نَبِیٍّ إِلَّا إِذا تَمَنَّی أَلْقَی الشَّیْطانُ فِی أُمْنِیَّتِهِ فَیَنْسَخُ اللَّهُ ما یُلْقِی الشَّیْطانُ ثُمَّ یُحْکِمُ اللَّهُ آیاتِهِ وَ اللَّهُ عَلِیمٌ حَکِیمٌ «۱».

یعنی: «ما پیامبری را قبل از تو نفرستادیم مگر اینکه هر وقت پیشرفت کار خود را آرزو می‌کرد، شیطان با وسوسه‌های خود در این آرزو دخالت می‌نمود، اما خداوند وسوسه‌ها و تلقینات شیطانی را از میان بر می‌دارد و آیات خود را استوار می‌کند که او دانا و حکیم است».

با نزول این آیه، محمد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم آرام گرفت و حزن و اندوه او بر طرف شد (زیرا دید او تنها نیست که شیطان در او دخل و تصرف نمود، انبیای پیشین نیز همه این چنین بودند ولی خدا یاور انبیا است!!!).

بررسی:

اشاره

«افسانه غرانیق» یقینا افترایی است که به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بسته‌اند مستشرقان و بدخواهان اسلام، این افسانه ساختگی را دستاویز بدگویی به اسلام قرار داده و به انتشار آن و ایجاد سر و صدا و تنقید از اسلام دست زده‌اند «۲»، در حالی که آن یک افسانه دروغین و ساختگی است که بعضی از قصه گویان آن را ساخته و به بعضی از تابعین «۳» و به یکی از اصحاب پیامبر (ابن عباس) نسبت داده‌اند، غافل از اینکه (۱) سوره حج، آیه ۵۲.

(۲) به تاریخ الشعوب الإسلامیه، تألیف کارل بروکلمن مراجعه نمایید.

(۳) «تابعین» کسانی هستند که زمان پیامبر را درک نکرده ولی دوره اصحاب پیامبر را درک کرده‌اند.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۲۶۹

آثار کـذب از آن نمایان است. لـذا اگر کسـی کمترین آگاهی به مبادی دینی داشـته و پیامبر را بشـناسد به کذب بودن این داسـتان یقین پیدا خواهد کرد.

دانشـمندان در این رابطه داد سـخن داده و به تفصـیل از آن پاسخ داده‌اند، البته ما را در این مختصر یارای بررسی مفصل نیست و در حد این نوشتار به آن پاسخ خواهیم داد، اهل تحقیق به کتب مفصله مراجعه نمایند «۱»:

اولا:

سلسله سـند حدیث، به هیچیک از اصحاب پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم متصل نیست و تنها به چند تن از تابعین که زمان پیامبر را درک نکرده‌اند نسـبت داده شد. بنا بر این، حدیث، مرسل است و به سـندی که شاهد قضـیه باشد مسـتند نیست. ابن عباس نیز که این حـدیث از وی نقـل شـده در سال سوم پیش از هجرت (یعنی سال دهم بعثت پیامبر) متولـد شـده و لـذا او نیز شاهـد قضـیه نبوده است. بنا بر این، نقل این واقعه به کسانی که مستقیما شاهـد وقوع آن باشـند منتهی نمی‌شود و طبق قواعـدی که در فن حدیث مورد قبول است. از استدلال به این قبیل احادیث خودداری می‌شود.

ثانیا:

غالب ائمه حدیث به دروغ بودن این خبر شـهادت داده‌اند و طرق نقل آن را ضـعیف دانسته‌اند. «احمد بن حسن بیهقی» از بزرگترین امامان شافعی که به دقت در بررسـی و نقد مشهور است گفته است: این حدیث از جنبه نقل، غیر ثابت است و راویان آن مورد طعن قرار گرفته‌اند «۲».

ابو بکر ابن العربی گفته است: آنچه که در این مورد، طبری نقل کرده است باطل و بدون اصل است «۳».

محمـد بن اسـحاق بن خزیمه، در رساله‌ای، این حـدیث ساختگی را تکـذیب کرده (۱) به التمهیـد فی علـوم القرآن، ج ۱، ص ۸۵ و فروغ ابدیّت، سبحانی، ج ۱، از ص ۲۷۵ و حیات محمد، حسنین هیکل و ... مراجعه نمایید.

(۲) تفسیر فخر رازی، ج ۲۳، ص ۵۰.

(۳) فتح الباری بشرح البخاری، ج ۸، ص ۳۳۳.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۲۷۰

و آن را از مجعولات زنادقه می‌داند «۱».

قاضـی عیاض می‌گوید: هیچیک از کسانی که به صـحت عمل مشـهورند این حدیث را نقل نکردند و هیچ فرد موثقی آن را با سند سالم و متصل روایت نکرده است، تنها مفسـران و مورخان که به نشـر هر مطلب عجیب و نادر است علاقه دارنـد به نقل این حـدیث دست زده‌اند «۲».

سیـد مرتضـی گفته است: احـادیثی که در این باب و به این مضامین وارد شـده اساسا قابل توجه نیست؛ زیرا این قبیل احادیث دارای مفـاهیمی است که عقول انبیـا از آنهـا منزه است و لـذا چنین احـادیثی قابـل قبول واقع نمی‌شود و لو آنکه از نظر اهـل حـدیث مورد خـدشه نبوده ضـعیف نباشـد، چگونه می‌توان چنین نسـبتها را دربـاره پیـامبر صـحیح دانست در حـالی که خـدای متعال خطاب به او فرموده: سَنُقْرِئُکَ فَلا تَنْسی و یا فرمود: وَ لَوْ تَقَوَّلَ عَلَیْنا بَعْضَ الْأَقاوِیلِ ... و یا فرمود: کَذلِکَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤادَکَ «۳».

علامه طباطبائی می‌فرماید: دلایلی قاطع مبنی بر عصمت انبیا متن این حدیث را تکذیب می‌کند و اگر فرض شود که سند حدیث هم صحیح است، با اصل مسلم منزه بودن پیامبران از این قبیل رذائل و با قدسیت و کرامت انبیا منافات دارد «۴».

ثالثا:

این حدیث بر خلاف قرآن و مناقض با صریح آن است، بر اساس روایاتی که وارد شده اخبار را باید به قرآن عرضه داشت اگر موافق قرآن بود قابل تمسک و عمل است و گرنه باید طرد شود، این خبر چون مناقض با قرآن است قهرا تمسک به آن روا نخواهد بود.

اینک به چند آیه که مناقض با این حدیث است اشاره می‌کنیم: (۱) تفسیر فخر رازی، ج ۲۳، ص ۵۰.

(۲) الشفاء، تألیف قاضی عیاض، ص ۱۱۷.

(۳) تنزیه الأنبیا، سید مرتضی، ص ۱۰۷– ۱۰۹.

(۴) تفسیر المیزان، ج ۱۴، ص ۴۳۵.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۲۷۱

الف– آیات سوره نجم خود بهترین شاهد بر جعلی بودن این حدیث است چرا که فرمود:

وَ النَّجْمِ إِذا هَوی ما ضَلَّ صاحِبُکُمْ وَ ما غَوی وَ ما یَنْطِقُ عَنِ الْهَوی إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْیٌ یُوحی عَلَّمَهُ شَدِیدُ الْقُوی «۱».

این آیات، خود شاهد صریح از جانب خداست به اینکه پیامبر گمراه نمی‌شود و به هوای نفس سخن نمی‌گوید و هیچ سخنی را بر زبان نمی‌آورد مگر آنکه وحی الهی است که جبرئیل به او آموخته است، پس چگونه می‌توان پذیرفت که شیطان جمله:

«تلک الغرانیق العلی و إنّ شفاعتهنّ لترتجی» را به او القاء کرده باشد.

اگر این حدیث صحیح باشد تکذیب صریح، شهادتی است که خداوند طی این آیات داده است و همین خود دلیل بر غلبه و پیروزی شیطان بر رحمان است. به علاوه، این حدیث مناقض با آیه: إِنَّ کَیْدَ الشَّیْطانِ کانَ ضَعِیفاً «۲». و آیه: کَتَبَ اللَّهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَ رُسُلِی «۳» است.

ب– در آیه‌ای می‌فرماید: وَ لَوْ تَقَوَّلَ عَلَیْنا بَعْضَ الْأَقاوِیلِ لَأَخَذْنا مِنْهُ بِالْیَمِینِ ثُمَّ لَقَطَعْنا مِنْهُ الْوَتِینَ «۴».

این آیه دلالت دارد بر اینکه هیچکس توانائی آن را ندارد که برای پوشاندن حقیقت، چیزی را به دروغ به خدا نسبت دهد مگر آنکه خداوند او را هلاک خواهد کرد، پس از چنین تأکیدی آیا باز می‌توان گفت پیامبر خود بخاطر به دست آوردن دل قبیله مشرک خود، به خدا افترا بسته و یا شیطان که صاحب حیله ضعیف است، ساخته‌های خود را به خدا نسبت داده و به پیامبر القاء نموده است؟ (۱) سوره نجم، آیات ۱– ۵.

(۲) سوره نساء، آیه ۷۶.

(۳) سوره مجادله، آیه ۲۱.

(۴) سوره حاقه، آیه ۴۶.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۲۷۲

ج– خداوند در آیه دیگر فرموده است: إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّکْرَ وَ إِنَّا لَهُ لَحافِظُونَ «۱».

به موجب این آیه قرآن از دسیسه معاندین و تحریف محرفین از ناحیه پروردگار تضمین شده که حفظ شود، با این وصف آیا معقول است که ابلیس را در عمل آزاد بگذارد تا قرآن را در وقت نزول آن به پیامبر، این چنین دستخوش تغییر و تحول قرار دهد؟ و با وجود چنین عقیده‌ای آیا دیگر اعتمادی به وعده‌های خداوند مبنی بر حفظ قرآن و یا وعده‌های دیگر او از قبیل پیروزی مؤمنان باقی می‌ماند؟

د– خدای بزرگ در آیات متعدد سلطه و نفوذ شیطان را نسبت به مؤمنین کامل و بندگان خالص خود نفی فرموده است چنانکه

فرمود:

إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَلى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ «۲».

و: إِنَّ عِبادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطانٌ وَ كَفى بِرَبِّكَ وَكِيلًا «۳».

به علاوه، در آیه‌ای دیگر می‌فرماید شیطان نسبت به هیچکس سلطه ندارد بلکه کارش تنها دعوت و پیشنهاد است، این مردمند که از شیطان تبعیت می‌کنند نه آنکه او سلطه داشته باشد، چنانکه فرمود: ما كانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطانٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي ... «۴».

شیطان پس از طرد شدن از دستگاه الهی بخاطر عدم سجده آدم قسم یاد کرده که من فرزندان آدم را اغوا می‌کنم، ولی خود اعتراف کرد که نسبت به بندگان مخلص خدا راهی ندارد: فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا عِبادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ «۵».

چه کسی خالص‌تر از پیامبر اسلام است، شیطانی که خود معترف به عجز در نفوذ این گونه افراد است چگونه در پیامبر تصرف کرد و القائات خود را به نام وحی الهی به (۱) سوره حجر، آیه ۹.

(۲) سوره نحل، آیه ۹۹.

(۳) سوره اسراء، آیه ۶۵.

(۴) سوره ابراهیم، آیه ۲۲.

(۵) سوره ص، آیه ۸۲- ۸۳.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۲۷۳

او قبولاند.

رابعا:

این داستان منافی با عصمت پیامبر است در حالی که در جای خود با دلایل متقن ثابت شده که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم معصوم و مصون از هر لغزش و خطاست؛ چرا که اگر معصوم نباشد به سخنان وی اعتمادی نخواهد بود، آیا معقول است یک پیغمبر معصوم که سالها با بتان و مشرکان مبارزه کرده، آرزوی او این باشد که از طرف خدا در مدح بتها و خدایان مشرکان چیزی بر وی نازل شود تا موجب نزدیکی وی با آنها گردد؟ آیا چنین آرزویی کفر نیست؟ پس اگر گفته شود که پیامبر به عمد خود، این سخنان را ساخته و به خدا افترا بسته کفر است و اگر گفته شود که شیطان بر او القاء کرده است با توجه به عصمت انبیا این نیز ممتنع است «۱».

به هر حال، اگر این حکایت صحت داشت، شایع می‌شد و مشرکین آن را دستاویز مقابله با مسلمانان در طول مدت دعوت پیامبر قرار می‌دادند و هیچگاه به او ایمان نمی‌آوردند، صرف نظر از اینکه تاریخ، این داستان ساختگی را ضبط نکرده فقط به نقل از کسانی که بعد از پیامبر به وجود آمدند حکایت کرده است، در تاریخ نقل نشده که کسی ادعا کرده باشد که خود ناظر این واقعه بوده و خود مستقیما شنیده است لذا از این نظر نیز یقین به دروغ بودن آن حاصل می‌شود و شاید در زمره اسرائیلیاتی باشد که به دست طعن زنندگان به اسلام در زیر سایه حکومت بنی امیه و در عهدی که ظلم و ستم سراسر بلاد اسلامی را فرا گرفته بود، ساخته شده است و این توجیه بر دیگر توجیهات در نظر ما ترجیح دارد «۲». (۱) الشفاء، تألیف قاضی عیاض، ج ۲، ص ۱۱۸.

(۲) التمهید، ج ۱، ص ۹۵.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۲۷۴

۱۲- آغاز نزول وحی «۱»

اشاره

متأسفانه روز بعثت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم همانند روز ولادت و رحلت او از نظر تاریخ چندان قطعی نیست لذا به قول مرحوم مجلسی پنج قول در این رابطه نقل شده است مانند:

۱- هفدهم ماه رمضان.

۲- هجدهم ماه رمضان.

۳- بیست و چهارم ماه رمضان.

۴- دوازدهم ماه رمضان.

۵- بیست و هفتم ماه رجب که شیعیان به این روز اتفاق نظر دارند «۲».

بلکه می‌توان گفت بعضیها (ابن برهان حلبی) در سیره خود دو قول دیگر را نیز نقل کرده‌اند و آن هفتم و هشتم ربیع الأول است «۳».

در بین این اقوال، شیعه به تبعیت از اهل بیت اطهار علیهم السّلام معتقد است که بعثت رسول گرامی اسلام در روز بیست و هفتم رجب است و برای عبادت در شب بیست و هفتم و روزه در روز بیست و هفتم فضیلت بسیاری را نقل کرده‌اند «۴». و از طرق اهل سنت نیز روایاتی وارد شده که در آنها تصریح شده که روز بیست و هفتم رجب روز بعثت است.

مثل اینکه بیهقی در «شعب الإیمان» از سلمان فارسی (ره) نقل کرده که او گفته (۱) برای توضیح بیشتر این مسئله به کتابهای فروغ ابدیّت، ج ۱، ص ۱۹۱ و التمهید فی علوم القرآن، ج ۱، از ص ۱۰۱ و تفسیر المیزان، ج ۲، از ص ۱۳ و تفسیر صافی، ج ۱، ص ۴۱ مقدمه نهم و تفسیر مجمع البیان، ذیل آیه ۱۸۵ سوره بقره و ذیل سوره علق و تفسیر نمونه، ج ۲۱، از ص ۱۴۶ به بعد، و ... مراجعه نمایید.

(۲) بحار، ج ۱۸، ص ۱۹۰.

(۳) السیرة الحلبیة، ج ۱، ص ۲۳۸.

(۴) وسائل، ج ۷، ص ۳۲۹.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۲۷۵

است در ماه رجب یک روز و یک شب وجود دارد که اگر کسی در آن روز روزه بگیرد و در آن شب عبادت کند، همانند کسی است که یکصد سال روزه گرفته و یکصد سال به عبادت مشغول باشد، آن شب و روز بیست و هفتم رجب است که خداوند در آن روز محمد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم را به پیامبری مبعوث کرد «۱».

از ابو هریره نیز نقل شده که روزه در روز بیست و هفتم رجب معادل شصت ماه روزه در غیر این روز است؛ زیرا این روز روزی است که جبرئیل به پیامبر فرود آمد و پیام رسالت را به او ابلاغ کرد و این اولین روز فرود آمدن جبرئیل است «۲».

لکن اهل سنّت به طور عمده معتقدند که بعثت در ماه رمضان واقع شده است و عمده دلیلشان همان آیاتی است که می‌گویند قرآن در ماه رمضان نازل شده است پس بعثت نیز باید در ماه رمضان باشد؛ زیرا بعثت همراه با نزول وحی انجام می‌گیرد، البته اقوال دیگر چون بر اساس بعضی از روایات ضعیف است مورد اعتنا نیستند.

با توجه به این اختلاف در روز بعثت و اینکه باید بعثت همراه با نزول وحی باشد نسبت به آغاز نزول وحی سؤالی مطرح است که

اگر بعثت در بیست و هفتم رجب یا یکی از روزهای هفتم و هشتم ربیع الأول باشد، با نزول قرآن در ماه رمضان چگونه قابل جمع است؟

بنا بر این، چاره‌ای نیست مگر اینکه بگوییم بعثت آن حضرت نیز در ماه رمضان واقع شده است و گر نه چه شیعه و چه آن دسته از اهل سنت که می گویند بعثت در ماه ربیع الأول واقع شده است باید از این سؤال پاسخ دهند.

به علاوه، سؤال دیگری نیز در اینجا مطرح می‌شود که: با توجه به اینکه قرآن در مدت بیست یا بیست و سه سال بر پیامبر در مواقع مختلف نازل شده و به تعبیر دیگر:

نزول قرآن تدریجی بوده است، نزول قرآن در شب قدر و به صورت دفعی چه (۱) منتخب کنز العمال در حاشیه مسند احمد، ج ۳، ص ۳۶۲.

(۲) السیرة الحلبیة، ج ۱، ص ۲۳۸.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۲۷۶

معنایی می‌تواند داشته باشد؟ آیا آیاتی که نزول قرآن را در شب مبارک و شبی از شبهای ماه رمضان می‌داند منافی با آنچه که در خارج واقع شده نیست؟ زیرا یقینا قرآن در طول مدت نبوت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بر حسب شرایط و مقتضیات و علل و اسباب خاصی، نازل شده است.

جمع بین این آیات و واقع قضیه به چه کیفیت است؟

در مجموع از این دو سؤال جوابهای متعدد داده شده که ما ذیلا به آنها اشاره می کنیم:

پاسخ اجمالی آن این است که آغاز بعثت و آغاز نزول قرآن به عنوان یک کتاب آسمانی همزمان نبوده است گرچه چند آیه از سوره علق در زمان بعثت نازل شده است ولی این منافات ندارد که قرآن به عنوان یک کتاب آسمانی بعدا در شب مبارکی یکجا بر پیامبر نازل شده باشد؛ زیرا پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم پس از آنکه به نبوت برگزیده شده تا سه سال مأمور به تبلیغ نبوده و فقط مخفیانه و پنهانی به این کار دست زده است تا اینکه آیه:

فَاصْدَعْ بِما تُؤْمَرُ وَ أَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ «۱»، نازل شد و از این پس، قرآن به عنوان یک کتاب آسمانی، پیاپی و به تدریج نازل گردید و کسانی که قادر بر نوشتن بودن در طول بیست سال به ثبت و ضبط آن پرداختند.

بنا بر این، آغاز نزول قرآن پس از دوره فترت و انقطاع وحی بود که در شب قدر از ماه رمضان نازل شده است و این هیچ منافاتی با بعثت در روز بیست و هفتم رجب ندارد.

اما جواب تفصیلی از آن دو سؤال به قرار ذیل است:

۱- آغاز نزول قرآن در ماه رمضان و در شب قدر بوده است:

گروهی معتقدند اینکه در آیه‌ای از قرآن کریم آمده است که قرآن در شب مبارکی نازل شده «۲» و در آیه (۱) سوره حجر، آیه ۹۴.

(۲) سوره دخان، آیه ۳.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۲۷۷

دیگر می گوید در ماه رمضان نازل شده «۱» و در آیه سوم می گوید در شب قدر نازل شده است «۲» با آنچه که در خارج مسلم است که قرآن در مدت نبوت رسول خدا به مناسبتهای مختلف وارد شده منافاتی ندارد؛ زیرا مقصود از نزول قرآن در شب مبارکی

از ماه رمضان، نزول کل قرآن نیست بلکه منظور آغاز نزول است، محمد بن اسحق «۳»، شعبی «۴»، فخر رازی «۵»، زمخشری «۶»، ابن شهر آشوب «۷» و شیخ مفید در شرح عقاید صدوق «۸» به این قول نظر دارند. و فخر رازی می گوید: روش ملتها و دولتها نیز همین است که زمان آغاز هر کاری را، تاریخ آن کار می‌دانند، برای اینکه نسبت به انجام آن کار، زمان آغاز آن کار بهترین زمانهاست و زمانی است که ضبط شده و معلوم و معین است.

بنا بر این، هیچ تنافی بین نزول قرآن در طول مدت نبوت و نزول آن در شب قدر نیست؛ زیرا مقصود از نزول در شب قدر آغاز نزول است نه نزول کلی قرآن.

۲– عده‌ای دیگر معتقدند که:

منظور از نزول قرآن در شب قدر از ماه رمضان، این است که در هر سال، در شب قدر قسمتی از قرآن که در همان سال بدان نیاز بوده و بنا بوده بر پیامبر نازل شود، نازل می‌شده است و سپس جبرئیل بر حسب مورد و در موقع نیاز به موجب امر خدای متعال، آیه مربوطه را بر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نازل می کرده است، پس مقصود از نزول قرآن در ماه رمضان، رمضان معیّنی نبوده است بلکه (۱) سوره بقره، آیه ۱۸۵.

(۲) سوره قدر، آیه ۲.

(۳) مجمع البیان، ج ۲، ذیل آیه ۸۵ از سوره بقره، ص ۲۸۶.

(۴) الإتقان، ج ۱، ص ۵۴.

(۵) تفسیر کبیر، ج ۵، ص ۸۵.

(۶) کشاف، ج ۱، ص ۲۲۷.

(۷) مناقب، ج ۱، ص ۱۵۰.

(۸) شرح عقاید صدوق، ص ۵۸.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۱، ص: ۲۷۸

رمضان هر سال منظور است.

این قول مرضیّ، فخر رازی «۱»، ابن جریح و السدّی «۲» و ابن عباس «۳» و حلیمی و ماوردی «۴» و دیگران است.

طبق این بیان نیز منافاتی بین نزول قرآن در ماه رمضان و نزول آن در مدت بیست و سه سال نیست.

۳– عده‌ای را نیز عقیده بر این است که:

اینکه در قرآن آمده است: شَهْرُ رَمَضانَ الَّذِی أُنْزِلَ فِیهِ الْقُرْآنُ ... مقصود این نیست که قرآن در ماه رمضان نازل شده و در غیر ماه رمضان نازل نشده است، بلکه منظور این است که قرآن در شأن ماه رمضان نازل شده؛ چنانکه گفته می‌شود قرآن در فلان مورد نازل شده است. بنا بر این، قرآن در فضل ماه رمضان وارد شده است «۵».

۴– برخی را نیز عقیده بر این است که:

اشاره

منظور از نزول قرآن در ماه رمضان و شب قدر این نیست که کل قرآن یکجا در شب مبارک قدر بر پیامبر نازل شده تا منافی با نزول آن در مدت نبوت پیامبر باشد، بلکه منظور نزول قسمت اعظم قرآن در آن شب است و از این جهت می‌توان گفت قرآن در این ماه و در این شب نازل شده است، سید قطب این احتمال را داده است «۶».

بررسی:

اشاره

حق این است که هیچیک از پاسخهای فوق متین و دقیق و قانع کننده و موافق با ظاهر آیات نیست؛ زیرا:

پاسخ اول

که می‌گوید: منظور از نزول قرآن در ماه رمضان، نزول کل قرآن نیست (۱) تفسیر کبیر، ج ۵، ص ۵۸.
(۲) الدر المنثور، ج ۱، ص ۱۸۹.
(۳) مجمع البیان، ج ۲، ص ۲۷۶.
(۴) الإتقان، ج ۱، ص ۵۴.
(۵) مجمع البیان، ج ۲، ص ۲۷۶، الکشاف، ج ۱، ص ۲۲۷.، تفسیر کبیر، ج ۵، ص ۸۰.
(۶) فی ظلال القرآن، ج ۲، ص ۷۹.
درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۱، ص: ۲۷۹
بلکه آغاز نزول، منظور است، صحیح نیست، اولا: طبق عقیده شیعه که بعثت را در بیست و هفتم رجب می‌دانند و بر اساس عقیده برخی از اهل سنت که در هفتم یا هشتم ربیع الأول می‌دانند، قهرا آغاز نزول وحی همزمان با بعثت خواهد بود که در غیر ماه رمضان است و روایات بسیاری هم داریم که پنج آیه از سوره علق در شب بعثت بر پیامبر نازل شد.
ثانیا: ظاهر آیاتی که می‌گویند قرآن در شب قدر، یا ماه رمضان و یا در شبی مبارک نازل شده این است که نزول قرآن کاملا در این ماه و شب واقع شده نه آنکه مثلا چند آیه در آن ماه یا شب نازل شده که آغاز نزول وحی باشد.

و پاسخ دوم

که می‌گوید: در هر سال در شب قدر آیات متناسب با همان سال یکجا نازل می‌شد، بنا بر این، قرآن در ۲۳ شب قدر نازل شده است نیز صحیح نیست؛ زیرا این نظر نیز مخالف با ظاهر قرآن است چرا که خدای متعال فرمود: ما قرآن را نازل کرده‌ایم و یا اینکه قرآن در ماه رمضان نازل شده است و اگر این عقیده صحیح بود می‌بایست می‌فرمود: ما آن را نازل می‌کنیم؛ یعنی به جای صیغه ماضی گذشته می‌بایست صیغه مضارع و حال به کار می‌برد.
به علاوه، چه فایده‌ای از نزول قرآن، قبل از آنکه بدان نیاز باشد.

و ایراد پاسخ سوم

که می‌گفت: قرآن در عظمت و فضیلت ماه رمضان نازل شده است نه آنکه مقصود این باشد که کل قرآن در ماه رمضان نازل شده

است، این است که: بر فرض صحت چنین معنایی برای این آیات (که یقینا صحیح نیست) این توجیه تنها شامل آیه سوره بقره است؛ یعنی: شَهْرُ رَمَضانَ الَّذِی أُنْزِلَ فِیهِ الْقُرْآنُ و شامل دو آیه دیگر یعنی: إِنَّا أَنْزَلْناهُ فِی لَیْلَهٍ مُبارَکَهٍ و: إِنَّا أَنْزَلْناهُ فِی لَیْلَهِ الْقَدْرِ نمی‌شود.

و در مورد پاسخ چهارم

می گوییم:

اولا: ظهور آیات در نزول کل قرآن است گرچه کلمه قرآن بر کل و جزء و حتی بر یک آیه نیز صادق است.

ثانیا: ما دلیلی نداریم که قسمت اعظم قرآن در ماه رمضان نازل شده باشد بلکه

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۲۸۰

دلیل بر خلاف آن قائم است؛ زیرا در طول سال و در تمام مدت نبوت نازل می‌شد.

پاسخ صحیح:

«نزول دفعی و نزول تدریجی قرآن است».

پس از آنکه پاسخهای چهار گانه فوق را برای آن دو سؤال کافی ندانستیم به پاسخ صحیح آن می‌پردازیم و آن بر اساس انزال و نزول یعنی نزول دفعی و تدریجی قرآن کریم است که محققین بسیاری از شیعه و سنی برای دفع اشکال و رفع تنافی، از این راه وارد شده و روایات بیشماری هم در این رابطه وجود دارد. و آن اینکه: قرآن کریم دو گونه نزول دارد و دو بار نازل شده است؛ یکبار به صورت جمعی و دفعی و بار دیگر به صورت پراکنده و آیه به آیه یا سوره به سوره در مدت دوران نبوت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم پس آیاتی که می‌گوید قرآن در ماه رمضان و یا در شب مبارك و قدر نازل شده است ناظر به نزول دفعی قرآن است و آنچه که در خارج در مدت ۲۳ سال بر پیامبر نازل شده است، نزول تدریجی آن است.

توضیح آن بدین بیان است که: با مراجعه به آیات قرآن در این رابطه به خوبی روشن می‌شود که قرآن یکبار به صورت جمعی نازل شده که پیامبر از کل قرآن آگاهی داشته است لذا در هنگام نزول تدریجی قرآن پیامبر پیشاپیش جبرئیل آن را می‌خواند که دستور آمد چنین نکن بلکه صبر کن تا وحی ما تمام شود: لا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ یُقْضی إِلَیْکَ وَحْیُهُ «۱».

یعنی: «پیش از آنکه وحی درباره قرآن بر تو نازل شود نسبت به آن عجله مکن».

و یا در آیه دیگر می‌فرماید: لا تُحَرِّكْ بِهِ لِسانَکَ لِتَعْجَلَ بِهِ «۲».

یعنی: «زبان خود را برای عجله به قرآن حرکت مده».

و یکبار هم به صورت مفصل و جدا جدا و آیه به آیه یا سوره به سوره در طول مدت نبوت آن حضرت نازل شده است و جالب اینجاست در تمامی آیاتی که (۱) سوره طه، آیه ۱۱۴.

(۲) سوره قیامت، آیه ۱۶.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۲۸۱

می گوید ما قرآن را یکجا نازل کرده‌ایم، به «انزال» تعبیر کرده است ولی نزول قرآن به صورت مفصل به «تنزیل» تعبیر شده است که ارباب لغت می گویند: معمولا- «انزال» در مواردی است که نزول، دفعی و جمعی باشد ولی «تنزیل»، در مواردی به کار می‌رود که تدریجا نازل شده باشد «۱».

پس از روشن شدن این جهت که قرآن یکبار به صورت جمعی نازل شده است باید دید این نزول جمعی از کجا و به کجا بوده است؟

در روایات و کلمات شیعه و سنی آمده است که قرآن از ناحیه پروردگار در شب قدر به «بیت المعمور» (طبق تعبیر شیعه) و به «بیت العزّه» (طبق تعبیر اهل سنّت) نازل شده است و معمولا در روایات، گفته شده که بیت المعمور خانه‌ای است به محاذات خانه کعبه در آسمانها که عبادتگاه فرشتگان است و هر روز فرشته‌های بسیاری وارد آن می‌شوند و تا قیامت از آن باز نمی‌گردند ولی در اینکه بیت المعمور در کدام آسمان است، روایات مختلف سخن گفته‌اند در بسیاری از آنها در آسمان چهارم و در بعضیها آسمان اول (آسمان دنیا) و در بعضی دیگر آسمان هفتم دانسته شد.

سؤالی که در اینجا مطرح است، نزول قرآن ابتدائا به آسمان چهارم یا هفتم و یا اول (بیت المعمور) در حالی که برای عمل نبوده و فرض این است که بنا بوده در مدت ۲۳ سال نازل شود چه فایده‌ای بر آن مترتب بوده است؟

فخر رازی در پاسخ این سؤال گفته است، محتمل است که این امر برای آسانتر شدن کار بر جبرئیل بوده و یا مصلحتی برای پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم داشته که متوقع بوده از نزدیکترین جهت بر وی وحی شود «۲».

دانشمندان اهل سنت پاسخهای دیگری نیز داده‌اند که سیوطی در اتقان، ج ۱، ص (۱) مفردات راغب، ماده نزل.

(۲) تفسیر کبیر، ج ۵، ص ۸۵.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۲۸۲

۵۴ تحت عنوان تنبیهات آورده است.

البته معلوم است که این جواب در نهایت سستی و بی پایگی است لذا مفسرین بزرگ شیعه به گونه دیگری پاسخ داده‌اند مثلا فیض کاشانی گفته است اساسا منظور از بیت المعمور (خانه آباد) قلب نازنین پیامبر است که جبرئیل، قرآن یعنی حقیقت قرآن را یکجا بر او نازل کرده و لذا پیامبر از حقیقت قرآن آگاهی داشته است «۱».

شیخ ابو عبد اللّه زنجانی در این رابطه می‌گوید: می‌توان گفت که روح قرآن؛ یعنی مقصود کلی آن در شب قدر بر قلب محمد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم تجلی کرده: نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلى قَلْبِكَ و سپس در طی سالها به طور پراکنده بر زبانش ظاهر شده است: وَ قُرْآناً فَرَقْناهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلى مُكْثٍ وَ نَزَّلْناهُ تَنْزِيلًا «۲».

و مرحوم علامه طباطبائی نیز همین توجیه را پذیرفته و در این رابطه بررسی دقیقی انجام داده است که خلاصه آن این است: قرآن دارای حقیقت دیگری است غیر از آنچه که ما با فهم عادی آن را درک می‌کنیم و آن حقیقت یکپارچه و دارای وحدتی است که قابل جدایی و تجزیه نیست و این عدم تجزیه بازگشتش به معنا و مفهومی است که واحد است که نه دارای اجزاء است و نه دارای فصول، در آن حقیقت، قرآن وجود جمعی دارد نه تفصیلی سوره به سوره و آیه به آیه، این تفصیل و جدائیها چیزی است که بعدا عارض قرآن شده و برای تسهیل در امر تعلیم و قرائت است لذا خدای متعال می‌فرماید: كِتابٌ أُحْكِمَتْ آياتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ «۳».

یعنی: «قرآن کتابی است که آیات آن با همه مضامین و مفاهیم مختلف، محکم بهم پیوسته است و مقصد و غرض واحد دارد و پس از این بهم پیوستگی، از یکدیگر جدا شده و مسائل مختلف را بیان کرده است».

بنا بر این، منظور از نازل کردن قرآن در شب قدر نازل کردن حقیقت قرآن، (۱) تفسیر صافی، ج ۱، مقدمه نهم، ص ۴۲.

(۲) تاریخ القرآن، زنجانی، ص ۱۰.

(۳) سوره هود، آیه ۲.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۲۸۳

یکپارچه و یکباره بر قلب پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم است، همچنانکه قرآن مجزا و جدا جدا در فواصل و زمانهای مختلف در طی دعوت محمد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم تدریجا بر وی نازل شده است «۱».

با توجه به آنچه در پاسخ فوق گفته شد، پاسخ سؤال اول نیز (که می گفت: اگر قرآن در شب قدر بر پیامبر نازل شده پس چگونه طبق روایات مشهور شیعه آغاز بعثت پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در ۲۷ رجب صورت گرفته است و یا طبق نظر بعضی از اهل سنت در ماه ربیع الأول واقع شده؟) داده شده است؛ زیرا نزول قرآن در ماه رمضان جنبه جمعی داشته، در حالی که نزول اولین آیات در ۲۷ رجب یا در ماه ربیع الأول، مربوط به نزول تدریجی آن است و به این ترتیب مشکلی از این نظر پیش نخواهد آمد.

۱۳- انقطاع وحی

اشاره

در رابطه با انقطاع وحی مطالبی است که باید مورد بررسی قرار گیرد، گرچه ما را در این مختصر یارای بررسی تفصیلی آن نیست لکن به نحو اختصار به آنها می‌پردازیم و آنها عبارتند از:

الف- انقطاع وحی در چه مدت بوده است؟

در مورد اینکه انقطاع وحی تا چه مدتی ادامه داشته بین مورخین و مفسرین اختلاف است، ابن عباس می گوید: پانزده روز گذشت و بر پیامبر وحی نازل نشد.

و بعضیها دوازده روز و بعضی دیگر نوزده روز و برخی ۲۵ روز و عده‌ای چهل روز نوشته‌اند و در بعضی از روایات سه روز نیز آمده است.

ولی معروف از انقطاع وحی که احیانا از آن به دوران فترت نیز یاد می کنند سه سال است، لذا در روایات بسیار و کلمات بزرگان گفته شد که قرآن کریم به مدت بیست (۱) المیزان، ج ۲، ص ۱۵ و ۱۶.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۲۸۴

سال بر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نازل شده است؛ زیرا سه سال نبوت پیامبر مخفی بوده و حضرت اعلان نمی کرده و احدی را نیز دعوت به اسلام نکرده است تا اینکه از طرف پروردگار متعال، دستور دعوت به اقوام و عشیره‌اش آمده، اینک اشاره به بعضی از آن روایات:

علی بن ابراهیم قمی می گوید: چون سه سال از بعثت آن حضرت گذشت خداوند خطاب به او فرمود: فَاصْدَعْ بِما تُؤْمَرُ وَ أَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِکِینَ إِنَّا کَفَیْناکَ الْمُسْتَهْزِئِینَ «۱».

یعقوبی در تاریخ خود می گوید: محمد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم سه سال در مکه نبوت خود را مکتوم نگاه داشت «۲».

محمد بن اسحاق و ابن شهر آشوب می گویند: پس از گذشت سه سال از بعثت محمد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم آیه: فَاصْدَعْ بِما تُؤْمَرُ ... به وی نازل شد و خداوند او را امر کرد که آشکارا دعوت کند و همگان را از کجرویها بیم دهد «۳».

امام صادق علیه السّلام در حدیثی می‌فرماید: «قرآن در طی بیست سال نازل شد «۴».

و اینکه در بعضی از روایات آمده است که پیامبر ۴۳ ساله بوده که قرآن بر وی نازل شده است، مقصود این نیست که آغاز بعثت در ۴۳ سالگی بوده است بلکه ناظر بر انقطاع وحی در مدت سه سال و نزول قرآن در مدت بیست سال است.

با توجه به این روایات معلوم می‌شود که مدت انقطاع وحی سه سال بوده است جالب اینجاست که وقتی برای اولین بار پس از

انقطاع وحی جبرئیل بر حضرت نازل شد حضرت فرمود چرا دیر کردی در حالی که سخت به تو مشتاق بودم، جبرئیل گفت: و أنا کنت أشدّ إلیک شوقا، من به تو مشتاق‌تر بودم ولی من بنده مأمورم (۱) تفسیر علی بن ابراهیم قمی، ص ۳۵۳ و بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۵۳ و ۱۷۹.

(۲) تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۹.

(۳) سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۲۸۰ و مناقب ابن شهر آشوب، ج ۱، ص ۴۰.

(۴) کافی، ج ۲، ص ۶۲۹ و تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۸۰ و اعتقادات صدوق، ص ۱۰۱.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۲۸۵

و جز به فرمان خدا بر تو نازل نمی‌شوم: وَ ما نَتَنَزَّلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّکَ «۱».

ب- انقطاع وحی برای چه بوده است؟

در اینکه علت و فلسفه انقطاع وحی چه بوده است برای ما روشن نیست، شاید مقصود از انقطاع وحی، استراحت پیامبر بوده است، مخصوصا در آغاز بعثت که روح و روان حضرت تا آن روز با چنین ادراك مرموزی مأنوس نبوده است و به گواه تاریخ نزول وحی همواره با فشار روحی فوق العاده‌ای توأم بوده است «۲».

این فلسفه که انقطاع وحی برای استراحت حضرت بود، صحیح به نظر نمی‌رسد گرچه نزول وحی همراه با فشار روحی بود ولی از تاریخ استفاده می‌شود که حضرت مشتاق آمدن جبرئیل بود (چنانکه در مطلب قبلی بیان شد) و اساسا نیامدن وحی باعث ناراحتی آن حضرت و زخم زبان زدن دشمنان نسبت به آن حضرت شده بود.

بعضیها گفته‌اند مردم از حضرت تقاضای معجزات اقتراحی و به طبق میل خود می‌کردند و احیانا به او پیشنهاد می‌دادند که شما فلان آیه را تغییر بده و یا فلان حکم را عوض کن یا قرآنی غیر از این قرآن بیاور.

در پاسخ می‌فرمود: من از پیش خود اختیاری ندارم و عنان وحی در دست پروردگار است چنانکه آیه ۱۵ سوره یونس ناظر به این مطلب است:

وَ إِذا تُتْلی عَلَیْهِمْ آیاتُنا بَیِّناتٍ قالَ الَّذِینَ لا یَرْجُونَ لِقاءَنَا ائْتِ بِقُرْآنٍ غَیْرِ هذا أَوْ بَدِّلْهُ قُلْ ما یَکُونُ لِی أَنْ أُبَدِّلَهُ مِنْ تِلْقاءِ نَفْسِی إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا ما یُوحی إِلَیَّ إِنِّی أَخافُ إِنْ عَصَیْتُ رَبِّی عَذابَ یَوْمٍ عَظِیمٍ.

شاید فلسفه انقطاع وحی این بود که همه بفهمند که عنان و اختیار وحی در دست خداست و گرنه پیامبر که می‌خواهد وحی بیاید ولی نمی‌آید «۳». (۱) تفسیر منهج الصادقین، ج ۱۰، ص ۲۷۱ ذیل سوره و الضحی.

(۲) فروغ ابدیت، ج ۱، ص ۲۰۶.

(۳) تفسیر نمونه، ج ۲۷، ص ۱۰۰.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۲۸۶

از بعضی از روایات استفاده می‌شود که جماعتی از یهود خدمت رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم رسیدند و از داستان اسکندر ذو القرنین و اصحاب کهف و خلقت روح پرسیدند، پیامبر فرمود: فردا به شما خبر خواهم داد و کلمه ان شاء اللّه را نگفت و همین سبب شد که وحی الهی مدتی از او قطع شود و زبان دشمنان به شماتت او باز شود و از این جهت پیامبر غمگین و محزون شد تا وقتی که سوره «و الضحی» بر او نازل شده و به او تسلی داد «۱».

البته این شأن نزول هم بعید به نظر می‌رسد؛ زیرا ارتباط یهود با آن حضرت عمدتا در مدینه بوده و طرح این نوع سؤالات در مکه

نبود، مگر آنکه این شأن نزول را بدان گونه که مرحوم ملا فتح اللّه کاشانی در تفسیر منهج الصادقین نقل کرد، بپذیریم که اهل مکه از مردم مدینه خواستند که در بین ما شخصی ظاهر شده که از حیث حسب و نسب شریف است، منتها مدعی دینی شده که بر خلاف دین آباء و اجدادی ماست و با بتهای ما میانه ندارد، شما که اهل دانش منطق هستید در شناخت او ما را کمک کنید آیا در کتب پیشینیان نامی از چنین شخصی به میان آمده یا خیر؟

آنها در پاسخ گفتند نام پیامبر امّی بسیار در کتب پیشینیان آمده و همین ایام باید ایام ظهور او باشد لکن شما او را با این سه مسئله بیازمایید، اگر هر سه را پاسخ داد و یا هیچکدام را پاسخ نداد، این آن پیامبر نیست و اگر بعضیها را جواب داد و برخی را بی پاسخ گذاشت این همان پیامبر امّی موعود است «۲».

طبق این نقل، این سؤالات در مکه از آن حضرت شده و اصل این سؤالات از دانشمندان یهود بود لکن به صورت ظاهر سران قریش این سؤالات را مطرح کرده‌اند، قهرا آن ایراد ما بر این نقل وارد نخواهد بود.

در بعضی از روایات علت انقطاع وحی پاکیزه نبودن امّت، معرفی شده است (۱) تفسیر مجمع البیان، ج ۱۰، ذیل سوره و الضحی.

(۲) تفسیر منهج الصادقین، ج ۱۰، ص ۲۷۰.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۲۸۷

می گویند جمعی از مسلمانان از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم سؤال کردند که چرا وحی بر شما نازل نمی‌شود؟ حضرت در پاسخ فرمود:

و کیف ینزل علیّ الوحی و أنتم لا تنقون براجحکم و لا تقلمون أظفارکم.

یعنی: «چگونه وحی بر من نازل شود در حالی که شما مفاصل انگشتان خود را پاکیزه و تمیز نمی کنید و ناخنهای خود را نمی گیرید» «۱».

به هر حال، اینها مطالبی بوده که در لابلای کتب به عنوان علت برای انقطاع وحی از سوی بزرگان نقل شده است و ما نیز اشاره کردیم، لکن بر اهل فن پوشیده نیست که فلسفه اصل انقطاع وحی را این امور پنداشتن راهی نیست که انسان به آن کاملا مطمئن باشد، لذا بهترین راه در این زمینه این است که سر انقطاع وحی بر ما روشن نیست گرچه ممکن است امور مذکوره نیز از جمله اسرار آن باشد، و اللّه العالم بحقائق الأمور.

ج- انقطاع وحی در چه زمانی از نبوت پیامبر صورت گرفت؟

متأسفانه تاریخ انقطاع وحی نیز کاملا برای ما روشن نیست، ولی با مراجعه به متون تاریخ و حدیث و دقت در آنها می‌توان نتیجه گرفت که انقطاع وحی، پیش از دعوتهای عموم مردم و پیش از دعوت خویشاوندان خود، بوده است؛ یعنی در هنگامی بود که هنوز پیامبر اقدام به دعوت عمومی نکرده و تماسهای خصوصی نیز با افراد برقرار ننموده بود «۲».

ولی مرحوم علامه مجلسی به نقل از مناقب ابن شهر آشوب، تاریخ انقطاع وحی را پس از دعوت آن حضرت خویشاوندان خود را به اسلام می‌داند «۳». بنا بر این باید گفت که این حادثه در سال چهارم بعثت اتفاق افتاده است؛ زیرا دعوت خویشاوندان (۱) مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۵۰۴ و تفسیر نمونه، ج ۲۷، ص ۹۵- ۹۶.

(۲) فروغ ابدیت، ج ۱، ص ۲۰۶.

(۳) بحار، ج ۱۸، ص ۱۹۷.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۲۸۸

درست پس از سه سال از آغاز بعثت بود.

پذیرفتن نظر علامه مجلسی قدری مشکل است؛ زیرا انقطاع وحی در زمانی که خداوند پیامبرش را مأمور به دعوت خویشان و غیر خویشان نموده و فرمود:

فَاصْدَعْ بِما تُؤْمَرُ ... معقول نیست؛ زیرا این به معنای رها و مهمل گذاشتن پیامبر است مگر آنکه بپذیریم که انقطاع وحی در مدت سه روز بوده است و گرنه چهل روز و یا سه سال در دورانی که حضرت هر روزه محتاج به وحی است کار مشکل و بر خلاف حکمت پروردگار و عنایتی است که خداوند نسبت به آن حضرت داشت می‌باشد، اما اگر بگوییم در اوایل بعثت بوده و در آن سه سال اساسا پیامبر مأمور به تبلیغ نبوده پذیرفتنش مشکل نیست و بر خلاف لطف الهی نیز نخواهد بود.

د- در انقطاع وحی چه کسی بر پیامبر زبان به طعن گشود؟

آنچه از تاریخ صحیح به دست می‌آید این است که پس از انقطاع وحی، مشرکین و مخالفین آن حضرت، نسبت به حضرت، زبان طعن گشوده و می‌گفتند خدای تو، تو را رها کرده و دشمن تو شده است، لکن برخی در اینجا زمزمه دیگری را ساز کرده‌اند که با مسلمات تاریخ پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و زندگی همسر ارجمند او سازگار نیست و آن اینکه: هنگامی که دنباله وحی قطع گردید اضطراب و شک و تردید آغاز بعثت داشت تجدید می‌شد در اینجا خدیجه نیز مانند پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم مضطرب گشته و به او گفت: گمان می‌کنم خدا از تو قطع رابطه کرده و با تو دشمن شده است لذا تو را رها کرده است، در اینجا بود که پیامبر متوجه غار حراء شده و در این اثناء وحی از طرف پروردگار آمد که پیامبر را مورد خطاب قرار داد: وَ الضُّحى وَ اللَّيْلِ إِذا سَجى ما وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَ ما قَلى ....

یعنی: «قسم به هنگام ظهور و سوگند به شب هنگامی که تاریکی سراسر آن را

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۲۸۹

فرا می‌گیرد، خدایت تو را ترک نکرده و دشمن نگرفته است ...» «۱».

طبق این نقل، آیات فوق بر رد این سخن خدیجه و برای رفع حزن و اندوه و شک و تردید پیامبر و همسر ارجمندش نازل شده است.

در حالی که نه پیامبر حالت اضطرابی داشته و نه حضرت خدیجه چنین سخنی گفته است، خدیجه‌ای که در آغاز وحی کوشش می‌کرد که اضطراب شوهرش را از بین ببرد، چگونه در این داستان، عامل اضطراب شوهرش می‌گردد. به علاوه اضطراب در پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم معقول نیست زیرا او واجد مقام عصمت است و تا شخصی از نظر روحی و ملکات نفسانی آماده پذیرش وحی و تبعات آن نگردد، اساسا به مقام نبوت راه پیدا نمی‌کند.

آیات سوره «ضحی» بویژه جمله: ما وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَ ما قَلى تنها حاکی از این جهت است که گوینده‌ای این سخن را به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم گفته است اما گویند آن چه کسی بوده است، معلوم نیست و بعضی از مفسران می‌گویند: گویند این سخن برخی از مشرکان بوده‌اند و مرحوم طبرسی در مجمع البیان نقل می‌کند که گوینده این سخن:

ام جمیل، زن ابو لهب بود که خطاب به پیامبر چنین گفت: «یا محمّد! ما أرى شيطانك إلّا قد تركك» «۲».

یعنی: «ای محمد! نمی‌بینم شیطان تو را مگر اینکه تو را رها کرده است»، و خدا در پاسخ این سخن، سوره «ضحی» را بر پیامبر نازل کرده است.

بنا بر این، متهم کردن حضرت خدیجه به گفتن این سخن افترایی بیش نیست و با مقام والا و ارجمند آن زن بزرگ و اول مسلم در

جهان اسلام سازگاری ندارد. (۱) تاریخ طبری، ج ۲، ص ۴۸ و ۵۲.

(۲) مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۵۰۴.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۲۹۰

سؤالات:

۱- «وحی» در لغت به چه معناست؟ توضیح دهید.

۲- معانی «وحی» را در قرآن و سنّت با توجه به آیات مربوطه، توضیح دهید.

۳- «وحی» را از دیدگاه فلاسفه قدیم و روش آنها را در تفسیر وحی توضیح داده و نقد کنید.

۴- «وحی» را از دیدگاه فلاسفه جدید توضیح داده و ایرادات این نظر را بیان کنید.

۵- «وحی» را از دیدگاه دانشمندان مادی بیان کرده و ایراد آن را با توضیح کامل بنویسید.

۶- آیا وحی زاییده نبوغ نوابغ است؟ اگر هست چرا؟ و اگر نیست چرا؟ توضیح دهید.

۷- حقیقت وحی چیست؟ از دیدگاه اسلام آن را کاملا توضیح دهید.

۸- آیا ممکن است انسان خاکی با عالم آله ارتباط برقرار کند؟ و آیا وحی ممکن است؟ توضیح دهید.

۹- کیفیت وحی بر پیامبران و اقسام آن را بیان کرده و چگونگی نزول وحی بر پیامبر اسلام را توضیح دهید.

۱۰- پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم از کجا و چگونه یقین می‌کند که وحی از سوی خداست؟
و القائات شیطانی نیست؟ بیان کنید.

۱۱- آیا پیامبر اسلام پس از نزول وحی و مبعوث شدن به نبوت و رسالت، در این مسئله تردید داشت؟ پاسخ آن را بیان کنید.

۱۲- «افسانه غرانیق» را توضیح داده و پاسخ آن را با توضیح کامل بنویسید.

۱۳- آغاز نزول وحی از چه زمان بوده و بعثت در چه وقتی حاصل شده است؟
اقوال را با دلایل آن بیان کنید.

۱۴- نزول دفعی و تدریجی قرآن را با استدلال به آیات مربوطه، توضیح دهید.

۱۵- انقطاع وحی را با مباحث مربوطه به آن کاملا توضیح دهید.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۲۹۱

درس یازدهم تاریخ قرآن

اشاره

هر چند بررسی مباحث علوم قرآنی کلّا از یک جهت به تاریخ قرآن مرتبط است و می‌توان اغلب مباحث این کتاب را بررسی تاریخ قرآن نامید، ولی مقصود ما از این درس تحت عنوان «تاریخ قرآن»، سیری در سرگذشت قرآن و بخشی از علوم مربوط به آن است. و معلوم است که این کار در حد گسترده و مفصل، هیچگاه در یک درس نمی‌گنجد و هدف ما تنها بررسی اجمالی آن مسائل است که یکی پس از دیگر تحت عناوین خاص به خود، بررسی می‌شوند و آنها عبارتند از:

۱- نزول قرآن.

۲- ترتیب نزول آیات و سور قرآن.

۳- نظم کلمات قرآن.

۴- اسامی قرآن.

۵- اوصاف قرآن.

۶- آیات قرآن.

۷- سور قرآن.

۸- حروف مقطعه قرآن.

۹- زبان و لغت قرآن.

۱۰- نگارش قرآن.

۱۱- کاتبان قرآن.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۲۹۲

۱۲- جمع آوری قرآن.

۱۳- حافظان قرآن.

۱۴- قرائت قرآن.

۱۵- نقطه گذاری و شکل دادن به قرآن.

۱۶- سیر تکامل در خط قرآن.

۱۷- نخستین چاپ قرآن.

۱- نزول قرآن

«قرآن»، کلام الهی است که برای هدایت بشر و به عنوان معجزه ابدی رسول گرامی اسلام ص در مدت ۲۳ سال بر آن حضرت توسط امین وحی، جبرئیل علیه السّلام نازل شده است. آنچه از آیات قرآن و روایات مربوطه استفاده می‌شود این است که نزول قرآن به دو نحو بوده است: یک بار به صورت دفعی و جمعی و یکجا، از عرش آله به بیت المعمور (طبق تعبیر شیعه) یا بیت العزّه (طبق تعبیر اهل سنت)، و مرتبه دوم، نزول تدریجی و در طول مدت ۲۳ سال.

در قرآن، هم، تعبیر تنزیل وارد شده است و هم تعبیر انزال، انزال مثل:

إِنَّا أَنْزَلْناهُ فِی لَیْلَةٍ مُبارَکَةٍ «۱» یا: إِنَّا أَنْزَلْناهُ فِی لَیْلَةِ الْقَدْرِ «۲» و امثال اینها که ناظر به نزول دفعی قرآن است.

و تنزیل مانند: وَ قُرْآناً فَرَقْناهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَی النَّاسِ عَلی مُکْثٍ وَ نَزَّلْناهُ تَنْزِیلًا «۳» که ناظر به نزول تدریجی است.

ضمنا، هماهنگ نبودن تاریخ بعثت پیامبر ص در شب ۲۷ رجب با نزول قرآن در شب قدر از ماه رمضان، با توجه به نزول دفعی و تدریجی قرآن، قابل حل است، آنچه (۱) سوره دخان، آیه ۳.

(۲) سوره قدر، آیه ۱.

(۳) سوره اسراء، آیه ۱۰۶.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۲۹۳

در شب قدر از ماه رمضان نازل شده، مقصود نزول کل قرآن در بیت المعمور است که بسیاری از بزرگان ما گفته‌اند مقصود، قلب نازنین حضرت محمد ص است که خانه آباد است.

برای توضیح و آگاهی بیشتر این بحث، به درس دهم، مطلب دوازدهم (آغاز نزول وحی) مراجعه کنید.

۲- ترتیب نزول آیات و سور قرآن

اشاره

سور و آیات قرآن بدین ترتیب که در مصحف شریف قرار گرفته نازل نشده است، به این معنا که اول، سوره حمد و سپس سوره‌های بقره و آل عمران و نساء و ...

نازل شده باشند و همچنین آیات به ترتیب مضبوط در قرآن؛ زیرا:

علاوه بر شهادت تاریخ قطعی، مضامین خود آیات نیز نشان می‌دهد که برخی از سور و آیات قرآن با مضامینی که مناسب با اوایل زمان بعثت است مانند سوره علق و نون و القلم، در اواخر قرآن مجید ثبت شده و سوره‌ها و آیات بسیاری که مضامین آنها با پس از هجرت و اواخر عهد رسول اکرم ص سازگار است مانند سوره‌های بقره، آل عمران، نساء، انفال و توبه، در اوایل قرآن گذاشته شده است.

بدیهی است که به موجب این مضمونهای مختلف، سور و آیات قرآنی از جهت نزول، ارتباط کامل با حوادث و وقایع و نیازمندیهای گوناگون دارد که در خلال مدت دعوت پیغمبر اکرم ص تحقق یافته و به وقوع پیوسته است؛ مثلا سور و آیاتی که تنها مشتمل بر دعوت مشرکین و مبارزه با بت پرستی است، با روزگار پیش از هجرت که پیامبر ص در مکه گرفتار دعوت بت پرستان بود، مناسب است و آیات قتال و آیات احکام که به دنبال حوادث و نیازمندیهایی «۱» که پس از هجرت و انعقاد جامعه اسلامی (۱) به کتابهای قرآن در اسلام علّامه طباطبائی و التمهید، ج ۱ ص ۲۷۵- ۲۸۲ آیت اللّه معرفت و شناخت قرآن علی کمالی مراجعه کنید.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۲۹۴

در شهر یثرب (مدینه) و پیشرفت روز افزون اسلام پیدا شده، نازل گردیده است.

بنا بر این، سور و آیات قرآنی به حسب اختلافاتی که در محل نزول و زمان نزول و اسباب و شرایطی که زمینه نزول را فراهم آورده به چند قسمت قابل تقسیمند:

الف- برخی از سور و آیات «مکی» هستند و برخی دیگر «مدنی». معمولا آنچه از قرآن قبل از هجرت پیامبر ص به مدینه نازل شده، مکی شمرده می‌شود. بیشتر سوره‌های قرآن بویژه سوره‌های کوچک از این قبیل است. و آنچه بعد از هجرت نازل شده، مدنی خوانده می‌شود گرچه در خارج مدینه و یا حتی در مکه نازل شده باشد.

ب- برخی از سور و آیات در سفر و برخی دیگر در حضر نازل شده‌اند.

و همچنین سور و آیات برخی در شب و برخی در روز نازل شده‌اند. و باز قسمتی از آیات در زمان صلح و بخشی هم در زمان جنگ نازل شده و نیز برخی در آسمان و برخی در زمین و یا بخشی در خلوت و قسمتی در میان مردم نازل شده است. البته اگر انسان شأن نزول اینها را بداند قهرا در فهم آیات مؤثر خواهد بود، ولی متأسفانه، روایات بی‌شماری که در اسباب نزول از طرف اهل سنت وارد و نقل شده است اغلب قابل اعتماد نبوده و یا ارتباطی با آیه ندارد و یا متعارضند «۱». و روایاتی هم که از طرق شیعه نقل شده اولا: بیش از چند صد حدیث نیست و ثانیا: اغلب مسند و صحیح نیستند بلکه بعضیها ضعیف می‌باشند.

ج- برخی از سوره‌ها مکرر نازل شده است چنانکه گفته می‌شود که سوره حمد دو مرتبه نازل شده، یک مرتبه در مکه و مرتبه دوم در مدینه. و همچنین برخی از آیات مکررا نازل شده، چنانکه آیه: فَبِأَيِّ آلاءِ رَبِّكُما تُكَذِّبانِ در سوره «الرّحمن» سی مرتبه تکرار شده است و دو آیه: إِنَّ فِي ذلِكَ لَآيَةً وَ ما كانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ- وَ إِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ، در سوره شعراء هشت مرتبه تکرار شده

است. (۱) به قرآن در اسلام، علامه طباطبائی (ره) ص ۱۷۲ به بعد مراجعه کنید.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۲۹۵

و گاهی یک آیه در بیشتر از یک سوره واقع شده است مانند آیه: وَ يَقُولُونَ مَتى هذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ در شش سوره مختلف واقع شده است.

و گاهی جمله‌ای معین در جایی آیه کامل و در جای دیگر جزء آیه است مانند:

اللَّهُ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ که در اول سوره آل عمران، یک آیه کامل است ولی در سوره بقره، جزء آیهٔ الکرسی است. البته غالب آیات و سور، یک مرتبه نازل گردیده و از یک محل نیز تعدی نمی‌کنند.

در هر حال، این گونه اختلافات در میان آیات قرآنی معمول اقتضائات مختلف مقام بیان می‌باشد که در جایی تکرار یک جمله را ایجاب می‌کند و آن را تکیه گاه کلام قرار می‌دهد و گاهی نه «۱».

و همچنین اختلاف در سور و آیات از جهت ایجاز و اطناب و درازی و کوتاهی و امثال اینها بر اساس مقتضیات زمان و بیان مطالب بوده است.

تبصره:

مطالبی که تا کنون در رابطه با ترتیب سور و آیات قرآن گفته شد نظر جمیع دانشمندان و محققین نیست؛ زیرا بعضیها معتقدند که سور و آیات قرآن به همان ترتیبی که فعلا موجود است نازل شده بود؛ زیرا اگر عثمان در هنگام جمع قرآن بر خلاف ترتیب اصلی آن، سور و آیات را جمع می‌کرد یقینا مورد اعتراض قرار می‌گرفت «۲» و همچنین آیات قرآن به ترتیب نزول آن جمع آوری شده است.

ولی ترتیب سور را نمی‌توان پذیرفت؛ زیرا چنانکه در صفحات قبل گفته شد سور مدنی که یقینا پس از هجرت نازل شده است در اول قرآن و سوره‌های مکی در آخر قرآن قرار دارند و چون جمع و ترتیب سور بر خلاف ترتیب نزول آن اشکال و ایرادی را به بار نمی‌آورد لذا مردم هم اعتراضی نکردند، بنا بر این، ترتیب سور به اجتهاد و رأی صحابه بود نه توقیفی «۳». (۱) قرآن در اسلام، علامه طباطبائی (ره) ص ۱۶۷- ۱۷۰.

(۲) اتقان، سیوطی، ج ۱، نوع هجدهم، ص ۸۲- ۸۳.

(۳) اتقان، سیوطی، ج ۱، نوع هجدهم، ص ۸۲ و ص ۸۳.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۲۹۶

اما نسبت به ترتیب آیات ممکن است گفته شود که آیات در ضمن هر سوره به همان ترتیبی که الان موجود است در زمان پیامبر ص جمع شده بود و در این رابطه دلایلی در کار است که می‌گویند: هر آیه‌ای که نازل می‌شد جبرئیل جای آن آیه را هم که در کدام سوره قرار گیرد، به پیامبر معرفی می‌کرد و حضرت دستور می‌داد که این آیه را در فلان سوره قرار دهید، گرچه از لحاظ مکی و مدنی بودن ممکن است در آیات قرآن تقدیم و تأخیری باشد ولی ترتیب آیات هر سوره توقیفی بوده و به دستور خود پیامبر و معرفی جبرئیل انجام گرفته است، لذا گفته شد که اجماع امت بر آن است که ترتیب آیات به همین وضعی که در مصحف موجود است توقیفی است و مجالی برای رأی و اجتهاد در آن نیست.

هنگامی که جبرئیل بر پیامبر نازل می‌شد و آیاتی می‌آورد، جای آن را هم معین می‌نمود و پیامبر ص بر صحابه می‌خواند و به «کتّاب وحی» دستور می‌داد که آن را در جای معین از سوره معین قرار دهند و پس از آن بارها با همان نظم و ترتیبی که مضبوط شده بود، چه در نماز و چه در خطبه‌ها و مواعظ و موارد دیگر، آن را می‌خواند.

به علاوه، پیامبر هر ساله قرآن را بر جبرئیل عرضه می‌کرد و جبرئیل سالی یک بار آن را باز خوان می‌نمود تا سال وفات پیامبر ص که قرآن دو بار به او عرضه شد و او آن را دو بار بازخوانی کرد که اصطلاحا آن را «عرضه اخیر» نامیدند. صحابه نیز به همان ترتیب آن را فرا گرفتند، هم نوشتند و هم به حافظه سپردند و هم به دیگران آموختند و هیچ کس در آن نمی‌توانست تصرف نماید. و جمع زمان ابا بکر تنها نقل قرآن از لوحه‌ها و صفحه‌های متفرق بود که آن را متوالیا به همان ترتیبی که از پیامبر ص فرا گرفته بودند در مصحف واحد و آن را در بین الدفتین فراهم آوردند، در حقیقت اوراق همان اوراق و ترتیب و نظم، همان نظم و ترتیب زمان پیامبر ص بود. گویی جمع زمان ابا بکر، چون شیرازه بندی اوراق بود برای حفظ آنها از پراکندگی و نابودی و همین امر مهم را امیر المؤمنین علیه السّلام به امر پیامبر ص انجام داده بوده که

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۲۹۷

روی جهاتی قرآن علی را نپذیرفتند «۱».

در رابطه با توقیفی بودن ترتیب آیات، روایاتی نیز وارد شده است که ذیلا به برخی از آنها اشاره می‌شود «۲»:

۱- ابی العاص می‌گوید: نزد پیغمبر ص نشسته بودم، آن حضرت به بالا و پایین نظر کرد، آنگاه فرمود: جبرئیل بر من نازل شده و به من فرمان داد که این آیه را در موضع معین از سوره نحل قرار دهم و آیه این است: إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ الْإِحْسانِ وَ إِيتاءِ ذِي الْقُرْبى «۳».

۲- مسلم از عمر روایت می‌کند که گفت: چیزی را از پیامبرش بیش از آنچه که درباره فرو ماندگان پرسیدم، نپرسیده‌ام تا جایی که با انگشتش به سینه من زد و فرمود:

آیه صیف که در آخر سوره نساء است تو را کفایت می‌کند.

می‌بینیم که پیامبر او را به جای مخصوص آیه راهنمایی کرده است و آن آیه ۱۷۶ سوره نساء است: يَسْتَفْتُونَكَ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِي الْكَلالَةِ ....

۳- سیوطی در اتقان می‌گوید: ثابت شده که پیامبر اکرم ص سوره‌های متعددی را به ترتیب آیات آنها، در نماز یا در خطبه جمعه با حضور صحابیان می‌خوانده است و همین مطلب دلیل صریحی است بر اینکه ترتیب آیات توقیفی و به دستور پیامبر ص بوده است و هرگز صحابه بر خلاف آن، آیات را جمع نکردند.

زرکشی در برهان و جعفر بن زبیر و جمعی دیگر درباره توقیفی بودن ترتیب آیات ادعای اجماع کرده‌اند.

۳- نظم کلمات قرآن

اشاره

تردیدی نیست که عامل نظم کلمات قرآن و ساخت جملات و عبارات بدیع آن، (۱) شناخت قرآن علی کمالی دزفولی، ص ۹۹، و اتقان، سیوطی، نوع هجدهم، ج ۱، ص ۸۳.

(۲) اتقان، سیوطی، ج ۱، نوع هجدهم، ص ۸۰ را ملاحظه کنید.

(۳) سوره نحل، آیه ۹۰.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۲۹۸

وحی اعجاز آمیز آسمانی است که هیچ بشری در آن دست نداشته است؛ چنانکه در این نظم، در گذشت زمان، هیچ تغییر و تحریفی رخ نداده است: إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَ إِنَّا لَهُ لَحافِظُونَ «۱».

اساسا سر این اعجاز دائمی که همواره قرآن بدان تحدی کرده و مدعیان را به مبارزه طلبیده، در همین امر نهفته است و گرنه ماده اصلی و حروفی که از آنها این آیات قرآن تشکیل یافته همان ۲۸ حرف از الف تا یاء است که شب و روز مورد استعمال همه عرب زبانان است، پس چرا در کلمات آنها تحدی نیست؟ معلوم است که اساس تحدی در همان نظم و چینش حروف و کلمات قرآن است.

اینکه گفته‌ایم عامل نظم، وحی آسمانی است و احدی از بشر حتی رسول خدا در آن دستی نداشته است، توضیح این مدعا این است که:

اولا:

انتساب جمله و عبارتی به شخص معینی به این معناست که او کلماتی را که در این عبارت به کار رفته، به رشته نظم کشیده و با اسلوب خاص خود در قالب جمله و عبارت ریخته است. و اگر کسی مفردات یک جمله را انتخاب کند و دیگری آن را منظم نموده و با اسلوبی خاص، جمله‌ای بسازد، چنین جمله‌ای از آن شخص اخیر است نه منسوب به شخص اول و این چنین است قرآن که کلام خدای عزیز است. و لا محاله «وحی» تنها عامل تنظیم کلمات و ایجاد جمله‌ها و عبارات بدیع آن است و گرنه مفردات جمله فی حد نفسه و بدون در نظر گرفتن ترکیب و تألیف آنها همان حروف و کلمات رایج است و اعجاز تنها در تنظیم آنهاست که از ناحیه وحی آسمانی است.

ثانیا:

قسمت عمده اعجاز قرآن، در وراء این نظم بدیع و نو و در اسلوب و تعبیرات پر شکوه آن، در هماهنگیهای گوش نواز و پر احساس، نهفته است و قرآن خود همه فصیحان و سخنوران عرب را دعوت کرده است که مانند آن را به وجود (۱) سوره حجر، آیه ۹.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۲۹۹

آورند ولی از این کار ناتوانند و لو آنکه همه دست به دست یکدیگر دهند: قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَ الْجِنُّ عَلی أَنْ یَأْتُوا بِمِثْلِ هذَا الْقُرْآنِ لا یَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَ لَوْ کانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِیراً «۱».

ثالثا:

اتفاق کلمه امت اسلامی در تمامی ادوار تاریخ بر این است که نظم موجود و اسلوبی که در ساخت جمله و ترکیب آیات قرآن به کار رفته است، تنها از ناحیه وحی آسمانی است و تمام فرق اسلامی با همه اختلافاتی که دارند در این موضوع متفقند، لذا هیچیک از علمای ادب و بیان، تردید نکردند که اگر آیه‌ای از قرآن با قواعد دستوری علم ادب، مخالف بود، آیه قرآن را بر قاعده دستوری حاکم بدانند و قاعده را متناسب با ترکیب آیه تأویل کنند، نه آنکه قاعده را بر آیه حاکم نمایند و آیه را طبق قاعده بخوانند؛ زیرا می‌دانند نظم موجود در آیه مبتنی بر وحی الهی است که خطا و اشتباه را در آن راهی نیست و اگر خطا هست در فهم و استنباط از قواعد دستوری است.

بنا بر این، نظم کلمات قرآن و ساخت جملات و عبارات بدیع آن از ناحیه پروردگار است و دست هیچ بشری حتی پیامبر اسلام صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در آن دخالت ندارد.

۴- اسامی قرآن «۲»

قرآن کریم با نامهای مختلف در آیات قرآنی نامیده شده است که ذیلا به آنها اشاره می‌شود:

الف- «قرآن»، در ۷۲ مورد به نام «قرآن» خوانده شده است.

ب- «کتاب»، در ۷۵ مورد به نام کتاب، یاد شده است.

ج- «فرقان»، در سه مورد به نام فرقان، یاد شده است. (۱) سوره اسراء، آیه ۸۸.

(۲) برهان، زرکشی، ج ۱، ص ۳۴۳ نوع پانزدهم، گرچه ایشان همه اوصاف قرآن را اسم قرآن به حساب آورده است.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۱، ص: ۳۰۰

د- «تنزیل»، در شش مورد به نام تنزیل یاد شده است.

ه- «وحی»، در دو مورد کلمه وحی بر قرآن اطلاق شده است.

و- «کلام اللّه»، در یک مورد، بر قرآن کلام اللّه اطلاق شده است.

ز- «ذکر»، در چند مورد.

اینها اسامی و نامهای قرآنند که این معجزه الهی و وسیله هدایت بشر به این نامها خوانده می‌شود، البته اطلاق کلماتی که جنبه وصفی دارند بسیارند که در مطلب بعدی به آنها اشاره می‌شود.

۵- اوصاف قرآن

اوصافی که برای این کلام الهی در خود قرآن و نهج البلاغه و روایات معصومین علیهم السّلام ذکر شده بسیار است که ما را یارای بررسی همه آنها در این مختصر نیست، قسمتی از این صفات در درس هشتم (اهداف قرآن) در ضمن دسته بندی آنها به هفت دسته بررسی شده است، و در اینجا تنها به ذکر بعضی از آن اوصاف بدون هیچ توضیحی اکتفا می‌کنیم و آنها عبارتند از:

«احسن الحدیث، برهان، بشری، بشیر، نذیر، بصائر، بلاغ، تذکره، بیان، تبیان، بینات، مبینات، بینه، مبین، مفصل، تفصیل، فصل، ذکر، ذکری، ذی الذّکر، شفاء، رحمهٔ، موعظهٔ، نور، هدی، هادی، عذر، نذر، حجهٔ بالغه، صدق، صراط مستقیم، عروهٔ الوثقی، علیّ، غیر ذی عوج، مهیمن، نبأ عظیم، مجید، کریم، مرفوعهٔ، مکرّمهٔ، مطهّرهٔ، عزیز، قصص، مبارک، قیّم، قوه، مثانی، روح، عربی، صحف، علم، حق، عدل، و امر و ... «۱»». و دهها از این صفات از خود قرآن و کلمات معصومین علیهم السّلام استفاده می‌شود هر یک از این صفات، عنوان مبشری هستند که به گوشه‌ای از اهداف (۱) به کتاب پژوهشی در تاریخ قرآن، ص ۲۶ و شناخت قرآن، کمالی، ص ۴۷ و برهان، زرکشی، ج ۱ نوع ۱۵، ص ۳۴۳ مراجعه نمایید.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۱، ص: ۳۰۱

و رسالت قرآن اشاره دارند که باید تدبّر در آنها، حقایق را فهمید.

۶- آیات قرآن

اشاره

در رابطه با آیات قرآن، مباحثی قابل طرح و بررسی است که به نحو اختصار ذیلا به آنها اشاره می‌شود:

الف- معنای لغوی آیه

برای آیه چند معنا گفته شده که عبارتند از:

یک- «معجزه»؛ مانند: سَلْ بَنِی إِسْرائِیلَ کَمْ آتَیْناهُمْ مِنْ آیَةٍ بَیِّنَةٍ «۱»، یعنی معجزه واضحه و روشن.

دو- «علامت»؛ مانند: إِنَّ آیَةَ مُلْکِهِ أَنْ یَأْتِیَکُمُ التَّابُوتُ «۲»، علامت و نشانه سلطنت طالوت آوردن تابوت است.

سه- «عبرت»؛ مانند: إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیَةً «۳».

چهار- «امر عجیب»؛ مانند: وَ جَعَلْنَا ابْنَ مَرْیَمَ وَ أُمَّهُ آیَةً وَ آوَیْناهُما إِلی رَبْوَةٍ ذاتِ قَرارٍ وَ مَعِینٍ «۴».

پنج- «جماعت»؛ مانند: خرج القوم بایتهم أی بجماعتهم «۵».

شش- «برهان»؛ مانند: وَ مِنْ آیاتِهِ خَلْقُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ «۶». (۱) سوره بقره، آیه ۲۱۱.

(۲) سوره بقره، آیه ۲۴۸.

(۳) سوره نحل، آیه ۱۱.

(۴) سوره مؤمنون، آیه ۵۰.

(۵) النهایهٔ فی غریب القرآن، ماده آیه و روض الجنان، ج ۱، ص ۱۰.

(۶) سوره روم، آیه ۲۲.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۱، ص: ۳۰۲

ب- معنای اصطلاحی آیه

«آیه»، در اصطلاح، قسمتی از کلام اللّه است که دارای آغاز و انجامی معین است و در جای معینی از سور قرآن مندرج است. مناسبت بین معنای لغوی و اصطلاحی، روشن است؛ زیرا آیه هم معجزه است و هم علامت، هم عبرت است و هم عجیب (از حیث محتوا و اعجاز)، هم جمع و مؤلف است و هم برهان و دلیل «۱». بنا بر این، همه معانی لغوی آیه، در آیه اصطلاحی جمع است.

شناخت آیه تنها از راه تعیین «شارع» میسر است و به اصطلاح توقیفی است و قیاس و رأی را در آن راهی نیست، بنا بر این، هیچکس نمی‌تواند راجع به حد و مرز آیه‌های قرآن مطابق ذوق و سلیقه شخصی خود اظهار نظر کند. پیامبر اسلام حدود آیات را مشخص فرموده همانطور که حدود سوره‌ها را تعیین نموده است، لذا باید گفت: آیه عبارت است از بخشی از حروف و کلمات و با جمله‌هایی که از طریق نقل و روایت، حدود آنها مشخص شده است. با وجود توقیفی بودن معرفت آیات، باز در میان علما و دانشمندان در مورد برخی از کلماتی که در قرآن به کار رفته و همچنین در مورد بسیاری از آیات، اختلاف نظر وجود دارد؛ زیرا به تعبیر ابن عربی تعداد و شمار آیات و سور قرآن از مسائل مشکل و معضل قرآن است؛ چون در قرآن انواع و اقسام آیات دیده می‌شود که برخی طویل و بلند و برخی دیگر قصیر و کوتاه و دسته‌ای از آیات کاملا از آیات قبلی خود جدا است و پاره‌ای از آیات به سرانجام مطلب خود می‌رسد و قسمتی از آیات در اثناء مطلب قطع می‌گردد و از نظر محتوا به آیات بعدی مربوط می‌شود «۲».

ابو عمر ودانی می‌نویسد: من در قرآن کلمه‌ای جز «مدهامّتان» کلمه دیگری را (۱) شناخت قرآن، دزفولی، ص ۹۸، و اتقان، سیوطی، ج ۱، باب ۱۹، ص ۸۸.

(۲) پژوهشی در تاریخ قرآن، ص ۶۴.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۱، ص: ۳۰۳

نمی‌شناسم که بتوان آن را به صورت یک آیه تلقی کرد. ولی دیگران می‌نویسند: در قرآن کلماتی غیر از «مدهامتان» هم دیده می‌شود که می‌توان آنها را به عنوان آیه‌ای از قرآن شمرد مانند: «و النجم»، «و الضحی»، «و العصر» و همچنین کلمات و حروف

مقطعه قرآن یا فواتح سور، طبق رأی کسانی که آنها را به صورت یک آیه فرض کرده‌اند.

حل این مشکل را زمخشری این گونه ارائه می‌دهد: شناخت آیات قرآن توقیفی است نه اجتهادی؛ زیرا قیاس و استنباط را در آن مجالی نیست لذا علما «الم» را در هر جای قرآن و «المص» را آیه‌ای از قرآن می‌دانند، لکن «المر» و «الر» را به عنوان یک آیه نمی‌شناسند در حالی که «حم» در تمام سور و «طه» و «یس» را آیه‌ای از قرآن شمرده‌اند ولی می گویند: «طس» به عنوان یکی از آیات منظور نمی‌شود.

منظور زمخشری از این سخن این است که مطلب فوق برای ما نقل شده و اساسا اختلافات ناشی از اختلاف روایات است نه آنکه اجتهاد کسی دخالت داشته باشد؛ چون رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم به هنگام تلاوت قرآن در رأس برخی از آیات توقف می‌کرد تا مردم را به حدّ مرز آنها آگاه سازد و پس از آنکه مردم این آگاهی را از رهگذر وقف در مورد برخی از آیات کسب می‌کردند، اگر رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم همان آیه را بخاطر ارتباط با آیه بعدی، به آیه بعد وصل می‌کرد، برای بعضیها این تصور پیدا می‌شد که توقف در مورد بعضی از آیات نشانه حد و مرز آن نسبت به ما بعد نیست، لذا در شمار و تعداد آیات قرآن اختلاف پدید آمد «۱».

ج– تعداد آیات قرآن

اشاره

درباره شمار آیات قرآن، نظرهای مختلفی دیده می‌شود و علت اختلاف هم (۱) پژوهشی در تاریخ قرآن، ص ۶۶. اتقان سیوطی، ج ۱، باب ۱۹، ص ۸۸ را نیز در این رابطه ملاحظه کنید.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۳۰۴

(چنانکه قبلا اشاره شد) این بود که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم به منظور آگاه ساختن مردم به تمام شدن آیه‌ای، در رأس آیات وقف می‌کرد و سپس همان آیه را به آیه بعدی وصل می‌فرمود، این توهم در مردم پدید آمد که این وصل، علامت انقطاع و تمام شدن آیات نیست، لذا اختلاف روایات در زمینه تعداد آیات باعث اختلاف نظر در شمار آنها گشت و هر فرقه و گروهی بر حسب روایاتی که از نظر آنها بر روایات دیگر، رجحان داشت، عدد خاصی را ذکر کرده‌اند و بالأخره همین اختلاف روایات، منشأ به وجود آمدن مکتبهای مختلف در شمار آیات قرآن گردید که این مکتبها به یک یا چند تن مربوط می‌شود و ما به اختصار راجع به این مکاتب، اطلاعاتی در اختیار خوانندگان عزیز قرار می‌دهیم «۱»:

اول– «عدد اهل کوفه یا عدد کوفی»:

این عدد منسوب به حمزة بن حبیب زیّات و ابی الحسن کسائی و خلف بن هشام است، حمزه می گفت: عدد مذکور را ابن ابی لیلی از ابو عبد الرحمن سلمی و او از علی بن ابی طالب علیه السّلام نقل کرده است.

دوم– «عدد مدنی»:

از اهل مدینه دو گونه عدد درباره آیات قرآنی نقل شده است که عدد اول منسوب به ابو جعفر یزید بن قعقاع و شیبهٔ بن نصاح است که این دو را «مدنی اول» می گویند. و عدد دوم، منسوب به اسماعیل بن جعفر بن ابی کثیر انصاری است که به «مدنی اخیر» نامیده می‌شود.

سوم- «عدد مکی»:

درباره آن، مرحوم طبرسی در جلد اول مجمع البیان، صفحه ۱۱ معتقد است که منسوب به مجاهد بن جبر مکی و اسماعیل مکی است، ولی برخی معتقدند که این عدد منسوب به کسی نیست بلکه در مصاحف اهل مکه، در رأس هر آیه سه نقطه وجود داشت که علامت مشخصه اهل مکه بود، ولی سیوطی درباره عدد اهل مکه می گوید: این عدد از عبد اللّه بن کثیر، از مجاهد از ابن عباس از ابیّ بن کعب روایت شده است. (۱) اتقان، سیوطی، ج ۱، نوع ۱۹، ص ۸۹ و مجمع البیان، طبرسی، ص ۱۱ را ببینید.
درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۱، ص: ۳۰۵

چهارم- «عدد بصری»:

مدار این عدد، عاصم بن ابی صباح، یا ابی عجاج جحدری، و ابو ایوب بن متوکل است که این دو جز درباره یک آیه: «فالحقّ و الحقّ أقول» با هم در عدد آیات اختلافی نداشتند، جحدری آن را آیه‌ای کامل شمرده در حالی که ایوب، آن را آیه‌ای مستقل نمی‌دانست.

پنجم- «عدد شامی»:

این عدد منسوب به عبد اللّه بن عامر یحصبی است، سیوطی می‌نویسد: این عدد را هارون بن موسی اخفش و دیگران از عبد اللّه بن ذکوان و احمد بن یزید حلوانی، و عده‌ای دیگر، از هشام ابن عمار روایت کرده‌اند.
ابن ذکوان و هشام، از ایوب بن تمیم زماری و او از یحیی بن حارث زماری نقل کرده است. و یحیی می گوید: این عدد که ما آن را عدد اهل شام می‌نامیم، عددی است که اساتید حدیث از صحابه نقل کرده‌اند و عبد اللّه بن عامر یحصبی و دیگران آن را از ابی الدرداء روایت نموده‌اند.
طبرسی در مجمع البیان می گوید: صحیحترین اعداد آیات قرآن که از لحاظ اسناد از دیگر روایات عالیتر است، عدد کوفی است؛ زیرا این عدد از امیر المؤمنین علی علیه السّلام مأخوذ است و روایتی که از رسول خدا نقل شده است آن را تأیید می کند و آن حدیث این است که از علی علیه السّلام نقل شده که رسول خدا فرمود: مجموع آیات قرآن «۶۲۳۶» آیه است، بنا بر این، عدد کوفی نسبت به سایر روایات و اعداد دیگر، به صواب نزدیکتر است «۱».
به قول ابو عمر و عثمان دانی، در اینکه شمار آیات قرآن کمتر از «۶۲۰۰» آیه نیست، تمام محققان و محدثان اتفاق نظر دارند و اختلاف آنها در بیش از «۶۲۰۰» می‌باشد که برخی بر این عدد اضافه نکرده‌اند و برخی بر آن افزوده‌اند «۲».
و طبق نقل زرقانی، عدد آیات به رأی اهل بصره «۶۲۰۴» و بر اساس نظر اهل (۱) مجمع البیان، ج ۱، ص ۱۱، و ج ۱۰، ص ۴۰۶.
(۲) برهان، زرکشی، ج ۱، ص ۳۱۴.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۳۰۶

مدینه «۶۲۱۴ یا ۶۲۱۷» و به رأی مکّیان «۶۲۲۰» و به رأی شامیان «۶۲۲۶» و به رأی کوفیان «۶۲۳۶» می‌باشد «۱».

۷- سور قرآن

اشاره

در رابطه با سور قرآن نیز مباحثی قابل طرح و بررسی است که ذیلا به اختصار به برخی از آنها اشاره می‌شود:

الف- معنای لغوی سوره

با توجه به اختلافی که در منشأ اشتقاق آن وجود دارد، برای این کلمه، معانی گوناگونی ذکر کرده‌اند که این معانی با سوره قرآن دارای وجه مناسبتی هست:

یک- برخی آن را مخفف و تسهیل یافته «سؤرة» و مهموز می‌دانند که عبارت از نیم خورده و باقی مانده آشامیدنی در ظرف است و چون سوره قرآن قطعه و قسمتی از آن است، بدین جهت سؤره‌اش نامیدند، منتها به منظور تسهیل در تلفظ، همزه آن را حذف کردند و به صورت «سوره» درآمد.

دو- سوره از «سور» به معنای حصار و باروی شهر است و چون سوره قرآن پیرامون آیاتی را احاطه کرده و آنها را گرد هم و به صورت واحدی در آورده و نیز همچون باروی شهر، بلند مرتبت و رفیع است، آن را «سوره» می‌نامند.

سه- سوره از «سوار» است که معرّب «دستواره دستبند» می‌باشد و چون سوره قرآن مانند دستواره‌ای آیاتی از قرآن را در بر گرفته است، «سوره» نامیده شد.

چهار- مقام و منزلت رفیع؛ چون کلام الهی- حتی در حد یک سوره- دارای مقام و منزلت رفیع است، آن را «سوره» می‌نامند «۲». و معانی دیگری که برای آن نقل (۱) مناهل العرفان، ج ۱، ص ۳۳۷.

(۲) پژوهشی در تاریخ قرآن کریم، ص ۸۳، و اتقان سیوطی، ج ۱ نوع هفدهم، ص ۶۹.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۳۰۷

کرده‌اند.

ب- معنای اصطلاحی سوره

«سوره»، بخشی از آیات قرآنی می‌باشد که دارای آغاز و انجامی است. بعضیها گفته‌اند: سوره بخشی از آیات قرآنی است که بین دو بسمله قرار گرفته باشد. کمترین عدد آیات یک سوره سه آیه است مانند سوره کوثر و بیشترین آن ۲۸۶ آیه دارد مانند سوره بقره. ضمنا لازم به یاد آوری است که کلمه «سوره و سور» مانند کلمه «آیه و آیات»، در موارد بسیاری از قرآن به کار رفته است.

ج- ترتیب سور قرآن

در مطلب دوم در این رابطه صحبت شده است که ترتیب موجود سوره‌های قرآنی که از «حمد» آغاز شده و از «سوره ناس» تمام می‌شود، قطعا با ترتیب نزول آنها هماهنگی ندارد؛ زیرا اولا: سور مدنی در ترتیب کنونی قبل از سور مکّی ضبط شده است، و ثانیا:

درروایات شیعه و سنی ترتیب نزول بیان شده که اولین سوره‌ای که نازل شده «سوره علق» بود و سپس «سوره ن و القلم» و بعد از آن «سوره مزمّل» و پس از آن سوره مدّثر و ...

در اینکه این اختلاف ترتیب با ترتیب نزول به امر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بوده یا به اجتهاد صحابه، بین دانشمندان اختلاف است عده‌ای معتقدند ترتیب کنونی سور همانند ترتیب آیات به دستور پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بوده و توقیفی بوده است ولی محققین از اهل فن آن را به اجتهاد صحابه مستند می‌دانند و دلیل عمده آن اختلاف مصاحف صحابه و ترتیب سور قرآن است «۱». (۱) برای توضیح بیشتر این مبحث به کتابهای اتقان سیوطی، ج ۱، نوع هجدهم، ص ۸۲ و مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۳۰۵ و سفینهٔ البحار، ج ۲، ص ۴۲۱ و پژوهشی در تاریخ قرآن، حجتی، ص ۸۵ به بعد مراجعه کنید.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۳۰۸

د- تعداد سوره‌های قرآن

قرآن دارای ۱۱۴ سوره و بنا بر قولی ۱۱۳ سوره می‌باشد. و عده‌ای شماره‌های کمتر و بیشتر از آن را نیز نوشته‌اند و آنها که برای قرآن ۱۱۳ سوره قائلند، انفال و توبه را یک سوره می‌دانند چون «بسمله» بین آنها فاصله نشده است.

اختلاف در تعداد سور قرآن ناشی از اختلاف در مصاحف می‌باشد، نوشته‌اند که در مصحف عبد اللّه بن مسعود در آغاز سوره برائت، «بسم اللّه» وجود داشت و این مصحف دارای ۱۱۲ سوره بوده است؛ زیرا در این مصحف «معوذتین» یعنی سوره فلق و ناس وجود نداشت. و نیز گفته شده که او «سوره حمد» را در مصحف خود نیاورده بود به دلیل اینکه مردم آن را کاملا در حافظه خود سپرده و در مورد آن دچار نسیان نمی‌شدند.

به هر حال، گرچه در رقم سوره‌های قرآن در کلمات، بخاطر اختلاف مصاحف، اختلافاتی از قبیل ۱۱۲ سوره، ۱۱۴، ۱۱۵ و ۱۱۶ سوره دیده می‌شود ولی بهترین و صحیحترین عدد، عدد ۱۱۴ سوره است.

ه- نامگذاری سوره‌های قرآن «۱»

اشاره

در اینکه نامگذاری سوره‌های قرآن و وجه تسمیه آنها به اجتهاد صحابه و مسلمین بوده یا به دستور پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم، بین دانشمندان اهل فن اختلاف است، زرکشی در این باره می‌نویسد: اگر فرض اول را بپذیریم و بگوییم که این نامها بخاطر مناسباتی است که در خود سوره‌ها وجود داشت، فرض قابل قبولی نمی‌تواند باشد؛ زیرا اگر بنا باشد به تناسب مطالبی که در هر سوره است ما نامی را برای آن سوره استخراج کنیم باید (۱) برهان، زرکشی، ج ۱، ص ۳۴۰ و اتقان، سیوطی، ج ۱، ص ۷۳ تنبیه نوع ۱۷، و پژوهشی در تاریخ قرآن، حجتی، ص ۹۵.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۳۰۹

برای هر سوره نامهای فراوانی باشد و این مطلب را بدون قید و شرط نمی‌توان پذیرفت و سپس ایشان در پاسخ این سؤال که چرا هر سوره به نام ویژه‌ای شهرت یافت؟ می‌نویسد:

بدون تردید اعراب، همانند غیر اعراب، در مورد بسیاری از اشیاء و امور، موضوع نادر و یا شگفت انگیز و جالب آن اشیاء و امور را مدّ نظر قرار داده و همان را ملاک نامگذاری قرار می‌داده و می‌دهند، لذا مجموع خطبه یا سخنرانی و یا قصیده طولانی را به همان

چیزی نامگذاری می‌کنند که بیش از هر چیز در آن سخن و قصیده چشمگیر و جالب بود.

سوره‌های قرآن نیز به همین منوال نامگذاری شده است، مثلا سوره بقره بخاطر داستان گاو بنی اسرائیل و داستان جالب آن که بیش از هر مسئله دیگر بیشتر مورد توجه بود، نامگذاری شده. و سوره نساء بدان جهت به این نام موسوم شد که احکام مربوط به زنان به گونه‌ای مفصل در این سوره وجود دارد، گرچه لفظ نساء در سایر سور نیز آمده است.

و در سوره انعام، حالات مربوط به انعام به تفصیل آمده، گرچه لفظ انعام در سوره‌های دیگر نیز آمده است ولی در این سوره مفصل از آنها بحث شده است؛ زیرا از آیه: وَ مِنَ الْأَنْعامِ حَمُولَةً وَ فَرْشاً تا آیه: أَمْ كُنْتُمْ شُهَداءَ (آیه ۱۴۲ تا نیمه ۱۴۴) از انعام گفتگو شده است. و همچنین در سوره مائده، نامی از مائده به میان آمده که در غیر آن سور دیده نمی‌شود.

و یا در بسیاری از سور قرآن (که در آنها داستان انبیا و یا نام دیگری آمده است) به نام خود آنها نامگذاری شده است مانند: سوره نوح، هود، ابراهیم، یونس، آل عمران، طس (سلیمان)، یوسف، محمد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم، مریم، لقمان، مؤمن و همین طور سوره‌هایی که داستان اقوام مختلف در آنها آمده است به نام آن اقوام موسوم گردیده است مانند: سوره بنی اسرائیل، کهف، حجر، سبأ، جن، منافقین، مطفّفین و امثال اینها.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۳۱۰

سؤالی که مطرح است این است که در قرآن سوره‌ای به نام موسی علیه السّلام نداریم با اینکه نام موسی به صورت چشمگیری در قرآن آمده و حتی بعضیها گفته‌اند همه قرآن از آن موسی است، طبق قاعده مذکور باید سوره اعراف، یا طه و یا قصص به نام موسی علیه السّلام نامگذاری می‌شد؛ زیرا داستان او در این سوره‌ها به نحو چشمگیری مطرح شده است و همچنین داستان آدم علیه السّلام در چندین سوره به تفصیل آمده ولی سوره‌ای به نام او در قرآن وجود ندارد مگر آنکه بگوییم صرفا از او به عنوان سوره انسان یاد شده است.

و باز داستان ذبیح اسماعیل از داستانهای جالب قرآن است ولی سوره صافات که این داستان در آنجا آمده به نام سوره «ذبیح» موسوم نیست و همچنین داستان داوود در سوره «ص» یاد شده ولی آن سوره به نام او موسوم نشده است. پس باید در وجه تسمیه سور قرآن، تجدید نظر کرد و آنچه که در بالا مطرح شده است نمی‌توان وجه نامگذاری سور قرآنی باشد.

طبق این ایراد توقیفی بودن اسامی سور قرآن قوت می‌گیرد، یعنی این نامها صرفا به دستور پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم تعیین شده است، علاوه بر آنکه برخی از مناسبات موجود در سور نیز چنین نامهایی را اقتضا دارد.

و ظاهرا حق نیز همین است که هر سوره‌ای در قرآن کریم، همزمان با حیات رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم دارای نام و عنوان یا نامها و عناوینی بوده است که از طریق وحی معین و مشخص گردید و پس از وفات پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در طی مرور زمان (هر سوره و حتی بسیاری از آیات بخاطر خصوصیات و مزایا و یا اشتمال آنها بر مسائل و موضوعات خاصی) دارای عناوین و اسامی دیگر گردید که از جانب علما به آن سور و آیات داده شد مثلا در فقه و اصول اسلامی بسیاری از آیات دارای اسامی و عنوانهای خاصی شده‌اند که به عنوان نمونه می‌توان این نامها را یاد کرد مانند:

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۳۱۱

آیات: نفی سبیل «۱»، نبأ «۲»، نفر «۳»، سؤال «۴»، کتمان «۵» و ... «۶» بنا بر این، می‌توان گفت: علاوه بر اینکه سور قرآن در زمان پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم دارای نام و عنوان بوده‌اند، در طی گذشت زمان نیز ممکن است بخاطر مناسبتهای داستانها و وقایع در هر سوره، سوره‌ها نام و عنوان دیگری به صورت اجتهادی نیز گرفته باشند و ضرورت ندارد که این کار در همه سور و با همه مناسبتها انجام شده باشد تا این روش مورد نقض قرار گیرد که پس چرا بعضی از مناسبتها در نظر گرفته نشدند و یا برخی از انبیا به نام آنها سوره‌های در قرآن نیست؛ زیرا مسئله این چنین نبود که مثلا یک کمیته‌ای تشکیل شده بود برای بررسی مناسبتها و

نامگذاری بر اساس آنها تا ایراد وارد باشد، بلکه در طول زمان چنین چیزی اتفاق افتاد که مناسبتهایی در نظر گرفته شده و برخی از سور بخاطر همان مناسبتها نامگذاری شده‌اند گرچه ممکن است بسیاری از سوره‌ها به همان نامی که در زمان پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم تعیین شده بود باقی مانده باشند.

تذکر ۱:

برخی از سوره‌های قرآن بیش از یک نام دارنـد، گرچه اغلب سور به یک نام موسومنـد، به عنوان نمونه به چند سوره که چندین نام دارند اشاره می کنیم:

- «سوره حمـد» بیش از بیست نام دارد از قبیل: «حمـد، فاتحهٔ الکتاب، امّ الکتاب، فاتحهٔ القرآن، السّبع الثانی، کافیه، الکنز، الأساس، النور، الشکر، الحمد الأولی، الحمد القصوی، الراقیهٔ، الصّلواهٔ، الدعا، السؤال، تعلیم المسئلهٔ، المناجات و التفویض و ...».

- «سوره توبه» که به «توبه و برائت» خوانده می‌شود. (۱) سوره نساء، آیه ۱۴۱.

(۲) سوره حجرات، آیه ۶.

(۳) سوره توبه، آیه ۱۲۲.

(۴) سوره نحل، آیه ۴۳.

(۵) سوره بقره، آیه ۱۵۹.

(۶) سوره توبه، آیه ۶۱.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۱، ص: ۳۱۲

- «سوره اسراء» که به سوره بنی اسرائیل نیز خوانده می‌شود.

- «سوره بقرهٔ» به نامهـای دیگر از قبیـل: «فسـطاط القرآن»، (پوشـش و ضـمیمه قرآن) و «الفردوس» و «سـنام القرآن» نیز نامیـده شـده است.

- «سوره آل عمران» در تورات به «طیبه» نامیـده شـده و سوره بقره و آل عمران را «زهراوین» نیز می‌نامند. و همچنین سوره‌های دیگر قرآن که بر حسب مناسبتها نامهای متعدد دارند مثل سوره توحید و اخلاص.

تذکر ۲:

اشاره

بـا مراجعه به روایـات معلوم می‌شود که مجموعه قرآن از جهـتی به چنـد بخش تقسـیم شـده و برای هر بخشـی نـام مخصوص به آن بخش قرار داده شده که به اختصار به آنها اشاره می‌شود:

۱- «سبع طوال»:

و این نام هفت سوره است یعنی بقره، آل عمران، نساء، انعام، اعراف و سوره انفال همراه با توبه. وجه تسـمیه این سور به «طوال» این است که اینها طولانی‌ترین سوره‌های قرآنند.

۲- «مئین»:

آنها سوره‌هایی هستند که شامل صد آیه یا کمی بیشتر و کمترند و آنها از سوره یونس تا سوره مؤمنون‌اند.

۳- «مثانی»:

مقصود از مثانی، سوری هستند که پس از مئین قرار گرفته و کمتر از صد آیه دارند.

۴- «مفصّل»:

منظور از مفصل تمامی سوره‌های کوتاه قرآن است به علت کوتاهی «بسمله» های زیادی بینشان فاصله شده است.
در حدیث از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نقل شده است که فرمود:
«أعطیت مکان التّوراۀ السّبع الطّوال و أعطیت مکان الزّبور المئین و أعطیت مکان الإنجیل المثانی و فضّلت بالمفصّل» «۱». (۱) اتقان، سیوطی، ج ۱، نوع ۱۷، ص ۷۵ خاتمه، و روض الجنان، ابو الفتوح رازی، ج ۱، ص ۱۱ و ۱۲ و تبیان، شیخ طوسی، مقدمه.
درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۳۱۳
یعنی: «مرا به جای تورات، سبع طوال و به جای زبور، مئین و به جای انجیل، مثانی داده‌اند (و خداوند مرا) به سوره‌های مفصل برتری داد».
چنانکه ملاحظه کرده‌اید هر بخشی از بخشهای چهار گانه قرآن، به نامی خوانده شدند.
و همچنین در کتب تفسیر و علوم قرآنی، نامها و عناوین دیگری نیز برای بخشهای مختلف سور قرآن دیده می‌شود که به اختصار به آنها نیز اشاره می‌شود:
- «حوامیم»: به سوره‌های حم، مؤمن، زخرف، سجده، حمعسق، احقاف، جاثیه و دخان گفته می‌شود.
- «ممتحنات»: به سوره‌های فتح، حشر، سجده، طلاق، ن و القلم، حجرات، تبارك، تغابن، منافقون، جمعه، صف، جن، نوح، مجادله، ممتحنه و تحریم، اطلاق می‌شود.
- «ألم»: به سوره‌های بقره، آل عمران، اعراف، عنکبوت، روم، لقمان و سجده گفته می‌شود.
- «مسبّحات»: به سوره‌های اسراء، حدید، حشر، صف، جمعه، تغابن و اعلی گفته می‌شود.
- «حمد یا حامدات»: به سوره‌های فاتحۀ الکتاب، انعام، کهف، سبأ و فاطر گفته می‌شود.
- «عتاق»: به سوره‌های اسراء، کهف، مریم، طه و انبیا اطلاق می‌شود.
- «عزائم»: به سوره‌های سجده، فصلت، نجم و علق گفته می‌شود.
- «قل»: به سوره‌های کافرون، اخلاص، فلق و ناس گفته می‌شود.
- «طواسین»: به سوره‌های شعراء، نمل و قصص گفته می‌شود.
- «زهراوان»: به دو سوره بقره و آل عمران گفته می‌شود.
- «قرینتین»: به سوره‌های: انفال و توبه گفته می‌شود.
درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۳۱۴
- «معوّذتین»: به دو سوره فلق و ناس اطلاق می‌شود «۱».
و باز در کتب علوم قرآنی دیده می‌شود که بزرگان گذشته به برخی از سور قرآنی نامهای دیگری نیز داده‌اند و آنها عبارتند از:
- «میادین قرآن»: آنها سور و آیاتی است که با «الم» آغاز می‌شود، «میادین» جمع میدان می‌باشد.

- «بساتین قرآن»: سوری است که با «المر» آغاز می گردد. «بساتین» جمع بستان، معرب بوستان است.

- «مقاصیر قرآن»: سوری است که با ماده‌ای از «حمد» آغاز می‌شود، «مقاصیر» به معنای رواق و ایوان و شبستان است.

- «عرائیس قرآن»: منظور، سور مسبحات است که با تسبیح آغاز می‌شوند، «عرائس» جمع عروس است.

- «دبابیج قرآن»: منظور سوره آل عمران است. «دبابیج» جمع دیباج به معنای حریر و معرب دیباست.

- «ریاض قرآن»: سوره‌های مفصل قرآن را گویند، «ریاض» جمع روضه به معنای باغ و بوستان است.

- «قوارع قرآن»: منظور آیـاتی است که انسـان به وسـیله آنها خود را از شـر شـیطان در پناه خـدا قرار می‌دهـد و قوارع گفته شـده‌اند بخاطر کوبنده بودن آن آیات نسبت به شیطان و شیطان از آن بیم دارد و شر او را دفع و قمع می کند مانند آیهٔ الکرسی و معوذتین و امثال اینها «۲».

اینهـا مختصـر بحثی بود که در پرتو سور قرآن مطرح کرده‌ایم، برای آگـاهی بیشـتر به کتب مفصـله مراجعه کنیـد. (۱) پژوهشی در تاریخ قرآن، دکتر محمد باقر حجتی، ص ۱۰۵.

(۲) اتقان، سیوطی، ج ۱، نوع ۱۷، ص ۷۵ خاتمه و پژوهشی در تاریخ قرآن، ص ۱۰۶.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۳۱۵

۸- حروف مقطعه قرآن «۱»

اشاره

مسئله «حروف مقطعه یا فواتح سور» که مطلع و سـرآغاز ۲۹ سوره از سوره‌های قرآن را تشـکیل می‌دهـد، از موضوعاتی است که از دیرباز نظر دانشمندان تفسیر و علوم قرآنی را به خود جلب نموده است، لذا این موضوع در جنب سایر موضوعات دیگر، در کتابهای تفسیر و علوم قرآنی، فصلی را به خود اختصاص داده است.

همه مفسـران شـیعی و محققـان علوم قرآنی، متعرض بحث و تحقیق دربـاره آن شـده و بـا اسـتناد به احادیث و روایات، آراء و اقوال گوناگونی در بخشـی از فواتح سور، اظهار داشـته‌اند، گرچه آراء و اقوال فریقین در ارائه مدلول حروف مقطعه قرآن در حد وسـیعی بهم نزدیک می‌باشد ولی گاهی، در بعضی از این آراء، نوعی تعارض به چشم می‌خورد.

بـا وجـود اینکـه سـابقه تحقیـق دربـاره «حروف مقطعـه قرآن» بسـیار طولانـی است، معهـذا در زمینه ارائه مـدلول آن رأی قـاطعی را نمی‌بینیم و نوعا علمای تفسیر و دانشمندان معارف قرآنی، محطاطانه در این باره اظهار نظر کرده‌اند. و این حقیقت نشان می‌دهد که مـا بایـد دربـاره تمـام زوایـای قرآن کریم، بیش از پیش به منظور بـاز یـافتن ژرفـای آن بکوشـیم و از محتوای بی کران آن، حقـایق سازنده‌ای را بیرون کنیم؛ چون هرگز این کلام آسمانی با طرز برداشت علما به انتهای خود نمی‌رسد.

به هر حـال، حروف مقطعه قرآن و فهم معـانی آن یکی از مسائل پیچیـده و غامض (۱) در رابطه بـا حروف مقطعه در کتب مختلف تفسـیر و علوم قرآنی و حتی کتـاب مسـتقل، بحثهای مفصـلی شـده است که برای آگاهی بایـد به کتب مفصـله مراجعه کرد از قبیل: اتقان، سـیوطی، ج ۲، نوع ۳۴ و نوع ۶۰ و مبـاحث فی علـوم القرآن، از ص ۲۳۴. و پژوهشـی در تاریـخ قرآن، حجتی، از ص ۱۱۱ و تفسیر نمونه در مجلدات مختلف و تمامی کتب تفسیر در ذیل فواتح السور و المیزان، ج ۱۸، از ص ۳.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۳۱۶

قرآن محسوب می‌شود لـذا دانشـمندان در مدلول و معنای این حروف، آراء متنوع ابراز داشـته‌اند که مرحوم علامه طباطبائی در جلد ۱۸ تفسـیر المیزان یـازده نظر در این رابطه نقـل کرده است و در پایـان فرمـوده به هیچیـک از این نظریـات اعتمـادی نیست (که یقینا

صحیح باشد) و سپس خود نظریه دیگری را ارائه داده است. و ما به برخی از آن نظریات اشاره می کنیم:

۱- حروف ساده و عادی است که معنای خاصی را تعقیب نمی کند، بلکه تنها می‌خواهد به این نکته توجه دهد که قرآن از حروفی فراهم شده است که مردم آن حروف را می‌شناسند، منتها این حروف در برخی موارد به صورت مقطع و جدای از هم (مانند فواتح سور) و در برخی موارد دیگر به صورت کلمه و جمله و آیه و سوره، با هم ترکیب یافته است، در عین حال مردم عرب از آوردن کلامی مثل آن عاجزند در حالی که مواد اصلی آن را که همام حروف است در دست دارند و همین دلیل برای اعجاز قرآن است.

۲- حروف مقطعه از اسرار و رازهای نهانی و غیر قابل درک است، لذا بعضی از دانشمندان این حروف را به عنوان سر قرآن معرفی کرده‌اند و گفته‌اند: «فی کلّ کتاب سرّ و سرّه فی القرآن سائر حروف الهجاء المذکورهٔ فی أوائل السّور» «۱».

و از طریق اهل سنت از علی علیه السّلام نقل شده که فرمود: «لکلّ کتاب صفوهٔ و صفوهٔ هذا الکتاب حروف التّهجّی» «۲».

یعنی: «هر کتابی دارای گزیده‌ای شاخص و مرموز است و شاخص رمزی قرآن همین حروف مقطعه است».

ابن مسعود گفته است: «إنّ هذه الحروف علم مستور و سر محجوب استأثر اللّه به» «۳». (۱) کشاف، زمخشری، ج ۱، ص ۱۷.

(۲) مجمع البیان، ج ۱، ص ۳۲.

(۳) مجمع البیان، ج ۱، ص ۳۲.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۳۱۷

یعنی: «این حروف، حقیقتی است نهان، و رمزی است پوشیده که خداوند آنها را بر گزیده است».

۳- آینده نگری در این حروف تعبیه شده است، طبق عقیده گروهی، این حروف رمزی است برای مدت بقای امت اسلامی.

۴- حروف مقطعه، نامهای سور و آغاز آنهاست، طبری و ابن کثیر، این حروف را نامها قرآن یا نامهای برخی از سور دانسته‌اند.

۵- این حروف، نامهای قرآن است از مجاهد بن جبر مکی این معنا روایت شده است.

۶- این حروف، رمز و ایمائی است نسبت به اسماء و صفات خداوند که در این رابطه به تفصیل سخن گفته‌اند، به عنوان نمونه در مورد «الم» می گویند: «الف» اشاره است به «أنا» و «لام»، اشاره است به «اللّه» و «میم» اشاره است به «أعلم» که مجموعا می‌شود «أنا اللّه أعلم» و یا «المص» اشاره است به «أنا اللّه أعلم و أفصّل» و امثال اینها.

۷- حروف مقطعه قرآن، رمزی است به اسم اعظم خدا، البته در صورتی که بتوانیم بدرستی این حروف جداگانه را بهم بپیوندیم تا اسم اعظم از آن استخراج گردد.

۸- این حروف، سوگندهای خداوند به نامهای خود می‌باشد؛ زیرا هر یک از حروف فواتح سور نامی از نامهای خداوند می‌باشد.

۹- این حروف نشانه سرانجام و پایان سور قبلی آنهاست.

۱۰- این حروف برای اسکات کفار و جلب توجه آنهاست؛ زیرا مشرکین با هم قرار گذاشته بودند که به قرآن گوش فرا ندهند بلکه به هنگام قرائت آن سر و صدا کنند چنانکه فرمود: وَ قالَ الَّذِینَ کَفَرُوا لا تَسْمَعُوا لِهذَا الْقُرْآنِ وَ الْغَوْا فِیهِ لَعَلَّکُمْ تَغْلِبُونَ «۱»، خداوند متعال برای اسکات آنها این حروف را در اوایل سور قرار داد تا آنها با شنیدن حروف نامأنوس، ساکت شوند. (۱) سوره فصلت، آیه ۲۶.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۳۱۸

۱۱- اخیرا شخصی به نام «رشاد خلیفه» با استفاده از کامپیوتر به این نتیجه رسید که حروف مقطعه قرآن در سور مختلف، این حقیقت را نشان می‌دهد که حروف مزبور، در همان سوره‌ای که آمده است، بیش از سایر حروف دیگر تهجّی، در آن سوره به کار رفته است؛ مثلا- در سوره بقره که با «الم» آغاز شده، «حروف الف و لام و میم» به نسبت، بیشتر از سایر حروف تهجی در این سوره به کار رفته است و به همین ترتیب در سایر سور قرآنی، البته ایشان تحقیقات گسترده‌ای در آن رابطه دارند که نیازی به نقل آنها

نیست.

لطیفه:

برخی از دانشـمندان شیعه، با اعمال ذوق و سلیقه در مورد حروف مقطعه قرآن به این نتیجه رسیده‌اند که این حروف پس از حذف مکررات آن جمله «صراط علیّ حقّ نمسکه» استخراج می‌شود.
در مقابـل، یکی از اهل سنّت بر ردّ آنان با استمداد از ذوق و سـلیقه خود گفته است، با حـذف مکررات، جمله: «صـحّ طریقک مع السّنّهٔ» از این حروف استخراج می‌شود «۱»! به هر حـال، مرحوم طبرسـی می‌گویـد: در بین اقوال بهترین آنها قول چهارم است؛ یعنی این حروف نـام سـور قرآن است که در اول آن سـوره قرار گرفته است، برای توضـیح بیشـتر به مجمـع البیـان، جلـد اول، صـفحه ۳۳ مراجعه کنید.
البته نظرات دیگری نیز هست ولی ممکن است گفته شـود که هر یـک از این نظرهـا از جهـتی صـحیح هسـتند و لـو از تمـام جهـات صحیح نباشند.

۹- زبان و لغت قرآن

اشاره

در رابطه با زبان و لغت قرآن، مسائل ذیل قابل طرح و بررسی است: (۱) پژوهشی در تاریخ قرآن، حجتی، ص ۱۱۷ به بعد.
درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۱، ص: ۳۱۹

الف- زبان قرآن

اشاره

بر احدی پوشـیده نیست که قرآن به زبان عرب نازل شده است چنانکه در آیات متعددی در قرآن، به این مسـئله اشاره شده است از قبیل:
- إِنَّا أَنْزَلْناهُ قُرْآناً عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ «۱».
یعنی: «ما قرآن را عربی نازل کردیم تا شما درک کنید ...».
- وَ كَذلِكَ أَنْزَلْناهُ حُكْماً عَرَبِيًّا «۲».
یعنی: «و همچنین ما قرآن را کتابی با حکمت و فصاحت عربی فرستادیم ...».
- وَ كَذلِكَ أَنْزَلْناهُ قُرْآناً عَرَبِيًّا «۳».
یعنی: «و ما اینگونه قرآن را با فصاحت عربی بر تو فرستادیم ...».
- قُرْآناً عَرَبِيًّا غَيْرَ ذِي عِوَجٍ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ «۴».
یعنی: «این کتاب الهی قرآن عربی است که در آن هیچ ناراستی و حکم ناصواب نیست، باشد که مردم پرهیزگار شوند».
- كِتابٌ فُصِّلَتْ آياتُهُ قُرْآناً عَرَبِيًّا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ «۵».

یعنی: «کتابی است که آیات جامعش (حقایق و احکام الهی را) به زبان فصیح عربی برای دانشمندان مبین ساخته است».

- نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِینُ عَلی قَلْبِکَ ... بِلِسانٍ عَرَبِیٍّ مُبِینٍ «۶».

یعنی: «قرآن به وسیله روح الامین (جبرئیل) بر قلب تو به زبان عربی فصیح (۱) سوره یوسف، آیه ۲.

(۲) سوره رعد، آیه ۳۷.

(۳) سوره طه، آیه ۱۱۳.

(۴) سوره زمر، آیه ۲۸.

(۵) سوره فصلت، آیه ۳.

(۶) سوره شعراء، آیه ۱۹۵.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۳۲۰

و آشکار، نازل شده است».

- وَ هذا لِسانٌ عَرَبِیٌّ مُبِینٌ «۱».

با توجه به آیات مزبور دیگر احدی به خود تردید راه نمی‌دهد که قرآن به زبان عرب نازل شده است. و کلمه «عربی» چنانکه راغب در مفرداتش می‌گوید: به معنای سخن فصیح و روشن است: «الفصیح المبیّن من الکلام».

و در وجه این جهت که چرا قرآن به زبان عرب نازل شده دو امر گفته شده:

اول آنکه:

طبق شهادت کسانی که اهل مطالعه در زبانهای مختلف جهانند، زبان عربی، زبان وسیعی است که می‌تواند ترجمان لسان وحی باشد و مفاهیم و ریزه کاریهای سخنان خدا را بازگو کند.

دوم آنکه:

خورشید اسلام از سرزمین جزیرهٔ العرب طلوع کرد، البته معلوم است که در درجه اول می‌بایست مردم آن سامان را گرد خود جمع کند و قهرا باید آنچنان گویا و روشن باشد که آن افراد بی‌سواد و دور از علم و دانش را تعلیم دهد و در پرتو تعلیمش آنان را دگرگون سازد و لازمه این کار این بود که باید به زبان همان مردم باشد تا برای آنان قابل فهم باشد؛ زیرا در این عالم یک زبان مشترک که همه اقوام و قبایل آن را بفهمند وجود ندارد؛ چون هر کسی با زبان خود سخن می‌گوید «۲».

علاوه بر دو وجه فوق، می‌توان وجه دیگری نیز برای آن بیان کرد و آن اینکه، قرآن در عین اینکه برای هدایت بشر آمده است، به عنوان معجزه و صدق دعوای نبوت پیامبر نیز بود، لذا پیامبر با همین قرآن تحدی کرده و مردم را به آوردن مثل آن به مبارزه طلبیده است، اگر قرآن به زبان عرب نبود در همان ابتدای دعوت تحدی معنا نداشت؛ زیرا تحدی به کلامی که برای مردم قابل فهم نیست لغو و بیهوده است. (۱) سوره نحل، آیه ۱۰۳.

(۲) تفسیر نمونه، ج ۹، ص ۳۰۰.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۳۲۱

ب- لغات غیر عربی (معرّب) در قرآن «۱»

اشاره

در اینکه قرآن به زبان عرب نازل شده، تردیدی نیست لکن سؤال در این است که آیا لغات غیر عربی (معرّب) هم در قرآن وجود دارد؟ یا تمام لغات آن عربی است؟

در این زمینه بین دانشمندان اسلامی اختلاف نظر وجود دارد که برخی منکر آن و برخی دیگر مثبت آن هستند که ذیلا- به نحو اختصار به آن اشاره می‌شود:

۱- شافعی و گروهی از دانشمندان اهل سنّت از جمله آنها محمد بن جریر طبری معتقدند که لغات غیر عربی (معرب) در قرآن وجود ندارد و حتی شافعی معتقدین به آن را به بیسوادی متهم کرده و گفت بعضی از سخنها نگفتنش بهتر است و اینان در مجموع برای نظر خود به وجوهی استدلال کرده‌اند:

اول آنکه:

آیات متعددی از قرآن با صراحت تمام گفته‌اند که قرآن به زبان عربی مبین نازل شده است، چگونه می‌توان گفت که در آن لغات غیر عربی وجود دارد.

دوم آنکه:

در آیه شریفه آمده است: وَ ما أَرْسَلْنا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بِلِسانِ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ «۲».

یعنی: «ما هیچ رسولی را در میان قومی نفرستادیم مگر به زبان آن قوم تا بر آنها (معارف و احکام الهی را) بیان کند»، و قوم پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم عرب بودند، پس باید پیامبر تنها به زبان عرب با آنها سخن بگوید نه مخلوطی از عرب و عجم.

سوم آنکه:

پیامبر به وسیله قرآن تحدی کرده و عرب را به آوردن مثل آن دعوت نمود، اگر در قرآن لغات غیر عربی وجود داشت تحدی معنا نداشت؛ زیرا معلوم است که هیچ قومی نمی‌تواند با زبان قوم دیگر سخن بگوید و قطعا مورد اعتراض (۱) به کتابهای البرهان فی علوم القرآن، زرکشی، ج ۱، ص ۳۵۹ نوع ۱۷، و الإتقان، سیوطی، ج ۱، نوع ۳۸، ص ۲۷۸ و ریشه‌یابی واژه‌ها در قرآن، از دکتر محمد جعفر اسلامی، ترجمه المتوکل سیوطی و لغة القرآن لغة العرب المختاره، از محمد روّاس قلعه‌جی، مراجعه فرمایید.

(۲) سوره ابراهیم، آیه ۴.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۱، ص: ۳۲۲

قرار می‌گرفت.

چهارم آنکه:

اشاره

مشرکین مکه از جمله بهانه جوییهایشان این بود که چرا قرآن به زبان عجم نازل نشد تا ما برای آن اهمیت بیشتری قائل باشیم و ضمنا مردم غیر عرب نیز از آن بهره‌مند می‌شدند؟ البته آنها هدفشان از این سخن این بود که توده مردم چیزی از قرآن نفهمند و به پیامبر گرایش پیدا نکنند تا آنها محتاج شوند که به مردم بگویند شما گوش به قرآن ندهید: لا تَسْمَعُوا لِهذَا الْقُرْآنِ وَ الْغَوْا فِيهِ «۱»، چون اگر قرآن به زبان غیر عرب نازل می‌شد، قهرا اعراب از آن چیزی نمی‌فهمیدند و سران لجوج و عنود، دیگر قصه گرایش توده مردم به پیامبر را نداشتند.

قرآن در پاسخ چنین پیشنهاد و طرز تفکری فرمود: وَ لَوْ جَعَلْناهُ قُرْآناً أَعْجَمِيًّا لَقالُوا لَوْ لا فُصِّلَتْ آياتُهُ ءَ أَعْجَمِيٌّ وَ عَرَبِيٌّ «۲».

یعنی: «هر گاه قرآن را عجمی قرار می‌دادیم حتما (بهانه دیگری می‌گرفتند و می‌گفتند:) چرا آیاتش روشن نیست؟ چرا پیچیده است؟ و می‌گفتند: راستی عجیب است، قرآنی عجمی از پیامبری عربی!!!».

گرچه این واقعه مستقیما ربطی به بحث ما ندارد لکن می‌توان از آن فهمید که قرآن عربی بود نه مخلوطی از عربی و عجمی.

بنا بر این، تمام لغات و کلمات قرآن عربی است و هر کس بر خلاف این بگوید هم بر خلاف قرآن سخن گفته و هم بی‌سوادی خود را روشن ساخته است.

۲- در مقابل، به ابن عباس و عکرمه و عده کثیری نسبت داده شد که معتقدند لغاتی در قرآن به کار گرفته شده که از لغت عرب نیست. و حتی سیوطی در اتقان از ابو بکر واسطی، در کتاب «الإرشاد فی القرائات العشر» نقل کرده است که در قرآن پنجاه لغت از پنجاه قبیله وجود دارد و نام قبایل را می‌برد و لغاتی که از آن قبایل در قرآن به کار (۱) سوره فصلت، آیه ۲۶.

(۲) سوره فصلت، آیه ۴۴.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۳۲۳

رفته را بیان می‌کند که بسیاری از آن قبایل، عرب نیستند بلکه عجم می‌باشند.

در این رابطه، زرکشی در برهان «۱» و سیوطی در اتقان «۲»، لغات بسیاری را که از غیر عرب در قرآن به کار رفته است بیان کرده‌اند و ما را در اینجا یارای نقل همه آنها نیست ولی به چند لغت غیر عربی اشاره می‌کنیم؛ مانند:

«الطّور» به معنای کوه، سریانی است.

«طفقا» به معنای قصد، لغت رومی است.

«القسط و القسطاس» به معنای عدل، لغت رومی است.

«السّجلّ» به معنای کتاب، لغت فارسی است.

«الّرقیم» به معنای لوح، لغت رومی است.

«المهل» به معنای شیء مذاب، لغت اهل مغرب است.

«السندس» به معنای حریر و دیبای نازک، لغت هندی است.

«استبرق» به معنای دیبا و حریر ضخیم، لغت فارسی است.

«طه» به معنای ای مرد، لغت عبری است.

«سنین» به معنای حسن و زیبائی، لغت نبطی است.

«مشکات» به معنای شبکه‌های کوچک و روزنه‌ها، لغت حبشی است.

«درّی» به معنای مضیئی و نور بخش، لغت حبشی است.

«الیم» به معنای مؤلم درد آورنده، لغت عبری است.

«الملة الاخرة» به معنای ملت اولی، لغت قبطی است.

«وراءهم ملک» أی أمامهم، به معنای پیشارو، لغت قبطی است.

و همچنین «الیم» به معنای دریا، لغت قبطی است.

«بطائنها» أی ظواهرها، لغت قبطی است. (۱) ج ۱، نوع ۱۷، ص ۳۶.

(۲) ج ۱، نوع ۳۷ و ۳۸، ص ۱۷۶ به بعد.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۱، ص: ۳۲۴

«الأبّ» مانند و «فاکهة و أبّا» به معنای حشیش و گیاه، لغت اهل مغرب است.

«ناشئة اللیل» نشأ، لغت حبشی است.

«کفلین من رحمته» یعنی «ضعفین»، لغت حبشی است.

و همچنین «قسورة» به معنای شیر، لغت حبشی است.

و به قول زمخشری «تورات و انجیل» نیز عجمی هستند؛ زیرا انجیل و تورات برای قوم غیر عرب نازل شده بود و قهرا این اسامی نیز از لغت همانها گرفته شده است.

به هر حال، لغات غیر عربی که وارد در کلام عرب شده و به تعبیری معرّب شده و در قرآن نیز کاربرد دارد، زیاد است. و دلیل آن را نیز حشر و نشر مردم عرب با غیر عرب بیان کرده‌اند که آنها بخاطر تجارت و جهانگردی و غیر اینها به جاهای مختلف سفر می‌کردند و قهرا در اثر اختلاط و برخورد از لغات دیگران نیز متأثر شده و وارد لغت عرب می‌کردند لذا کلمات فوق و غیر اینها قبل از نزول قرآن در لغت عرب کاربرد فراوان داشتند و با تعبیر روشنتر اعراب قبل از اسلام در زبان و محاوراتشان لغات غیر عربی (معرّب) داشتند و قرآن نیز بر همان زبان که قابل فهم آنها بود نازل شده است و این هیچ مانعی را بدنبال نخواهد داشت.

و ظاهرا حق با قول دوم است؛ زیرا:

اولا:

دلایل اقامه شده برای قول اول، قوی و محکم به نظر نمی‌آید چرا که در بین چندین هزار لغت عرب اگر چند صد لغت غیر عرب باشد ضرری به عربی بودن کلامی که مرکب از این لغات است نمی‌زند و احدی آن را مخلوطی از عربی و عجمی نمی‌داند؛ به عنوان مثال: اگر کسی بگوید: من در مسجد نمازم را خوانده‌ام و یا بگوید: فلانی به مکه رفت و یا بگوید: فلان شخص زنش را طلاق داد، کسی نمی‌گوید این مرد غیر فارسی سخن می‌گوید بلکه همگان متفقند که او به زبان فارسی سخن گفته است با آنکه در کلام اولش لفظ «مسجد» و در کلام دومش لفظ «مکه» و در کلام سومش لفظ «طلاق» را که هر سه عربی هستند به کار برد و کسی نمی‌گوید

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۱، ص: ۳۲۵

که این مرد مخلوطی از فارسی و عربی سخن گفت؛ زیرا اگر چه این کلمات اصالتا عربی هستند ولی در اثر کثرت استعمال در زبان فارسی، معانی آنها بر فارسی زبانان روشن و به اصطلاح، «مفرّس» شده‌اند. پس دلایلی که اقامه شد برای اینکه قرآن به زبان عربی نازل شده و یا پیامبر با اعراب به همین قرآن تحدی کرده است، منافی با وجود چند لغت غیر عرب در آن نیست، به هر حال، هر چه بود زبان عرب بود و مردم عرب روزانه به همان زبانی که احیانا لغات غیر عرب هم در آنها وجود داشت سخن می‌گفتند، و قهرا

تحدی به زبان خود آنها صورت می گرفت و صحیح بود.

ثانیا:

اینکه قرآن می گوید: کلام خدا بر پیامبر به زبان عربی نازل شده یعنی عربی رایج و لو آنکه برخی از لغات آن اصالتا غیر عربی باشند و داخل زبان عرب شده و در اثر کثرت استعمال آنها در کلمات و اشعار به منزله عربی فصیح در آمده است و قرآن نیز بر همان اساس نازل شده است پس ممکن است بگوییم برخی از لغات اصلا غیر عربی و سپس معرّب شدند.

ثالثا:

ممکن است نظر طبری را در برخی از موارد بپذیریم که این لغات عجمی نیستند بلکه برخی از لغات در چندین زبان وجود دارند، لذا می‌توانیم بگوییم بسیاری از این لغات که آنها را معرّب دانسته‌اند، عربی هستند نه معرّب؛ زیرا صرف اینکه این لغات در زبان عجم هم کاربرد دارد دلیل بر این نمی‌شود که آنها عجمی می‌باشند بلکه می‌توان گفت عرب و عجم در برخی لغات با هم توافق در لغت دارند و هر دو در استعمالاتشان آن را به کار می گیرند.

ج- لهجه قرآن

اشاره

در اینکه قرآن به زبان عربی، نازل شده تردیدی نیست، ولی سخن در این است که به کدامیک از لهجه‌های عرب نازل گردیده است؟ آیا به تمام لغات لهجات نازل شده و یا به برخی از آنها؟ زیرا تمام اقوام و قبایل عرب، در عرب بودن شریک و مساوی هستند ولی در برخی از لغات و لهجه‌ها و طرز تعبیر و سخن گفتن با هم اختلاف

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۳۲۶

دارند، چنانکه این مسئله در مورد زبان فارسی نیز صادق است، به عنوان مثال: کلمه «کرد» را در قالب ماضی مطلق ملاحظه کنید در اداهای مختلف چند جرس صوتی از آن پدید می‌آید که تا حد تغییر در اعراب و حتی حروف می‌رسد: تهرانی که زبانش زبان فرهنگ ایرانی است می گوید: «کرد» به فتح کاف، شیرازی می گوید: «کرد» به کسر کاف، ملایری می گوید: «کرده» با هاء کشیده در اداء، دزفولی می گوید: «کورد» با اضافه واو ساکن، شوشتری می گوید: «کرد» به ضم کاف، مازندرانی می گوید:

«ها کرده» با اضافه هاء در اول و آخر کلمه و به طور قطع دهها لهجه دیگر از سمنانی، اصفهانی، بلوچی و دیگران هست.

اعراب نیز هر قبیله‌ای برای خود لهجه‌ای دارد که با لهجه دیگران فرق دارد و چه بسا قبایلی که اساسا با لهجه دیگران آشنا نبوده و نمی‌توانستند با آن لهجه سخن بگویند و در این رابطه اختلاف فراوان دارند تا جائی که یکی از علل اختلاف قرائات را همین اختلاف لهجه‌ها دانسته و نمونه‌هایی از این اختلاف را در قرآن در درس چهاردهم در بررسی علل و عوامل اختلاف قرائات، ضمن بررسی تأثیر لهجه در اختلاف قرائات، آورده‌ایم (به آنجا مراجعه کنید که ده نمونه از اختلاف لهجه در آنجا ارائه شده است).

و اهل سنت بهترین توجیه را برای حدیث نزول قرآن بر هفت حرف، همان توجیه به هفت لهجه دانسته و گفته‌اند که قرآن بر هفت لهجه از هفت قبیله عرب نازل شده است آنها عبارتند از: لهجه قریش، هذیل، ثقیف، هوازن، کنانه و یمن. و در بعضی از کلمات به جای این هفت قبیله به بعضی از قبایل دیگر اشاره شده است.

بررسی:

البته می‌دانید که در قرآن تنها چیزی که آمده است این است که قرآن به زبان عربی نازل شده اما با کدام لغت و لهجه؟ چیزی از آن استفاده نمی‌شود. تنها راه برای تشخیص این جهت مراجعه به روایات است که احیانا به نحو عام یا خاص در این رابطه سخنی گفته است، پس باید دید از روایات چه استفاده می‌شود؟

متأسفانه با مراجعه به روایات، روایات نیز در این زمینه مشکلی را حل نمی‌کنند؛

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۳۲۷

زیرا در بعضی از روایات آمده است که قرآن به زبان دو کعب، یعنی کعب بن عمرو، جدّ قبیله خزاعه و کعب بن لؤی، جدّ قریش نازل شده است و در بعضی از روایات آمده است که قرآن به لغت «مضرّ» نازل شده و چندین قبیله را از قبیل: هذیل، کنانه، قیس، ضبّه، تیم الرّبات، اسد بن خزیمه و قریش را که به هفت لهجه می‌رسد، از قبیله «مضر» معرفی کردند و بعضیها نزول قرآن بر هفت حرف را به هفت قبیله از قبایل عرب توجیه کرده‌اند. و در بعضی از روایات، تصریح شده است که قرآن به زبان قریش نازل شده است.

با توجه به این اختلاف نمی‌توان اعتماد و اطمینان پیدا کرد که بالأخره قرآن به لهجه کدام قبیله نازل شده است، لذا بعضیها گفته‌اند قرآن، ابتدای نزولش به لهجه قریش و قبایلی که در مجاورت قریش می‌زیستند و از فصحای عرب به شمار می‌آمدند نازل شده است، ولی بعدا قبایل دگر عرب نیز اجازه یافتند که برای سهولت امر قرائت، هر قبیله‌ای به لغت و لهجه خود قرآن را بخواند و لازم نیست از لهجه مأنوس خود دست برداشته و به لهجه قریش قرآن بخواند.

ولی با دقت در اختلاف قرائات معلوم می‌شود که اختلاف آن در حدی نبوده است که قبایل دیگر نتوانند آن را بخوانند تا برای سهولت امر، این همه اختلاف در قرائات مجاز شمرده شود، پس باید علت دیگری قویتر از این، در کار باشد.

به هر حال، آنچه که بیشتر سر زبانها و معروف است، این است که قرآن به لغت قریش نازل شده است و در این رابطه دلایلی نیز اقامه شده است، گرچه این نظر نیز خالی از ایراد نبوده و اشکالاتی را بر آن وارد کرده‌اند ولی در مجموع بهترین نظر است.

دلایل نزول قرآن به لهجه قریش

دانشمندانی که معتقدند قرآن به لهجه قریش نازل شده به دلائل ذیل استناد می‌کنند:

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۳۲۸

الف- رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم از قبیله قریش بوده و آن حضرت و قبیله او در مکه بسر می‌بردند، بنا بر این بر اساس آیه شریفه:

وَ ما أَرْسَلْنا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بِلِسانِ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ «۱»، باید قرآن به زبان قوم و قبیله پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نازل شده باشد تا بتواند حجّت بر آنها و حاکی از اعجاز و فصاحت قرآن باشد «۲».

ب- قریش، فصیحترین و بلیغ‌ترین قبایل عرب بوده‌اند، لذا در موسمهای خاص که قبایل دیگر عرب به مکه می‌آمدند، سعی می‌کردند تا سخنانی از قریش بشنوند و از میان آن سخنها، شیواترین الفاظ و واژه‌ها و تعبیرات را انتخاب کنند. و آنچه را که بر می‌گزیدند برای آنها فطری شده تا جایی که دارای فصیحترین لهجه‌ها شدند «۳».

ج- قبیله قریش به مسافاتی دور از عجمها بسر می‌بردند، به همین جهت زبان و لهجه آنها از دگرگونی (که نتیجه اختلاط و آمیزش

با بیگانگان است) مصون مانـده و اسـلوب عربی خود را حفظ کرده بود، لذا قرب و بعد قبایل دیگر به قبیله قریش، در استشـهاد آنها مورد توجه دانشـمندان لغت بوده است، به این معنـا که هر چه به قـبیله قریش نزدیکـتر بودنـد، سـخنان آنهـا ارزش و اعتبـار بیشـتری کسب می کرد «۴».

د- در این رابطه اخباری است که نزول قرآن را به لهجه قریش تأیید می کند، به این معنا که قریش، شـیواترین الفاظ و تعبیرات را در لغـات و لهجه خـود گزین کرده بـود، یکی از آن اخبـار، خـبر منسـوب به قتـاده است؛ چون قتـاده گفته بود: قریش بهـترین لغـات را انتخـاب کرده بود تـا در نتیجه دارای فصـیحترین لغات و لهجه‌ها گردیـد و قرآن نیز به لهجه آنها نزول یافت «۵». (۱) سوره ابراهیم، آیه ۴.

(۲) اعجاز القرآن، رافعی، ص ۶۳.

(۳) فقه اللغهٔ، صاحبی، ص ۲۸ و غریب القرآن، ج ۱، ص ۱۰.

(۴) مقدمه ابن خلدون، فصل هشتم، قسم ششم.

(۵) لسان العرب، ج ۱، ص ۷۷.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۱، ص: ۳۲۹

گرچه در رابطه بـا نزول قرآن به لهجه قریش نیز ایراداتی مطرح است که در کتب مفصـله به آنهـا اشاره شـده است ولی در مجموع، طبق شـهادت تاریخ قریش افصح عرب بودند و قرآن نیز بر اساس عربی فصیح نازل شده است، اگر بنا باشد قرآن به لهجه قبیله‌ای از قبایل عرب نازل شـده باشـد، بایـد بر اساس لغت و لهجه قریش باشد، گرچه، به هیچیک از اقوال نمی‌توان اطمینان کامل پیدا کرد و لزومی هم نـدارد که ما معتقـد باشـیم که قرآن به لهجه کدام قبیله نازل شده است؛ زیرا آنچه مسـلم و لازم است این است که بدانیم قرآن به زبان عربی فصیح و بلیغ نازل شده است «۱».

۱۰- نگارش قرآن

اشاره

چنـانکه بر اهل فن پوشـیده نیست، یکی از عواملی که علاوه بر حفظ و ضـبط قرآن در سـینه‌ها، به حفظ و صـیانت قرآن از هر گونه تصـحیف و تحریف مـدد می کرد، نگـارش قرآن بوده است، لـذا رسول خـدا صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم به نگـارش وحی، سـخت اهمیت می‌داد و همزمان با بعثت و زنـدگانی آن حضـرت تعداد اندکی از مردم به خواندن و نوشـتن، آشـنایی داشـتند، در عین حال رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم عده‌ای از آنها را به تدریج برای کتابت وحی، انتخاب و گزینش فرمود.

دانشـمندان اهل سـنت، بر اساس حدیثی که از رسول خدا صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم نقل شده است معتقدند: در زمان پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سـلّم مردم، جز قرآن، چیزی را نمی‌نوشـتند و بر حسب دسـتور آن حضـرت، حتی از نگـارش حـدیث نیز خودداری می کردند؛ چون پیامبر فرمود: «لا تکتبوا عنّی غیر القرآن شیئا و من کتب عنّی غیر القرآن شیئا فلیمحه» «۲».

یعنی: «از گفتار من چیزی جز قرآن را ننویسید و اگر کسی جز قرآن چیزی به نقل (۱) برای این بحث به کتابهای: اتقان، سیوطی، ج ۱، برهان زرکشی، ج ۱ و پژوهشی در تاریخ قرآن، حجتی، ص ۲۷۷ و شناخت قرآن، علی کمالی، ص ۱۳۲ و التمهید، ج ۲، ص ۱۶ و البیان، ص ۱۹۵ مراجعه کنید.

(۲) المصاحف، ابن ابی داوود، ص ۴. و اتقان، سیوطی، نوع ۱۸، ص ۷۶.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۱، ص: ۳۳۰

من بنویسد باید آن را محو و نابود نماید».

ولی محققان شیعه معتقدند که همزمان با حیات رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم مردم حدیث را هم می‌نوشتند و می‌گویند در این رابطه هیچ نهی و منعی نرسیده بود «۱». و بعید نیست روایت فوق، بعدا برای تصحیح منع خلیفه دوم از نوشتن حدیث، جعل شده باشد.

به هر حال، اصل نگارش قرآن بر نوشت افزار رایج آن زمان، در عصر رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم مورد تردید احدی از شیعه و سنی نیست، گرچه نسبت به نگارش حدیث بین شیعه و سنی اختلاف است، اینک به برخی از مسائل مربوط به نگارش قرآن به صورت سؤال و پاسخ اشاره می‌کنیم:

الف- قرآن در زمان پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم با چه نوع خطی نگارش می‌یافت؟

پاسخ:

طبق نقل تاریخ، تازیان به دو نوع خط (در بین انواع خطوط) آشنایی داشتند: خط نسخ و خط کوفی، از خط نسخ در زمان پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم برای نامه نگاری و یاد داشتهای عادی و احیانا برای نگارش قرآن استفاده می‌شد، ابو عبد اللّه زنجانی می‌نویسد: کتّاب وحی، در زمان پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم قرآن را با خط نسخ می‌نوشتند «۲» ولی عقیده دیگران بر این است که برای نگارش قرآن بیشتر از خط کوفی استفاده می‌شد «۳».

از کسانی که در خط کوفی از خوشنویسان به حساب می‌آمد، امیر المؤمنین علیه السّلام بود و می‌گویند: خط زیبای نسخ پس از خط کوفی در نگارش قرآن، معمول گردید؛ یعنی قرآن را تا اواخر قرن چهارم یا اوایل قرن پنجم به خط کوفی می‌نوشتند و سپس نگارش قرآن با خط نسخ و انواع خطوط مشتق از آن معمول شد و شاید از آن جهت که خط نسخ در این قرن، خط کوفی را در نگارش قرآن و جز آن، منسوخ ساخت به خط نسخ نامگذاری شد. (۱) تأسیس الشیعه، ص ۲۷۸ و ۲۷۹.

(۲) تاریخ القرآن، ص ۴۲.

(۳) پژوهشی در تاریخ قرآن کریم، حجتی ۲۱۲.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۳۳۱

ما امروز، از زمان پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم آثاری قطعی در دست نداریم که بتوانیم درباره نوع خطی که همزمان با حیات رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم مورد استفاده قرار می‌گرفت با قاطعیت اظهار نظر نمائیم.

دکتر حجتی می‌گوید: نامه‌هایی که از زمان پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در موزه اسلامبول و وین موجود است شباهتی کافی به خط کوفی ندارد. و نیز کهنه‌ترین نسخه قرآن که مورد بازدید نگارنده در موزه بریتانیای لندن قرار گرفت با خط کوفی معمول در قرن سوم و چهارم همانندی ندارد، این قرآن که احتمالا- در مکه و یا مدینه بر روی پوست، تحریر یافته است مربوط به اواخر قرن دوم هجری است و با خطی تحریر یافته است که نمی‌توان آن را کوفی یا نسخ نامید و اکثر حروف عمودی آن بلندتر از خط معمول نگارش یافته است و چون خواندن آن برای کسانی که به خط نسخ آشنایی دارند، ظاهرا، آسانتر از خط کوفی است، به همین جهت می‌توان گفت که خط قرآن مزبور به خط نسخ، بیشتر از خط کوفی، شباهت دارد «۱».

ب- نوشت افزار معمول برای نگارش وحی در زمان رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم چه بود؟

پاسخ:

در قرآن و حدیث عموما ابزارهایی برای نگارش یاد شده است که اکثر آنها- کم و بیش- مورد استفاده کتّاب وحی در نگارش قرآن همزمان با حیات پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بوده است، در قرآن کریم، نام نوشت افزارهای ذیل را به مناسبتهایی ملاحظه می‌کنیم:

- «قرطاس (کاغذ)»:

وَ لَوْ نَزَّلْنا عَلَيْكَ كِتاباً فِي قِرْطاسٍ فَلَمَسُوهُ بِأَيْدِيهِمْ لَقالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هذا إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ «۲».

یعنی: «هرگاه ما نوشته‌ای را در کاغذی بر تو نازل می‌کردیم و آن را با دستهای (۱) پژوهشی در تاریخ قرآن، ص ۲۱۳.

(۲) سوره انعام، آیه ۷.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۳۳۲

خود لمس می‌کردند، کفار می‌گفتند این جز سحر و افسون چیز دیگری نیست».

- «قلم»:

که هم به صورت مفرد و هم به صورت جمع یعنی «اقلام» در چهار مورد از قرآن به کار رفته است «۱»، البته لفظ اقلام در آیه ۴۴ از سوره آل عمران به معنای نوشت افزار نیست.

- «صحف»:

به معنای برگهایی از کاغذ که روی آن نوشته شده است و برگی که از دور و مکتوب باشد «صحف» خوانده می‌شود. این واژه در چندین آیه از قرآن به همان صورت جمع به کار رفته است «۲».

- «سجلّ»:

به معنای پیمان نامه و کتابی که قاضی صورت دعاوی و احکام را در آن می‌نویسد و اسناد معاملات و نامه دان است و این واژه در آیه: يَوْمَ نَطْوِي السَّماءَ كَطَيِّ السِّجِلِّ لِلْكُتُبِ «۳» دیده می‌شود.

- «رقّ»:

به معنای پوست نازک و ظریفی که بر آن می‌نویسند و برگ سفید، این کلمه در آیه: فِي رَقٍّ مَنْشُورٍ «۴» به کار رفته است.

- «مداد»:

به معنای مرکب مصطلح که در آیه ۱۰۹ سوره کهف آمده است: لَوْ كانَ الْبَحْرُ مِداداً لِكَلِماتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِماتُ رَبِّي وَ لَوْ جِئْنا بِمِثْلِهِ مَدَداً.

این واژه‌ها که ابزار متنوعی برای نگارش می‌باشند در قرآن دیده می‌شود، البته نه به معنای اینکه این نوشت افزارها برای نگارش قرآن در زمان پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم به کار می‌رفت.

نوشت افزار معمول برای نگارش قرآن

در احادیث مربوط به نگارش قرآن در زمان پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم، نوشت افزارهای جالب (۱) سوره علق، آیه ۴.

سوره‌های: لقمان، آیه ۲۷، ن و القلم، آیه ۱ و آل عمران، آیه ۴۴.

(۲) سوره‌های: طه، آیه ۱۳۳، نجم، آیه ۳۶، عبس، آیه ۱۳، تکویر، آیه ۱۰ و ...

(۳) سوره انبیاء، آیه ۱۰۴.

(۴) سوره طور، آیه ۳.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۳۳۳

دیگری به چشم می‌خورد که مورد استفاده کتّاب وحی بوده است و ما به استناد همان احادیث، اسامی زیر را گزارش می کنیم:

- «عسب»:

جمع «عسیب» عبارت از جریده و چوبه نخل است که برگهای آن را می کندند و در قسمت پهنای آن، قرآن را می‌نوشتند.

- «لخاف»:

جمع «لخفه» به معنای سنگهای سفید نازک و ظریف می‌باشد.

- «اکتاف»:

جمع «کتف» به معنای استخوان شانه است، معمولا استخوان شانه شتر و گوسفند را پس از خشک شدن به صورتی آماده می‌ساختند که بتوانند روی آنها بنویسند.

- «أقتاب»:

جمع «قتب»، چوبهایی بود که بر اشتران می‌نهادند تا بر آنها سوار شوند.

- «رقاع»:

جمع «رقعه» که دارای معنای گسترده‌ای است و شامل برگ کاغذ یا درخت و گیاه و پوست حیوانات می‌شود.

- «حریر»:

پارچه، که گاهی قرآن را بر روی آنها می‌نوشتند.

- «قراطیس»:

جمع «قرطاس»، به معنای کاغذ است.

این اصطلاحات را می‌توان از روایات مربوط به نگارش قرآن در زمان پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم استفاده کرد از باب نمونه: ابن ندیم می‌نویسد وقتی به زید بن ثابت در زمان ابا بکر پیشنهاد شد که به جمع آوری و تدوین قرآن اقدام نماید گفت: «فو اللّه لنقل جبل من الجبال ما کان أثقل علیّ من الّذی أمرنی به من جمع القرآن، أجمع من الرّقاع و اللّخاف و العسب و صدور الرّجال» «۱».

یعنی: «سوگند به خدا که جابجا کردن کوهها، سخت‌تر از آن نبود که مرا مأمور به جمع آوری قرآن کردند، من قرآن را از روی برگها و سنگها و چوبه خرما و محفوظات (۱) الفهرست، ص ۳۶ و ۳۷ و تاریخ القرآن، زنجانی، ص ۶۳.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۳۳۴

مردم جمع آوری می کنم».

و باز ابن ندیم تحت عنوان «الکلام علی الأوراق» می‌نویسد: «و العرب تکتب فی أکتاف الإبل و اللّخاف و هی الحجارة الرّقاق و العسب: عسب النّخل» «۱».

یعنی: «عرب بر روی استخوان شانه شتر و لخاف که عبارت است از سنگهای ظریف و نیز بر روی جریده خرما می‌نوشتند».

از امام صادق علیه السّلام نقل شده است که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم به علی علیه السّلام فرمود: یا علی! قرآن در پشت سر خوابگاه من در صحیفه‌ها و حریرها و کاغذهاست، آن را جمع کنید و نگذارید قرآن ضایع گردد چنانکه یهودیان تورات را ضایع و تباه کرده‌اند «۲».

بخاری از زید بن ثابت نقل می کند که می گفت: من راجع به قرآن به تتبع و جستجو پرداختم و قرآن را از روی نوشته‌هایی بر چوبه‌های نخل و تخته سنگهای ظریف و محفوظات سینه‌های مردم گردآوری کردم «۳».

به هر حال، نویسندگان وحی در زمان رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم قرآن را بر هر چیزی که قابل نوشتن بود نگارش می‌کردند و نوشت افزارهای فوق الذکر، اقلام و اصطلاحاتی بود که در روایات مختلف از انواع دیگر ابزار نگارش بیشتر جلب نظر می‌کند، و به هر قسم از نوشته‌های قرآنی که در نگارش آنها از نوشت افزارهای مذکور استفاده می‌شد، کلمه صحیفه را اطلاق می‌نمودند.

از مجموع بحثهای گذشته به این نتیجه می‌رسیم که قرآن کریم در زمان حیات رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم با تمام دقت نگارش یافته و خود آن حضرت ناظر بر آن بوده است «۴». (۱) الفهرست، ص ۳۱.

(۲) بحار، ج ۹۲، ص ۴۸.

(۳) تاریخ القرآن، زنجانی، ص ۴۴.

(۴) پژوهشی در تاریخ قرآن، دکتر حجتی، ص ۲۱۲- ۲۱۸.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۳۳۵

۱۱- کاتبان قرآن «۱»

اشاره

در این مبحث به چند مسئله اشاره می‌کنیم:

الف: کتّاب وحی

رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم دستور داده بود که علاوه بر حفظ قرآن، افراد با سواد، آیات قرآن را بنویسند، لذا کاتبان وحی، آیات قرآن را بر چوبه‌های صاف شده درخت خرما، قطعات سنگ، پارچه مخصوص، پوستهای دبّاغی شده برای نوشتن، و استخوان شانه حیواناتی مانند گوسفند و شتر، می‌نوشتند، این قطعات را صحف می‌نامیدند و یک نسخه از تمام صحف در خانه: نبیّ اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نگهداری می‌شد.

رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود: یا علی! قرآن در پشت رختخواب من است (که در میان صحیفه‌ها و حریر و قرطاسها و غیره نوشته شده است) پس آنها را بردارید و ضبط کنید و قرآن را به دقّت جمع آوری نمایید و نگذارید تباه شود، چنانکه قوم یهود تورات را ضایع کردند «۲».

نویسندگان وحی را «کتّاب وحی» می‌نامیدند و تعداد آنها با ازدیاد مسلمین رو به فزونی می‌رفت و تا پایان عمر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم عدد آنها به بیش از چهل نفر تجاوز می‌کرد که نام آنها را در اینجا می‌آوریم:

«خلفای راشدین یعنی علی علیه السّلام و ابی بکر، عمر و عثمان، زید بن ثابت، ابّی بن کعب، زبیر بن عوّام، ابو سفیان و دو فرزند او معاویه و یزید، سعید بن عاص بن امیّه و دو فرزند او ابان و خالد، خنظلهٔ بن ربیع اسدی، معیقب بن ابی فاطمه سدوسی، (۱) به کتابهای: بحار، ج ۹۲، ص ۳۵. و پژوهشی در تاریخ قرآن، حجتی، ص ۲۰۱ به بعد.

و شناخت قرآن، علی کمالی، ص ۹۴. و آشنائی با قرآن، واحد عقیدتی سیاسی سپاه، ص ۹۰.

و تاریخ القرآن، زنجانی فصل ششم، ص ۴۳، مراجعه کنید.

(۲) مقدمه ششم تفسیر صافی.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۳۳۶

عبد اللّه بن ارقم ازهری، شرحبیل بن حنه، عبد اللّه بن رواحه، طلحهٔ بن عبید اللّه، سعد بن ابی وقاص، عامر بن فهیره، عبد اللّه بن سعد بن ابی سرح، ثابت بن قیس، علاء بن حضرمی، خالد بن ولید، عمرو بن عاص، مغیرهٔ بن شعبه، حذیفهٔ بن یمان، حویطب بن عبد العزیز عامری، فاطمه سدوسی، علاء بن عقبه، جهیم بن صلت، حصین بن نمیر، ارقم بن ابی ارقم حاطب بن عمرو، ابو سلمهٔ بن عبد الأشهل، مصعب بن عمیر، عبد اللّه بن حجش، عبد اللّه بن زید و محمد بن سلمه انصاری» «۱».

ب- نخستین کاتب وحی در مکه و مدینه

درباره اولین کاتب وحی در مکه، محققان، نام «عبد اللّه بن سعد بن ابی سرح» را می‌برند و راجع به نخستین نویسنده وحی در مدینه، نام «ابیّ بن کعب» را به میان می‌آورند و لذا نوشته‌اند: نخستین کسی که از قریش در مکه برای رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نوشت، عبد اللّه بن ابی سرح، برادر رضاعی عثمان بود که بعدا مرتد شده و سپس در فتح مکه به اسلام بازگشت.

و اوّلین کسی که در مدینه نگارش وحی را به عهده گرفت «ابیّ بن کعب» بوده که پیش از «زید بن ثابت» به این مهم در مدینه اشتغال داشت «۲». یعنی در غیبت ابی بن کعب، زید بن ثابت، به جای او وحی را می‌نوشت «۳».

ولی بر اساس روایات، آنکه بیش از همه به نگارش وحی، موفق بود، در مرحله اول علی بن ابی طالب علیه السّلام و سپس زید بن ثابت بود؛ چون این دو، بیش از دیگران ملازم پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بوده‌اند «۴».

البته نباید فراموش کرد که «ابیّ بن کعب» نیز از کسانی است که بیش از دیگران به (۱) تاریخ القرآن، زنجانی، ص ۴۲.

(۲) موقف القرآن من المشرکین بمکهٔ، ص ۵۴.

(۳) حاشیه تاریخ القرآن، زنجانی، ص ۴۲.

(۴) تاریخ القرآن، دکتر عبد الصبور، ص ۱۶۴.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۳۳۷

نگارش وحی توفیق یافت و مایه‌های فراوانی از نصوص قرآنی را در اختیار داشت.

و طبری در این رابطه چنین می‌نویسد: «این قرآن جمله متفرق بوده است به دست خلق اندر، یک یک آیت و یک یک سورت، کم یا بیش. و هیچکس را بیشتر از ابیّ بن کعب نبود، از بهر آنکه او پیوسته در صحبت و خدمت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بودی، و هر گه وحی آمدی اگر به شب بود و اگر به روز بودی او بنوشتی، و یاران دیگر پیوسته با او نبودندی ...» «۱».

در رابطه با «زید بن ثابت» نیز نوشته‌اند: عده‌ای بر زید وارد شدند و از او خواستند حدیث و داستانی را از زمان پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نقل کند، او گفت چه داستانی را نقل کنم؟ من همسایه آن حضرت بودم و هر وقت وحی نازل می‌گردید مرا احضار می‌فرمود و من آن را می‌نوشتم «۲».

این تاریخچه‌ها و سایر روایات مشابه آنها نشان می‌دهد که این سه نفر، یعنی «علی بن ابی طالب علیه السّلام و ابیّ بن کعب و زید بن ثابت» بخاطر ملازمت مداوم آنها با رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم به ترتیب، دارای موقعیت و مقامی برجسته در امر نگارش وحی و احاطه به نصوص قرآنی بوده‌اند. البته هیچیک از کتّاب وحی به پایه امیر المؤمنین علیه السّلام نمی‌رسید. زیرا همه می‌دانند ملازمت او با رسول خدا بیش از ملازمت دیگران بوده و علم و کمالات دینی او نیز طبق شهادت تاریخ دوست و دشمن بیش از دیگران بوده است، لذا ابن الندیم در کتاب الفهرست خود تحت عنوان «الجمّاع للقرآن علی عهد النّبیّ صلّی اللّه علیه و آله و سلّم» نخست از علی بن ابی طالب نام می‌برد و سپس از دیگران یاد می‌کند «۳». (۱) ترجمه تفسیر طبری (جامع البیان)، ج ۱ ص ۷.

(۲) المصاحف، ص ۳.

(۳) الفهرست، ص ۴۱ (ط مصر).

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۳۳۸

ج- کاتبان وحی که مورد غضب رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بودند

اشاره

اگر عـده‌ای از کتّاب وحی مورد محبّت رسول خـدا صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم و دائم ملازم رکاب آن حضـرت بودنـد مانند: امیر المؤمنین و ابیّ بن کعب و زید بن ثابت، در مقابل، برخی از کتّاب و نویسـندگان وحی نه تنها مورد رضایت خاطر رسول خدا صـلّی اللّه علیه و آله و سلّم نبوده‌اند بلکه به عللی، سخت مورد نفرت و غضب آن حضرت بوده‌اند و به جهاتی از جمله افراد نابسامان و بی بند و بار معرفی شدند و آنها عبارتند از معاویهٔ بن ابی سفیان و عبد اللّه بن سعد بن ابی سرح.

درباره «معاویه» می‌نویسـند: ابن محجوب از امام باقر علیه السّلام نقل کرده است که فرمود: وقتی معاویه در حضور رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سـلّم به نگـارش وحی مشـغول بود، بـا دست خود و شمشـیر به بر و پهلوی معـاویه اشـاره کرده و فرمود: اگر کسـی روزگاری را درک کند که این شخص، امیر و فرمانروای مردم باشد، او را سزاست که بر و پهلوی وی را با شمشیر بدرد «۱».

مرحوم مجلسی پس از نقل این روایت، از مرحوم صدوق نقل می‌کند که فرمود:

«در مـورد معـاویه، امر بر مردم مشـتبه شـد [یعنی برخی از مردم او را از رجـال صالـح به شـمار آوردنـد] چرا که وی را کـاتب وحی می‌شناختند، ولی باید دانست که این سمت برای او حاکی از هیچگونه فضیلت نیست، زیرا معاویه در این زمینه هیچ فرقی با عبد اللّه بن سعد بن ابی سرح ندارد، یعنی این دو در عین اینکه کاتب وحی بودند، از منافقین زمان پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم به شمار می‌رفتند» «۲».

- درباره عبد اللّه بن سـعد بن ابی سـرح، برادر رضاعی عثمان، می‌نویسـند: آیه ۹۳ سوره انعـام که می‌گویـد: وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَری عَلَی اللَّهِ کَذِباً أَوْ قالَ أُوحِیَ إِلَیَّ وَ لَمْ یُوحَ إِلَیْهِ شَیْءٌ وَ مَنْ قالَ سَأُنْزِلُ مِثْلَ ما أَنْزَلَ اللَّهُ، (۱) بحار الأنوار، ج ۹۲، ص ۳۶.

(۲) بحار الأنوار، ج ۹۲، ص ۳۶.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۳۳۹

در شأن او نازل شـده است: «و کیست سـتمگرتر از کسـی که بر خدا دروغ ببندد و یا گوید: به من وحی شده است در حالی که بدو چیزی وحی نشده است و کسی که گوید بزودی همانند آنچه خدا فرو فرستاده است نازل می‌کنم».

عبد اللّه بن سـعد کسـی بود که وحی را تحریف می‌کرد به این معنا که پیامبر صـلّی اللّه علیه و آله و سلّم به او می‌فرمود: بنویس: «و اللّه غفور رحیم» او می‌نوشت: «و اللّه عزیز حکیم»، یا به وی دسـتور می‌داد که بنویسـد: «و اللّه عزیز حکیم» ولی او می‌نوشت: «و اللّه علیـم حکیـم»، رسـول خـدا چـون می‌دانسـت کـه عبـد اللّه سـخن خـدا را تحریـف می‌کنـد، می‌فرمـود: «هـو واحـد» یعنی او یکی از نویسـندگان وحی است و تفاوتی ایجاد نمی‌کند. یعنی خللی در وحی حاصل نمی‌شود، ولی عبد اللّه می‌گفت: محمد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نمی داند چه می‌گوید!! او چیزی می‌گوید و من چیز دیگری می‌نویسم ولی در عین حال به من می‌گوید: «هو واحد هو واحـد»، اگر گفته او بـا نوشـته من یکی باشـد پس من هم می‌توانم هماننـد آیـاتی که خـدا نازل می‌کنـد، نازل سازم!!! بهمین جهت خداونـد متعال، پیامبر خود را از گفته‌های او آگاه ساخت و آیه ۹۳ انعام را در توبیـخ عبـد اللّه بر او نازل کرد، آنگاه که عبد اللّه از نزول این آیه آگاهی یافت، متواری شد و پیامبر را هجو می‌کرد و حضرت درباره او فرمود: هر که عبد اللّه بن سعد را بیابد، اگر چه به پرده کعبه چنگ زده باشد، باید او را بکشد؛ یعنی حضرت با این فرمان، او را مهدور الدّم ساخت «۱».

به هر حال، چنانکه به اختصار اشاره شد، معاویه و عبد اللّه، دو نفر از کتّاب وحی بودند که مورد نفرت و غضب رسول خدا بودند و حضرت، عبد اللّه بن سعد را در عصر خود، مهدور الدم ساخت و نسبت به معاویه نیز فرمود هر کسی زمان امارت او را درک کرد او را سزاست که بر و پهلوی وی را با شمشیر بدرد. (۱) بحار، ج ۹۲، ص ۳۶.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۳۴۰

سؤال:

اگر این دو نفر منفور پیامبر بوده و مهدور الدم و منافق بودند، چرا رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم آنها را برای نگارش وحی انتخاب کرده بود؟

پاسخ:

مرحوم مجلسی در پاسخ چنین سؤالی فرمود: چون در میان کفار و مشرکین این توهّم پدید آمده بود که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم آیات قرآنی را، به مناسبت وقایع و حوادث، از پیش خود می‌سازد، رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم آن دو را که از منافقین بودند، برای کتابت وحی انتخاب کرده تا حقیقت امر بر آنها آشکار گردد که این آیات از جانب خداست و دارای اسلوب و سبک خاص و ویژه‌ای می‌باشد [و هر گونه تغییری در آن، از نظر پنهان نمی‌ماند] به همین جهت همه کتّاب و نویسندگان وحی از سنخ سلمان پاک و ابا ذر پارسا و راستین نبوده‌اند، بلکه امثال معاویه و عبد اللّه یاد شده را نیز در جمع کتّاب وحی قرار داد تا صدق و راستی و حقانیت دعوت او بر همگان آشکار گردد «۱».

۱۲- جمع آوری قرآن

جمع قرآن دارای دو معناست که راجع به هر دو معنا نصوصی در قرآن و احادیث وارد شده است، چنانکه خداوند در قرآن می‌فرماید: إِنَّ عَلَيْنا جَمْعَهُ وَ قُرْآنَهُ «۲».

یکی از معانی جمع قرآن، حفظ کردن و بخاطر سپردن آن است و لذا حفّاظ قرآن را «جمّاع القرآن» می‌گفتند.

معنای دوم جمع قرآن، نگارش آن است و این گونه جمع ممکن است به چند صورت باشد:

الف- تمام قرآن نوشته شده ولی آیات و سور آن نامرتب و متفرق و پراکنده باشد.

ب- قرآن به صورتی نگارش یافته باشد که فقط آیات آن در سوره‌ها مرتب باشد (۱) بحار، ج ۹۲، ص ۳۷.

(۲) سوره قیامت، آیه ۱۷.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۳۴۱

و هر سوره‌ای در صحیفه‌ای جداگانه تحریر شده باشد.

ج- قرآن با حفظ ترتیب آیات و سوره‌های آن، مجموعا در یکجا مرتّب شده و سوره‌ها نیز مانند آیات، یکی پس از دیگری تنظیم گردیده باشد.

جمع قرآن به معنای حفظ کردن و بخاطر سپردن آن که به جمع «اوّل» قرآن معروف است، در زمان رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم به طور قطع انجام گرفت و عده‌ای به نام «حفّاظ» یا «قرّاء» و یا «جمّاع قرآن» از آغاز تا پایان، آن را کاملا و با دقتی در خور،

بخاطر سپردند و آن را حفظ کردند که در رأس همه آنها پیامبر اسلام صلّی اللّه علیه و آله و سلّم به عنوان نخستین حافظ قرآن قرار داشت.

و ابن الندیم در کتاب الفهرست خود تحت عنوان، «الجمّاع للقرآن علی عهد النّبیّ صلّی اللّه علیه و آله و سلّم» از گروهی یاد می‌کند که در رأس آن گروه، نام امیر المؤمنین علیه السّلام را می‌برد و سپس به ترتیب از: سعد بن عبید بن نعمان بن عمرو بن زید و ابو الدّرداء و عویمر بن زید و معاذ بن اوس و ابو زید بن ثابت بن زید و ابیّ بن کعب بن قیس و عبید بن معاویه و زید بن ثابت، یاد می‌کند «۱».

اما جمع قرآن به معنای نگارش آن به صورت اوّل و دوم (الف و ب) کاری بود که طبق گواهی اسناد و شواهد با ارزش و معتبر، قطعا همزمان با حیات رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم به ثمر رسید و هیچ محققی در علوم قرآنی نسبت به آن تردید به خود راه نداده است.

مسئله‌ای که محققان علوم قرآنی را به خود مشغول ساخته و بر دوش تحقیقات و پژوهشهای آنها سنگینی می‌کند مسئله نگارش و جمع قرآن به معنای سوم است (ج) که آیا در حیات رسول خدا قرآن به صورتی که سوره‌های آن مانند آیات، مرتب شده باشد، جمع آوری و تدوین گردیده بود و یا چنین امری در حیات آن حضرت صورت نگرفت و پس از او بسامان رسید؟ اختلاف است «۲» و روایات نیز متعارض (۱) الفهرست (طبع مصر)، ص ۴۷. و تاریخ القرآن، زنجانی، ص ۴۶.

(۲) پژوهشی در تاریخ قرآن، ص ۲۱۹ و ۲۲۰.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۳۴۲

است، این مبحث و جمع قرآن در زمان خلفای بعدی را انشاء اللّه در درسی مستقل در آینده به تفصیل بررسی خواهیم کرد.

۱۳- حافظان قرآن «۱»

چنانکه در مطلب ۱۲ اشاره شد، گروه قابل ملاحظه‌ای از یاران رسول خدا در حیات او قرآن را حفظ کردند و چنانکه از بیان قرطبی استفاده می‌شود، شمار حفّاظ قرآن در زمان رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم از هفتاد نفر متجاوز بود. وی می‌نویسد: تنها در «جنگ یمامه»، هفتاد نفر به شهادت رسیدند و همزمان با حیات رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم همین تعداد در جنگ بئر معونه، شهید شدند و این موضوع نشان می‌دهد که شمار حفاظ قرآن در عصر پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم از هفتاد نفر نیز متجاوز بوده است که از میان آنها این تعداد به شهادت رسیده‌اند.

حافظان قرآن، صرفا حافظ نبودند بلکه مقرئ و معلّم قرآن نیز بودند. زیرا صحابه پس از آنکه قرآن را در محضر رسول خدا فرا گرفته و با دقت آن را حفظ می‌کردند، به نشر قرآن می‌پرداختند و آن را به فرزندان خود و به مسلمانها تعلیم می‌دادند. و رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در مکه پس از اقراء برخی از بزرگان صحابه و اطمینان نسبت به قرائت آنها، آنان را به مدینه گسیل می‌داشت تا قرآن را به مردم مدینه تعلیم دهند. و طبق نقل بخاری، نخستین کسانی که به همین منظور وارد مدینه شدند مصعب بن عمیر و عبد اللّه بن امّ مکتوم بوده‌اند که بعدها عمّار و بلال نیز برای تعلیم قرآن به مدینه رفتند.

پیامبر اسلام صلّی اللّه علیه و آله و سلّم پس از فتح مکه، معاذ بن جبل را برای تعلیم قرآن در آنجا گماشت و نیز هر کسی از مکه به مدینه مهاجرت می‌کرد پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم وی را برای فرا (۱) پژوهشی در تاریخ قرآن، ص ۳۲۸ به بعد و تاریخ القرآن، زنجانی ص ۳۸- ۴۱.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۳۴۳

گرفتن به یکی از قراء و حفاظ قرآن می‌سپرد «۱».

همزمان با حیات پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم مرکزی شبیه به کانون تعلیم و قرائت قرآن و حفظ و تمرین آن به وجود آمد که آن حضرت بر آن نظارت داشت و مردم را به آن تشویق و ترغیب می‌کرد و صحابه نیز سخت در این راه می‌کوشیدند. و حتی اکثر اوقات و فرصتهای زندگانی بعضی از آنها به قرائت و حفظ قرآن مصروف می‌گشت.

از یاران پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم هفت نفر به عنوان مقرئ و استاد قرائت، کسب شهرت نمودند و آنان عبارتند از: امیر المؤمنین علیه السّلام، عثمان بن عفان، ابیّ بن کعب، زید بن ثابت، عبد اللّه بن مسعود، ابو الدرداء و ابو موسی اشعری.

شاعری نام عده‌ای از حفاظ و قرّاء قرآن را در دو بیت خلاصه کرده است که اسامی‌شان کم بیش با آنها که در بالا نامبرده شد، تفاوت دارد:

لقد حفظ القرآن فی عهد احمد علیّ و عثمان و زید بن ثابت

ابیّ، ابو زید، معاذ و خالد تمیم، ابو الدّرداء و ابن لصامت

با مراجعه به تاریخ معلوم می‌شود که حافظان قرآن در عهد حضرت، همین ده نفر نبودند که در این شعر آمده است. در اتقان سیوطی، نام یک زن نیز به نام «امّ ورقه» دختر عبد اللّه بن حارث، به عنوان حافظ قرآن برده شده «۲».

در پایان بحث از حفظ قرآن، باید یادآور شویم که حفظ و نگهداری قرآن در حافظه، مهمترین و مطمئن‌ترین عامل صیانت قرآن از تصحیف و تحریف بود. زیرا در جمع و تدوین قرآن، صرفا به نوشته‌های قرآنی، اعتماد نمی‌شد، بلکه از مخزونات ذهنی و محفوظات قرآنی در کنار نوشته‌ها استمداد می‌گردید. و حتی «ابن الجزری» مؤکّدا یادآور می‌شود که اعتماد در نقل و روایت قرآن به حافظه قرّاء، از ویژگیها و مزایای عالی است که خداوند متعال به ملت اسلامی مرحمت فرموده (۱) تاریخ القرآن، زنجانی، ص ۴۰.

(۲) اتقان، نوع بیستم، ص ۹۹.

است، لذا در نقل قرآن تنها به خطوط کتابت قرآن اکتفا نمی‌شد.

شاید علت آنکه قرآن در زمان پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم به صورت مصحفی مدوّن میان دفّتین فراهم نگردید، این بود که یکی از ملاکهای نقل قرآن، محفوظات قرّاء و حفّاظ قرآن بوده است و پیش از جمع آوری قرآن توسط علی علیه السّلام و ابا بکر و عثمان، در مسئله تعلیم قرآن و قرائت و حفظ آن از حافظه در کنار نوشته‌ها نیز استمداد و استفاده می‌شد.

به هر حال، در زمان حیات رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم عده کثیری از صحابه حافظ و مقرئ و معلم قرآن بودند.

۱۴- قرائت قرآن

قرائت قرآن عبارت است از ادای کلمات آن به قسمی که بر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نازل شده است و حکمت آن نگهداری و حفظ الفاظ قرآنی از تحریف و تبدیل می‌باشد.

در زمان حیات پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم جمعیت متشکلی در مدینه به قرائت قرآن و تعلیم و تعلّم آن اشتغال داشتند، آیات قرآنی را که تدریجا نازل می‌شد از زبان پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم استماع می‌کردند و گاهی در محضر آن حضرت خوانده و قرائت خود را به او عرضه می‌کردند.

عده‌ای در قرائت، مصدر تعلیم و آموزش بوده‌اند و کسانی که از ایشان اخذ می‌کردند کیفیت قرائت خود را در شکل روایت، به استاد خود اسناد می‌دادند و غالبا به حفظ آنچه که اخذ کرده بودند می‌پرداختند و طبعا وضع موجود نیز چنین حفظ و روایتی را اقتضاء می‌کرد؛ زیرا از یک طرف خطی که آن روز برای کتابت رایج و دایر بود خطّ کوفی بود که نقطه و اعراب نداشت و هر

کلمه را می‌شد به اشکال مختلف خواند.

و از طرف دیگر، عامه مردم، بی‌سواد بودند و راهی جز حفظ و روایت برای ضبط

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۳۴۵

کلام نداشتند و همین روش سنت متّبعه شده و برای اعصار آینده به یادگار مانده است «۱».

همّت مسلمانان صدر اسلام و قاریان آن زمان بر آن بود که عین الفاظ قرآن بدون زیاده و نقصان و همان قسم که از پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم شنیده‌اند بر زبانها جاری گردد و در تلاوت آیات قرآن و تلفظ کلمات و نقل و سماع آن دقّت و اهتمام لازم داشتند تا در آینده همه بدانند آنچه به عنوان قرآن فرا گرفته‌اند منقول از رسول خداست.

بنا بر این، تاریخچه قرائت قرآن به زمان رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم منتهی می‌شود و از آن زمان، قرائت قرآن به وجود آمد و تعداد زیادی از اصحاب، در قرائت قرآن مهارت کافی یافتند ولی چند تن معروفتر و در صحت قرائت مورد اعتمادتر بودند. و آنها طبق نقل سیوطی در اتقان، عثمان، علی علیه السّلام، ابیّ بن کعب، زید بن ثابت، ابن مسعود، ابو الدّرداء و ابو موسی اشعری بودند «۲».

در رابطه با علم قرائت قرآن و تدوین آن، به وسیله دانشمندان و اینکه چه کسی و در چه قرنی برای اوّلین بار اقدام به تألیف کتابی در علم قرائت نموده است؟ تا حدودی بین دانشمندان اختلاف است، برخی قاسم بن سلام از قراء طبقه ششم را اولین مؤلف دانستند و برخی ابان بن تغلب شاگرد امام سجاد علیه السّلام را معرفی کردند.

برای توضیح این بحث به درس دوازدهم مطلب سوم، مراجعه فرمایید.

۱۵- نقطه گذاری و شکل دادن به قرآن «۳»

اشاره

مصاحف عثمانی و تمامی مصحفهایی که صحابه رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم پس از رحلت (۱) قرآن در اسلام، ص ۲۰۳.

(۲) الاتقان، سیوطی، ج ۱، نوع بیستم، فصل ۱.

(۳) در این رابطه به این کتابها مراجعه کنید: التمهید فی علوم القرآن، معرفت ج ۱، ص ۳۵۶ به بعد، و پژوهشی در تاریخ قرآن، حجتی، ص ۴۶۵، و تاریخ القرآن، زنجانی، ص ۸۷ و ۸۹، و سرّ البیان فی علم القرآن، بیکلری، ص ۴۸، و اتقان، سیوطی، نوع ۷۶، ج ۲، و دایرهٔ المعارف قرن بیستم، ج ۳، و مناهل العرفان، زرقانی، ج ۱، ص ۴۰۰، و تأسیس الشیعه لعلوم الاسلام، سید حسن صدر، ص ۵۲.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۳۴۶

آن حضرت نگاشتند از هر گونه نشانه‌های مشخص کننده خط از قبیل شکل یا اعراب و اعجام، یعنی نقطه‌های حروف متشابه، عاری بود؛ چون خطی که در اختیار تازیان زمان پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم قرار داشت بسیار ساده و ابتدایی و فاقد علائم و نشانه‌هایی بود که هم اکنون از آنها برای نمایاندن حرکات یا سکون و یا باز یافتن حروف متشابه، استفاده می‌شود.

لذا بین «ب» و «ت» و «ث» تفاوتی نبود و نیز «ج» و «ح» و «خ» از همدیگر تشخیص داده نمی‌شدند، همچنین حرکت و اعراب حروف و کلمات، بوسیله فتحه و کسره و ضمّه و تنوین، نشان داده نمی‌شد. و خواننده خود باید، به هنگام قرائت با توجه به قرائن، آنها را از یکدیگر تشخیص و تمیز دهد و وزن کلمه و چگونگی اعراب آن را شخصا بشناسد.

از این رو، در صدر اوّل، قرائت قرآن فقط به سماع و نقل موکول بود و جز از طریق شنیدن، خواندن و قرائت قرآن تقریبا ممتنع بود و تنها از روی مصحف قرائت قرآن میسّر نبود؛ مثلا- بین کلمه‌های: «تبلوا» و «نبلوا» و «نتلوا» و «تتلوا» و «یتلوا» هیچ فرقی نبود و همچنین کلمه: «یعلمه» از «تعلمه» و از «نعلمه» و از «بعلمه» تمیز داده نمی‌شد.

چه بسا، در هنگام قرائت آیه: «لِتَکُونَ لِمَنْ خَلْفَکَ آیَةً» بصورت: «لمن خلقک» خوانده می‌شد، لذا در درس چهاردهم، در بررسی علل و عوامل اختلاف قرائتها، خواهید دید که یکی از عوامل اختلاف، همین خالی بودن خط قرآنی از نقطه و شکل است.

علاوه بر اینکه برای خود اعراب مشکلاتی به وجود آمده بود ولی باز ممکن بود بر اساس قواعدی که در دستشان به طور طبیعی بود مثلا بین «کتب» در آیه شریفه «کَتَبَ رَبُّکُمْ عَلی نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ» و «کتب» در آیه «کُتِبَ عَلَیْکُمُ الصِّیامُ» که در اولی به صورت معلوم و در دومی به صورت مجهول خوانده می‌شود، فرق بگذارند، ولی مسلمانان غیر عرب که هر روز تعدادشان رو به فزونی می‌نهاد، خواندن قرآن بر

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۳۴۷

ایشان با این وضع میسر نبود، لذا مسؤلین امر آن روز در صدد اصلاح خط و نگارش قرآن بر آمدند که به تدریج یکی پس از دیگری اقدام به اصلاح آن نموده تا به صورت فعلی در آمد که ذیلا سیر آن را به نحو اختصار در ضمن دو عنوان اشاره می‌کنیم:

الف- شکل و نقط اعراب گذاری قرآن

اشاره

در تاریخ آورده‌اند که زیاد بن ابیه، والی بصره از ابو الأسود دؤلی- متوفای ۶۹ ه ق- (که از شاگردان امیر المؤمنین علیه السّلام بوده و قبلا- قواعد علم نحو را با اشاره و راهنمائی امیر المؤمنین علیه السّلام برای صیانت زبان عرب از غلط و خطا وضع کرده بود) درخواست کرد تا قاعده و راه و رسمی برای اصلاح زبان عربی و بویژه روشی برای قرائت صحیح قرآن وضع نماید و به وی یادآور گردید که: اختلاط عجم و تازیان رو به فزونی نهاده و زبان تازی را به تباهی کشانده است.

و سپس به وی گفت: چقدر بجا و به مورد بود، روش و قاعده‌ای فراهم آوری تا مردم بتوانند بدان وسیله زبان و لغت خود را اصلاح نموده و کلام الهی را با اعراب و نشانه‌های حرکات و سکون بخوانند، ولی ابو الأسود از انجام این کار امتناع ورزید، زیاد بن ابیه (یا زیاد بن سمیّه و یا زیاد بن ابی سفیان. زیرا پدر او معلوم و شناخته شده نبود) شخصی را مأمور کرد که بر سر راه و مسیر رفت و آمد ابو الأسود بنشیند تا وقتی که به وی نزدیک شد، قرآن را با صدای بلند قرائت کند [و طوری وانمود کند که منظورش این نیست که ابو الأسود صدای او را بشنود] وقتی ابو الأسود، نزدیک شد این شخص کلمه «رسوله» را در آیه «أَنَّ اللَّهَ بَرِیءٌ مِنَ الْمُشْرِکِینَ وَ رَسُولُهُ» به کسر لام، قرائت کرد این قرائت که معنای نادرست و زننده‌ای را ارائه می‌کرد، بر ابی الأسود گران آمد و گفت خداوند منزّه و بزرگتر از آن است که از رسول و فرستاده خویش بیزار گردد.

ابو الأسود، بلافاصله نزد زیاد بن ابیه آمده و به وی اعلام کرد که هم اکنون آماده‌ام که به درخواست شما جامه عمل بپوشانم و این کار به نظرم پسندیده است، بنا بر این،

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۳۴۸

نویسنده‌ای برای من فراهم آور تا به اعراب گذاری قرآن آغاز نمایم.

زیاد بن ابیه، سی نفر نویسنده برای ابو الأسود تهیه دید و آنها را نزد وی فرستاد و او نیز از میان آنها یک نویسنده که از قبیله «عبد

قیس» بود را انتخاب کرد و به وی گفت: قرآن را بر گیر و بـا رنگی متفـاوت از رنـگ خـطّ قرآن طبق گفته‌هـای من نشانه گـذاری کن، ابو الأسود به او گفت: وقتی دیـدی لبهـایم را در مورد حرفی گشوده و بالاـ بردم، یـک نقطه روی آن حرف قرار ده (فتحه) و هرگاه درباره حرفی لبهایم را پایین آوردم، نقطه‌ای زیر آن بگذار (کسره) و اگر لبهایم را در مورد حرفی بستم، یک نقطه در وسط آن بنویس (ضمّه) و در صورتی که همراه بـا این حرکات حرفی را با غنّه (آواز و صـدایی که از کام بیرون آیـد) ادا کردم دو نقطه در همان مواضع بگذار (تنوین) «۱».

ابو الأسود با تأنّی و شمرده آیات قرآن را می‌خواند و نویسنده مذکور حروف و کلمات قرآن را به منظور نشاندادن اعراب آنها نقطه گـذاری می‌کرد، و هر برگی از قرآن که نقطه گـذاری آن انجام می‌گرفت، ابو الأسود، در آن تجدید نظر می‌کرد و به همین ترتیب تمام قرآن نقطه گذاری شد و دیگران نیز از این روش در نگارش قرآن پیروی می‌کردند.

سه نکته:

نکته ۱:

برخی از مورخان و دانشمندان علوم قرآنی معتقدند که اعرابگذاری قرآن به دستور عبد الملک بن مروان و با همّت ابو الأسود دؤلی انجام گرفت «۲».

نکته ۲:

البته توجه داریـد که نقطه گـذاری ابو الأسود، برای تعیین اعراب و حرکات و شـکل قرآن بود یعنی به جای فتحه کنونی نقطه‌ای در بالا و بجای کسره، نقطه‌ای در (۱) تاریخ القرآن، زنجانی، ص ۸۷ و مناهل العرفان زرقانی، ج ۱، ص ۴۰۱.

(۲) تاریخ القرآن زنجانی، ص ۸۸، نقل به معنا.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۱، ص: ۳۴۹

پایین و بجای ضـمه نقطه‌ای در قسمت آخر آن حرف در بالا قرار داده می‌شد، پس نباید خوانندگان عزیز این نقطه‌ها را با نقطه‌های حروف متشـابه قرآن، اشـتباه کننـد مثلاـ نقطه پـایین حرف «ب» و بالـای حرف «ن» غیر از آن نقطه‌هایی است که ابو الأسود به جای حرکات قرار داد.

نکته ۳:

از آنجـا که این نقطه‌هـای معرّف حرکت، بـا نقطه‌هـای حروف متشـابه قرآن که بعـدا شاگردان ابو الأسود در عصـر عبـد الملک بن مروان، برای قرآن قرار داده بودنـد احیانا مشـتبه می‌شـد و برای خواننـدگان و قاریان قرآن آنچنانکه باید راهگشا نبود، بعدا خلیل بن احمد نحوی شیعی، علاوه بر وضع تشدید [] و همزه «ا» نشانه‌های ابو الأسود را که برای حرکات با نقطه معیّن شده بود تغییر داده و نشانه‌هـای کنـونی یعنی بـه حروف کوچـک مبـدل سـاخت نظیر: ااا و اً اٍ اٌ کـه قرآنهـای فعلی برای اعرابگـذاری از ایـن روش بهره می‌گیرند و به این ترتیب روش ابو الأسود تکمیل و تتمیم شد و دیگر در خواندن قرآن اشتباهی از لحاظ اعراب رخ نمی‌دهد.

ب- اعجام و نقطه گذاری حروف متشابه قرآن «۲»

«اعجام» از نظر لغت به معنای بر طرف ساختن عجمه و گنگی و ابهام می‌باشد و چون با نقطه گذاری حروف متشابه و همانند یکدیگر، از قبیل: باء، تاء، ثاء، یاء، و جز آنها، از آنها رفع ابهام می‌شود و شخص، به هنگام خواندن آنها امتیازی میان آنها بر قرار می‌سازد، این کار را اعجام و یا تعجیم می‌نامند، لذا عرب حروف نقطه دار را «حروف معجمه» و حروف بی‌نقطه را «حروف مهمله» می‌نامد.

لازم به ذکر است که ابتکار ابو الأسود دئلی و دیگران گرچه برای نشان دادن اعراب و حرکات و سکون حروف و کلمات قرآن کافی و راهگشا بود، ولی برای قرائت (۱) اتقان، سیوطی، نوع ۷۶، ص ۲۱۸.

(۲) پژوهشی در تاریخ قرآن، ص ۴۶۸.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۳۵۰

صحیح قرآن، کاری کامل و تمام شده نبود. زیرا صرف این ابتکار نمی‌توانست قاری قرآن را از لغزش و اشتباه در قرائت حفظ کند؛ چون حروف متشابه قرآن از قبیل: باء و تاء و ثاء و یاء، و جیم و حاء و خاء، و دال و ذال، و راء و زاء، و امثال آنها دارای مشخصات لازم نبود، یعنی فاقد نقطه‌های ممیّزه بوده است، لذا احساس می‌شد که برای تشخیص و امتیاز آنها ابتکار جدیدی می‌بایست صورت گیرد. زیرا قاری و خواننده قرآن نمی‌دانست «ننشزها» بخواند، یا «ننشرها» و «لمن خلفک» بخواند، یا «لمن خلقک».

در این مورد، مورخین و دانشمندان علوم قرآنی می‌نویسند که در زمان خلافت عبد الملک بن مروان، حجاج بن یوسف ثقفی که فرمانـدار عراق بود، از نویسندگان زمان خود در خواست کرد که برای باز یافتن حروف متشابه قرآن، از یکدیگر، نشانه‌هایی وضع کنند، یحیی بن یعمر عدوانی (متوفای ۱۲۹ ه ق) قاضی خراسان و نصر بن عاصم لیثی (متوفای ۷۹ ه ق) که هر دو از پارسایان زمان خود به شمار می‌رفتند و ضمنا از شاگردان ابو الأسود بوده‌اند، در تعقیب کار استاد خود، به نقطه گذاری حروف متشابه قرآن دست زدند.

در اینکه این دو کدامیک پیشقدم در این کار بودند اختلاف نظر وجود دارد، برخی را عقیده بر این است که نصر بن عاصم لیثی، اوّل شروع به این کار کرده و سپس یحیی آن را تکمیل نمود ولی با توجه به ادلّه‌ای که در دست است، باید یحیی بن یعمر را نخستین کسی بدانیم که به این مهم آغاز کرده است و نصر بن عاصم که شاگرد ابو الأسود و نیز شاگرد یحیی بوده، کار دو استاد خود را در اصلاح شیوه نگارش قرآن، دنبال کرد؛ چون «نصر» این موضوع را از آن دو فرا گرفته بود.

بنا بر این، نمی‌توان رأی ابو احمد عسکری را در کتاب «التصحیف و التّحریف» پذیرفت. زیرا او نصر بن عاصم را نخستین کسی می‌داند که به درخواست حجاج بن

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۳۵۱

یوسف، به نقطه گذاری حروف متشابه قرآن آغاز کرد «۱».

بهر حال، با قاطعیت نمی‌توان حکم کرد که یحیی، یا نصر بن عاصم، به این کار ابتدائا اقدام کرد، بلی تنها چیزی که می‌توان گفت این است که هر یک از این سه نفر [ابو الأسود و یحیی بن یعمر و نصر بن عاصم لیثی در اصلاح نگارش قرآن، خدماتی را انجام داده‌اند و دانستن این جهت که کدامیک از دیگری در این کار سبقت گرفته است نفعی را برای انسان در بر ندارد، آنچه که مهم است دانستن اصل کار توسط آن بزرگان شیعه است؛ زیرا این هر سه نفر از ارادتمندان امیر المؤمنین علیه السّلام بوده‌اند.

پس از ابتکار این سه نفر، اکثر مردم از بیم آنکه مبادا در رسم الخطّ قرآنی بدعتی راه یابد، از نقطه گذاری قرآن چه برای نشان دادن اعراب (که به وسیله ابو الأسود انجام گرفته بود) و چه برای ممتاز و مشخص نمودن حروف متشابه، (که به وسیله یحیی و عاصم انجام گرفته بود) خودداری می‌کردند و از آن چندان استقبال ننمودند، تا اینکه سالها بر این منوال گذشت و به مرور زمان همگان به فایده این کار پی بردند و به آن تن دادند.

۱۶– سیر تکاملی در خطّ قرآن «۲»

قرآن از صدر اوّل به خصوص از ناحیه کتابت و زیبائی خط، سیر تکاملی داشته است و خطّاطان بزرگ، در زیبائی قرآن و تکمیل خطّ آن، سهم بسزایی داشته‌اند.

نخستین کسی که در راه تکمیل کتابت مصحف و زیبائی خطّ آن، قدم بر داشت، خالد بن ابی الهیاج از اصحاب امیر المؤمنین علی علیه السّلام بود که در حدود سال صدم هجری در گذشته است. او به خوشنویسی و داشتن خط زیبا معروف بود و گفته‌اند که (۱) وفیات الاعیان، ابن خلکان، ج ۱ ص ۱۲۵.

(۲) التمهید، ج ۱، از ص ۴۰۳ و آموزش علوم قرآن، ترجمه کتاب التمهید، ج ۱، ص ۴۸۶.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۳۵۲

سعد مولی و حاجب ولید بن عبد الملک، وی را برای کتابت مصحف و شعر و اخبار در دربار ولید بن عبد الملک، استخدام کرد. او کسی است که پس از تجدید بنا و توسعه مسجد نبوی در مدینه، به دست عمر بن عبد العزیز که از جانب ولید والی مدینه بود، سوره «و الشّمس» را با طلا، بر محراب آن مسجد نوشت این تجدید بنا در سال ۹۰ هجری پایان یافت «۱».

عمر بن عبد العزیز از خالد خواست که مصحفی با همین خطّ برای او بنویسد و او مصحفی را با زیبائی تمام نوشت عمر بن عبد العزیز وی را پذیرفت و بر او آفرین گفت، اما خالد پول زیادی را برای انجام این کار می‌خواست که عمر از پرداخت آن خودداری کرده و مصحف را به او پس داد. و ظاهرا این واقعه در زمان خلافت عمر بن عبد العزیز اتفاق افتاده بود که در کارها زهد می‌ورزید.

محمد بن اسحاق (ابن الندیم) می‌گوید: مصحفی را به خطّ خالد بن ابی الهیاج از اصحاب علی علیه السّلام دیدم، این مصحف در مجموعه خطوط تاریخی محمد بن الحسین معروف به ابن ابی بعره بود که پس از او به عبد اللّه بن حانی رسید «۲».

خطّاطان تا اواخر قرن سوم هجری، مصحفها را با خط کوفی می‌نوشتند، از این پس در اوایل قرن چهارم، خط زیبای نسخ، جای خطّ کوفی را گرفت و اولین مصحف به خط نسخ به دست خطّاط معروف، محمد بن علی بن حسین بن مقله (متوفای ۳۲۸ ه ق) نوشته شد.

گفته شده: وی اول کسی است که به خطّ ثلث و نسخ نوشت او که در علم هندسه، ید طولایی داشت، به رسم حروف هندسی دست زد و قواعد و اصول آن را بنیان نهاد و تمام محققان بر آنند که افتخار بزرگ، از نظر تغییر و تحسین و زیبائی خطّ عربی اسلامی منحصر به اوست و تا کنون در بین امت اسلامی، خطاطی با این عظمت ظهور (۱) تاریخ یعقوبی، ج ۳، ص ۳۰ و ۳۶.

(۲) الفهرست، فن اول از مقاله اول، ص ۹ و فن اول از مقاله دوم، ص ۴۶.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۳۵۳

نکرده است.

تعدادی از مخطوطات تاریخی، مانند: مصحف موجود، در موزه هرات در افغانستان منسوب به اوست و گفته‌اند که او دو بار قرآن را نوشت «۱».

خط نسخ عربی، در قرن هفتم هجری به دست یاقوت بن عبد اللّه موصلی (متوفای ۶۸۹ ه ق) به حد اعلی کمال خود رسید، او با خطّ زیبای خود هفت مصحف نوشت، این مصحفها با انواع خطوط بود و مورد تقلید دیگر نویسندگان قرار گرفت «۲».

کلّیه مصحفها تا قرن یازدهم هجری بر اسلوب خط یاقوت بن عبد اللّه موصلی نوشته می‌شد، ولی در اول قرن دوازدهم، ترکهای عثمانی، به خصوص پس از فتح مصر به دست سلطان سلیم، خط عربی اسلامی را مورد توجه قرار دادند و به دست خطاطان فارسی

که در امپراطوری عثمانی خدمت می‌کردند، در پیشبرد و تکمیل این خط کوشیدند، سلطان سلیم تمام خطاطان و نقاشها و هنرمندان را در پایتخت خود گرد آورد اینان، انواع جدیدی از خطوط عربی، مانند: خطّ رقعی و خطّ دیوانی و خطّ طغرائی و خط اسلامبولی و غیر اینها را به وجود آوردند که همچنان در نوشته‌ها متداول است.

برخی از خطاطان عثمانی که شهرت بسیار یافتند عبارتند از: حافظ عثمان (متوفای ۱۱۱۰) و سید عبد اللّه افندی (متوفای ۱۱۴۴) و استاد راسم (متوفای ۱۱۶۹) و ابو بکر ممتازبک مصطفی افندی که خط رقعی را اختراع کرد و این خط سهلترین و ساده‌ترین خطوط عربی است، او قواعد این خط را وضع نمود و برای اولین بار با این خط کتابت کرد، ابو بکر ممتاز بک در زمان سلطان عبد المجید خان و در سال ۱۲۸۰ هجری، این خط را عرضه کرد. (۱) الخط العربی الإسلامی، از ترکی عطیه، ص ۱۵۵.

(۲) الخط العربی الإسلامی، از ترکی عطیه، ص ۱۷۱.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۳۵۴

۱۷- نخستین چاپ قرآن «۱»

چاپ مصحفها نیز مانند کتابت خطّی آن، در دوره‌های مختلف رو به کمال داشته است، نخستین بار در حدود سال ۹۵۰ هجری مطابق با ۱۵۳۰ میلادی، قرآن در بندقیه به چاپ رسید ولی پس از چاپ، مقامات کلیسا به معدوم کردن آن دستور دادند.

پس از آن در سال ۱۱۰۴ هجری مطابق با ۱۶۹۴ میلادی «هنلکمان» در شهر هامبورگ به چاپ قرآن همت گماشت و پس از وی در سال ۱۱۰۸ هجری مطابق ۱۶۹۸ میلادی «مواکی» در «بادو» به چاپ قرآن دست زد.

در سال ۱۲۰۰ هجری، مطابق با ۱۷۸۷ میلادی مولی عثمان در پطرزبورگ روسیه قرآن را چاپ کرد و این اولین چاپ اسلامی قرآن بود و نظیر آن در «قازان» نیز به چاپ رسید.

«فلوگل» نیز در سال ۱۲۵۲ هجری مطابق با ۱۸۳۴ میلادی، در شهر «لنینربورگ» به چاپی مخصوص از قرآن دست زد، این چاپ از قرآن به علت املاء ساده آن با استقبال بی‌نظیر اروپائیان روبرو شد، اما مانند دیگر چاپهای اروپایی در جهان اسلام توفیقی به دست نیاورد.

اولین دولت اسلامی که به چاپ قرآن اقدام کرد و اقدام آن با موفقیت روبرو شد دولت ایران بود، این دولت اسلامی، دو چاپ سنگی زیبا و منقّح، از قرآن تهیه دید که در حجمی بزرگ و با ترجمه که ذیل هر سطر نوشته شده بود و فهرستهای متعددی همراه داشت. یکی از آن دو در سال ۱۲۴۳ هجری مطابق با ۱۸۲۸ میلادی در تهران و دیگری در سال ۱۲۴۸ هجری مطابق با ۱۸۳۳ میلادی در تبریز به چاپ رسید.

همزمان با این در هند نیز قرآن چاپ و منتشر شد.

آنگاه از سال ۱۲۹۴ هجری مطابق با ۱۸۷۷ میلادی، ترکیه عثمانی به چاپهای (۱) التمهید، ج ۱، ص ۴۰۵ و آموزش علوم قرآن، ج ۱، ص ۴۸۸.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۳۵۵

مختلفی از قرآن در نهایت زیبایی و استواری دست زد.

در سال ۱۳۲۳ هجری، روسیه تزاری به چاپ قرآنی به خط کوفی و به حجمی بزرگ همّت گماشت که تصور می‌رفت یکی از مصحفهای اولیه عثمانی است، این قرآن خالی از نقطه و علائم فتحه و کسره بود، چند ورق از اول آن افتاده و آخر آن نیز ناقص بود. این قرآن از آیه هشتم سوره بقره: وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَ بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ ما هُمْ بِمُؤْمِنِينَ آغاز و با آیه چهارم از سوره زخرف: وَ إِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتابِ لَدَيْنا لَعَلِيٌّ حَكِيمٌ پایان می‌یافت. این قرآن در سمرقند، پیدا شده بود و در اختیار کتابخانه سلطنتی در

پطروزبورگ بود و انستیتوی آثار در تاشکند، با همان حجم اصلی و خصوصیات دیگر، در پنجاه نسخه فتوگرافی کرده و به مهمترین دانشگاههای کشورهای اسلامی هدیه کرد و نسخه‌ای از آن در کتابخانه دانشگاه تهران موجود است که شماره آن ۱۴۴۰۳ می‌باشد.

اخیرا در سال ۱۳۴۲ هجری مطابق با ۱۹۲۳ میلادی، مصر به سرپرستی مشایخ الأزهر و به وسیله کمیته‌ای که وزارت اوقاف آن کشور تعیین کرده بود، قرآن را به چاپی نفیس رساند که با قبول جهان اسلام، روبرو شد و چاپهای بسیاری بر آن اساس انجام گرفت.

و در سال ۱۳۷۰ مطابق با ۱۹۵۰، عراق نیز به چاپ نفیسی از قرآن دست زد و همچنین سراسر جهان اسلام به چاپ و نشر قرآن به بهترین صور و زیباترین انواع چاپ، همت گماشتند و این روش همچنان در جهان اسلام رو به گسترش است.

گرچه مباحث بسیاری را می‌توان در ضمن بررسی تاریخ قرآن مورد بحث قرار داد ولی ما در اینجا به همین مقدار اکتفا می‌کنیم و بقیه مباحث را که از اهمیت بیشتری بر خوردارند در درسهای آینده به تفصیل مورد بررسی قرار خواهیم داد، اجمالا آن مباحث عبارتند از:

نسخ در قرآن، خدا در قرآن، انبیا در قرآن، نبوت در قرآن، امامت در قرآن، قیامت در قرآن، انسان در قرآن، عقل و قلب در قرآن، جامعه و تاریخ در قرآن، تشبیهات

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۳۵۶

و کنایات در قرآن، داستانها و مثلها در قرآن و ... که بسیارند و انشاء اللّه تعالی هر یک از اینها را در درسی مستقل و جداگانه مورد بررسی قرار خواهیم داد.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۳۵۷

سؤالات:

۱- اقسام نزول قرآن و ترتیب نزول آیات و سور را با توضیح کامل بنویسید.

۲- آیا نظم و چینش کلمات قرآن از وحی سرچشمه گرفته است؟ بیان کنید.

۳- برخی از اسامی و اوصاف قرآن را بیان کنید.

۴- معانی لغوی و اصطلاحی سوره را بیان کرده و وجه تسمیه سوره‌ها را توضیح دهید.

۵- مقصود از حروف مقطعه قرآن چیست؟ نظرات پیرامون آن را بیان کنید.

۶- زبان و لغت قرآن کدام است؟ و آیا در قرآن لغات غیر عربی هم وجود دارد؟

توضیح دهید.

۷- نگارش قرآن از چه زمانی و به چه وسیله‌ای و با چه خطی بوده است؟ توضیح دهید.

۸- کاتبان وحی چند نفر و چه کسانی بوده‌اند؟ و آیا همه آنان مورد محبت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بودند و یا برخی از آنها مورد نفرت و غضب آن حضرت بوده‌اند؟ کاملا بیان کنید.

۹- مقصود از جمع آوری قرآن چیست؟ و آیا در زمان پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم قرآن جمع شده بود؟

۱۰- قرائت قرآن را تعریف کرده و بگویید از چه زمانی قرائت آغاز شده است؟

۱۱- نقطه گذاری و شکل دادن به قرآن از چه زمانی و به فرمان چه کسی و به وسیله چه کسانی انجام گرفت؟

۱۲- سیر تکاملی در خط قرآن را تشریح نمایید.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۳۵۹

درس دوازدهم قرائت و طبقات قرّاء

اشاره

در رابطه با قرائت، مطالب بسیاری است که قابل بحث و بررسی است ولی ما در اینجا (در این درس و درسهای بعدی) به مهمترین آنها اشاره می‌کنیم و شما را برای آگاهی بیشتر به کتب مفصله ارجاع می‌دهیم «۱». مطالب این درس عبارت است از:

۱- تعریف قرائت.

۲- تاریخچه قرائت قرآن و حفظ و روایت آن.

۳- علم قرائت قرآن و تدوین آن.

۴- معرفی کتبی که در باب قرائت، تألیف شده است.

۵- طبقات قرّاء.

۶- انحصار قرائتها در هفت قرائت.

۷- قراء سبعه و راویان آنان.

۸- چند نکته. (۱) ر. ک: البیان، آیت اللّه خوئی، التمهید فی علوم القرآن، محمد هادی معرفت، ج ۲. و مقدّمه تفسیر منهج الصادقین، از علّامه شعرانی، سرّ البیان فی علم القرآن از حسن بیگلری. قرآن در اسلام، علّامه طباطبائی، و شناخت قرآن، علی کمالی دزفولی، و آشنایی با قرآن، واحد آموزش عقیدتی سیاسی سپاه، و ...

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۳۶۰

۱- تعریف قرائت

قرائت قرآن، اصطلاحا همان خواندن قرآن است، با اخراج صوتی حروف و کلمات آن از مخارج صوتی، با ضمّ حروف و کلمات در غالب اتّساق و انتظام لغوی خود، بر وفق وجه یا وجوه مرفوعه آن به پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم. و تعریف روشنتر آن این است که «قرائت قرآن» عبارت است از ادای کلمات آن به قسمی که بر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نازل شده است.

البته قرائت مجازا یا مشترکا، بر مرور نظری فکری در حروف و الفاظی که متّسقا و منضّما به یکدیگر ردیف شده‌اند، هم اطلاق می‌شود و نتیجه حاصله از آن، صور ذهنی معانی الفاظی است که در آنها مرور شده، مانند صور ذهنی معانی الفاظی که مسموع شده‌اند «۱».

۲- تاریخچه قرائت قرآن و حفظ و روایت آن

چنانکه بارها اشاره شد در زمان حیات پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم جمعیت متشکّلی در مدینه به قرائت قرآن و تعلیم و تعلّم آن اشتغال داشتند، آیات قرآنی را که تدریجا نازل شد از زبان پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم استماع می‌کردند و گاهی نزد حضرت، خوانده و قرائت خود را به آن حضرت عرضه می‌کردند.

عده‌ای در قرائت مصدر تعلیم و آموزش بودند و کسانی که از ایشان اخذ می‌کردند کیفیت قرائت خود را در شکل روایت، به استاد خود اسناد می‌دادند و غالبا به حفظ آنچه اخذ کرده بودند می‌پرداختند و طبعا وضع موجود نیز چنین حفظ و روایت را اقتضا

می‌کرد؛ زیرا از یک طرف، خطی که آن روز برای کتابت رایج و دایر بود خط کوفی بود که نقطه و اعراب نداشت و هر کلمه را می‌شد با اشکال مختلف خواند. (۱) شناخت قرآن، علی کمالی، ص ۲۲۷.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۳۶۱

و از طرف دیگر، عامه مردم بی‌سواد بودند و راهی جز حفظ و روایت برای ضبط کلام نداشتند و همین روش سنت متّبعه شده و برای اعصار آینده نیز بیادگار ماند «۱».

همت مسلمانان صدر اسلام و قاریان آن زمان، بر آن بود که عین الفاظ قرآن، بدون زیاده و نقصان و همان قسم که از پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم شنیده‌اند، بر زبانها جاری گردد و در تلاوت آیات قرآن و تلّفظ کلمات و نقل و سماع آن دقّت و اهتمام لازم داشتند تا در آینده همه بدانند آنچه به عنوان قرآن فرا گرفته‌اند منقول از آن حضرت است.

بنا بر این، تاریخچه قرائت قرآن منتهی می‌شود به زمان رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و از آن زمان قرائت قرآن به وجود آمد، و تعداد زیادی از اصحاب در قرائت قرآن مهارت یافتند ولی چند تن معروفتر و در صحت قرائت مورد اعتمادتر بودند، طبق نقل سیوطی در اتقان آنها، عثمان، علی، ابیّ، زید بن ثابت، ابن مسعود، ابو الّدرداء و ابو موسی اشعری بودند «۲».

۳- علم قرائت قرآن و تدوین آن

علم قرائت، عبارت است از بیان طریقه خواندن قرآن مجید مطابق قرائت قرّائی که سند قرائت آنان به حضرت محمد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم منتهی می‌شود و غرض و فایده آن، نیکو خواندن قرآن کریم به کیفیت مذکور است.

طبق نقل تاریخ، در زمان رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم جماعتی به اذن و اجازه آن حضرت، معلم قرآن بودند و پس از رحلت آن بزرگوار اگر یکی از صحابه می‌گفت رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فلان کلمه را چنین تلاوت می‌فرمود، هر چند در تقوا به بالاترین مقام رسیده بود از وی نمی‌پذیرفتند، مگر آنکه چندین نفر آن کلمه را به یک روش نقل و قرائت کنند تا یقین حاصل شود که نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم، آن قسم تلاوت فرموده و این (۱) قرآن در اسلام، ص ۲۰۳.

(۲) اتقان، سیوطی، ج ۱، نوع بیستم، فصل ۱.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۳۶۲

معنا را تواتر گویند، یعنی در قرائت، مسلمانان از همان ابتدا به خبر واحد ترتیب اثر نمی‌دادند و می‌گفتند هر قرائتی که متواترا از رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نقل شود معتبر است و خبر واحد معتبر نیست.

پس از عهد صحابه نیز، معلمین قرآن تا یقین به نقل قرائتی نمی‌کردند آن را نمی‌پذیرفتند و در حقیقت مسلمانان جهان، نگهبان قرآن و مواظب قرائت یکدیگر بوده و هستند تا در آن تغییری رخ ندهد و سهو و خطایی در آن راه نیابد و اگر یک (واو) یا (الفی) در قرائتی زاید بر قرائت دیگر باشد، علمای علم قرائت آن را در کتب خاصی به عنوان (اختلاف قرائات) ذکر کرده‌اند.

بنا بر این، قرائت قرآن، موقوف بر سماع است و مدرک و سند قرائت، شنیدن و نقل به تواتر می‌باشد و رأی و اجتهاد را در آن راهی نیست و حتی صورت کتابت و رسم الخط در آن تأثیری ندارد آنچه که در نزد قراء معتبر است کیفیت و چگونگی تلفّظ و تکلّم است «۱».

در اینکه علم قرائت از چه زمانی به رشته تحریر در آمده و اوّلین مؤلف در این زمینه چه کسی است؟ اختلاف است.

مرحوم علامه طباطبائی در کتاب قرآن در اسلام، صفحه ۲۰۷ به نقل از ریحانة الأدب، جلد ۲، صفحه ۱۴۱ در شرح حال حمزه زیّات و محمد هادی معرفت و کتاب «التمهید»، ج ۲، ص ۲۱۶ به نقل از کتاب: «النشر فی القرائات العشر»، ابن جزری، ج ۱، ص ۳۴ نوشته است که اول کسی که در فن قرائت کتاب تألیف کرد، شخصی به نام: ابو عبید، قاسم بن سلام، از قراء طبقه ششم است. و

پس از وی، احمد بن جبیر کوفی و سپس اسماعیل بن اسحاق مالکی (از اصحاب قالون) و پس از وی ابن جریر طبری می‌باشد. ولی پاره از مؤلفین، ابان بن تغلب شاگرد امام سجاد علیه السّلام و پس از وی حمزهٔ بن (۱) سر البیان فی علم القرآن، حسن بیکلری، ص ۵۴.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۳۶۳

حبیت زیّات (یکی از قراء سبعه) را اوّلین و دومین مؤلف این فن دانسته‌اند «۱».

و حسن بیکلری در کتاب «سرّ البیان فی علم القرآن» ص ۵۵ می‌نویسد: «علم قرائت از قرن دوم هجری به بعد از طرف دانشمندان به رشته تحریر در آمده که از جمله مؤلفین این علم، در قرآن مزبور عبارتند از:

۱- ابو سعید ابان بن تغلب ربعی کوفی است که از عاصم علم قرائت را آموخته است و او از فقهای بزرگ و جزء صحابه امام چهارم و پنجم و ششم علیهم السّلام می‌باشد و از شاگردان برازنده حضرت سجاد علیه السّلام به شمار می‌رفته و آداب خواندن قرآن را در کتابی به نام «قرائت‌های قرآن» به مسلمانان آموخت.

۲- عمر بن موسی بن وجیه شامی است که کتابی از قرائت زید بن علی بن الحسین علیه السّلام نقل و تدوین نموده و این کتاب در واقع مطابق قرائت مولا علی بن ابی طالب علیه السّلام نوشته شده است.

۳- ابو الحسن علی بن حمزه کسائی کوفی (یکی از قراء سبعه) که در علم قرائت کتابی تألیف نموده است».

بنا بر این، طبق نظر این محقق هم، ابو عبید قاسم بن سلام، اولین مؤلف در علم قرائت نیست نجاشی نیز در الفهرست خود در ترجمه احوال ابان بن تغلب از کتاب «القرائهٔ» او یاد کرده است.

با توجه به مطالب فوق، حافظ ذهبی در کتاب «معرفهٔ القرّاء الکبار» اشتباها نخستین مدوّن کتاب علم قرائت را ابو عبید قاسم بن سلام معرفی کرد و همچنین صاحب ریحانهٔ الأدب و دیگران. زیرا به اتفاق مورخین ابو عبید قاسم ابن سلام، در سال ۲۲۴ ه ق، از دنیا رفته است و ابان بن تغلب در سال ۱۴۱ ه ق، یعنی ۸۳ سال پیش از ابو عبید، وفات کرد، لذا ابو عبید، نمی‌تواند مؤلف نخستین کتاب قرائات باشد مگر آنکه منظور ذهبی از این سخن این باشد که ابو عبید، نخستین مدوّن کتاب قرائات از (۱) پژوهشی در قرآن، دکتر حجتی، ص ۳۱۱.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۳۶۴

اهل سنت است و یا نخستین مدوّنی است که کتاب او فعلا موجود است نه آنکه نخستین مدون در اسلام باشد؛ زیرا چنانکه ملاحظه کردید اولین مدوّن ابان بن تغلب است و طبق نقل حجّتی دومی حمزهٔ بن حبیب زیّات است که ابن ندیم در کتاب خود الفهرست می‌نویسد: «کتاب القرائهٔ لحمزهٔ بن حبیب و هو احد السّبعهٔ من اصحاب الصّادق علیه السّلام» حمزه نیز در سال ۱۵۶ یا ۱۵۸ ه ق از دنیا رفته است «۱». به هر حال، ابو عبید نمی‌تواند اولین مدون کتاب قرائات باشد، اگر هم هست سومین نفر است.

۴- معرفی کتب تألیف شده در باب قرائات

در علم قرائت و در پیرامون اختلاف قرآئات کتب بسیاری از قرن دوم هجری تا کنون تألیف شده که ما به برخی از آنها اشاره می کنیم:

۱- کتاب «القرائهٔ» ابان بن تغلب، متوفای ۱۴۱ ه ق.

۲- کتاب «القراات» ابو عبید قاسم بن سلام انصاری متوفای ۲۲۴ ه ق.

۳- کتاب «القرائهٔ» قاضی اسماعیل بن اسحق متوفای ۲۸۲ ه ق که در آن کتاب قرائت بیست تن از ائمه قرائت را جمع کرد.

۴- کتاب «الجامع» ابو جعفر طبری متوفای ۳۱۰ ه ق که قرائت بیش از بیست تن را در آن کتاب آورد.

۵- کتابی در قرائت، مال ابو بکر محمد بن احمد داجونی متوفای ۳۲۴ ه ق.

۶- کتاب «جواهر القرآن فی علوم القرآن» محمود بن محمد علوی فاطمی حافظ تبریزی.

۷- «التّیسیر فی القرآت الّسبع» ابو عمرو عثمان بن سعید دانی، متوفای ۴۴۴ ه ق.

۸- «جامع البیان فی القرآئات السبع» ابو عمرو عثمان بن سعید دانی، متوفای ۴۴۴ ه ق. (۱) تأسیس الشیعه، ص ۳۱۹.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۱، ص: ۳۶۵

۹- «الکافی» ابو عبد اللّه محمد بن شریح الرعینی، متوفای ۴۷۶ ه ق.

۱۰- «النشر فی القراات العشر» حافظ ابو الخیر محمد بن محمد دمشقی شافعی مشهور به ابن جزری، متوفای ۸۳۳ ه ق.

۱۱- «اتحاف البشر فی القرائات العشر» عبد الخالق بن علی بن محمد باقی زبیدی یمنی، متوفای ۱۱۹۵ ه ق.

۱۲- «الاتقان فی علوم القرآن» جلال الدین عبد الرحمن سیوطی شافعی، متوفای ۹۱۱ ه ق.

۱۳- «شافیه» جمال الدین ابو عمرو عثمان بن حاجب.

۱۴- «شاطبیّه» قصیده‌ای مسمّی به حراز الأمانی، از قاسم بن احمد الرعینی آندلسی شاطبی، متوفای ۵۹۰ که بر آن شرحها نوشته شد.

کتابهایی که در پیرامون قرائات نوشته شده بسیار است ولی ما به همین مقدار اکتفا می‌کنیم.

۵- طبقات قرّاء

اشاره

در رابطه با طبقات قراء نیز اختلافاتی وجود دارد هم در اصل طبقات و هم در افرادی که در آن طبقات نام برده می‌شوند، گرچه این نوع اختلافات ضـرری برای اصل بحث ندارد، مرحوم علامه طباطبائی (ره) پنج طبقه از طبقات قراء را نام برده و در این طبقه‌بندی از سیوطی در کتاب اتقان تبعیت کرده است و جناب محمـد هادی معرفت در جلد دوم التمهید، هشت طبقه از طبقات قراء را نام برده و شرح حال قرّاء معروف را نیز آورده است. ما در اینجا بر اساس کتاب «التمهیـد» مشـی می‌کنیم ولی برای رعایت اختصار تنها به ذکر نام قراء در هر طبقه و شرح مختصری از زندگی آنها اکتفاء می‌کنیم و بررسی و شرح تفصیلی حال آنها را به عهده خوانندگان عزیز

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۱، ص: ۳۶۶

می‌گذاریم، البته منابع برای آگاهی شرح حال این قرّاء را معرفی می‌کنیم «۱».

طبقه اوّل:

در عهد پیامبر صـلّی اللّه علیه و آله و سلّم بزرگان از صحابه، قرآن را به همان نحوی که نازل می‌شد، از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرا می‌گرفتند و چه بسا پیامبر صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم برخی از آنان را به بلاد دیگر و به سوی قبائل می‌فرستاد تا مردم را به اسلام بخوانند و آیاتی از قرآن را برای (۱) برای آگاهی به شرح زندگی قراء به کتابهای ذیل مراجعه نمایید:

۱- «غایةُ النهایه فی طبقات القرّاء» و «النشر فی القراءات العشر»، تألیف ابن الجزری.

۲- «معرفةُ القرّاء الکبار» و «میزان الاعتدال» و «المغنی فی الضعفاء» تألیف ذهبی.

۳- «تاریخ ابن خلکان».

۴- «طبقات»، ابن سعد.

۵- «کامل»، ابن اثیر.

۶- «الإصابه» و «تهذیب التهذیب» و «لسان المیزان» از ابن حجر عسقلانی.

۷- «الاستیعاب»، ابن عبد البرّ.

۸- «اسد الغابه»، ابن اثیر.

۹- «المعجم»، کحّاله.

۱۰- «الأعلام»، زرکلی.

۱۱- «قاموس الرجال»، علامه تستری.

۱۲- «الکنی و الألقاب»، محدث قمی.

۱۳- «روضات الجنات»، خوانساری.

۱۴- «مجالس المؤمنین»، قاضی نور اللّه شوشتری.

۱۵- «تاسیس الشیعه لعلوم الاسلام»، از صدر.

۱۶- «الفهرست»، شیخ طوسی.

۱۷- «سفینهٔ البحار»، محدث قمی.

۱۸- «المجمع»، قهبائی.

۱۹- «المعجم»، آیت اللّه خوئی.

۲۰- «تنقیح المقال»، مامقانی.

۲۱- «التمهید فی علوم القرآن»، محمد هادی معرفت، ج ۲.

۲۲- «ترجمه التمهید»، به نام آموزش علوم قرآن، ج ۲، ابو محمد وکیلی و کتب رجالی دیگر که به شرح حال رجال اختصاص دارند.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۳۶۷

آنان قرائت کنند و قرآن را به آنان بیاموزند، شأن صحابه برگزیده و به خصوص بزرگان صحابه در آن زمان این بود، ولی تعدادی از آنان به این کار اختصاص داشتند و در نشر و تعلیم قرآن، مرجع دیگران بودند، اینان پنج تن بودند و آنها عبارتند از:

۱- علی بن ابی طالب علیه السّلام، شهادت او در سال ۴۰ از هجرت در مسجد کوفه در هنگام نماز صبح به دست عبد الرحمن ابن ملجم، بود.

۲- عبد اللّه ابن مسعود، متوفای ۳۳ ه ق، در اثر ضربه‌ای که به امر عثمان به او زدند به قتل رسید.

۳- ابیّ بن کعب، متوفای ۳۰ ه ق.

۴- ابو الدّرداء، متوفای ۳۲ ه ق.

۵- زید بن ثابت، متوفای ۵۴ یا ۵۵ ه ق. البته زید بن ثابت از نظر سن از همه کوچکتر و از نظر شأن و عنوان نیز از آنان پایین‌تر بود.

این گروه، طبقه اول قرّاء هستند که در عهد پیامبر، امر قرائت برای مردم را به عهده داشتند و اسناد قرائتها در زمانهای بعدی، به اینان منتهی می‌شود. اما کسان دیگری که در عهد آن حضرت و پس از وفات او، به جمع آوری قرآن، دست زده‌اند، اهمیت چندانی در امر قرائت نداشته‌اند از آن جمله‌اند، ابو موسی اشعری، معاذ بن جبل، سالم مولای ابو حذیفه، مقداد بن اسود، ابو ذر، جندب بن جناده، اینان بیشتر به حفظ و جمع آوری قرآن در سینه‌ها و صحیفه‌ها، اشتغال داشتند تا تصدی قرائت قرآن برای مردم به عنوان یک کار اختصاصی، لذا قرائت آنان به ما نرسیده و اسناد قرائتهای بعدی نیز، مستند به آنان نیست.

طبقه دوم:

طبقه دوّم از قرّاء کسانی هستند که حیات پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم را درک کرده‌اند ولی قرآن را از صحابه نخستین فرا گرفته‌اند از آن جمله‌اند:

۱- ابن عباس، متوفای ۶۸ ه ق. او از ملازمان خاص امیر المؤمنین در طول حیاتش بود.

درسهایی از علوم قرآنی(ظاهری)، ج ۱، ص: ۳۶۸

۲- ابو الأسود، ظالم بن عمرو الدؤلی از اصحاب امیر المؤمنین، متوفای ۶۹ ه ق.

۳- علقمهٔ بن قیس النخعی الکوفی، از خواص ابن مسعود و از افراد مورد وثوق امیر المؤمنین علیه السّلام بود (متوفای ۶۲ ه ق).

۴- عبد اللّه بن السائب المخزومی، او و پدرش از صحابه به شمار می‌آمدند و در حکومت عبد اللّه بن زبیر سال ۷۰ در گذشت.

۵- أسود بن یزید النخعی الکوفی، از بزرگان اصحاب ابن مسعود به شمار می‌آمد و در سال ۷۵ ه ق در گذشت.

۶- ابو عبد الرحمان، عبد اللّه بن حبیب اسلمی، وی قرائت را از ابن مسعود فرا گرفت و به امیر المؤمنین علیه السّلام عرضه کرد و او چهل سال در مسجد کوفه به مردم قرائت می‌آموخت و در سال ۷۴ در گذشت.

۷- عبد اللّه بن عیاش ابن ابی ربیعه المخزومی، وی در مهاجرت اول مسلمانان در حبشه متولد شد و قرائت را از ابیّ بن کعب و پدرش فرا گرفت و در سال ۶۴ ه ق در گذشت.

۸- مسروق بن الأجدع الهمدانی، او در کوفه بود و از اصحاب مسعود به شمار می‌آید و از کسانی بود که علاوه بر قرائت به کار فتوا نیز اشتغال داشت و در امر فتوا از شریح قاضی، اعلم بود و در سال ۶۲ ه ق در گذشت.

۹- زر بن حبیش الأسدی، وی دوره جاهلیت را درک کرده و پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم را ندید و از بزرگان تابعین به شمار می‌آمد و از افراد مورد وثوق علی علیه السّلام بود و قرآن را از آن حضرت و ابن مسعود فرا گرفت و در سال ۸۳ ه ق در سن ۱۲۷ سالگی در گذشت.

۱۰- ابو العالیه رفیع بن مهران الرّیاحی، وی پس از در گذشت پیامبر، اسلام را پذیرفت و از بزرگان تابعین و امامی در دانش و قرآن و تفسیر بود و علوم خود را از علی و ابن مسعود و ابیّ بن کعب و ابن عباس فرا گرفت و در سال ۹۳ ه ق در گذشت.

۱۱- عبید بن فضیلهٔ الخزاعی الکوفی، او قرآن را از ابن مسعود و علقمه فرا گرفت و در زمان خود قاری مردم کوفه بود و در سال ۷۴ ه ق در گذشت.

درسهایی از علوم قرآنی(ظاهری)، ج ۱، ص: ۳۶۹

۱۲- عمر بن شرحبیل الهمدانی «ابو میسرهٔ الکوفی» او یکی از خواص ابن مسعود و قاری قرآن و از بزرگان و رؤسا، به شمار می‌آمد و در زمره عبّاد بود و در سال ۶۳ در گذشت.

طبقه سوم:

طبقه سوم از قراء کسانی هستند که حیات پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم را درک نکرده‌اند و قرآن را از صحابه نخستین و از طبقه‌ای از تابعین که مقدم بر آنان بودند فرا گرفته‌اند، اینان نیز خود از تابعین، به شمار می‌آیند ولی در مرتبه دوم از آنان هستند و آنها عبارتند از:

۱- سعید بن جبیر، او به مکه سفر کرد و در آنجا مقیم شد و قرآن را از ابن عباس فرا گرفت و او یکی از خواص زین العابدین علیه السّلام بوده و امام صادق فرمود که او جلیل و همنشین علی بن حسین علیه السّلام بود و مورد محبت امام قرار داشت و به همین علت

حجاج بن یوسف ثقفی او را در سال ۹۵ ه ق به شهادت رساند.

۲- نصر بن عاصم اللّیثی البصری، وی شیخ قراء در بصره بود، بیشتر قرّاء طبقه چهارم قرائت را از وی آموختند و او شاگرد ابو الأسود الدّؤلی از صحابه امیر المؤمنین علیه السّلام بود و در سال ۱۰۰ ه ق در گذشت.

۳- مجاهد بن جبر المکّی ابو الحجاج المخزومی، از وی نقل شد که سه مرتبه قرآن را نزد ابن عباس خواندم و قرائت خود را بر او عرضه کردم، و وی در تفسیر نقش بیشتری داشت تا قرائت مع الوصف بسیاری از مردم قرائت را از وی فرا گرفته‌اند و در حدود سال ۱۰۲ ه ق در گذشت.

۴- یحیی بن وثاب الأسدی، او قاری اول کوفه به شمار می‌آمد و جزء بهترین قراء عرب بود، و وی قرائت را از علقمة بن قیس و اسود بن یزید و مسروق بن الأجدع آموخت و در نهایت زهد و عبادت بسر می‌برد و او در سال ۱۰۳ ه ق در گذشت.

۵- مسلم بن جندب القارئ المدنی، مسلم قرائت را از ابن عیاش فرا گرفت و نافع قرائت را از وی آموخت و عمر بن عبد العزیز به دست او تربیت شد و از فصحای

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۳۷۰

زمان خود بود و در سال ۱۱۰ ه ق در گذشت.

۶- طلحة بن مصرف، طلحه قاری مردم کوفه بود و قرائت را از سعید بن جبیر آموخت و او سید القرّاء نامیده می‌شد، او از مذهب حقه رو گردان بود و در سال ۱۱۲ هلاک شد.

۷- عبد الرحمن بن هرمز المدنی الأعرج، وی دانشمندی بزرگ بود و در قرآن و سنت، شخصیتی بارز به شمار می‌آمد و نخستین کسی است که علوم عربی را در مدینه رواج داد. وی عربیت را از ابو الأسود دؤلی آموخته بود و در قرائت شاگرد ابن عیّاش به شمار می‌آمد و نافع مدنی قرائت را از وی آموخت او به اسکندریه رفت و در سال ۱۱۷ ه ق در همانجا در گذشت.

۸- عبد اللّه بن عامر الیحصبی، وی در قرائت، امام مردم شام و یکی از قراء سبعه است و نزدیکترین آنان به زمان تابعین به شمار می‌آید. او دو سال پس از رحلت پیامبر متولد شده و در سن نه سالگی به شام منتقل شد و قرآن را از معاویة بن ابو سفیان آموخت، می‌گویند او قرائت را از مغیرة بن ابی شهاب گرفته است اما معلوم نیست که این مغیره کیست و در سال ۱۱۸ ه ق در گذشت.

۹- یحیی بن یعمر، ابو سلیمان البصری، وی از علمای نحو و عربیت و قرآن بود، قاضی مرو و یمن بود و از فصحاء مردم زمان خود به شمار می‌آمد. دانش او نسبت به لغت بیشتر از دیگران بود، تقوا و ورع شدیدی داشت. او و رفیقش نصر بن عاصم از شاگردان ابو الأسود الدّؤلی بودند و از معاریف شیعه به شمار می‌آمدند، لذا حجاج او را به مرو تبعید کرد و قتیبة بن مسلم، منصب قضاء را در آنجا به وی سپرد و در سال ۱۲۰ ه ق در گذشت.

۱۰- عبد اللّه بن کثیر بن .. ابن المطّلب، وی امام مردم مکه در قرائت بود، او یکی از قراء سبعه و در اصل فارسی تبار است و در مکه عطّار بود و قرائت را از ابن السّائب و مجاهد و درباس مولای ابن عباس آموخت و در سال ۱۲۰ ه ق در گذشت.

۱۱- محمد بن عبد الرحمن السّهمی ابن محیصن، وی یکی از قراء ثلاثه مکه بود

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۳۷۱

که عبارت بودند از: ابن کثیر و ابن محیصن و حمید الأعرج، و قرائت وی آمیخته با شواذ مورد قبول بوده است ولی اهل مکه از قرائت وی اعراض کرده و قرائت ابن کثیر را پذیرفتند، وی در سال ۱۲۳ ه ق در گذشت.

۱۲- عاصم بن ابی النّجود الکوفی، وی قاری و امام به شمار می‌آمد و او یکی از قراء سبعه است و قرآن را نزد ابو عبد الرحمن السّلمی و زر بن حبیش خواند و گروه بیشماری از وی قرائت را فرا گرفتند، قرائت وی از ابو عبد الرحمن و آن هم از علی علیه السّلام گرفته بود. و نکته قابل توجه اینکه تمام مصحفهای کنونی، بر مبنای قرائت حفص، از عاصم، از السلمی، از علی علیه السّلام

و عاصم شیعی مذهب بود و علاقه شدیدی نسبت به خاندان پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم داشت.

۱۳- شیبهٔ بن نصّاح سرجس المدنی، شیبه قاری و امام بود، او مولای ام سلمه بود، و یکی از شیوخ نافع به شمار می‌آید. و وی در قرائت شهرت و معروفیت چندانی نداشت، تبعیت نافع از شیبه بیشتر از تبعیت وی از ابو جعفر بود و او در سال ۱۳۰ ه ق در گذشت.

۱۴- حمید بن قیس الأعرج المکی، وی یکی از سه قاری مکه بود و هیچیک از قاریان بهتر از او و ابن کثیر نبودند و وی در سال ۱۳۰ ه ق در گذشت.

۱۵- یزید بن القعقاع، وی قاری و یکی از قراء عشره به شمار می‌آمد، از معاریف مدینه و از افراد خوشنام بود، قرائت را از مولای خود عبد اللّه بن عیاش فرا گرفت و مدتی طولانی منصب قرائت را به عهده داشت و در حدود سال ۱۳۰ ه ق در گذشت.

۱۶- یزید بن رومان المدنی، وی فقیه و محدث و قاری بود و او یکی از شیوخ نافع، در قرائت است و در سال ۱۳۰ ه ق در گذشت.

۱۷- حمران بن اعین الشیبانی، وی از تابعین و از مردم کوفه بود، وی قرائت خود را طبق نقل ابو عمر الدانی از عبید بن فضل و ابو حرب بن ابو الأسود الدؤلی و یحیی بن وثاب و حمزه که یکی از قراء سبعه است اخذ نموده و قرائت خود را به حمزه

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۳۷۲

عرضه کرده است و از اصحاب امام باقر و امام صادق علیهما السّلام و از خواص آنان بود و کشی او را از حواریون آن دو امام بر شمرده است و امام صادق علیه السّلام شهادت داده است که او به حق از اهل بهشت است و در حدود سال ۱۳۰ در گذشت.

طبقه چهارم قرّاء:

عبارتند از:

۱- ابان بن تغلب بن رباح ابو سعید البکری الجریری، او یک قاری بزرگ و در رأس قرّاء قرار داشت، و فقیه و لغوی بر جسته بود. و او صاحب قرائتی منحصر به فرد بوده که نزد قراء، معروف است و سه تن از ائمه اطهار علیهم السّلام را درک کرد؛ امام زین العابدین، امام باقر و امام صادق علیهم السّلام و از خواص آنان به شمار می‌آمد و امام صادق علیه السّلام به او فرمود: در مسجد بنشین و برای مردم فتوا بده که من دوست دارم در بین شیعیان خود، کسی را همانند تو ببینم. «اجلس فی المسجد و افت للنّاس، فانّی احبّ ان اری فی شیعتی مثلک»، و او در سال ۱۴۱ در ایام امامت امام صادق علیه السّلام در گذشت و امام در عزای او شرکت کرد و فرمود: «أما و اللّه لقد اوجع قلبی موت ابان؛ یعنی قلب مرا مرگ ابان به درد آورد».

۲- سلیمان بن مهران الأعمش، از مردم کوفه و اصالتا از اهل ری بود و قرائت را از علی بن وثاب و زر بن حبیش، فرا گرفت و قرائت خود را بر ابو العالیه و مجاهد و ابن بهدله عرضه کرد و بهترین قاری زمان خود بود. و او در ایمان و ثباتش بر مذهب حق، استوار و سر سخت و دوستدار آزاده امام امیر المؤمنین علیه السّلام به شمار می‌آمد و در سال ۱۴۸ ه ق در گذشت.

۳- ابو عمرو بن العلاء المازنی، نام وی «زبّان» و قاری بصره بود و یکی از قراء سبعه است که امامت بصره به او ختم شد. و از اصحاب امام صادق علیه السّلام بوده و از عده‌ای قرائت خود را فرا گرفت و در سال ۱۵۴ ه ق در گذشت.

۴- یحیی بن الحارث الذماری، وی امام جامع دمشق و قاری آن شهر بود، وی جانشین ابن عامر در دمشق به شمار می‌آمد و به منصب قرائت منصوب شد و به سال

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۳۷۳

۱۴۵ ه ق در گذشت.

۵- نافع ابن عبد الرحمن ابو نعیم، وی در بعضی از اقوال، ابو رویم اللّیثی، نامیده شده است و او از قراء سبعه است و قاری مدینه و اصل او از اصفهان است و قرآن را نزد بیش از هفتاد تن که همه آنان از تابعین بودند فرا گرفت و در قرائت امام بلا منازع بود و در

سال ۱۶۹ در گذشت.

۶- حمزهٔ بن حبیب الزّیات، وی یکی از قراء سبعه است وی قرآن را نزد اعمش و حمران بن اعین و ابن ابی لیلی فرا گرفته و خود بر صدر منصب قرائت نشست و کسائی و دیگران از وی قرائت آموختند و طبق نظر شیخ طوسی او از اصحاب امام صادق علیه السّلام بوده و ارباب تراجم او را از شخصیتهای معروف شیعه می‌دانستند و او در سال ۱۵۶ ه ق در گذشت.

۷- عیسی بن عمر الهمدانی، وی قرآن را نزد عاصم و اعمش خواند، کسائی و گروهی دیگر قرائت را از وی فرا گرفتند. او در غیاب حمزه، قاری مردم کوفه بود و در سال ۱۵۶ ه ق در گذشت.

۷- ابو الحارث، عیسی بن وردان المدنی الخذّاء، وی قاری و امامی، حاذق بود و قرائت خود را بر ابو جعفر و شیبهٔ بن نصّاح، عرضه کرد و از بزرگان اصحاب نافع بود و در سال ۱۶۰ ه ق در گذشت.

۹- سلیمان بن مسلم جماز، ابو الربیع الزّهری المدنی، وی قرائت خود را بر زید بن القعقاع و شیبهٔ بن نصّاح عرضه کرده است و او در سال ۱۷۰ ه ق در گذشت.

۱۰- ابو الحسن، علی بن حمزهٔ بن عبد اللّه بن بهمن بن فیروز الکسائی، کسائی یکی از قراء سبعه است او از دانشمندان علم نحو به شمار می‌آمد، او از مردم کوفه و یکی از شخصیتها و معاریف بود، قرآن را نزد گروهی بخواند و گروهی نیز از وی قرآن را آموختند، وی در بین قرائتها برای خود قرائتی خاص انتخاب کرد و قرائت علم و فن او بود. و کسائی از شخصیتهای شیعه به شمار می‌آید و آثاری علمی، در تاریخ و ادب از خود بجا گذاشته و در سال ۱۸۷ ه ق در گذشته است.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۱، ص: ۳۷۴

۱۱- سلام بن سلیمان ابو منذر المزنی البصری، وی به خراسانی معروف بود، نخست در بصره و سپس در کوفه زندگی می‌کرد. او قاری و از دانشمندان علم نحو به شمار می‌آمد و قرآن را نزد عاصم بخواند و امام جامع بصره بوده و در سال ۱۷۱ ه ق در گذشت.

۱۲- افراد دیگری غیر از افراد مذکور بودند که نامشان معروف است از قبیل:

ابو بکر شعبهٔ بن عیاش الأسدی کوفی و سلیم بن عیسی أبو عیسی الکوفی و حفص بن سلیمان الأسدی الغاضری الکوفی و اسماعیل بن عبد اللّه بن قسطنطین ابو اسحاق المخزومی المکی و اسماعیل بن جعفر الانصاری المدنی که در سال ۱۸۰ هجری در بغداد در گذشت و امثال اینها.

طبقه پنجم قراء:

عبارتند از:

۱- ابو محمد، اسحاق بن محمد المسیّبی المخزومی المدنی، او قرائت را از نافع بن ابی نعیم فرا گرفت و از بزرگان اصحاب وی بود و خلف بن هشام البزّاز و گروهی دیگر قرائت را از وی آموختند، احمد حنبل و ابن ذکوان از وی روایت کردند و او در سال ۲۰۰ ه ق در گذشت.

۲- ایّوب بن المتوکّل البصری الصّیدلانی، وی قرائت خود را بر سلام و ابو الحسن کسائی و گروهی دیگر عرضه کرد و بهترین قاری زمان خود به حساب می‌آمد و در سال ۲۰۰ ه ق در گذشت.

۳- یحیی بن المبارک الیزیدی امام ابو احمد البصری، شهرت او به یزیدی از جهت ارتباط او با یزید بن منصور دائی مهدی عباسی است که آموزش و پرورش فرزندان او را به عهده داشت و او از قرّاء و از دانشمندان علم نحو بود. و او قرآن را از ابو عمرو آموخت و وی دارای تألیفاتی بوده که نوشته‌های او بالغ بر ده هزار برگ بوده است و در سال ۲۰۲ ه ق در گذشت.

۴- عثمان بن سعید، ابو سعید المصری، وی ملقب به «ورش» بوده و اصل او از

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۳۷۵

آفریقا است و او در حدود سال ۱۵۵ ه ق، چند بار قرآن را نزد نافع ختم کرد و نافع او را «ورش» نامید؛ زیرا وی به غایت سفید بود و «ورش» نیز یکی از مشتقات شیر و لبن است و او در زمان خود در مصر، ریاست قرائت را به عهده داشت و او پس از بررسی علم نحو به کار قرائت پرداخت و در سال ۱۹۷ ه ق در گذشت.

۵- قالون، ابو موسی بن مینا، وی در زمان خود قاری مدینه بود و او ربیب (پسر زن) نافع بود و به علت قرائت عالی او، وی را «قالون» لقب داده‌اند؛ زیرا «قالون» لغت رومی است و به معنای نیکو و عالی است او قرائت را از نافع آموخت و دارای عمری طولانی بود و در سال ۲۲۰ در گذشت.

۶- یعقوب بن اسحاق الحضرمی، یعقوب در عصر خود قاری بصره بود و نسبت به قرآن شناختی کامل داشت و او از همگان اعلم بوده و امام جامع بصره نیز بود و در سال ۲۰۵ ه ق در گذشت.

۷- ابو یوسف الأعشی یعقوب بن محمد الکوفی، او قرائت را از ابن عیاش آموخت و در کوفه بر صدر منصب قرائت قرار داشت و صیرفی و شمؤنی در زمره شاگردان او بودند و وی در حدود سال ۲۰۰ ه ق در گذشت.

۸- شجاع بن ابی نصر البلخی، وی قاری زاهدی بوده و قرائت را از ابو عمرو فرا گرفت و در سال ۱۹۰ ه ق در بغداد در گذشت.

۹- حسین بن علی الجعفی الکوفی، ابو عبد اللّه الزاهد، وی یکی از اعلام به شمار می‌آمد و قرآن را نزد حمزه خواند و پس از حمزه تصدی قرائت با او بود و احمد حنبل قرائت را از وی آموخت جعفی در رأس قرائت قرار داشت و مردم را آموزش می‌داد و در سال ۲۰۳ در سن ۸۴ سالگی در گذشت.

۱۰- ابو احمد، عبد اللّه بن صالح العجلی الکوفی، وی از بزرگان قراء به شمار می‌آمد و قرائت را از حمزه آموخت و در اواخر عمر خود در بغداد اقامت کرد و در آنجا به کار قرائت پرداخت و در حدود سال ۲۲۰ در گذشت.

۱۱- یحیی بن آدم، امام ابو ذکریا القرشی الکوفی الأحول، وی قاری و حافظ قرآن

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۳۷۶

بود و به قرائت عاصم عالم بود و در سال ۲۰۳ در گذشت.

۱۲- ابو محمد، عبد اللّه بن موسی العبسی الکوفی، وی قاری و حافظ قرآن و دارای مذهب شیعه بود، قرآن را نزد عیسی همدانی خوانده و در قرائت شاگردی علی بن صالح را داشته و لغت را از حمزه و کسائی فرا گرفت، عبسی در ذی القعده سال ۲۱۳ ه ق در گذشت.

طبقه ششم از قراء:

عبارتند از:

۱- ابو عبید قاسم بن سلام، او یکی از اعلام و برگزیدگان بود که تألیفات بسیار داشت و قرائت را از کسائی و شجاع بن ابو نصر و دیگران فرا گرفت. او امامی مجتهد بود و در آراء از کسی تقلید نمی‌کرد. وی در هرات متولد شد و پدرش سلام بنده بود.

و او به تعلیم مشغول شد تا اینکه در ادبیات صاحب نظر شد، وی در سال ۲۲۴ ه ق در مکه در گذشت.

۲- خلاد بن خالد، ابو عیس شیبانی صیرفی کوفی احول، او مصاحب سلیم و زمانی چند تصدی منصب قرائت را داشت و در سال ۲۲۰ در گذشت.

۳- خلف بن هشام البزّاز، وی از قراء بغداد بود و قرائت را از سلیم آموخت و سلیم از شاگردان حمزه بود و در حدود سال ۲۳۰ ه ق در گذشت.

۴- روح بن عبد المؤمن الهذلی، و او از قراء بصره بود و قرائت را از یعقوب الحضرمی فرا گرفت و ابن حیان او را در زمره ثقات بر شمرد و او در سال ۲۳۳ ه ق در گذشت.

۵- رویس محمد بن المتوکّل اللؤلؤ البصری، او قاری حاذق و ضابطی معروف بود و قرائت خود را بر یعقوب الحضرمی عرضه داشت و در سال ۲۳۸ ه ق در گذشت.

۶- اسحاق بن ابراهیم، ابو یعقوب المروزی، و او به ابن راهویه، معروف بود و در نیشابور می‌زیست و از امامان به شمار می‌آمد و به مناطق مختلف سفر کرد

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۳۷۷

و با حافظه‌ترین مردم زمان خود بود و در سال ۲۳۸ ه ق در گذشت.

۷- لیث بن خالد، ابو الحارث البغدادی، او قرائت خود را بر کسائی، عرضه کرد و در زمره بزرگترین اصحاب او به شمار می‌آمد و در سال ۲۴۰ ه ق در گذشت.

۸- ابو یعقوب الازرق، یوسف بن عمر، او در مدینه و سپس در مصر می‌زیست و او روزگاری را با «ورش» بسر می‌برد و اداء حروف را به خوبی از وی فرا گرفت و ۲۵ بار، قرآن را با دقت و تحقیق پیش «ورش» خواند و بالأخره در مصر به جانشینی ورش نائل آمد و در سال ۲۴۰ ه ق در گذشت.

۹- ابن ذکوان، عبد اللّه بن احمد بن بشیر ابو عمرو الدّمشقی، او قاری دمشق و امام جامع آن دیار بود و در زمان خود در قرائت اعلم از همه بود و در سال ۲۴۲ ه ق در گذشت.

۱۰- احمد بن محمد القواس، وی قاری مکه بود، ابن مجاهد می‌گوید: قنبل برای من نقل کرد که قواس در سال ۲۳۷ مرا مأمور کرد که «البزّی» را ملاقات کنم و به او بگویم که القواس گفته که تو و «ما هو بميّت» را مخفف می‌خوانی در حالی که این قرائت با قرائت ما منطبق نیست ... این موضوع نشان می‌دهد که قواس برتر از قنبل و البزّی بود و وی در سال ۲۴۵ ه ق در مکه در گذشت.

۱۱- ابو عمرو الدّوری، حفص بن عمر الأزدی، او علاوه بر قرائت، در علم نحو هم دست داشت از مردم بغداد بود ولی در سامراء می‌زیست و قاری اسلام و شیخ عراق به شمار می‌آمد و قرائت را از اسماعیل بن جعفر کسائی و یزیدی فرا گرفت و می‌گویند اول کسی است که قرائتهای مختلف را جمع کرده و در این زمینه تألیفی به وجود آورد و وی در سال ۲۴۶ ه ق در گذشت.

۱۲- ابو الحسن البزّی، احمد بن محمد، او در زمان خود قاری مکه و مؤذن مسجد الحرام بود و اصل او فارسی و از همدان بود و قرائت را از علی بن سلیمان و اسماعیل القسط که از شاگردان ابن کثیر بودند. فرا گرفته بود و او چهل سال مؤذن مسجد الحرام بود و در سال ۲۵۰ ه ق در گذشت.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۳۷۸

۱۳- محمد بن عیسی الرّازی، وی قرآن را نزد نصیر و خلّاد که از اصحاب کسائی بودند خوانده است و کتاب «الجامع فی القرائات» از تألیفات اوست، او در سال ۲۵۳ ه ق در گذشت.

۱۴- ابو الولید، هشام، عمار السلمی، وی از مردم دمشق و خطیب مسجد جامع آن دیار بود و پس از در گذشت ابن ذکوان، مردم به او روی آوردند و وی در سال ۲۵۳ ه ق در گذشت.

۱۵- احمد بن جبیر، ابو جعفر الکوفی، وی ساکن انطاکیه بود و در زمره قراء بزرگ و با هوش بود قرائت را از کسائی آموخت، سلیم و یزیدی و اعشی و مسیّبی و چند نفر دیگر از اساتید او بودند و او از معمّرین قراء بود و در سال ۲۵۸ ه ق در گذشت.

۱۶- ابو العباس، فضل بن شاذان بن عیسی، او از مردم ری بود (و او غیر از فضل بن شاذان نیشابوری است) وی یکی از اعلام و برگزیدگان و بزرگ قاریان در ری بود و ابو عمرو الدّانی درباره او می‌گوید: در زمان خود از نظر علم و فهم همانندی نداشت و او

در سال ۲۹۰ ه ق در گذشت.

طبقه هفتم از قراء:

عبارتند از:

۱- محمد بن یحیی، کسائی صغیر، وی در زمره بزرگترین اصحاب کسائی کبیر بود، وکیع و ابو بکر مجاهد قرائت را از وی آموختند و او در حدود سال ۲۹۰ ه ق در گذشت.

۲- ابو عمر، محمد بن عبد الرحمن، مشهور به قنبل، قنبل قاری مکه بود و ریاست قرائت در حجاز به او منتهی شد. او قرائت را از «القواس» و «البزی» فرا گرفت، جمع کثیری را قرائت آموخت که از آن جمله‌اند: ابن مجاهد و ابن شنبوذ، قنبل مسؤلیت شهربانی مکه را نیز به عهده داشت و سیره او رو به فساد گذاشت و در پایان دچار اختلال حواس شد و در مورد قرآن سخنان بی رویه گفت و مردم از وی دوری جستند و لذا هفت سال قبل از مرگ خود، قرائت را رها کرد و در سال ۲۹۱ در ۹۶

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۱، ص: ۳۷۹

سالگی در گذشت.

۳- ابو ایوب، سلیمان بن یحی الضّبی، او اهل بغداد و از بزرگان قراء و از دانشمندان آنها به شمار می‌آمد و شصت سال در جامع المدینه در بغداد متصدی امر قرائت بود و در سال ۲۹۱ در ۹۰ سالگی در گذشت.

۴- هارون بن موسی، ابن شریک الأخفش، وی اهل فضل بوده و کتب فراوانی در قرائت و عربیت تألیف کرد و جمع کثیر از قبیل جعفر بن ابی داوود، ابو الحسن ابن شنبوذ و بلخی و بعلبکی از وی قرائت آموختند و وی در سال ۲۹۲ در سنّ ۹۲ سالگی در گذشت.

۵- ابو الحسن، ادریس بن عبد الکریم الحدّاد، وی از بغداد بود و قرائت را از خلف آموخت و چون در فن قرائت متبحّر بود عده‌ای از وی قرائت آموختند و در سال ۲۹۳ ه ق در گذشت.

۶- جعفر بن عبد اللّه الأنصاری الاصفهانی، وی در جامع اصفهان امام و قاری بود و در علوم قرآن و تجوید بر دیگران مقدم بود و قرائت را از الدّوری فرا گرفت و محمد بن احمد کسائی از وی قرائت آموخت و در سال ۲۹۴ ه ق در گذشت.

۷- محمد بن عبد الرحیم اصفهانی، وی در زمان خود استاد قرائت بود و قرائت «ورش» را از عامر الجرشی آموخت و نسبت به قرائت نافع شناختی کامل داشت، ابن مجاهد از وی قرائت را فرا گرفت و او برای آموختن قرائت به مصر سفر کرد و هشتاد هزار واحد پولی که داشت برای هشتاد ختم قرآن انفاق کرد و در سال ۲۹۶ ه ق در گذشت.

۸- حسن بن علی بن حمّاد بن مهران، او قاری مردم در قزوین بود، ابن شنبوذ و ابو بکر النقاش و المطوعی، از وی قرائت آموختند در آخر، در اهواز، مقیم شد و در حدود سال ۳۰۰ ه ق در گذشت.

۹- احمد بن فرح بن جبرئیل، ابو جعفر البغدادی، وی قرائت را از الدوری و البزّی فرا گرفت، وی چندی در کوفه اقامت گزید و مردم از وی استفاده کردند،

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۱، ص: ۳۸۰

امین و مورد وثوق بود و در سال ۳۰۳ در سن ۹۰ سالگی در گذشت.

۱۰- عده کثیری در این طبقه از قراء به نام هستند که ذکر همه آنها به طول می‌انجامد از قبیل: جعفر بن محمد بن اسد، ابو الفضل الضریر النّصیبی، متوفای ۳۰۷ و ابو العباس، احمد بن سهل بن فیروزان، الشیخ الأشنانی، متوفای ۳۰۷. و ابو بکر بن عبد اللّه بن مالک المقرئ المصری، معروف به ابن سیف متوفای ۳۰۷. و اسحاق بن احمد، ابو محمد الخزاعی المکی متوفای ۳۰۸ و عباس بن فضل بن

شاذان الرازی متوفای سال ۳۱۰. و موسی بن جریر بن عمران الرّقی، متوفای ۳۱۰ و محمد بن هارون بن نافع التمار متوفای ۳۱۰ و حسن بن حسین بن علی الصوّاف، متوفای ۳۱۰ و محمد بن جریر، ابو جعفر الطبری مفسر و مورخ اهل آمل طبرستان، متوفای ۳۱۰. و حسن بن علی، ابو بکر العلّاف البغدادی، متوفای ۳۱۸ و امثال اینها که بسیارند.

طبقه هشتم:

طبقه هشتم از قراء، کسانی هستند که در اواخر قرن سوم و اوایل قرن چهارم می‌زیستند اینان آخرین کسانی هستند که قرائتی مستقل داشتند و تعداد آنان بسیار است و ما در اینجا به برخی از آنان که مهمتر و معروفترند اشاره می‌کنیم:

۱- الزینبی، محمد بن سلیمان الهاشمی، ابو بکر البغدادی، وی یکی از کسانی است که به قرائتها توجه داشته و در قرائت اهل مکه، امام به شمار می‌آمد. قرائت را از اسحاق الخزاعی و گروهی دیگر فرا گرفت و او نزدیک سال ۳۲۰ ه ق در گذشت.

۲- نفطویه، ابراهیم بن محمد بن عرفهٔ ابو عبد اللّه العتکی الواسطی، طبق گفته ذهبی وی از ازکیاء جهان به شمار می‌آمد و او قرائت را در واسط از محمد بن عمرو فرا گرفت و از شعیب بن ایّوب و ابن الجهم استفاده کرد و عده از قراء معروف از وی استفاده کردند و او در سال ۳۲۳ در گذشت.

۳- ابن مجاهد، احمد بن موسی بن العباس ابو بکر البغدادی العطشی، وی قاری و استاد بود و در بغداد متولد شد و خانواده‌اش در بازار العطش بغداد بسر می‌بردند، لذا وی منسوب بدانجا است. و او تألیفی دارد به نام «السبعهٔ» که درباره قرائتهای هفتگانه

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۳۸۱

بحث کرده و قرائت را در عدد هفت، منحصر کرده است و از آن وقت اعتقاد عمومی بر آن شد که قرائتها به هفت موج منحصر است و حدیث «احرف سبعه» اشاره به این موضوع دارد. و بنا به گفته دکتر صبحی صالح: گناه این شایعه دروغ به گردن ابن مجاهد است و اوّل کسی است که بر سد باب اجتهاد و منع انتخاب قرائت مستقل، کوشیده است و او در سال ۳۲۴ ه ق در گذشت.

۴- الدّاجونی الکبیر محمد بن احمد، وی یکی از کسانی است که به امر قرائت، توجه داشت و برای استفاده از اساتید به مناطق مختلف سفر می‌کرد و به جمع آوری قرائتها می‌پرداخت و در سال ۳۲۴ در گذشت.

۵- موسی بن عبید اللّه بن یحیی بن خاقان امام ابو مزاحم الخاقانی، وی از خاندان وزراء بود و در قرائت کسائی شناخت کاملی داشت و در زمره دانشمندان بود و در سال ۳۲۵ در گذشت.

۶- احمد بن محمد بن اسماعیل معروف به الحمزی، معروفیت او به «الحمزی» از این جهت است که وی نسبت به قرائت حمزهٔ بن حبیب الزیات، شناختی کامل داشت و در بغداد به امر قرائت اشتغال داشت و مردم به علت زهد و استواری وی به او اقبال داشتند. و در سال ۳۲۷ ه ق در گذشت.

۷- ابن شنبوذ، محمد بن احمد، ابو الحسن البغدادی، وی استاد قرائت در عراق بود و برای کسب دانش به مناطق مختلف سفر کرد. وی معاصر ابن مجاهد بود و در قرائت و اصول و فنون آن، اعلم از وی بود و وی بر خلاف ابن مجاهد در انتخاب قرائت، آزادی قائل بود و به قرائت مشهور توجه داشت و گاهی نیز طبق قرائت شاذ که از نظر عامه نامأنوس بود، قرآن را می‌خواند.

و او فی حدّ نفسه مورد وثوق بود و از نظر دیانت، فردی صالح و در فن قرائت متبحّر بود و «ابن مجاهد» را به علت کمی دانش تحقیر می‌کرد و همین باعث حسد ابن مجاهد شد و علیه او نزد وزیر وقت (ابن مقله) سعایت کرد و او به عنوان اعتقاد به قرائتهای شاذ، مورد آزار قرار گرفت و در سال ۳۲۸ ه ق در گذشت.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۳۸۲

۸- ابو بکر ابن الانباری، محمد بن القاسم، وی قاری و نحوی و از مردم بغداد است و درباره او گفته شده که سیصد هزار بیت به

عنوان شواهد قرآن از حفظ بود و آنچه که بیان می‌کرد از حفظ املاء می‌نمود و الدّانی کتاب «الوقف و الأبتداء» را از تألیفات وی بر شمرده. و در سال ۳۲۸ در گذشت.

۹- محمد بن نضر الربعی الامام ابو الحسن ابن الأخرم الدّمشقی، ریاست قرائت در شام به وی منتهی شد، وی جلسه درس بزرگی داشت و عمر طولانی داشت و مردم به او اقبال داشتند و در سال ۳۴۱ ه ق در گذشت.

۱۰- محمد بن احمد، ابو عبد اللّه کسائی، او از مردم اصفهان بود، قرائت را از گروهی، من جمله ابن عساکر و ابن الصباح، آموخت گروهی از جمله: ابن اشته که مقیم مصر بود از وی قرائت آموخت و او در سال ۳۴۷ در اصفهان در گذشت.

۱۱- ابو طاهر عبد الواحد بن عمر، وی بغدادی است و یکی از اعلام قراء به شمار می‌رود و کتاب البیان را تألیف کرد، ریاست در قرائت به وی منتهی شد و او پس از استادش ابن مجاهد طبق تقاضای مردم منصب قرائت را به عهده گرفت و بزرگان از هر سو به طرف او می‌آمدند و در سال ۳۴۹ در گذشت.

۱۲- محمد بن الحسن بن محمد، ابو بکر النقاش، او در اصل از موصل بود ولی در بغداد متولد شد و در آنجا نشو و نما کرد. او قاری و مفسر و یکی از اعلام بود، وی به تشیع شناخته شده بود و از اهل بیت احادیثی را از شیوخ خود با سندهای عالی نقل می‌کرد و از همین جهت وی را در حدیث متهم کردند و او به قرائت ابن کثیر و ابن عامر به علت صحت سندهای آن دو توجه داشت.

و دهها نفر دیگر که در این طبقه در قرائت معروف و مشهور و صاحب نظر بودند که به علت اختصار از ذکر آنها خودداری می‌شود و به کتب مفصله از جمله به التمهید، جلد دوّم، مبحث طبقات قراء، مراجعه نمایید.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۳۸۳

۶- انحصار قرائتها به هفت قرائت «۱»

در مبحث قبل، نمونه‌هایی از توجه مسلمانان در تمام دوره‌ها نسبت به قرائتهای معروف، منسوب به ائمّه بزرگ و حفظ و تدوین و قبول همه آنها نقل شد و گفته شد که مردم هر منطقه‌ای به قاری محلّی و منطقه خود، توجه بیشتری داشتند. و هیچ کس اعم از عامّه و خاصه بر این سیره مستمر، اعتراض نکرده است، همان طوری که در کتب تاریخ ثبت و ضبط است.

بدین ترتیب، اجتهاد و تحقیق و بررسی و انتخاب و اختیار قرائت، مورد توجه همه مسلمانان قرار داشت و در چار چوب شروط خاصّی قرائت را فرا می‌گرفتند و می‌پذیرفتند.

این روش همیشگی در مورد قرائت و آموختن آن تا اوایل قرن چهارم، ادامه داشت تا اینکه نابغه بغداد!!، یعنی ابن مجاهد که در جذب قلوب مردم و نفوذ در بین امراء و مقامات، نبوغی داشت، ظهور کرد، وی کرسی شیخ القرّاء را به طور رسمی به خود اختصاص داد و حکومت، وی را به این مقام، منصوب کرد و عامه مردم به او روی آوردند. او رقیبانی داشت که افضل و اعلم از وی بودند و در علوم قرآنی سابقه‌ای بیشتر داشتند، آنان ابن مجاهد را به علت کمی دانش و کمی روایت از شیوخ و سفر نکردن برای طلب علم و بی‌اطلاعی از فنون قرائت و انواع قرائتهای منقول از ائمه بزرگ، تحقیر می‌کردند «۲».

ابن مجاهد خیلی خشک و غیر قابل انعطاف و سخت، پایبند به تقلید از قرائت پیشینیان بود. و عبد الواحد بن ابی هاشم می‌گوید: کسی از ابن مجاهد پرسید، چرا قرائتی خاص برای خود اختیار نمی‌کنی؟ او در پاسخ گفت: نیاز ما در حفظ (۱) ر. ك: التمهید، محمد هادی معرفت، ج ۲ از ص ۲۱۸ به بعد و آموزش علوم قرآن، ترجمه آن از ابو محمد وکیلی، ج ۲، از ص ۲۶۴ به بعد.

(۲) النشر فی القراآت العشر، ج ۱ ص ۳۶.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۳۸۴

دستاوردهای ائمه پیشین، بیشتر از آن است که قرائتی اختیار کنیم که پس از ما مورد استفاده قرار گیرد «۱».

و ابن مجاهد کسی است که ابن مقله وزیر را بر آن داشت که ابن شنبوذ و ابن مقسم (دو نفر از قراء هم عصر او و اعلم از او) را احضار کند و در محضر جمعی از فقها محاکمه نماید تا مانع اجتهاد و اختیار قرائت شود «۲».

ابن شنبوذ و ابن مقسم، سخت به روش ابن مجاهد و سدّ باب اجتهاد و اختیار قرائت، اعتراض و انکار داشتند و می گفتند همانطوری که پیشینیان می‌توانستند قرائتی را اختیار کنند و این کار برای آنان مباح بود، دیگران نیز که پس از آنان آمده‌اند باید بتوانند به همان نحو عمل کنند «۳».

دکتر صبحی صالح می گوید: بیشترین سهم از گناه این عمل، متوجه امام کبیر، ابو بکر احمد بن موسی بن العباس، معروف به «ابن مجاهد» است که در اتمام قرن سوم هجری و اول قرن چهارم در بغداد به جمع آوری هفت قرائت از هفت تن از ائمه مکه و مدینه و بصره و کوفه و شام، دست زد و اینان به وثوق و امانت و انظباط و ملازمت قرائت معروف شدند، در حالی که این عمل ملاکی واقعی نداشته و صرفا یک تصادف و اتفاق است؛ زیرا در بین ائمه قرّاء بسیاری هستند که از قراء سبعه برترند «۴».

در زمانی که دانشمندانی مانند: ابو عبید قاسم بن سلام و ابو جعفر طبری و ابو حاتم سجستانی، کتبی در فن قرائت می‌نوشتند اصطلاح «قرائتهای هفتگانه» مشهور نبود و آنان در تألیفات خود، قرائتهای بیشتری را تشریح کرده‌اند و این عبارت «قرائتهای هفتگانه» در اوّل قرن چهارم، بوسیله ابن مجاهد که کمتر متکی به روایت بود و در راه (۱) معرفة القراء الکبار، ذهبی، ج ۱، ص ۲۱۷.

(۲) غایة النهایه، ج ۲، ص ۵۲ و ص ۱۲۳ شرح حال ابن شنبوذ و ابن مقسم.

(۳) مباحث فی علوم القرآن، دکتر صبحی صالح، ص ۲۵۱.

(۴) مباحث فی علوم القرآن، ص ۲۴۷ و ۲۴۸.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۳۸۵

کسب دانش، به مناطق مختلف نرفته بود، رواج یافت و در نتیجه، مردم عوام تصوّر کردند که منظور از قرائتهای هفتگانه همان «احرف سبعه» است که در حدیث نبوی آمده است.

از این رو منقّدین از ائمه، سرزنش و ملامت تند خود را متوجه ابن مجاهد کردند که عمل او این توهم را به وجود آورده است، توهمی که عظمت و شئون ائمه دیگر را که برتر و بالاتر از عظمت و شئون قراء سبعه بود، ناچیز بینگارند «۱».

۷- قرّاء سبعه و راویان آنان

چنانکه در مطلب قبل گفته شد، انحصار قرائتها در قرائات سبعه، صرف یک تصادف و اتفاق بود که مبتنی بر تألیف ابن مجاهد است که به هفت قرائتی که به او رسیده بود اکتفا کرده است و آن هم به گفته زرکشی، علت آن این است که ابن مجاهد در راه کسب علم، رنج سفر را به خود هموار نکرده و روایتهای زیادی در اختیار نداشته است «۲» و گر نه نباید قرائتها را در هفت قرائت منحصر نماید.

و چنانکه در ضمن بررسی طبقات قراء ملاحظه کرده‌اید، تا اول قرن چهارم (زمان تدوین کتاب سبعه ابن مجاهد) قرّاء بسیاری در بلاد اسلامی وجود داشتند و بسیاری از آنها اعلم از قراء سبعه بودند، ولی به هر حال در اثر کاری که ابن مجاهد کرده، این هفت تن، در قرائت در بین مسلمین مشهور شدند و بعضیها سه نفر دیگر را نیز بر آنها افزوده‌اند. و شرح حال این ده نفر در ضمن بررسی طبقات قراء (هر چند به طور اختصار) گذشت ولی در اینجا نیز به طور خلاصه به معرفی راویان آنها می‌پردازیم، گر چه هر یک از آنها راویان متعدد داشتند ولی ما به دو نفر از راویانی که از شهرت بیشتری بر خوردار بودند و در کتاب سبعه ابن مجاهد آمده است، اشاره می کنیم (۱) الأبانه، ص ۵- ۸ و المرشد الوجیز، ص ۱۵۱ و التمهید، ج ۲، ص ۲۲۱.

(۲) البرهان فی علوم القرآن، زرکشی، ج ۱، ص ۳۲۷.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۳۸۶

و شما برای آگاهی بیشتر به کتب مفصّله مراجعه کنید «۱».

۱- عبد اللّه بن عامر الیحصبی،

قاری شام، متوفای ۱۱۸، (مختصری از شرح حالش در ضمن شماره ۸ از طبقه سوم قراء گـذشت) و دو راوی او عبارتند از: هشام بن عمّار و ابن ذکوان، این دو راوی، ابن عامر را درک نکرده‌انـد؛ زیرا هشام در سال ۱۵۳ متولـد شد و در سال ۲۴۵ در گذشت و ابن ذکوان نیز در سال ۱۷۳ متولد شده و در سال ۲۲۴ وفات یافته است، از این رو معلوم نیست که به چه مناسبت، ابن مجاهد، این دو را به عنوان راویان ابن عامر ذکر کرده است.

۲- عبد اللّه بن کثیر الدّاری،

قاری مکه، متوفای ۱۲۰ (مختصـری از شرح حال او در ضمن شماره ۱۰ از طبقه سوم قراء گـذشت) دو راوی او عبارتنـد از: البزّی و قنبل، این دو نیز ابن کثیر را درک نکرده‌انـد، زیرا البزّی در سال ۱۷۰ قـدم به عرصه وجود گذارده و در سال ۲۵۰ درگذشت و قنبل نیز در سال ۱۹۵ به دنیا آمده و در سال ۲۹۱ دنیا را بدرود گفت.

۳- عاصم بن ابی النّجود الاسدی،

قـاری کوفه، متوفای ۱۲۸ (مختصـری از شـرح حالش در شماره ۱۲ از طبقه سـوم قرّاء گـذشت) و دو راوی او عبارتنـد از: حفص بن سلیمان، متولـد سال ۹۰ و متوفـای ۱۸۰. و شـعبه ابو بکر بن عیـاش، متولـد سال ۹۵ و متوفـای ۱۹۳. و حفص بـه قرائت عـاصم غبطه می‌برد.

۴- ابو عمرو بن علاء المازنی،

نـام وی «زبّان» و او قـاری بصـره بود و در سال ۱۵۴ درگذشت (مختصـری از شـرح حالش در ضـمن شماره ۳ از طبقه چهـارم قراء گـذشت) و دو راوی او الدّوری حفص بن عمر، متوفای ۲۴۶ و السّوسـی صالح بن زیاد، متوفای ۲۶۱ می‌باشند، البته این دو راوی او را درک نکرده‌اند و به واسطه الیزیدی از او روایت کردند. (۱) ر، ک: البیان، آقای خوئی و التمهید، محمد هادی معرفت، ج ۲، ص ۲۲۶ و سر البیان، بیکلری و قرآن در اسلام، علامه طباطبائی و اتقان، سیوطی، ج ۱، باب بیستم و ...

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۳۸۷

۵- حمزة بن حبیب الزیات،

قاری کوفه، متوفای ۱۵۶ (کمی از شـرح حالش در ضمن شماره ۶ از طبقه چهارم قراء گـذشت) و دو راوی او خلف بن هشام البزّاز متوفای ۲۲۹ و خلّاد بن خالد الشیبانی، متوفای ۲۲۰ هستند و به واسطه ازدی روایت کردند.

۶- نافع بن عبد الرحمن اللیثی،

قاری مدینه، متوفای ۱۶۹ (شـرح حالش در ضمن شماره ۵ از طبقه چهارم قراء گـذشت) و دو راوی عبارتنـد از: قالون ربیب نافع که نام او عیسی بن مینا است و در سال ۲۲۰ درگذشت و ورش عثمان بن سعید، متوفای ۱۹۷ است.

۷- علی بن حمزة الکسائی،

قاری کوفه، متوفای ۱۸۹ (کمی از شـرح حالش در ضمن شماره ۱۰ از طبقه چهارم قراء گـذشت) و دو راوی او عبارتنـد از: لیث بن خالد بغدادی، متوفای ۲۴۰ و الدّوری حفص ابن عمر، متوفای ۲۴۶، الدوری راوی ابو عمر بن علاء المازنی نیز بوده است.

علاوه بر این هفت نفر که مشهورند، سه نفر دیگر نیز در قرائت مشهورند و روّاتی از آنها نیز روایت کرده‌اند لذا این سه نفر را بر آن هفت نفر اضافه کرده‌اند و عدد قراء را به ده رسانده‌اند و آنها عبارتند از:

۱- خلف بن هشام،

راوی حمزه و قاری بغداد، متوفای ۲۲۹ (شرح حالش در ضمن شماره ۳ از طبقه ششم قراء گذشت) و دو راوی او عبارتند از: ابو یعقوب المروزی اسحاق بن ابراهیم، متوفای ۲۸۶- و ابو الحسن ادریس بن عبد الکریم، متوفای ۲۹۲.

۲- یعقوب الحضرمی، ابن اسحاق،

قاری بصره، متوفای ۲۰۵ (شرح حالش در ضمن شماره ۶ از طبقه پنجم قراء گذشت) دویس محمد بن متوکّل اللّؤلؤ، متوفای ۲۳۸ و روح بن عبد المؤمن الهذلی متوفای ۲۳۵ دو راوی او به شمار می‌آیند.

۳- ابو جعفر یزید بن القعقاع المخزومی،

قاری مدینه، متوفای ۱۳۰ (کمی از شرح حالش در ضمن شماره ۱۵ از طبقه سوم قراء گذشت) و راویان او عبارتند از: ابن

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۱، ص: ۳۸۸

وردان عیسی الحذّاء، متوفای ۱۶۰ و ابن جمّاز سلیمان بن مسلم الزهری، متوفای ۱۷۰.

۸- چند نکته:

در پایان درس بررسی طبقات قراء و معرفی قراء مشهور، تذکر چند نکته مهم و مفید است:

۱- نژاد قرّاء

ابو عمرو الدّانی صاحب کتاب «التیسیر» می‌گوید: در بین قراء سبعه، تنها دو تن از مردم عرب هستند که عبارتند از: عبد اللّه بن عامر الیحصبی، قاری دمشق و ابو عمرو بن العلاء المازنی، قاری بصره و بقیه از موالی می‌باشند «۱»؛ یعنی ایرانی هستند.

در رابطه با «ابن عامر» گفته شده که از قبیله «حمیر» است ولی ابن حجر می‌گوید:

وی در زمره کسانی است که نسب او مورد تردید است «۲».

و درباره «ابو عمرو بن علاء» گفته شده که از «مازن تمیم» است، اما قاضی اسد الیزیدی می‌گوید او از فارس است از قریه کازرون که هم اکنون موجود و آباد است «۳».

و چهار نفر از این هفت نفر یقینا ایرانی الأصل و از نژاد آریا هستند و آنها عبارتند از: عاصم بن ابی النجود و نافع که اصفهانی الاصل بود و ابن کثیر و کسائی «۴». و اگر ادعای قاضی اسد الیزیدی که گفته است «ابو عمرو بن علاء» نیز از اهل کازرون فارس است، قهرا پنج نفر از قراء ایرانی می‌باشند. (۱) التیسیر فی القرائات السبع، ص ۶.

(۲) تهذیب التهذیب، ج ۵، ص ۲۷۴، شماره ۴۷۰.

(۳) غایة النهایه فی طبقات القرّاء، ج ۱، ص ۲۸۸.

(۴) خدمات متقابل اسلام و ایران، شهید مطهری، ص ۴۵۳.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۱، ص: ۳۸۹

و طبق نقل دکتر سید محمد باقر حجتی در کتاب پژوهشی در تاریخ قرآن کریم، صفحه ۳۲۸، حمزة بن حبیب بن عماره نیز ایرانی است، بنا بر این، پنج یا شش نفر از قراء سبعه ایرانی هستند و تنها یک نفر یعنی «ابن عامر» عرب است.

۲- مذهب قرّاء

چهار تن از قراء سبعه، شیعه اهل بیت علیه السّلام بودند که مذهب آنان ثابت و مورد قبول ارباب سیره است. این چهار تن که از ثقات به شمار می‌آیند عبارتند از: عاصم بن ابی النّجود، ابو عمرو بن العلاء، حمزة بن حبیب و علی بن حمزة الکسائی، و سه نفر دیگر: عبد اللّه بن عامر الیحصبی از پیروان معاویه است که از فسق و دروغ پرهیزی نداشته است لذا حتی انتسابش به حمیر و ادعای

اخذ قرائت از کسانی که اصولا آنها را ندیده و از کسانی مانند عثمان و معاویه که اصولا قاری نبوده‌اند همه دروغ است و به همین جهات بود که سلیمان بن عبد الملک، مهاجر را مأمور کرد که وی را از امامت جامع دمشق بر کنار کند و خود به جای او نماز بخواند «۱».

و مذهب دو تن دیگر یعنی ابن کثیر مکی و نافع مدنی، پوشیده و نامعلوم است، اما آن دو به فارس نسبت داده شده‌اند «۲» که شاید بتوان همین مستور بودن مذهب آنها را دلیل بر شیعه بودن آنان دانست. زیرا هیچ فلسفه‌ای در مخفی نگه داشتن مذهب اهل سنت وجود نداشت اما شیعیان در محرومیت و احیانا در اذّیت و آزار بسر می‌بردند، لذا بعید نیست که آن دو نیز شیعی مذهب باشند.

۳- صحیحترین قرائت قرّاء

ابو محمد مکی بن ابی طالب می گوید: صحیحترین قرائتها قرائت نافع و عاصم (۱) معرفهٔ القراء الکبار، ج ۱، ص ۶۷.

(۲) التیسیر، ص ۴ و غایهٔ النهایه، ج ۲، ص ۳۳۰.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۳۹۰

و فصیحترین آنها قرائت ابو عمرو و کسائی است «۱».

ابن خلکان نیز گفته است: عاصم در قرائت، مورد توجه همگان و انگشت‌نما بود «۲».

و احمد بن جنید نیز گفته است: مردم کوفه، قرائت عاصم را پذیرفته‌اند و من نیز آن را اختیار کرده‌ام «۳».

خوانساری می گوید: قرائت «عاصم» متداول بین مسلمانان است و از این رو قرائت او همه جا با مرکّب سیاه نوشته می‌شود و قرائتهای دیگر را با رنگهای دیگر می‌نویسند که با قرائت عاصم خلط نشود «۴».

یحیی بن معین نقل کرده است: روایت صحیحی که قرائت عاصم را نقل کرده است روایت حفص است «۵»، لذا قرائتی که در تمام ادوار از عاصم، معروف بود، قرائتی است که به روایت حفص بوده و این مسئله خود در خور بحث است که در نکته بعدی به آن اشاره می کنیم.

۴- قرائت متداول، قرائت عاصم به روایت حفص است

از صدر اول تا عصر ما، قرائت متداول بین مسلمانان، قرائتی است که منطبق با قرائت عاصم، به روایت حفص است و این به دو علت بود:

اوّل آنکه:

حفص و استاد او عاصم، شدیدا به آنچه که با قرائت عامه و روایت صحیح و متواتر بین مسلمانان موافق بود، سخت پایبند و علاقه‌مند بودند و آن قرائتی است که عاصم از شیخ خود ابو عبد الرحمن السلمی و او از امام امیر المؤمنین علیه السّلام اخذ (۱) اتقان، ج ۱، باب بیستم.

(۲) وفیات الاعیان، ج ۳، ص ۹.

(۳) تهذیب التهذیب، ج ۵، ص ۳۹.

(۴) روضات الجنات، ج ۵، ص ۴.

(۵) النشر فی القرائات العشر، ج ۱، ص ۱۵۶.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۳۹۱

کرده است و علی علیه السّلام به هیچ قرائتی جز آنچه با نصّ اصلی وحی که بین مسلمانان متواتر است متمسک نمی‌شد.

این قرائت را عاصم به شاگرد خود حفص آموخته است و از این رو در تمام ادوار، مورد اعتماد مسلمانان قرار گرفته است و این اعتماد عمومی، صرفا برای این جهت بود که با نصّ اصلی و قرائت متداول بین مسلمانان، توافق و تطابق داشته است تا جایی که

گفته شد قرائت حفص، قرائت عامه مسلمانان نیست بلکه قرائت عامه مسلمانان، قرائت حفص است.

ممکن است گفته شود پس چرا این قرائت را به حفص نسبت دادند؟ گفته می‌شود نسبت این قرائت به حفص، به این معنا نیست که این قرائت مبتنی بر اجتهاد حفص است بلکه این یک نسبت رمزی است برای تشخیص این قرائت و قبول قرائت حفص به معنای قبول قرائتی است که حفص اختیار کرده و پذیرفته است؛ زیرا این قرائت از اول بین مسلمانان متواتر بوده است.

دوّم آنکه:

عاصم در بین قراء معروف، به خصوصیات و خصائلی، ممتاز بوده که به او شخصیتی قابل توجه بخشیده است، وی بی‌نهایت ضابطی استوار و در اخذ قرآن از دیگران محتاطتر بوده است و لذا قرائت را از کسی غیر از ابو عبد الرحمن السلمی که از علی علیه السّلام فرا گرفته بود اخذ نمی‌کرد و آن را به زر بن حبیش که قرائت را از ابن مسعود آموخته بود عرضه می‌کرد، لذا در تمام دوره‌های تاریخ، قرائت عاصم، قرائتی بوده که بر همه قرائتها، ترجیح داشته و بین عامه مسلمانان، رواج داشته و همگان بدان توجه داشتند «۱».

به عنوان نمونه به بعضی از کلمات و عمل بعضی از بزرگان فن اشاره می‌کنم تا روشن شود که مسلمانان عمدتا به قرائت عاصم عمل می‌کردند و بقیه قرائات را در جنب آن اشاره می‌کردند: (۱) التمهید، ج ۲، ص ۲۳۲.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۱، ص: ۳۹۲

- قاسم بن احمد خیّاط که از افراد حاذق و مورد وثوق بود و در سال ۲۹۲ درگذشت، در قرائت عاصم امام به شمار می‌آمد و از این جهت اجماع مردم، قرائت او را بر دیگر قرائتها ترجیح می‌دادند «۱».

- در اول قرن چهارم، در جلسه درس ابن مجاهد قاری بغداد، پانزده تن متخصّص قرائت عاصم، وجود داشته و ابن مجاهد تنها این قرائت را برای آنان تشریح می‌کرد «۲».

- نفطویه ابراهیم ابن محمد، متوفای ۳۲۳ که پنجاه سال آموزش قرائت قرآن را به عهده داشت، هر وقت که درس خود را آغاز می‌کرد، قرآن را به قرائت عاصم می‌خواند و آن وقت به قرائتهای دیگر اشاره می‌کرد «۳».

- امام احمد حنبل نیز قرائت عاصم را بر دیگر قرائتها ترجیح می‌داد؛ زیرا مردم کوفه که اهل علم و فضل بودند، قرائت عاصم را پذیرفته بودند «۴».

- تمام ائمه قرائت کوشش کردند که اسناد قرائت خود را به روایت حفص و قرائت عاصم متصل کنند، امام شمس الدین ذهبی می‌گوید: بالاترین چیزی که برای ما رخ داده، وجود قرآن کریم از طریق عاصم است و عاصم از ابو عبد الرحمن السلمی و او از علی علیه السّلام و از زر بن حبیش و او از ابن مسعود گرفته است و آنها از نفس پیامبر و پیامبر از جبرئیل و به واسطه او از خدا گرفته است «۵».

- علامه بزرگوار جمال الدین حسن بن یوسف حلی متوفای ۷۲۶ ه‍ ق در کتاب قیّم خود «منتهی»، قرائت عاصم را بر دیگر قرائتها ترجیح داده و فرموده: (۱) الطبقات، ابن الجزری، ج ۲، ص ۱۱.

(۲) معرفة القراء الکبار، ذهبی، ج ۱، ص ۲۱۷.

(۳) لسان المیزان، ابن حجر، ج ۱، ص ۱۰۹.

(۴) تهذیب التهذیب، ابن حجر، ج ۵، ص ۳۹.

(۵) معرفة القراء الکبار، ج ۱، ص ۷۷.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۱، ص: ۳۹۳

«محبوبترین قرائتها نزد من قرائت عاصم است «۱»».

- ابن شهر اشوب، متوفای ۵۸۸ ه‍ ق در کتاب «مناقب آل ابو طالب» فرموده است:

عاصم قرائت را از ابو عبد الرحمن السلمی فرا گرفته که او هم قرآن را نزد امام علی علیه السّلام قرائت کرده است و از اینجاست که گفته‌اند: «افصح القراات قرائهٔ عاصم؛ یعنی:

شیواترین قرائتها قرائت عاصم است»؛ زیرا او قرائت اصلی را آورده است «۲».

- عالم بزرگوار تقی الدین ابو الصلاح حلبی، متوفای ۴۴۷ ه ق، کتابی در ادله قرائت عاصم و درستی آن نوشته و فرمود: قرائت عاصم قرائت قریش است «۳».

- ذهبی در تاریخ اسلام، متذکر شده است که عماد الدین علی قاری استر آبادی کتابی در قرائت عاصم دارد که برای دختر شاه طهماسب صفوی نوشته است «۴».

به هر حال، کتب فراوانی در موضوع امتیاز و برتری قرائت عاصم نوشته شده است و همین دلیل است که قرائت عاصم، رایجترین قرائتها بین مسلمانان بوده است. و ما را همین چند نمونه کافی است.

۵- نقش شیعه در ترویج قرآن کریم

البته معلوم است که در این نوع مباحث علمی، نباید بحث جنبه فرقه‌ای به خود بگیرد ولی چکنیم که تهمتهای ناروا نسبت به شیعه از ناحیه بعضی از افراد مغرض و کینه توز که آزادی اندیشه را رها کرده و به تقلید پیشینیان می‌پردازند و می‌خواهند همیشه بین مسلمین تفرقه باشد، ما را وادار کرده که از شیعه مظلوم که تنها جرمش تمسک به ولایت اهل بیت در راه اجابت قرآن کریم «۵» و رسول گرامی اسلام «۶» است، (۱) منتهی المطلب، علامه حلی، ج ۱، ص ۲۷۳ الفرع السادس.

(۲) مناقب، ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۴۳.

(۳) مقدمه کتاب کافی لابی الصلاح الحلبی، ص ۱۸۰.

(۴) الذریعهٔ الی تصانیف الشیعهٔ، ج ۱۷، ص ۵۵.

(۵) آیه: قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبى (سوره شوری، آیه ۳۳).

(۶) حدیث ثقلین، سفینه، منزلت، غدیر و ...

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۳۹۴

دفاع کنیم و مختصری در این رابطه سخن بگوییم گرچه آزاد مردان حتی از غیر مسلمانان می‌دانند چنین اتهاماتی به شیعه نمی‌چسبد.

اینان به دروغ و افترا، به شیعه نسبت می‌دهند که «شیعه» مصحفی خاص به خود دارد به نام «المصحف الشّیعی»!! «۱» در حالی که شیعه خود در طول تاریخ، چنین موضوعی را نشنیده است. گروهی از محققان متأخر، در برابر این ادعا شدیدا اعتراض کرده‌اند «۲» که مهمترین آنان «گلدزیهر» است که علاقه خاص شیعه را به نصّ رسمی قرآن که در دست مسلمانان است تشریح و تأیید می‌کند «۳».

ما در اینجا به منظور توضیح بیشتر درباره علاقه شیعه به نصّ قرآن کنونی، ناگزیر از بیان مطالب ذیل هستیم:

وقتی تاریخ قرآن کریم و دوره‌هایی را که نسلا بعد نسل بر قرآن گذشت بررسی می‌کنیم، می‌یابیم که نصّ کنونی قرآن با وضع موجود، اساسا مولود کوششهای شیعه است و اینان بودند که در حفظ و ضبط آن تلاش کردند و در تنظیم آن به نحو احسن و شکل گذاری و زیبائی آن از هیچ اقدامی خودداری نکردند. و در حقیقت اگر قرآنی وجود داشته باشد که بتوان آن را مصحف شیعی نامید همین قرآن موجود است که باید آن را با توجه به نقش ائمه شیعه و قرّاء و حفّاظ و هنرمندان شیعه در طول تاریخ نسبت به مصحف، آن را به شیعه منسوب کرد.

علی علیه السّلام اولین کسی است که فکر جمع آوری قرآن را پس از درگذشت پیامبر اظهار کرد، گرچه قرآنی را که وی جمع

کرده بود، طبقه حاکم نپذیرفته و رد کردند، (۱) ر. ک: القرآن و علومه فی مصر، ص ۸۱، تألیف دکتر عبد اللّه خورشید که این نسبت را تشریح کرده و با دلایل تاریخی روشن، آن را رد کرده است.

(۲) ر، ک: تاریخ آداب العرب، ج ۲، ص ۱۵ و مقدمه حیات محمد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم ص ۳۵ از مویر و تاریخ المساجد الأثریه، ص ۹۲ از حسن عبد الوهاب و حاشیه فضائل القرآن، ابن کثیر به قلم رشید رضا، ص ۴۸ شماره ۲ و ۳.

(۳) مذاهب التفسیر، گلدزیهر، ص ۹۳.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۳۹۵

ولی فکر جمع آوری قرآن در همان وقت، اثر خود را در جامعه بجا گذاشته و نسبت به جمع آوری آن اختلافی به وجود نیامد.

مصحفهای مهمّی که در آن زمان و قبل از توحید مصاحف (به وسیله عثمان) تهیه شد و قرآنها جمع آوری شد، عبارتند از مصحفهای: عبد اللّه بن مسعود، ابی بن کعب، ابو الدرداء و مقداد بن اسود که به ولای خاص، نسبت به خاندان پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم شناخته شده‌اند.

و دیگر مصحفها از اعتبار این مصاحف بر خوردار نبودند و مصحف ابو بکر نیز بین دو جلد منظّم نشده بود.

اول کسی که توحید مصحفها را در عهد عثمان مطرح کرد، «حذیفهٔ بن یمان» بود که شیعه بود. و ابیّ بن کعب که تصدّی املاء قرآن را برای کمیته استنساخ مصحفهای یگانه، به عهده داشت و در اشکالات خود، نسبت به ضبط کلمات به او مراجعه می‌کردند، او نیز شیعه مذهب بود.

شکل گذاری مصحف و نقطه گذاری آن به دست ابو الأسود دؤلی و دو شاگرد او نصر بن عاصم و یحیی بن یعمر انجام گرفت. و اوّل کسی که در تحسین کتابت قرآن و تجوید خط آن، اقدام کرد «خالد بن ابی الهیاج» از اصحاب علی علیه السّلام بود، ضبط حرکات به شکل کنونی، کار استاد بزرگ «خلیل بن احمد فرا هیدی» است و او اول کسی است که «همزه و تشدید و روم و اشمام» را وضع کرد که در کتب تاریخ مربوطه ضبط است.

شیعه بود که اصول قرائت را مورد تحقیق و بررسی قرار داد و قواعد آن را بیان کرد و با نهایت امانت و اخلاص، ابتکاراتی در فنون قرائت و تغییراتی در آن به کار برد.

اگر نگوییم شش تن، دست کم چهار تن از قراء سبعه، شیعه بودند، علاوه بر آنکه گروهی از ائمه قرّاء بزرگ، از شیعیان به شمار می‌آیند که از آن جمله‌اند: ابن مسعود، ابی بن کعب، ابو الدّرداء، مقداد، ابن عباس، ابو الأسود، ابن السائب، ابی النّجود، حمران بن اعین، ابان بن تغلب، اعمش، ابو عمرو بن العلاء، حمزه کسائی، ابن

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۳۹۶

عیاش، حفص بن سلیمان و امثال اینان که همگی از ائمه بزرگند و در مناطق و دوره‌های مختلف، در رأس امر قرائت قرار داشتند که مختصری از شرح حالشان در ضمن بررسی طبقات قراء گذشت.

اما قرائت کنونی که قرائت «حفص» است، یک قرائت شیعی خالص است که آن را حفص از استادش عاصم و او از استادش ابو عبد الرحمن السلمی و او هم از امیر المؤمنین علیه السّلام گرفته بود «۱» (حفص و استادش و استاد استادش همگی شیعی مذهبند) و طبق نقل شیخ طوسی و ابن ندیم، حفص از اصحاب امام صادق علیه السّلام بود «۲».

آیا هیچ انسان منصفی که در قلب او مرض نباشد به چنین قومی که این همه برای حفظ و صیانت و ترویج این قرآن رایج بین مسلمین، کوشش کرده‌اند افترا می‌بندد و می‌گوید که آنان از قرآن مسلمانان اعراض دارند و برای خود قرآنی خاص به خود دارند؟ چکنیم که فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ ما تَشابَهَ مِنْهُ ابْتِغاءَ الْفِتْنَةِ ... «۳». (۱) التمهید فی علوم القرآن، محمد هادی معرفت، ج ۲، ص ۲۳۸.

(۲) تاریخ قرآن کریم، دکتر سید محمد باقر حجتی، ص ۳۲۵.

(۳) سوره آل عمران، آیه ۷.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۱، ص: ۳۹۷

سؤالات:

۱- قرائت را تعریف کرده و تاریخچه قرائت را بیان کنید.

۲- علم قرائت، از چه زمانی پدید آمده و تدوین شد و اوّلین مؤلف در علم قرائت چه کسی است؟

۳- چند نفر از قراء معروف طبقه اول را نام ببرید.

۴- طبقه دوم و سوم قراء چه کسانی بودند و از هر طبقه چند نفر را نام ببرید.

۵- در طبقه چهارم چند نفر از قراء سبعه وجود دارند، نام ببرید.

۶- از طبقه پنجم و ششم قراء چه می‌دانید؟ و از هر طبقه چند نفر را نام ببرید.

۷- برخی از قراء طبقه هفتم و هشتم را نام ببرید.

۸- انحصار قرائت در قرائتهای هفتگانه از چه زمانی و به وسیله چه کسی انجام گرفته است؟

۹- عبد اللّه بن عامر و عبد اللّه بن کثیر قاری کجا و چه عصری بوده‌اند و راویان آنها چه کسانی هستند؟

۱۰- عاصم و ابو عمرو قاری کجا بوده و در چه زمانی می‌زیستند و دو راوی آنها چه کسانی هستند؟

۱۱- نافع، کسائی و حمزه، قاری کجا بوده و در چه زمانی می‌زیستند و دو راوی آنها را نام ببرید.

۱۲- سه قاری معروف دیگر را با دو راوی آنها نام ببرید و بگویید آنها در چه مراکزی قاری بودند.

۱۳- قراء معروف سبعه از چه نژادی هستند؟

۱۴- قراء معروف سبعه، چه مذهبی از مذاهب اسلامی را دارا بودند، تشیع یا تسنّن؟

۱۵- به چه دلیل قرائت عاصم، بین مسلمانان رواج یافت؟ توضیح دهید.

۱۶- چگونگی نقش شیعه را در ترویج قرآن کریم بیان کنید.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۱، ص: ۳۹۹

درس سیزدهم اختلاف قرائات و مباحث مربوط به آن

اشاره

در قرائت قرآن کریم بین قرّاء، اختلاف بود و هر یک از قرّاء به سبک و روش خاصّ به خود قرآن را قرائت می‌کرد و مسلمین هر منطقه‌ای نیز تابع همان کسی بود که تصدی منصب قرائت را داشت، لذا وجود اختلاف در قرائت بین قرّاء امری مسلم است. مباحثی چند در رابطه با اختلاف قرائات قابل طرح و بررسی است که عبارتند از:

۱- اختلاف قرائات.

۲- انواع اختلاف قرائات.

۳- معیار صحت قرائت و تشخیص آن از قرائت شاذ از نظر اهل سنت.

۴- حدیث «سبعهٔ احرف» و قرائات هفتگانه.

۵- انواع قرائات به حسب تواتر و مشهور و ...

۱- اختلاف قرائات

البته معلوم است که قرآن کریم به یک طریقه از جانب پروردگار بر خاتم انبیاء محمد مصطفی صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نازل گردیده و در زمان آن حضرت، هیچگونه اختلافی در کیفیت تلاوت قرآن وجود نداشت، لکن پس از رحلت آن بزرگوار، روایات صحابه از آن حضرت درباره بعضی از حروف و کلمات و کیفیّت ادای آنها به طرق گوناگون نقل شده و از جانب سلسله راویان آنان نیز نقل و امتداد یافته است.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۱، ص: ۴۰۰

بنا بر این، ریشه اختلاف قرائات تا به زمان صحابه می‌رسد؛ زیرا گروهی از اصحاب پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم پس از رحلت آن بزرگوار، به جمع آوری قرآن در مصحفهایی اقدام نمودند که از آن جمله‌اند: عبد اللّه بن مسعود، ابی بن کعب، معاذ بن جبل و مقداد بن اسود، اینان در مواردی، درباره ضبط نصّی از قرآن و یا چگونگی قرائت آن، با یکدیگر اختلاف داشتند و از آنجا مصحفهای صحابه با یکدیگر اختلاف پیدا کرده‌اند و مردم هر منطقه از مناطق جهان اسلام، قرآن را بر حسب مصحف آن صحابی که نزد آنان بسر می‌برد، قرائت می کردند.

به عبارت دیگر: مردم کوفه، قرائت ابن مسعود و اهل بصره، قرائت ابو موسی اشعری و مردم شام، قرائت ابی بن کعب را پذیرفته بودند و دیگر مناطق نیز به همین نحو از قرائت یکی از صحابه تبعیت می کردند.

تا زمان عثمان، وضع به همین منوال ادامه داشت تا اینکه دامنه این اختلاف رو به گسترش نهاده و تنی چند از آگاهان امّت، مانند حذیفة بن یمان، اظهار نگرانی کردند و از عثمان خواستند که قبل از آنکه کتاب خدا، در معرض اختلاف قرار گیرد و به چند گونه تبدیل شود، مصحفها را یکی کند، عثمان نیز گروهی را مأمور کرد تا نسخه‌هایی هماهنگ از این مصحف تهیه کنند و آنها را به مراکز اسلامی بفرستند و مسلمانان را تنها به خواندن این مصحف و محو مصحفها و قرائتهای دیگر تشویق نمایند «۱».

البته معلوم است که عوامل بسیاری در ایجاد این اختلاف دخیل بوده است، لذا حتی پس از توحید مصاحف نیز این اختلاف کاملا بر طرف نشده است و به همین جهت، در زمانهای بعدی قرائات به هفت یا ده و یا چهارده منحصر گشته و به مردم گفته شد که بر طبق یکی از این قرائات بویژه قرائات هفتگانه قرائت کنند و ما در آینده در درس چهاردهم به تفصیل در پیرامون علل و عوامل اختلاف در قرائات بررسی به عمل خواهیم آورد. (۱) التمهید، ج ۲، ص ۴.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۱، ص: ۴۰۱

۲- انواع اختلاف قرائات «۱»

انواع اختلاف قرائتها، بیش از حدّ شمارش است، از جمله آنهاست: اختلاف در حرکات از نظر اعراب و بناء، تقدیم و تأخیر، زیادت و نقصان، مد و قصر، تخفیف و تشدید، ترقیق و تفخیم، اخفاء و اظهار، فک و ادغام، اماله و روم و اشمام به انواع مختلف و جز اینها که کتب قرائت به تفصیل به ذکر آنها پرداخته است و بین ائمّه قراء پیشین و متأخّر نسبت به آنها اختلاف وجود دارد.

برخی از مؤلفان کوشش کرده‌اند که این اختلافات را در هفت نوع، معنا کنند که نمونه‌ای از این کوششها که اطلاع از آنها بی‌فایده نیست، ذیلا ذکر می‌شود:

ابن قتیبه می گوید «۲» انواع وجوه اختلافی در قرائتها را بررسی کردم و آنها را به هفت نوع یافتم:

اوّل:

اختلاف در اعراب کلمه و یا در حرکت بنای آن، به طوری که کلمه از صورت اصلی و ثبت شده در کتاب خارج نشده، و نیز معنای آن تغییر نکند مانند:

«هؤُلاءِ بَناتِي هُنَّ أَطْهَرُ لَكُمْ» «۳» كه برخی كلمه «اطهر» را مرفوع و برخی منصوب خوانده‌اند.
و آیه ۱۷ سوره سباء: وَ هَلْ نُجازِي إِلَّا الْكَفُورَ كه برخی آن را «و هل یجازی» به صیغه غایب و مبنی للمفعول خوانده‌اند.
و آیه ۳۷ از سوره نساء: «وَ يَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ» را حمزه و كسائی «البخل» به فتح «باء» و «خاء» و دیگران، آن را به ضمّ باء و سكون خاء خوانده‌اند.
و یا در آیه ۲۸۰ سوره بقره: «فَنَظِرَةٌ إِلى مَيْسَرَةٍ» نافع، «میسرهٔ» را به ضمّ «سین» و دیگران آن را به فتح سین قرائت كرده‌اند. (۱) التمهید، ج ۲، ص ۹۸.
(۲) ر. ك: تأویل مشكل القرآن، ص ۳۶- ۳۸.
(۳) سوره هود، آیه ۷۸.
درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۴۰۲
دوم:
اختلاف در اعراب و حركات بنای كلمه به نحوی كه صورت آن را تغییر ندهد ولی معنای آن را تغییر دهد مانند: آیه ۹ سوره سباء: «رَبَّنا باعِدْ بَيْنَ أَسْفارِنا» كه یعقوب كلمه «باعد» را به صیغه فعل ماضی «باعد» و دیگران آن را به صیغه فعل امر «باعد» خوانده‌اند.
و نیز آیه ۱۵ سوره نور: «إِذْ تَلَقَّوْنَهُ بِأَلْسِنَتِكُمْ» كه بعضی از قراء آن را «تلقونه» به تخفیف «قاف» و دیگران به تشدید «قاف» خوانده‌اند. و همچنین آیه ۴۵ از سوره یوسف: «وَ ادَّكَرَ بَعْدَ أُمَّةٍ» كه «امهٔ» با همزه و میم مفتوح و حرف سوم آن به صورت «ها» خوانده شده است و این قرائت منسوب به ابن عباس است.
سوم:
اختلاف در حروف كلمه به نحوی كه معنا را تغییر می‌دهد ولی در شكل كلمه تغییری حاصل نمی‌شود؛ مانند آیه ۲۵۹ سوره بقره كه دارد: «وَ انْظُرْ إِلَى الْعِظامِ كَيْفَ نُنْشِزُها» این قرائت بر اساس قرائت عاصم و ابن عامر و حمزه و كسائی است ولی دیگران آن را «ننشرها» با «راء» خوانده‌اند.
و مانند آیه ۲۳ سوره سباء: «حَتَّى إِذا فُزِّعَ عَنْ قُلُوبِهِمْ» كه حسن آن را «حتّی اذا فرّغ عن قلوبهم» خوانده است.
و همچنین در آیه ۵۷ انعام: «يَقُصُّ الْحَقَّ» كه قرائت نافع و ابن كثیر و عاصم است را دیگران «یقضی الحق» خوانده‌اند.
چهارم:
اختلاف در شكل كلمه به نحوی كه شكل و صورت كلمه در كتاب تغییر می‌كند ولی در معنا تغییری حاصل نمی‌شود؛ مانند آیه ۲۹ سوره یس: «إِنْ كانَتْ إِلَّا صَيْحَةً واحِدَةً» كه ابن مسعود آن را: «ان كانت الّا زقیهٔ واحدهٔ» خوانده است.
و نیز در آیه ۵ سوره قارعه: «كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ» كه ابن مسعود آن را: «كالصّوف المنفوش» قرائت كرده است.
پنجم:
اختلاف در كلمه به نحوی كه شكل و معنای آن را تغییر می‌دهد مانند: آیه ۲۹ سوره واقعه «وَ طَلْحٍ مَنْضُودٍ» كه به «طلع منضود» خوانده شده است.
ششم:
اختلاف در تقدیم و تأخیر است؛ مانند آیه ۱۹ سوره ق «وَ جاءَتْ سَكْرَةُ
درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۴۰۳
الْمَوْتِ بِالْحَقِّ» كه به: «و جائت سكرهٔ الحقّ بالموت» نیز خوانده شده است.
هفتم:

اختلاف در زیادت و نقصان است؛ مانند: آیه ۳۵ یس: «وَ ما عَمِلَتْهُ أَیْدِیهِمْ» که به: «و ما عملت ایدیهم» نیز قرائت شده است.
و نیز آیه ۲۴ سوره حدید: «فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِیُّ الْحَمِیدُ» که به: «انّ اللّه الغنیّ الحمید» خوانده شده است.
و در آیه ۲۳ سوره ص: «إِنَّ هذا أَخِی لَهُ تِسْعٌ وَ تِسْعُونَ نَعْجَةً» بر اساس قرائت حسن و ابن مسعود، کلمه «انثی» در دنباله آن اضافه شده است.
و در آیه ۱۵ سوره طه: «إِنَّ السَّاعَةَ آتِیَةٌ أَکادُ أُخْفِیها» طبق بعضی از قرائات با اضافه:
«من نفسی فکیف اظهرکم علیها» خوانده شده است.
امام بدر الدین زرکشی تمام این مباحث را بدون ذکر مأخذ اصلی آن در کتاب خود به نام «البرهان» آورده «۱» و قرطبی آن را از قاضی ابن طیّب در تفسیر خود نقل کرده «۲» و ابن جزری نیز در کتاب «النشر» خود آورده است «۳».
ابن جزری می‌گوید: اگر ابن قتیبه، موارد زیر را نیز در زمره آیات مورد اختلاف ذکر می‌کرد، تحقیق خود را به حدّ کمال رسانده بود و آن موارد این است: «وَ ما هُوَ عَلَی الْغَیْبِ بِضَنِینٍ» (تکویر/ ۲۴) که به صورت «... بظنین» نیز خوانده شده است.
و نیز آیه ۲۱ سوره غافر: «أَشَدَّ مِنْهُمْ» که آن را «اشدّ منکم» نیز خوانده‌اند، اما وی این موارد را فراموش کرده است؛ چنانکه او و دیگران نیز که در این زمینه بحث کرده‌اند، بیشتر اصول قرائتها را مانند: ادغام، اظهار، اخفاء، اماله، اشمام، تفخیم، مدّ، قصر، و برخی از احکام همزه را که در زمره اختلاف قرائتها و مورد اختلاف ائمه قرّاء می‌باشد، نادیده گرفته‌اند «۴». (۱) البرهان، ج ۱، ص ۴۱۰.
(۲) تفسیر قرطبی، ج ۱، ص ۴۵.
(۳) النشر فی القرائات العشر، ج ۱، ص ۲۷.
(۴) النشر فی القرائات العشر، ج ۱، ص ۲۸.
درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۱، ص: ۴۰۴
در این زمینه غیر از ابن قتیبه دیگران نیز در صدد دسته بندی اختلافات قرائات به هفت نوع اقدام کرده‌اند و در کتب مفصّله این دسته بندیها موجود است «۱»، از جمله آنها: ابن جزری در کتاب «النشر» جلد اوّل خود مجموعه اختلافات قراء را به هفت نوع بر گردانده است. و دیگری، امام ابو الفضل رازی است که ایشان نیز به نحوی تلاش کرده که انواع قرائتها را به هفت نوع منحصر کند.
البته هر یک از این بزرگان به گونه‌ای آن را دسته بندی کرده‌اند که شیوه کاری آنها با هم تفاوت دارد ولی نقل همه آنها را در این نوع نوشتار که اساسش بر اختصار است، لازم نمی‌بینم و اهل تحقیق را به منابع اصلی آنها ارجاع می‌دهم.
لازم به ذکر است که اختلاف اساسی قراء به همین هفت نوع که با شیوه‌های مختلف نقل شده است بر می‌گردد و بقیه اختلافات از قبیل: اظهار، ادغام، روم، اشمام، تفخیم، ترقیق، مد و قصر، اماله، فتح و تحقیق، تسهیل، ابدال، و نقل در زمره اختلافاتی نیست که موجب تغییر در لفظ و یا معنا گردد و این صفات متنوع در تلفظ و ادای کلمه باعث نمی‌شود که کلمه‌ای بیش از یک وجه خوانده شود «۲».

۳- معیار صحت قرائت و تشخیص آن از قرائت شاذ از نظر اهل سنت «۳»

بر اهل فن پوشیده نیست که قرائتها به دو قسم صحیح و شاذ تقسیم شده و تبعیت از قرائت شاذ تجویز نشده است و گفته شد که باید قرائت با قرائت صحیح منطبق باشد و قرائت شاذ در نماز و امور دیگر کافی نیست.
اینک سؤال این است که چه معیاری برای تشخیص قرائت صحیح از قرائت شاذّ وجود دارد که ما قرائت صحیح را از قرائت شاذ بشناسیم؟ (۱) برای آگاهی کامل به این بحث و منابع متعدد آن به کتاب: التمهید، ج ۲، مراجعه کنید.
(۲) النشر، ابن الجزری، ج ۱، ص ۲۶ و ۲۷.

(۳) در رابطه با این بحث به التمهید، ج ۲، ص ۱۱۱ به بعد و تلخیص التمهید، ج ۱، ص ۳۴۱ به بعد مراجعه کنید.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۴۰۵

در پاسخ به این پرسش، ائمه و پیشوایان فنّ قرائت، برای قرائت صحیح و مورد قبول سه شرط قائل شدند و گفته‌اند هر قرائتی که واجد این سه شرط باشد صحیح است و لو از قراء سبعه نباشد و اگر فاقد هر یک از این سه شرط باشد جزء قرائت شاذ محسوب شده و به کار بردن آن در نماز و موارد دیگر جایز نیست، گرچه آن قرائت از قراء سبعه باشد.

و آن سه شرط عبارتند از: ۱- صحت سند. ۲- انطباق و موافقت با رسم الخطّ مصحف. ۳- موافقت و عدم مخالفت با قواعد و ضوابط زبان عرب.

در اینجا به برخی از کلمات امامان و پیشوایان فن قرائت که این سه شرط را به عنوان معیار صحت قرائت تعیین کرده‌اند اشاره می کنیم:

- مکّی بن ابی طالب قیروانی می گوید: «اگر قرائتی دارای سه شرط (یعنی تطبیق با قواعد زبان و توافق با مصحف و اجماع عامّه) بود، قرائتی صحیح به شمار می‌آید، منظور از عامه در اینجا اهل مدینه و اهل کوفه‌اند و چه بسا که از عامه، مردم مکه و مدینه اراده شود و یا به عقیده بعضی، منظور اتفاق نافع و عاصم است که قرائتهای این دو، فصیحترین قرائتها در زبان عرب و صحیحترین آنها از نظر سند است و قرائتهای ابو عمرو و کسائی، بخصوص از جنبه، فصاحت، پس از قرائت نافع و عاصم و در مرتبه دوم قرار دارد» «۱».

- ابو شامه گفته است: هر قرائتی که با رسم الخط مصحف، موافق باشد و طیّ سندی صحیح، نقل شده باشد و با لغت فصیح عربی، منطبق باشد، قرائتی صحیح و معتبر به شمار می‌آید و اگر در یکی از این ارکان ثلاثه خللی وارد آمد، چنین قرائتی، شاذ و ضعیف خواهد بود.

شیخ و استاد قرائت، مکی بن ابی طالب قیروانی در کتاب «الأبانه» خود، به این موضوع تصریح کرده است. و همچنین شیخ ما ابو الحسن در کتاب خود به نام «جمال (۱) البرهان، زرکشی، ج ۱، نوع ۲۲، ص ۴۰۸.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۴۰۶

القرّاء» همین نظر را مورد تأیید قرار داده، وی معتقد است که تواتر در نقل، لزومی ندارد بلکه اخبار آحاد صحیح یا استفاضه کافی است «۱».

- ابو الخیر محمد بن محمد بن الجزری در این رابطه می گوید: «هر قرائتی که با یکی از وجوه عربیت و یا یکی از مصحفهای عثمانی (و لو به احتمال) موافق بوده و سند آن نیز صحیح باشد، قرائتی صحیح به شمار می‌آید و ردّ آن جایز نیست، بلکه یکی از احرف سبعه‌ای است که قرآن بدان نازل شده است و اعم از آنکه از ائمه سبعه و یا عشره باشد و یا مورد قبول دیگر ائمه واقع شده باشد، بر مردم قبول آن واجب است. و هر گاه یکی از ارکان ثلاثهٔ مختل باشد قرائتی ضعیف و یا شاذ و باطل شمرده می‌شود و فرقی هم نیست بین اینکه آن قرائت از ائمه سبعه باشد یا از کسانی برتر و بزرگتر از آنان».

وی سپس اضافه می کند که تمام علمای محقق، اعم از پیشینیان و متأخران، بر همین عقیده‌اند، امام ابو عمرو عثمان بن سعید الدّانی و امام ابو محمد مکی بن ابی طالب و امام ابو العباس احمد بن عمّار المهدوی و ابو القاسم عبد الرحمن بن اسماعیل معروف به ابو شامه، همه در تحقیقات خود بر این عقیده تصریح کرده‌اند و این، مذهب و روش همه پیشینیان بوده و از هیچیک از آنان عقیده‌ای بر خلاف این عقیده شنیده نشده است «۲».

به هر حال، طبق عقیده پیشوایان فن قرائت، اگر این شرایط سه گانه که از آن به «ارکان ثلاثه» تعبیر شده است در هر قرائتی موجود باشد، صحیح و مورد قبول است و اگر قرائتی فاقد یکی از این شرایط باشد شاذ و مردود به حساب می‌آید.

در عین اینکه همه پیشوایان فن قرائت چنین گفته‌اند، برخی از مؤلفین غیر متخصّص در این فن به جای صحت سند، تواتر سند را

شرط اعتبار قرائت (۱) المرشد الوجیز، صفحات ۱۷۱ و ۱۷۲ و ۱۷۸ تألیف ابو القاسم عبد الرحمن ابن اسماعیل، معروف به ابو شامه.

(۲) النشر فی القرائات العشر، ج ۱، ص ۹.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۴۰۷

دانسته‌اند، شیخ ابو القاسم النویری در این زمینه گفته است: عدم لزوم تواتر در صحت قرائت، نظر جدیدی است که با اجماع فقها و محدثان مخالف است.

ولی امام شهاب الدّین القسطلانی، در جواب وی گفت: اگر درباره قرائتی، تواتر وجود داشته باشد به دو رکن دیگر (توافق با رسم الخط و قواعد زبان عرب) نیازی نیست؛ زیرا اگر به تواتر ثابت شد که جمله‌ای، از قرآن است، اعم از اینکه با رسم الخطّ مصحف موافق باشد یا نباشد، به طور قطع قرآن به شمار می‌آید «۱».

و همچنین استاد محمد سالم محیسن (مدرّس معهد قرائات در دانشگاه الأزهر) تواتر را به جای صحت سند، شرط قبول قرائت می‌داند «۲»، در حالی که این عقیده با عقیده پیشینیان و محققان این فن مخالف است و باید گفت: کسانی که تواتر را شرط صحت قرائت قرار دانسته‌اند به اصول فن قرائت آگاهی ندارند؛ زیرا لزوم این شرط در مورد تمام حروف مورد اختلاف، بسیاری از قرائتهای مورد قبول (اعم از قرائتهای قراء سبعه و یا غیر آنان) را از اعتبار ساقط می‌کند، چنانکه قسطلانی به این موضوع تصریح کرده است «۳».

تحقیق پیرامون شرایط سه گانه

چنانکه ملاحظه کرده‌اید، سه شرط را ائمه فن قرائت معیار صحت قرائت قرار دادند، اینک باید ببینیم مقصود از این سه شرط چیست؟ مثلا مقصود از موافقت با قواعد زبان عرب چیست؟ و یا منطبق بودن با رسم الخطّ مصحف به چه معناست؟

زیرا مصاحف متعددی وجود داشت و یا خود اعراب در قواعد زبان عرب اختلاف دارند، باید دید در این شرایط با کدام قاعده و یا کدام مصحف باید منطبق باشد؟

در این رابطه، ابن الجزری توضیحاتی داده است که اشاره به آن در اینجا هر چند به (۱) لطائف الاشارات لفنون القرائات، قسطلانی، ج ۱، ص ۶۹.

(۲) المهذّب فی القرائات العشر، محمد سالم محیسن، ج ۱، ص ۲۷.

(۳) لطائف الاشارات لفنون القرائات قسطلانی، ج ۱، ص ۷۰.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۴۰۸

نحو اختصار، مفید و لازم است:

ابن الجزری می‌گوید: منظور ما از شرط تطبیق قرائت با قواعد زبان این است که با وجهی از وجوه نحو، موافق باشد، اعم از اینکه وجه مورد نظر از وجوه فصیح باشد یا افصح، مورد اجماع باشد یا مورد اختلاف. زیرا اگر قرار باشد که فقط با وجهی که مورد اجماع است، تطبیق کند با بسیاری از قرائتهای معروف که سند آنها صحیح بوده و مورد قبول قراء واقع شده است منافی خواهد بود، چرا که سند صحیح، اصل مهمتر و رکن استوارتر در صحت قرائت است. و این نظری است که محققان درباره رکن توافق قرائت با ضوابط زبان عربی پذیرفته‌اند.

و در رابطه با رکن دیگر از ارکان قرائت صحیح، یعنی موافقت با رسم الخطّ می‌گوید: منظور این است که قرائت مورد نظر به همان شکل در یکی از مصحفهای اولیه وجود داشته باشد، گرچه آن قرائت مخالف با مصحف دیگر باشد، به عنوان مثال آیه شریفه «قالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَداً» در قرائت عامر و در مصحف شام، بدون «واو» آمده است در حالی که در مصحفهای دیگر «و قالوا اتّخذ اللّه ولدا» آمده است.

و یا در قرائت ابن کثیر و در مصحف مکه آیه «جَنَّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ» با زیادت حرف «من» آمده است در حالی که در مصاحف دیگر بدون «من»، «تجری تحتها الأنهار» ثبت شده است، منظور از این شرط این است که قرائت باید با یکی از مصحفهای عثمانی منطبق باشد و اگر نباشد شاذ و خلاف قاعده است؛ زیرا با رسم الخط مورد اجماع مخالف است.

و در رابطه با صحت سند می گوید: منظور ما آن است که قرائت مورد نظر را شخصی عادل و منضبط از شخصی مانند خود نقل کرده باشد و همچنین شخص اخیر از شخص دیگر با همین صفات تا اینکه نقل، به مبدأ منتهی شود.

وی سپس اضافه می کند که برخی از متأخرین، تواتر را در نقل قرائت شرط دانسته‌اند و معتقدند که اخبار آحاد، موجب اثبات قرآن نیست، در حالی که واضح است که اگر در نقل قرائتی، تواتر به اثبات رسید، به دو رکن دیگر نیازی نخواهد بود؛

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۴۰۹

چرا که قرائتی که متواترا از پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم رسیده باشد، قبول آن واجب است خواه با رسم الخط موافق باشد یا مخالف و اگر تواتر را در هر حرفی از حروف مورد اختلاف شرط بدانیم، بسیاری از قرائتهای مختلف که مورد تأیید ائمه سبعه و دیگران است منتفی خواهد شد، بنا بر این شرط تواتر، شرط صحیحی نخواهد بود «۱».

آنچه که تا کنون در رابطه با شرایط سه گانه گفته‌ایم، سخن همه اهل فن قرائت است و کلمات ابن الجزری نیز به عنوان تحقیقی کامل به شمار آمده و در نزد ائمه این فن، خلفا عن سلف، معروف است و تا جایی که اطلاع حاصل شده دیگران چیزی بر تحقیقات او نیفزوده‌اند و در دوره‌های مختلف، همه دانشمندان نظر او را پذیرفتند.

اینک باید ببینیم که آیا این ارکان سه گانه با توجه به توضیحی که ابن الجزری داده است واقعا معیار صحیح و شاذ از قرائت است؟ یا اینکه هیچیک از این سه شرط مورد پذیرش نیست و همه قابل تشکیک و رد است، آنگاه باید به این فکر افتاد پس معیار صحت قرائت چیست؟ و تشخیص صحیح از شاذ به چه وسیله است، اینها مطالبی است که در ضمن بررسی بعدی به آن خواهیم پرداخت.

نقد و بررسی شرایط سه گانه

سؤال ما در رابطه با شرایط سه گانه و یا به تعبیری ارکان سه گانه این است که آیا این ارکان سه گانه (سند، رسم الخط و عربیت) که پیشینیان بیان کرده و متأخران بدون هیچ تحقیقی و از روی تقلید صرف، از آنان تبعیت کرده‌اند، در حلّ مشکل اختلاف قرائتها، صلاحیت دارند؟ یا نه اگر با دیدی علمی و نظری تحقیقی به این مشکل بنگریم، این قبیل مسائل غیر واقعی، نمی‌توانند این مشکل را حل کنند.

برخی از ائمه پیشین به این نقیصه پی برده و فهمیدند که این ارکان نمی‌توانند ملاک قرائت صحیح قرار گیرند، لذا تلاش کرده‌اند که در چهار چوب همین ارکان، (۱) النشر فی القرائات العشر، ج ۱، ص ۱۳.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۴۱۰

ملاک درستی پیدا کنند ولی از تلاش خود نتیجه‌ای نگرفته‌اند؛ زیرا تنها کاری که کرده‌اند به جای کفایت صحت سند تواتر را که بین عوام از مردم رایج بود، شرط کرده‌اند، اما نگفتند که اگر برای برخی از قراء سندی به دست نیامده است چه باید کرد؟ به علاوه در مبحث صفحات پیشین ملاحظه کردید که قسطلانی و ابن الجزری شرط تواتر را رد کرده‌اند و گفتند با این شرط بسیاری از قرائتهای مورد قبول، اعتبار خود را از دست می‌دهد و با وجود این شرط، نیازی به دو شرط دیگر نخواهد بود.

به هر حال، نظر ما این است که هیچیک از این سه شرط، صحیح نیستند و نمی‌توانند معیار قبولی و یا ناقبولی قرائتی قرار گیرند؛ زیرا:

در رابطه با موافقت قرائت با رسم الخطّ مصحف که مهمترین شرط از شروط سه گانه بود، تصریح کرده‌اند که منظور، مطلق مصحفهای اولیه عثمانی است، نه تنها مصحف مخصوص به عثمان و یا مصحفی که در مدینه نگهداری می‌شد. و در این رابطه

شهاب الدین قسطلانی می‌گوید: کسانی که گفته‌اند منظور از موافقت قرائت با رسم الخطّ مصحف، موافقت با رسم الخطّ مصحف امام است، گفته آنان صحیح نیست؛ زیرا مصحف امام، خاصّ عثمان بوده و آن را نزد خود نگه می‌داشت و آنچه که مورد نظر است، موافقت قرائت با یکی از مصحفهای عثمانی است چنانکه در کتاب «النشر» و دیگر مأخذ آمده است «۱».

بنا بر این، مقیاس موافقت قرائت با رسم الخط مصحف، مصحف امام نیست بلکه منظور موافقت با هر یک از مصحفهای عثمانی است که به مراکز مهم اسلامی فرستاده شده و تعداد آنها پنج یا هفت است، اما بر اهل فن پوشیده نیست که مصاحف عثمانی همگی قبل از پایان قرن اول از میان رفته و تنها کمتر از نیم قرن در دست مسلمانان بوده است و بعدا اثری از آنها باقی نمانده است، پس چگونه می‌توان آنها را مقیاس قرار داد و موافقت یا عدم موافقت قرائتی را با آنها به دست آورد؟ (۱) لطائف الاشارات لفنون القرائات، ج ۱، ص ۶۸.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۴۱۱

این حادثه به هنگام تحوّل خط، به خصوص خط مصحف از وضع ابتدائی خود به مراحل دیگر که مقارن با حکومت حجاج بن یوسف ثقفی بر عراق (سال ۷۴ ه ق به بعد) بود، اتفاق افتاد در این وقت دگرگونیهایی در مصاحف و بهبودی در خط و نوشتن آنها رخ داد و نقطه و شکل و دیگر محسنات در مصحفها به کار رفت و حجاج مصحفهای جدید را به مناطق مختلف فرستاد و امر کرد که دیگر مصاحف و از جمله مصحفهای اولیه عثمانی را جمع آوری کنند و حتی مصحف امام را که در محفظه‌ای در مسجد نبوی نگهداری می‌شد، آل عثمان، آن را بردند و مخفی کردند.

ابو احمد العسکری در کتاب «التّصحیف» خود آورده است که مردم طی چهل و چند سال از مصحف عثمان بن عفان، استفاده می‌کردند تا اینکه در زمان عبد الملک بن مروان که خطاها در قرائت رو به فزونی گذاشته بود و این غلطها در عراق رو به انتشار داشت، حجاج بن یوسف، به نویسندگان خود در این زمینه اظهار ناراحتی کرده و از آنان خواست برای حروفی که با یکدیگر قابل اشتباه هستند، علائمی وضع کنند «۱».

محرز بن ثابت مولای سلمهٔ بن عبد الملک، از پدر خود نقل می‌کند که وی گفته است: در زمره محافظان حجاج بن یوسف بودم، حجاج به وسیله نصر بن عاصم اللیثی و یحیی بن یعمر، شاگردان ابو الأسود الدؤلی، مصحفهایی دارای نقطه و شکل و علائم لازم که به پنج و برخی به ده بخش تقسیم شده بود تهیه کرد «۲»، و آنها را به شهرهای مختلف فرستاد و مصحفی را نیز به مدینه فرستاد که برای آل عثمان خوشایند نبود و لذا به آنان گفته شد که مصحف عثمان را بیرون بیاورند تا بخوانند و آنان گفتند: مصحف عثمان به هنگام قتل او از میان رفته است.

و محرز می‌گوید: شنیدم که مصحف عثمان، در اختیار خالد بن عمرو بن عثمان (۱) التصحیف، ص ۱۳ و تاریخ ابن خلکان، ج ۲، ص ۳۲، شرح حال حجاج.

(۲) معرفهٔ القراء الکبار، ذهبی، ج ۱، ص ۵۸.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۴۱۲

قرار گرفت. وی اضافه می‌کند: چون مهدی عباسی، به خلافت رسید، مصحفی را به مدینه فرستاد که در زمان خود، مورد قرائت بوده و مصحف حجاج را به کنار گذاشتند.

ابن وهب می‌گوید: از مالک بن انس (امام مذهب مالکی) درباره مصحف عثمان پرسیدم گفت: از میان رفته است «۱».

به هر حال، وضع مصحفهای اولیّه عثمانی این بود که اشاره شد که از آنها اثری در روزگار باقی نمانده است و اما مصاحف دیگر اساسا صلاحیت آن را نداشته‌اند که مقیاس برای تشخیص قرائت صحیح از غیر صحیح قرار گیرند برای اینکه ارزش مصحفهای اولیه، از نظر منسوب بودن آنها به صحابه پیامبر بوده و مصحفهای دیگر دارای چنین اعتباری نبوده‌اند.

علاوه بر اینکه مصحفهای اولیه عثمانی برای مطابقه و مقابله در دست نیست، قید تطبیق قرائت با مصحف «و لو به احتمال» فایده این شرط را منفی می‌کند؛ زیرا با توجه به این قید، بیشتر قرائتهای شاذ بلکه قرائتهایی که به اتفاق آراء، مردود است، با ظاهر رسم الخط مصحف قابل انطباق است چه همانطوری که تشریح شده است، مصحفهای اولیّه خالی از نقطه و شکل و الف و دیگر علایم ممیزه بوده است. بنا بر این، شرط موافقت قرائت با رسم الخط مصحف بدین ترتیب قابل پذیرش نیست، زیرا اساسا امکان چنین کاری نیست.

و اما شرط صحت سند:

به این معنا که تمام قرائتها، سندشان متّصل به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم باشد، چیزی است که نمی‌توان آن را تعقل کرد تا چه رسد به اثبات آن؛ زیرا:

اولا:

قرائتهای قراء با یکدیگر مختلف است و هر قاری، اسلوب و روش خاص به خود را دارد که با هم متفاوت است و هر کدام در مورد هر آیه‌ای، فنونی از انواع (۱) البرهان فی علوم القرآن، زرکشی، ج ۱، ص ۲۲۲.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۴۱۳

قرائت را ملاک قرار می‌دهند، بلکه هر کلمه‌ای را طبق روشهایی که به عنوان فن، ابداع کرده‌اند، قرائت می‌کنند.

آیا درست است که تمام این قرائتهای متنوع و مختلف را از هر یک از این قراء در مورد تمام آیات قرآن به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نسبت داد؟ و آیا ممکن است قرائتهای عجیب و نامأنوس را به نام قرائتهای هفتگانه و یا حروف سبعه به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم منسوب دانست؟ آیا این ظلم و جفا به ساحت مقدّس آن حضرت نیست؟

تنها چیزی که می‌توان گفت این است که صاحبان کتب قرائت، به ناحق برای هر یک از قراء اسنادی متّصل به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم قائل شده‌اند در حالی که این امر نیز بر آن دلالت ندارد که تمام قرائتهای آنان و تمام شاخه‌ها و تنوعات آنها مستند به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم است، صرف نظر از اینکه سندهای قراء، اسنادی تشریفاتی و ساختگی است و اساسا بعضیها مانند ابن عامر، سندی را ذکر نکرده‌اند.

ثانیا:

چگونه ممکن است سندی طی دهها سال مخفی و ناشناخته بوده است تا اینکه به وسیله یکی از این قراء ارائه گردد؟ کسائی که به سال ۱۹۸ در گذشته است دارای قرائت خاصی است که بعضی از آنها ناشناخته بود تا اینکه وی بدان دست یافته و آن را بیان کرده است؟

ثالثا:

این همه ایرادات و اعتراضات بر بسیاری از این قرائتهای سبعه چگونه قابل توجیه است، اگر همه آنها به سند صحیح از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نقل شده است، این همه دلیل تراشی و استدلال و حجتهای اجتهادی برای توجیه این قرائتها چه لزومی دارد مادام که طی سند صحیح، منقول از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم است؟

و اما موافقت با قواعد زبان عرب:

این شرط نیز با قید «و لو به وجهی از وجوه» ارزش خود را از دست می‌دهد و اثر آن بکلی خنثی می‌شود، به خصوص با تعمیمی که قسطلانی قائل شده و معتقد شده که توافق قرائت با یکی از وجوه عربیت، اعم از

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۴۱۴

آنکه آن وجه راجح باشد یا مرجوح، کافی است «۱»، قهرا دیگر ارزشی برای این شرط باقی نمانده است؛ زیرا قرائت هر چه بر

خلاف قاعده و شاذ باشد، این چنین نیست که به وجهی از وجوه قابل توجیه با قواعد عرب نباشد و قواعد زبان عرب طوری است که قابل انعطاف و تطبیق با وجوه مختلف است.

آنچه مسلم و مشهود است این است که این شرایط در پرتو روحیه تسلیم در مقابل قرائتهای هفتگانه و یا دهگانه وضع شده و لذا باید آنها را به نحوی تقریر کرد که با قرائتهای مختلف هماهنگ باشد و در واقع این قرائتها نیستند که در پرتو این ارکان مورد بررسی قرار می‌گیرند بلکه این ارکان هستند که منطبق با قرائتهای هفتگانه یا دهگانه بنا نهاده شده‌اند.

الدانی، پس از نقل اعتراض سیبویه به ابو عمرو، در مورد ساکن خواندن کلماتی مانند «بارئکم» و «یأمرکم» می‌گوید: ساکن خواندن این قبیل کلمات چه از جهت نقل و چه از جهت ادای کلمه، صحیحتر است و لذا ابو عمرو، این قرائت را اختیار کرده است.

وی سپس اضافه می‌کند که ائمه قراء مقید نیستند که حتما قرائت آنان بر اساس لغت مشهورتر و حتما منطبق با قواعد معروف‌تر زبان عربی باشد بلکه اصل مورد نظر آنان انطباق هر چه بیشتر باشد با مأخذ و نقل صحیحتر است و اگر قرائتی به موجب روایت ثابت باشد، به انطباق با عربیت و لغت مشهور توجهی ندارند؛ زیرا قرائت سنت متبعی است که قبول آن لازم است «۲».

ابن الجزری می‌گوید: منظور ما از تطبیق قرائت با قواعد زبان عربی این است که قرائت با وجهی از وجوه نحو اعم از اینکه فصیح باشد و یا افصح، مورد اجماع باشد یا مورد اختلاف، تطبیق کند و وقتی که قرائت معروف باشد و سند آن را صحیح تلقی (۱) لطائف الاشارات، ج ۱، ص ۶۸.

(۲) التیسیر، ص ۱۰ به نقل از جامع البیان ابن قتیبه.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۱، ص: ۴۱۵

کرده باشند ضرورت ندارد که حتما با قواعد و ضوابط زبان عربی مورد اجماع تطبیق کند؛ زیرا سند صحیح اصل مهمتر و رکن استوارتر در تشخیص قرائت صحیح از قرائت غیر صحیح و شاذ است. و همه محققان درباره رکن عربیت بر همین عقیده‌اند.

و چه بسیار قرائتهایی که مورد اعتراض برخی و یا بسیاری از علمای علم نحو واقع شده ولی اعتراض آنان مورد توجه و قبول قرار نگرفته است؛ زیرا ائمه پیشین که دیگران تبعیت از آنان را پذیرفته‌اند بر قبول این قرائتها اجماع کرده‌اند «۱».

با توجه به این مطالب چگونه می‌توان موافقت قرائت را با قواعد زبان عرب، مقیاس و ملاک تعیین قرائت صحیح از قرائت شاذ دانست، در حالی که هر قرائتی به هر میزانی که شاذ باشد به نحوی که موافق با وجهی از وجوه عربیت و قواعد زبان باشد قابل توجیه است و بسیاری از پیشینیان و متأخران، تألیفاتی برای توجیه قرائتهای شاذ و تطبیق آنها با قواعد زبان عرب، به وجود آورده‌اند و این موضوع خود، شرط عربیّت را برای مقیاس تشخیص قرائت صحیح از غیر صحیح، به شرطی بی‌فایده تبدیل می‌کند.

حاصل آنکه: شرایط سه گانه برای تشخیص قرائت صحیح از قرائت شاذ و غیر صحیح با توجه به ایراداتی که درباره هر یک گفته شد، ارزش معیار و مقیاس بودن را ندارند و نمی‌توان با این شرایط قرائت صحیح را از شاذ تشخیص داد. پس باید ببینیم معیار صحیح برای این امر خطیر چیست؟ در صفحات بعدی به این جهت خواهیم پرداخت.

ملاک صحت قرائت مورد قبول از نظر ما

از نظر ما «قرآن»، دارای حقیقتی ثابت و به ذات خود مستقل و به طور کلی مغایر با قرائتها است و لذا مسئله قرائت صحیح از نظر ما حلّ شده است و آن قرائتی است که (۱) النشر، ج ۱، ص ۱۰.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۱، ص: ۴۱۶

با نقل متواتر بین مسلمانان، از صدر اول تا کنون، موافق و هماهنگ باشد و اختلاف قرائتها چیزی جز اختلاف قرّاء در کیفیت تعبیر از این نصّ، بر حسب اجتهاد خود آنان نیست و به هیچ وجه اعتبار ندارد و آنچه که معتبر است، نصّ اصلی قرآن است که به طور کامل، به دست امت اسلامی نسلا بعد نسل باقی و محفوظ مانده است.

و مسلمانان نیز در طی قرون، بـا تمـام امـانت و اخلاـص، نص قرآن را بـا تمام خصوصـیات آن، اعم از نظم و ترتیب و رسم الخط و قرائت، از طریق نقل متواتر، حفظ کرده‌انـد و هر نسـلی به نسل بعد از خود سپرده است و این همان معجزه همیشگی قرآن است که: إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّکْرَ وَ إِنَّا لَهُ لَحافِظُونَ «۱» یعنی: «ما قرآن را (به دست این امت) برای همیشه حفظ خواهیم کرد».

نکته اصلی این است که باید توجه داشته باشیم که بین قرآن و قرائتها فرق قائل باشیم و این قرآن است که به تواتر به ما رسیده است نه قرائت؛ زیرا قرائت و قرآن دو حقیقت متغایرنـد و نبایـد بین آنهـا خلـط کرد، چنـانکه آیت اللّه خوئی- رحمـهٔ اللّه علیه- در کتاب شریف البیـان خود فرموده: «تواتر قرآن مسـتلزم تواتر قرائتهـا نیست؛ زیرا اختلاف در کیفیت ادای کلمه، با وجود اتفاق در مورد آن، منافات ندارد ...» «۲».

و امام بدر الدّین زرکشی در همین زمینه می‌گوید: «قرآن و قرائتها، دو حقیقت مغایر یکدیگرند ...» «۳».

بنـا بر این آنی که متواتر است اصـل قرآن است نه قرائت قرّاء، و فعلا در این مبحث آنچه که مورد نیاز است این است که قرآنی که در دسترس مسـلمین قرار دارد همـانی است که بر پیـامبر نازل شـده و نسـلا بعـد نسل و دست به دست تا به ما رسـیده است و قرائت صحیح آن است که منطبق با همین قرآن موجود باشد و اگر بر خلاف آن باشد غلط و باطل است. (۱) سوره حجر، آیه ۹.

(۲) البیان، ص ۱۵۸.

(۳) البرهان فی علوم القرآن، نوع ۲۲، ص ۳۹۵.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۴۱۷

اما اینکه قرآن متواتر است و قرائتها متواتر نیسـتند و تواتر قرآن مسـتلزم تواتر قرائتها نیست بحثی است که ما در آینـده در یک درس مستقل (درس ۱۵) به تفصیـل در پیرامون آن بررسـی به عمـل خواهیم آورد و فعلاـ از بـاب اصل موضوعی بپذیریـد که نص اصـلی قرآن متواتر است.

پس از پـذیرفتن این مسـئله که قرآن متواتر است و قرائتی صـحیح و مجزی است که منطبق بـا همـان نصّی باشـد که در دست عـامه مسلمین است، اینک جای این سؤال است که کدام قرائت منطبق با نص مورد توافق مسلمین است؟ و با چه معیاری می‌توانیم بفهمیم که قرائت ما صـحیح و منطبق با نص اصلی قرآن است؟ قهرا باید شرایطی باشد که در صورت وجود آن شرایط، قرائت منطبق با متن اصـلی شـناخته شود و در صورت فقـدان آن شـرایط، قرائت منطبق نباشـد، و به تعبیر دیگر: ملاـک و معیـار صـحت قرائت در نظر ما چیست؟

شرایط سه گانه برای صحت قرائت

گفتیم که قرائت در صورتی صـحیح است که موافق با نص موجود در نزد عامه باشد و وقتی یک قرائت مطابق و موافق با نصّ مورد بحث است که دارای شرایط ذیل باشد:

الف- موافقت قرائت با قرائت مضبوط نزد عامه.

ب- موافقت قرائت با قواعد رایج زبان و فصیحترین لغت عرب.

ج- معارض نبودن قرائت با دلیلی استوارتر.

در هر قرائتی که این سه شـرط تحقق داشته باشد، قرائت صحیح و اگر نداشته باشد، باطل خواهد بود و قهرا خواندن آن در نماز و یا موارد دیگر به عنوان قرآن جایز نخواهد بود. و ما اینک به نحو اختصار به شرح هر یک از این شرایط می‌پردازیم:

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۴۱۸

الف: موافقت قرائت با قرائت مضبوط نزد عامه

منظـور از موافقت قرائت بـا آنچه که نزد عـامه مسـلمین است، موافقت در سه امر است و آنهـا عبارتنـد از: ۱- موافقت با مادّه اصـلی

کلمه ۲- موافقت با صورت کلمه ۳- موافقت با جا و موضع کلمه و شرح هر یک بدین قرار است:

۱- موافقت با مادّه اصلی کلمه:

در مورد مادّه اصلی کلمه، این سؤال مطرح است که وقتی کلمه‌ای به دو گونه قرائت شده و هر دو نیز نقل شده و در ماده اصلی با هم اختلاف دارند، نصّ اصلی کدام است؟ و باید بر طبق کدامیک قرائت شود، به عنوان نمونه به بعضی از آن کلمات اشاره می کنیم:

- «فتبیّنوا» از «التّبین» صحیح است و یا «فتثبّتوا» از مادّه «التّثبّت»؟

- «ننشزها» به زاء و یا «ننشرها» به راء؟

- «اذ تلقونه» به فتح لام و قاف مشدّد از «التّلقی» به معنای اخذ و گرفتن صحیح است و یا «اذ تلقّونه» به کسر لام و ضمّ قاف از «ولق یلق» به معنای کذب و سخن ساختگی؟

- «و ادّکر بعد امّة» به ضمّ همزه و تشدید میم مفتوح در امّة، یا «بعد امه» به فتح همزه و تخفیف میم مفتوح و هاء به معنای سفه؟

- «فزّع» به زاء و عین از تفزیع به معنای خوف و ترس صحیح است و یا «فرّغ» به راء و غین، از تفریغ به معنای «اخلاء».

- «یقصّ الحقّ» به صاد و یا «یقضی الحقّ» به ضاد با یاء؟

- «و ما هو علی الغیب بضنین» به ضاد به معنای بخیل و یا به «ظاء» به معنای متّهم؟

و همچنین در کمی و زیادی حرفی از کلمات قرآن مانند:

- «و ما عملت ایدیهم» یا «و ما علمته ایدیهم» با زیادت هاء ضمیر؟

- «فانّ اللّه هو الغنیّ الحمید» یا «فانّ اللّه الغنیّ الحمید» با اسقاط ضمیر فصل؟

و امثال این آیات که اختلاف قرائت در آنها موجب تغییر ماده اصلی کلمه در قرآن

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۱، ص: ۴۱۹

است و یقینا یکی از دو قرائت صحیح است و دیگری باطل. زیرا وقتی مصحف، شکل گذاری و نقطه گذاری شد بر حسب یکی از دو وجه بوده است، اینک سؤال این است که نصّ اصلی کدام است که ما باید قرائت‌مان بر طبق آن باشد؟

در پاسخ این سؤال گفته می‌شود چنانکه در ضمن سؤال مطرح شد، تردیدی نیست که در این قبیل موارد یکی از دو قرائت صحیح است و دیگری باطل. زیرا وقتی مصحف شکل و نقطه گذاری شد بر حسب یکی از دو وجه بوده است و قهرا همان وجهی که معروف و متداول بین مسلمانان بوده رعایت شده است و ابو الأسود الدؤلی و دو شاگردش که به این کار دست زده‌اند در وضع علائم و ثبت کلمات و حروف، تردیدی به خود راه نداده‌اند که ثبت آنها بر وفق آنچه مورد قبول و متداول بین مسلمانان بوده و هر نسلی از نسل قبل از خود گرفته است عمل کنند.

از این رو وقتی فضیل بن یسار از امام صادق علیه السّلام درباره حدیث نزول قرآن بر اساس حروف هفتگانه سؤال کرد، حضرت فرمود: دشمنان خدا دروغ گفته‌اند، قرآن بر حرف واحد و از سوی خدای واحد نازل شده است. و از طرفی امام صادق علیه السّلام مقیاس و ملاک تعیین حرف واحد را همان می‌داند که بین عامّه مسلمین رایج و متداول است؛ زیرا فرمود: «اقرأ کما یقرء النّاس» یعنی: «همانطور که مردم می‌خوانند بخوانید».

و در روایت دیگر فرمود: «اقرؤا کما علّمتم» «۱» یعنی: «همانگونه که آموختید قرائت کنید».

بنا بر این، ملاک قرائت صحیح از نظر امام صادق علیه السّلام همان قرائت عامه مسلمانان است و به هیچ وجه برای قرائت قرّاء، اعتباری قائل نیست. و روایت سوم که می گفت: همانطوری که آموختید بخوانید، صریح‌تر است؛ زیرا مفهوم آن این است که همانطوری که هر نسلی از نسل قبل از خود فرا گرفته، بخوانید نه اینکه بر وفق (۱) وسائل الشیعه، ج ۴، باب ۷۴، از ابواب القرائة،

ص ۸۲۱ و ۸۲۲.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۴۲۰

قرائت افراد که آحاد به شمار می‌آیند، قرآن قرائت شود.

در پرتو این ملاک، آیات مطرح شده در سؤال: «ننشزها» بازاء، صحیح است و همچنین «فتبیّنوا» و «بعد امّة» و «فزّع» و «یقصّ الحق» صحیح می‌باشد و قرائت دیگر از نظر ما باطل و مطلقا غیر جایز است.

اما دیگران که قرائتهای هفتگانه را حجت می‌دانند وقتی در مقابل این سؤال قرار می‌گیرند برای رهایی از تنگنا، مطابقت قرائت را با مصحف تأویل می‌کنند و قید «و لو به احتمال» را به آن اضافه می‌نمایند و این چیزی جز دلیل تراشی پس از وقوع، نیست و در واقع تطبیق ملاک و مقیاس با قرائتها است نه تطبیق و عرضه قرائتها با ملاک و معیار، ولی ما چون فقط یک قرائت را صحیح می‌دانیم و تنها برای یک قرائت حجّیت قائلیم و آن همان قرائت معروفی است که با ضبط در مصحف موافق و مطابق است، قهرا در این تنگنا قرار نمی‌گیریم.

۲- موافقت با صورت کلمه:

منظور از صورت کلمه، بنای آن از نظر اشتقاق است مانند کلماتی که در شکل و صورت، مختلفند ولی اصل آنها واحد است و به عبارت دیگر مشتق از یک اصل و ماده هستند مانند: «ربّنا باعد بین اسفارنا» که کلمه «باعد» به صیغه امر و طلب «باعد» و صیغه ماضی «باعد» قرائت شده است در اینجا ماده کلمه واحد است و اختلاف در بنای کلمه از نظر اشتقاق است و ناگزیر یکی از این دو قرائت صحیح خواهد بود.

و همچنین آیه: «وَ هَلْ نُجازِی إِلَّا الْكَفُورَ» صیغه متکلم مع الغیر معلوم و یا «یجازی» به صیغه غائب مجهول است. و نظیر آیه: «حَتَّی یَطْهُرْنَ» ثلاثی مجرد که به معنای انقطاع خون است و یا «یطّهرن» مزید فیه از باب تفعّل که معنای آن تطهر و پاک شدن به وسیله آب است.

و یا آیه: «أَوْ لامَسْتُمُ النِّساءَ» از باب مفاعله که کنایه از جماع است و یا «او لمستم النّساء» که به معنای مطلق تماس است.

و همچنین است اختلاف در اعراب کلمه که به اختلاف در معنا منجر می‌شود؛

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۴۲۱

مانند: «فَتَلَقَّی آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِماتٍ» که «آدم» به اعتبار اینکه فاعل است، مرفوع و «کلمات» به اعتبار اینکه مفعول به است منصوب خوانده شد. و در قرائت دیگر «آدم» منصوب و «کلمات» مرفوع خوانده شده است و معنای آیه طبق قرائت اول این است که آدم از پروردگار خود کلماتی را دریافت و بر حسب قرائت دوم «کلمات»، آدم را از غضب پروردگارش نجات داد.

و مانند آیه شریفه: «فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَ أَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرافِقِ وَ امْسَحُوا بِرُؤُسِكُمْ وَ أَرْجُلَكُمْ ...»، «ارجلکم» مجرور و نیز منصوب خوانده شده، در صورت اول که به جرّ خوانده شود به گمان برخی، مسح و در صورت دوم، شستن پا واجب است.

و در آیه: «إِنَّما يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبادِهِ الْعُلَماءُ» به رفع «اللّه» و نصب «العلماء» و یا بر عکس در این گونه موارد نیز بر حسب اصول مورد قبول ما، یکی از دو قرائت صحیح است و دیگری باطل اما دلیل و طریق انتخاب یکی از دو قرائت در این قبیل موارد، با دلیل و طریقی که در مورد اختلاف دو قرائت از نظر ماده اتخاذ شده بود فرق می‌کند.

در این قبیل موارد گاه همان عرف عامه مردم معیار است و گاه روایت صحیح و گاه، اعتبار قطعی ملاک است:

مثلا- در مورد کلمه «باعد» آن را به صیغه امر و طلب می‌خوانیم؛ زیرا این صورت مورد اجماع قراء معروف است و اجماع آنان طریقی است برای شناخت نص اصلی معروف بین عامه مسلمانان.

و در مورد کلمه «نجازی» آن را با نون قرائت می‌کنیم به قرینه صدر آیه که می‌گوید «ذلِكَ جَزَيْناهُمْ بِما كَفَرُوا وَ هَلْ نُجازِي إِلَّا

الْکَفُورَ».

و کلمه «لا مستم» ترجیح داده می‌شود که با «الف» خوانده شود؛ زیرا محققین از فقهاء بر آن اجماع کرده و روایات اهل بیت علیهم السّلام نیز مؤید آن است.

و در مورد نصب «آدم» و رفع «کلمات» باید گفت هیچ ذوق سلیمی آن را نمی‌پذیرد، علاوه بر اینکه این قبیل ترکیبها از نظر اذهان عمومی نیز ناخوشایند است و در «ارجلکم» ما نصب را اختیار می‌کنیم ولی نه بخاطر وجهی که جمهور فهمیده‌اند

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۴۲۲

که دلیل بر غسل است، بلکه بخاطر آن چیزی است که رضی الدین استر آبادی بیان کرده است و آن عطف بر محلّ «برؤسکم» و در روایات ائمه علیهم السّلام نیز به این جهت اشاره شده است.

۳- موافقت با جا و موضع کلمه:

قرائت با عوض کردن جای کلمه، اعم از تقدیم و یا تأخیر، باطل است؛ زیرا از رسم و روش بین مسلمانان خارج است مانند «فَیَقْتُلُونَ وَ یُقْتَلُونَ» «۱» حمزه و کسائی مبنی للمفعول را بر مبنیّ للفاعل مقدم داشته و دیگران، فاعل را به مفعول و قرائت مشهور، قرائت دوّم است.

و در آیه: «و جائت سکوة الحقّ بالموت» که مطابق قرائت ابو بکر است معروف همان «وَ جاءَتْ سَکْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ» است، شکی نیست که در این قبیل اختلافات نیز، همان قرائت معروف، ترجیح داده می‌شود و قرائت دیگر، به علت مخالفت با رسم متداول بین عامه مسلمانان باطل است.

ب- موافقت قرائت با قواعد رایج زبان و فصیحترین لغت عرب

از آنجا که قرآن در درجه اعلای از بلاغت نازل شده، محال است که کلمه‌ای در آن به کار رفته باشد که ذوق سلیم عرب، آن را نپذیرد و یا با ملاکهایی که عرب فصیح به حسب عادت طبیعی و متعارف خود، پذیرفته است مخالف باشد، در غیر این صورت در اوّل امر، قرآن در نظر مردم عرب، عجیب و نامأنوس به شمار می‌آمد و منکر تحدّی و مبارز طلبی آن می‌شدند که به صراحت و آشکارا، آن را اعلام کرده است.

مجاز دانستن قرائتهای ضعیف و نسبت دادن آنها به عهد اول، خیانتی است که نسبت به قرآن اعمال می‌شود و کوششی است برای درهم شکستن عظمت آن، ما نمی‌توانیم نظرات ابداعی و اختراعی قراء را در قرآن بپذیریم؛ زیرا این ابداعات (۱) سوره برائت، آیه ۱۱۱.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۴۲۳

اغلب از روش متعارف عرب به دورست و قرآن با همان اسلوب متداول و فصیح زبان عرب نازل شده است؛ چنانکه خود قرآن، مکرّر به این حقیقت توجه داده است مانند: «قُرْآناً عَرَبِیًّا غَیْرَ ذِی عِوَجٍ» «۱» و یا «کِتابٌ فُصِّلَتْ آیاتُهُ قُرْآناً عَرَبِیًّا لِقَوْمٍ یَعْلَمُونَ» «۲» و یا «وَ هذا کِتابٌ مُصَدِّقٌ لِساناً عَرَبِیًّا» «۳» و امثال این آیات. بنا بر این، خداوند اراده فرموده است که هیچ کجی در قرآن نباشد ولی قرّاء با تکلّفهای خود، بسیاری از کلمات مستقیم آن را به کجی قرائت کرده‌اند.

با توجه به آنچه گفته شد، باید به صراحت گفت که بسیاری از قراء معروف که قرآن را بر خلاف اسلوب و روش لغت فصیح عرب قرائت کرده‌اند، به خطاء رفته‌اند و رعایت کتابی که به امت بزرگی تعلّق دارد، اولی از رعایت چند تنی است که شناخت آنان نسبت به کلام فصیح، ناچیز است، لذا ما وقتی در قرائت یکی از قراء، غلطی را مشاهده کنیم، به منظور دفاع از صحت و عدم تحریف قرآن آن را رد می‌کنیم. زیرا یقین داریم که قرآن بر اساس صحیحتر و بر مبنای لغت فصیحتر نازل شده؛ زیرا گفته قرآن شاهد بر این مدعاست که می‌گوید: «قُرْآناً عَرَبِیًّا غَیْرَ ذِی عِوَجٍ».

اما اهل سنّت وقتی که در مقابل چنین امری واقع می‌شوند چون همه قرائتها را صحیح می‌دانند، دست به دلیل تراشی می‌زنند و گمان می کنند که هر قرائت، سنّتی است متّبع و فراموش می کنند که هیچ دلیلی برای این تعبّد کورکورانه وجود ندارد.

و نمی‌دانند که قرآنیّت قرآن به قرائتی که از فلان شخص یا فلان کس نقل شده، ثابت نمی‌شود. و اساسا قرائتهای آحاد دارای سند نیست که متّصل به پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم باشد و با تواتر قرآن ربطی ندارد.

بنا بر این، حکومت کردن قواعد بر قرائتها غیر از حاکم بودن آنها بر قرآن است بلکه این حاکمیت قواعد، راهی برای نیل به واقع قرآن و نص اصلی است و هر (۱) سوره زمر، آیه ۲۸.

(۲) سوره فصّلت، آیه ۳.

(۳) سوره احقاف، آیه ۱۲.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۴۲۴

قرائتی که با لغت فصیحتر و قواعد رایجتر زبان عرب منطبق باشد و سایر شرایط نیز در آن موجود باشد آن را صحیح می‌دانیم و به موجب همین انطباق و توافق، آن را به عنوان قرآن می‌پذیریم.

قواعدی را که ملاک شناخت قرآن می‌دانیم، قواعدی است که مورد قبول همگان است و علمای لغت و ادب آنها را پذیرفته‌اند و مأخوذ از کلام اصیل عرب است که نحویان کوفه آن را جمع آوری کرده‌اند و با این کیفیت، عجیب است که شخص مثل «الدانی» که از مردم مغرب است، در مقابل نظر شخصی مانند سیبویه می‌ایستد. ما از آنها می‌پرسیم به چه علت امام احمد حنبل، قرائتهای حمزه را مورد اعتراض قرار می‌دهد؟ آیا علتی جز این دارد که آن را مغایر با روش و قواعد متداول و اصیل زبان عربی می‌داند و مدهای زاید و توالی سکنات او و امثال اینها را خارج از این قواعد می‌شمارد؟

به هر حال، قرائتهای ضعیف از قراء، ناشی از ضعف و عدم توانایی، علمی قاریان آن است که محققان و علمای منقّد، چه در میدان فقاهت و چه در زمینه ادب آنها را مورد اعتراض قرار داده‌اند و ما چگونه می‌توانیم تمام اصول و قواعد را نادیده بگیریم و این قرائتها را صحیح فرض کنیم؟

اقتضای روش تحقیق و قواعد علمی، توجه به منشأ قرائت است اگر قرائتی مبتنی بر سندی موثق و درایتی با اصول صحیح، باشد مورد قبول است و به قرآنیت آن می‌توان اعتراف کرد و هر قرائتی که با روش صحیح تحقیق و قواعد علمی، مخالف باشد، آن قرائت ضعیف و شاذ است و ردّ آن واجب، اعم از اینکه از قراء سبعه باشد یا از دیگران.

ج- معارض نبودن قرائت با دلیلی استوارتر

یکی دیگر از شرایط صحت قرائت، عدم معارضه آن با دلیلی اقوا و استوارتر است و وقتی قرائتی حجت است که بر حسب قانون «تعادل و ترجیح» در باب

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۴۲۵

تعارض ادلّه، حجّت و دلیلی قویتر، با آن معارضه و مقابله نکند، فی المثل وقتی کلمه «ارجلکم» در آیه: «فَاغْسِلُوا وُجُوهَکُمْ وَ أَیْدِیَکُمْ إِلَی الْمَرافِقِ وَ امْسَحُوا بِرُؤُسِکُمْ وَ أَرْجُلَکُمْ» هم به نصب و هم به کسر قرائت شده است و هر دو قرائت نیز از نظر تعداد و سند، مساوی هستند، ولی ما نصب را ترجیح می‌دهیم (نصب قرائت حفص و نافع و کسائی و ابن عامر است)؛ زیرا کسر با قواعد و اصول و دلیل قویتر مخالف است، چرا که مجرور خواندن بخاطر اینکه به مدخول باء عطف شده است با لزوم استیعاب طولی مسح پاها منافات دارد؛ چون مسح فعلی است که بنفسه متعدی است و لکن اطلاق اقتضا می کند که همه ممسوح، مسح شود ولی چون همه سر، لازم نیست مسح شود «باء» دلالت می کند به اینکه فقط صدق عرفی مسح، کافی است در حالی که همین صدق عرفی در مورد پا کفایت نمی کند چون محدوده مسح پا با کلمه «الی الکعبین» مشخص شده است و امّا روایاتی که در این باب وارد شده «۱»

به بیش از اصل مسح، دلالت نمی‌کند و منافاتی هم ندارد.

۴- حدیث «سبعهٔ احرف» و قرائتهای هفتگانه «۲»

از طرق اهل سنّت و احیانا از طرق شیعه، حدیثی به این شکل روایت شده است که: «نزل القرآن علی سبعهٔ احرف» و در بعضی از نسخه‌ها به دنبال آن آمده است: «کلّها (۱) وسائل الشیعه، ج ۱، باب ۲۵ از ابواب وضوء، ص ۲۹۵.

(۲) برای آگاهی کامل از حدیث نزول قرآن به هفت حرف و معنای مقصود از آن به کتب ذیل مراجعه کنید:

مقدمه مجمع البیان، فن ۲، ص ۱۱ و ۱۲، مقدمه هشتم تفسیر صافی، ج ۱، ص ۳۸، البیان آیت اللّه خوئی، ص ۱۶۰ و ۱۷۱، التمهید، ج ۲، محمد هادی معرفت و آموزش علوم قرآن، ترجمه التمهید، ج ۲، ص ۱۰۳، قرآن در اسلام، علامه طباطبائی، ص ۲۱۲، اتقان، سیوطی، نوع شانزدهم و بیستم، ج ۱، و المرشد الوجیز ابو شامه، صحیح بخاری، ج ۶، ص ۲۷۷ و صحیح مسلم، ج ۲، ص ۲۰۲، خصال صدوق، ابواب السبعه و البرهان فی علوم القرآن، زرکشی، ج ۱، نوع یازدهم: از ص ۲۶۹، و پژوهشی در تاریخ قرآن کریم، دکتر حجتی، ص ۲۵۶.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۴۲۶

شاف کاف» یا «کاف شاف» در رابطه با این حدیث مباحث بسیاری مطرح است و اینکه مقصود از نزول قرآن به هفت حرف چیست؟ نظرات گوناگون ارائه شده است تا جایی که سیوطی در اتقان چهل معنا برای آن نقل کرده و ۳۵ قول از آنها را به تفصیل نگاشته است، در اینجا ما به چند مسئله در پیرامون این حدیث می‌پردازیم:

اوّل:

آنچه را که می‌توان در رابطه با معنای این حدیث احتمال داد و ممکن است این احتمالات صحیح باشد، سه احتمال است که مناسبترین احتمالات نسبت به آن حدیث است:

الف- مقصود اقسام مطالب قرآن است چنانکه از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نقل شده است که فرمود: «نزل القرآن علی سبعهٔ احرف: زجر و امر و حلال و حرام و محکم و متشابه و امثال، فاحلّوا حلاله و حرّموا حرامه ...» «۱» یعنی: «قرآن بر هفت حرف نازل شده است: نهی و امر، حلال و حرام، محکم و متشابه و مثل، پس حلال آن را حلال و حرام آن را حرام بدانید».

و در حدیثی دیگر از امیر المؤمنین علیه السّلام می‌خوانیم: «انّ اللّه تبارک و تعالی انزل القرآن علی سبعهٔ اقسام کلّ قسم منها کاف و شاف و هی: امر و زجر و ترغیب و ترهیب و جدل و مثل و قصص» «۲» یعنی: «خدای بزرگ قرآن را بر هفت قسم نازل فرموده است: (و آنها عبارتند از:) امر و نهی و تشویق و ترهیب و موعظه و مثل و قصص».

ب- مقصود بطنهای هفتگانه در معانی آیات است چنانکه از طریق شیعه روایت شده است که: «انّ القرآن انزل علی سبعهٔ احرف لکلّ آیهٔ منها ظهر و بطن ...».

و در حدیث دیگر آمده است که: «انّ للقرآن ظهرا و بطنا و لبطنه بطنا الی سبعهٔ أبطن» «۳».

طبق این حدیث برای هر آیه‌ای می‌توان هفت معنا کرد، البته معانی بطنی را باید به (۱) البیان، ص ۱۸۳ به نقل از تفسیر طبری، ج ۱، ص ۲۳.

(۲) تفسیر صافی، ج ۱، ص ۳۹، مقدمه هشتم.

(۳) تفسیر صافی، ج ۱، ص ۳۹، مقدمه هشتم.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۴۲۷

کمک راسخین در علم فهمید.

ج- مقصود لهجه‌های مختلف عرب در حین نزول قرآن است که بعضی از اصطلاحات آنها با یکدیگر متفاوت بوده است به عنوان مثال برای امر به آمدن یکی می‌گفت «تعال؛ بیا» و دیگری می‌گفت «اقبل» و سومی می‌گفت: «هلمّ» و در «إِنَّا أَعْطَيْناكَ الْكَوْثَرَ» در لهجه بعضیها! «انّا انطیناک» تلفظ می‌شد و یا عراقیها «قاف» را به صورت «گاف» اداء می‌کردند و قبیله «قیس»، کاف تأنیث را «شین» تلفّظ می‌کردند؛ مثلا «جَعَلَ رَبُّكِ تَحْتَكِ سَرِيًّا» را «جعل ربّش تحتش» می‌خواندند. و قبیله تمیم «ان» را با «عین» تلفّظ می‌کردند مثلا «فَعَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَ» را «عن یأتیه» می‌گفتند.

اهل سنّت در انتخاب معانی محتمله «سبعهٔ احرف» معنای سوم یعنی نزول قرآن به لهجه‌های هفتگانه عرب را پذیرفتند و می‌گویند برای اینکه قرائت قرآن بر همه قبایل آسان باشد پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم اجازه داد تا با هر یک از لهجه‌های مأنوس خود، آن را تلاوت کنند «۱».

و لذا می‌گویند قرآن بر هفت لهجه نازل شده و آنها عبارتند از: لهجه قریش، هذیل، ثقیف، هوازن، کنانه، تمیم و یمن.

دوم:

عده زیادی از دانشمندان شیعی اساسا روایت نزول قرآن را بر هفت حرف قبول ندارند و در این باره ادلّه زیادی اقامه کردند از قبیل اینکه:

اولا:

این حدیث مخالف با روایت صحیحه‌ای است که از ائمه معصومین علیهم السّلام به ما رسیده است که قرآن بر یک حرف نازل شده است و این اختلافات از ناحیه راویان و قراء ایجاد شده است و حدیث سبعه احرف هم جعلی و کذب است، زراره از امام باقر علیه السّلام نقل می‌کند که آن حضرت فرمود: «انّ القرآن واحد نزل من عند واحد و لکنّ (۱) البرهان فی علوم القرآن، ج ۱، نوع یازدهم، ص ۲۸۶. اگر واقعا علت همین است که گفته‌اند، پس تکلیف ملل و اقوام دیگر غیر عرب که با هیچیک از لهجات مختلف عربی انس نداشته و ندارند چه بوده و چه خواهد بود؟

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۱، ص: ۴۲۸

الأختلاف یجیئ من قبل الروّاة» «۱».

یعنی: «قرآن یکی است و از نزد خدای واحد آمد و لکن اختلاف از ناحیه راویان پدید آمد».

و در حدیث دیگر فضیل بن یسار می‌گوید از امام صادق علیه السّلام سؤال کردم که مردم می‌گویند قرآن بر هفت حرف نازل شده است، امام در پاسخ فرمود: «کذبوا، اعداء اللّه و لکنّه نزل علی حرف واحد من عند الواحد» «۲».

ثانیا:

این روایت با بهترین تفسیری که در مورد «سبعه احرف» بیان شده (یعنی نزول قرآن بر هفت لهجه که مورد قبول اهل سنت بود) با روایتی که از عمر و عثمان نقل شده منافات دارد؛ زیرا در آن روایت آمده است که قرآن به لغت و زبان قریش نازل گشته است و حتی عمر ابن مسعود را که «حتّی حین» را به لغت هذیل «عتّی حین» می‌خواند، نهی کرده و گفت باید طبق لغت قریش «حتّی حین» بخوانی «۳».

ثالثا:

تفسیر «سبعه احرف» را به هفت لهجه اصولا با موارد برخی از روایات، صریحا منافی است؛ زیرا در آنها سخن از اختلاف در جوهر لفظ است نه کیفیت و چگونگی ادای آن.

رابعا:

لازمه تفسیر مزبور آن است که قرائت قرآن به هفت لهجه و لغت سابق الذکر جایز و صحیح باشد در حالی که این امر بر خلاف

سیره تمام مسلمین، اعم از شیعه و سنی است «۴».

بر اساس ایرادات چهار گانه فوق، روایت نزول قرآن بر هفت حرف (با بیش از چهل تفسیری که درباره آن شده و حتی با تفسیر مورد پذیرش عده کثیری از دانشمندان اهل سنت) به هیچ وجه از نظر شیعه قابل استناد و قبول نیست و از نظر (۱) کافی، ج ۲، کتاب فضل القرآن، باب النوادر، ح ۱۲.

(۲) همان مدرک، حدیث ۱۳.

(۳) التبیان، محدث جزائری.

(۴) پژوهشی در تاریخ قرآن، محمد باقر حجتی، ص ۲۵۹ تا ص ۲۶۳.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۴۲۹

حکم نیز دارای ارزشی نمی‌باشد، بخصوص اینکه با دو روایت امام باقر علیه السّلام و امام صادق علیه السّلام منافات دارد که می گفتند: «نزل القرآن علی حرف واحد من عند الواحد».

و روایاتی که از طرق شیعه احیانا در این رابطه (نزول قرآن بر هفت حرف) وارد شده است، اولا از نظر سند ضعیف هستند. و ثانیا بر فرض صحت باید به دو معنای دیگر (یعنی بطون سبعه و یا انواع مطالب هفتگانه) حمل نمود.

سوم:

ما چه حدیث سبعهٔ احرف را بپذیریم یا نپذیریم و خواه پس از پذیرش، توجیهات سه گانه را صحیح بدانیم یا ندانیم، آنچه در این درس به بحث ما مرتبط است این است که این حدیث هیچ ربطی به قرائتهای هفتگانه ندارد، گر چه بین اهل سنت مشهور شده و سر زبان عوام الناس افتاده که مقصود از نزول قرآن به هفت حرف، همان هفت قرائت معروف است، ولی محققین از اهل سنت و تمامی دانشمندان شیعه این سخن را مردود می‌دانند و هیچ رابطه‌ای بین این حدیث و قرائتهای هفتگانه قائل نیستند و اینک به چند نمونه از نظرات محقّقین از اهل سنت اشاره می کنیم:

- ابن الجزری در این رابطه می گوید: این سخن مردم جاهل و عوام است که هیچ دانشی ندارند «۱».

- ابو محمد مکی گفته است: هر کس که گمان می کند قرائت هر یک از این قراء، یکی از حرفهای هفتگانه است که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بر آن تصریح کرده، در اشتباهی بزرگ است «۲».

- ابو شامه گفته است: گروهی گمان کرده‌اند که منظور از «احرف سبعه» که در حدیث آمده است، قرائتهای سبعه‌ای است که هم اکنون موجود است، در حالی که این گمان بر خلاف اجماع قاطبه اهل علم است و این گمان، تنها از ناحیه برخی از (۱) تحبیر التیسیر، سیوطی، ص ۱۰.

(۲) کتاب الأبانه، ص ۳ و المرشد الوجیز، ص ۱۵۱.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۴۳۰

جاهلان است «۱».

و باز گفته است: گروهی که هیچ تخصّصی در علم قرائت ندارند، تصور کرده‌اند که قرائت ائمه سبعه، همان است که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در حدیث «انزل القرآن علی سبعهٔ احرف» از آن تعبیر کرده است و قرائت هر یک از آنان حرفی از این حرفهای هفتگانه است و آنان که این موضوع را به ابن مجاهد نسبت می‌دهند به خطا رفته‌اند «۲».

- ابن تیمّیه می گوید: کلّیه علمای دارای اعتبار و ارزش، متفقند که منظور از حروف هفتگانه‌ای که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم گفته است قرآن با آن نازل شده، قرائتهای هفتگانه معروف نیست اول کسی که این موضوع را جمع آوری کرد، ابن مجاهد بود و او این منظور را داشت که قرائتها موافق و هماهنگ با عدد حرفهایی باشد که قرآن بر آن اساس نازل شده است نه اینکه وی اعتقاد

داشته است که قرائتهای هفتگانه همان حروف هفتگانه است و یا اینکه هیچ کس نمی‌تواند به غیر از قرائت قراء سبعه، قرائت دیگری را بپذیرد، این چیزی است که مورد اعتقاد هیچیک از علما و از جمله ابن مجاهد نیست «۳».

– ابو محمد هروی می گوید: این سخن درستی نیست که حدیث مربوط به حروف هفتگانه مربوط به قرائتهای هفتگانه است که قرّاء آن در زمانهای بعد متولد شده‌اند.

زیرا این سخن منجر به آن می‌شود که حدیث بدون فایده باشد تا اینکه این حادثه (تولد هفت قاری مورد بحث) رخ دهد و نیز لازمه این سخن این است که برای هیچیک از صحابه جایز نبوده است قرآن را قرائت کنند، مگر اینکه از پیش بدانند که قراء سبعه بعدا چه نحوه قرائتی را اختیار کرده و بدان معتقد خواهند شد، وی اضافه می کند من این مطلب را بیان کردم. زیرا گروهی از عوام مردم به این سخن دل (۱) الاتقان، ج ۱.

(۲) المرشد الوجیز، ص ۱۴۶.

(۳) ابن الجزری این سخن را از ابن تیمیه در کتاب النشر ج ۱، ص ۳۹ ثبت کرده است.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۱، ص: ۴۳۱

بسته‌اند «۱».

به هر حال، محققین از اهل سنت رابطه‌ای بین نزول قرآن بر هفت حرف و قرائتهای هفتگانه قائل نیستند و آن را به عوام و جهّال نسبت داده‌اند و دانشمندان شیعه (چنانکه گذشت) اساسا قرائتهای هفتگانه را به وجهی که رایج است قبول ندارند و برای آنها ارزشی قائل نیستند، چه رسد به اینکه بخواهند آن را با آن حدیث تطبیق کنند، به علاوه، محققین شیعه اصولا نزول قرآن را بر هفت حرف نپذیرفتند تا آن را بخواهند سند قرائتهای هفتگانه قرار دهند، بنا بر این، این سخن که قرائتهای هفتگانه مستند به این حدیث است، اساسی ندارد و تنها یک شهرتی بین عوام الناس دارد که قابل اعتنا نیست.

۵– انواع قرائات به حسب تواتر و ...

سیوطی در کتاب اتقان خود، انواع قرائات را از لحاظ سنت و قابلیت عمل به شش دسته تقسیم کرد و آنها عبارتند از: «۲»

یک: قرائت متواتر

قرائت متواتر عبارت از قرائتی است که جمعی از جمع دیگر آن را روایت کرده که تواطؤ و اتفاق چنین جماعاتی بر کذب و دروغ سازی غیر قابل قبول بوده و امکان پذیر نباشد.

دو: قرائت مشهور

و آن عبارت از قرائتی است که سند آن صحیح است به این معنا که شخص عادل (۱) الکافی، ابو محمد هروی و البرهان فی علوم القرآن، زرکشی ج ۱، ص ۳۳ (چاپ قدیم).

(۲) اتقان، سیوطی، ج ۱، از نوع ۲۲– ۲۷، ص ۱۰۲.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۱، ص: ۴۳۲

و ضابطی از مانند خود و بدینسان تا پیامبر اسلام صلّی اللّه علیه و آله و سلّم آن را نقل کرده باشند و با قواعد دستوری زبان عربی و یکی از مصاحف عثمانی هماهنگی داشته باشد اعم از آنکه از قرائات قراء سبع و یا جز آنها باشد، منتها آن قاری مشهور و روایت او مورد قبول باشد و از قرائات نادرست و شاذ محسوب نباشد.

تنها نقصی که در قرائت مشهور است این است که متواتر نیست به عنوان نمونه قرائاتی با طرق مختلف از قراء سبعه نقل شده است که بعضی از روات و ناقلان، آن را از قراء سبعه نقل کرده‌اند ولی برخی دیگر چنین قرائاتی را نقل نکرده‌اند، این گونه قرائات با

وجود صحت اسناد، فاقد تواتر می‌باشد.

این دو نوع قرائت (متواتر و مشهور) از جمله قرائاتی است که بایـد قرآن را بر آن اساس تلاوت نمود و هرگز نمی‌توان آنها را انکار کرد «۱».

مهمترین کتابها درباره‌شناسائی قرائات متواتر و مشهور، کتاب «التّیسیر» دانی و «الشّاطبیه» ابو محمد قاسم بن فیره شاطبی معروف به امام القراء و «طیبهٔ النّشر فی القرائات العشر» ابن الجزری است.

سه: قرائت آحاد

و آن قرائتی است که سند آن صحیح است ولی مخالف با رسم الخطّ مصاحف عثمانی و یا ناهماهنگ با قواعد دستور زبان عربی است و یا آنکه واجد شهرتی همانند شهرت قرائات مشهور نمی‌باشد این نوع از قرائات را نباید در تلاوت قرآن- چه در نماز و چه جز آن- مورد استفاده قرار داد. اینک نمونه‌ای از این قرائت را می‌آوریم: (۱) مباحث فی علوم القرآن، ص ۲۵۷. البته این نظر اهل سنت است، ما در درس بعدی ثابت خواهیم کرد تنها، نصّ خود قرآن متواتر است نه قرائتها و انکار قرائات نیز ضرری ندارد چنانکه محققین از اهل سنت و دانشمندان بزرگ شیعه تواتر قرائات را منکرنـد، گرچه عـده‌ای از شیعه و سنی معتقد به تواتر قرائات قراء سبعه یا عشره هستند.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۴۳۳

حاکم از طریق عاصم جحدری از ابی بکره در کتاب خود آورده است که پیامبر اسلام صلّی اللّه علیه و آله و سلّم قرائت کرده بود: «متّکئین علی رفرف خضر و عباقریّ حسان» «۱» در حالی که حفص می‌خواند: «متکئین علی رفرف خضر و عبقریّ حسان» یا قرائت: «لَقَدْ جاءَکُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِکُمْ» «۲» به فتح فاء، در حالی که حفص به ضمّ فاء قرائت می‌کرد.

چهار: قرائت شاذ

و آن قرائتی است که سند آن صحیح نمی‌باشد از قبیل قرائت «ابن سمیقع»:

«فالیوم ننحّیک ببـدنک لتکون لمن خلفك آیهٔ «۳»» که «ننحّیـک» را با حاء بی‌نقطه و «لام» خلفک به فتـح قرائت می‌کرد، در حالی که حفص آن را به روال متداول می‌خواند.

پنج: قرائت موضوع و مجعول

و آن قرائتی است که صرفا به قائل و گوینـده آن منسوب است و هیچگونه اساس روایی نـدارد از قبیل قرائتی که محمـد بن جعفر خزاعی «۴» به ابو حنیفه نسبت داده است که وی در آیه «إِنَّما یَخْشَی اللَّهَ مِنْ عِبادِهِ الْعُلَماءُ «۵»» آن را به رفع «اللّه» و نصب «العلماء» قرائت می‌کرد. (۱) سوره الرحمن، آیه ۷۶.

(۲) سوره توبه، آیه ۹۲.

(۳) سوره یونس، آیه ۹۲.

(۴) امام ابو الفضل محمد بن جعفر خزاعی، متوفای ۴۰۸ ه‍ ق، مؤلف کتاب «المنتهی» است.

(۵) سوره فاطر، آیه ۲۸.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۴۳۴

شش: قرائت شبیه به حدیث مدرّج

و آن عبارت از قرائتی است که برای تفسیر کلمه یا عبارتی، بر قرائات معمول و متـداول اضافه شـده است. مانند قرائت سعد بن ابی وقاص که بر پایان «و له اخ او اخت»، کلمه «من امّ» اضافه کرده است. و یا در آیه لَیْسَ عَلَیْکُمْ جُناحٌ أَنْ تَبْتَغُوا فَضْلًا مِنْ رَبِّکُمْ، جمله «فی مواسم الحجّ» را بر آن اضافه نمود «۱». (۱) پژوهشی در تاریخ قرآن، دکتر سید محمد باقر حجتی، ص ۳۷۹.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۴۳۵

سؤالات:

۱- اختلاف قرائتها از چه زمانی و به وسیله چه کسانی پیدا شده است؟

۲- انواع اختلاف قرائتها را بیان کرده و دسته بندی در هفت نوع را توضیح دهید.

۳- شرایط سه گانه ذکر شده برای تشخیص قرائت صحیح از شاذ را توضیح داده و نقد کنید.

۴- ملاک و معیار صحت قرائت از دیدگاه ما چیست؟

۵- شرایط سه گانه برای صحت قرائت از دیدگاه ما را کاملا توضیح دهید.

۶- ارتباط قرائتهای هفتگانه را با حدیث «سبعهٔ احرف» بیان کنید.

۷- معانی محتمله در حدیث نزول قرآن بر هفت حرف را با توضیح کامل بیان کنید.

۸- دلایل منکرین نزول قرآن بر اساس حدیث «سبعهٔ احرف» را بیان کنید.

۹- انواع قرائات را به حسب تواتر و شهرت و ... توضیح دهید.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۴۳۷

درس چهاردهم علل و عوامل پیدایش اختلاف در قرائات

اشاره

در این درس کوشش می‌شود که در رابطه با پیدایش قرائتهای مختلف و علل این اختلافها بررسی به عمل آید. برای ورود به بررسی علل و عوامل عمده پیدایش اختلاف، توجه به یک مقدّمه که در همین راستاست و زمینه پیدایش اختلاف اولیّه را از لحاظ تاریخی تشریح می‌کند، امری لازم و مفید است و آن مقدمه این است:

علل پیدایش قرائتهای اوّلیّه

قرائت، (یعنی وجهی از وجوه احتمالی نص قرآن کریم) اصطلاحی قدیمی است که بازگشت آن به عهد صحابه پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم است. زیرا گروهی از اصحاب پیامبر، پس از رحلت آن حضرت، به جمع آوری قرآن در مصحفهایی دست زده‌اند که از آن جمله‌اند:

عبد اللّه بن مسعود، ابی بن کعب، معاذ بن جبل و مقداد بن اسود. اینان در مواردی، درباره ضبط نصّی از قرآن و یا چگونگی قرائت آن، با یکدیگر اختلاف داشتند و از اینجا مصحفهای صحابه با یکدیگر اختلاف پیدا کردند و مردم هر منطقه‌ای از مناطق جهان اسلام، قرآن را بر حسب مصحف آن صحابی که نزد آنان بسر می‌برد قرائت می‌کردند، قهرا مسلمانان هر منطقه‌ای با قرائتی غیر از قرائت منطقه دیگر آشنا بودند.

و به عبارت دیگر: مردم کوفه قرائت ابن مسعود و اهل بصره، قرائت ابو موسی اشعری و مردم شام قرائت ابیّ بن کعب را پذیرفته بودند و هکذا ...

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۴۳۸

تا زمان عثمان وضع به همین منوال ادامه داشت تا اینکه دامنه این اختلاف رو به گسترش نهاده و تنی چند از آگاهان امت، مانند: حذیفهٔ بن یمان، اظهار نگرانی کردند و از عثمان خواستند قبل از آنکه کتاب خدا در معرض اختلاف قرار گیرد و به چند گونه

تبدیل شود مصحفها را یکی کند. عثمان نیز گروهی را مأمور کرد تا نسخه‌هایی هماهنگ از مصحف تهیه کنند و آنها را به مراکز اسلامی بفرستند و مسلمانان را تنها به خواندن این مصحف و محو مصحفها و قرائتهای دیگر تشویق نمایند.

اما گروهی را که عثمان برای انجام این امر خطیر انتخاب کرده بود، صلاحیت انجام آن را نداشتند، از این رو در مصحفهایی که اینان تهیه کرده بودند، غلطهای املایی و تناقضات و برخی اختلافات وجود داشت و این خود موجب ایجاد اختلافاتی بین مسلمانان، در مورد قرائت قرآن گردید.

عثمان پس از تکمیل چند نسخه از قرآن هر کدام را به یکی از مراکز اسلامی فرستاد و با هر مصحفی که به یکی از مراکز اسلامی فرستاده می‌شد کسی را همراه می‌کرد که مردم را به روش واحد قرائت این مصاحف که تصوّر می‌رفت هماهنگ باشند، آموزش دهد از جمله: عبد اللّه بن سائب، با مصحف مکه، مغیرهٔ بن شهاب، با مصحف شام و عامر بن قیس با مصحف بصره و ابو عبد الرحمن السلمی، با مصحف کوفه به مناطق مذکور اعزام گردیدند «۱».

این فرستادگان، هر یک مردم منطقه را به حسب مصحفی که به همان منطقه فرستاده شده بود، آموزش دادند و با توجه به وجود اختلاف بین این مصحفها، وجود اختلاف قرائت، در مناطق مختلف امری اجتناب ناپذیر بود. عوامل دیگری نیز که بعدا درباره آنها بحث خواهد شد، به این اختلافات کمک کرد. مردم هر منطقه نیز ملزم بودند که قرآن را طبق مصحفی که برای آنان فرستاده شده بود قرائت کنند از (۱) التمهید، ج ۲، ص ۵ به نقل از تهذیب الاسماء، نووی، و التمهید، ج ۱، ص ۳۵۰ به نقل از مناهل العرفان، ج ۱، ص ۳۹۶.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۴۳۹

اینجا قرائت مناطق مختلف علاوه بر اختلافاتی که از پیش، بین قراء وجود داشت، به وجود آمد و تا این زمان قرائت، به جمع کنندگان مصحفها نسبت داده می‌شد و از این پس، به شهرهایی که مصحفهای ناهماهنگ عثمان بدان نواحی فرستاده شده بود، منسوب گردید و قرائتهای مکه، شام، مدینه، کوفه، بصره و غیر اینها مشهور گردید.

از این رو، منظوری که برای نیل به آن، تلاشهای بسیار به عمل آمد و در راه انجام آن اعتراضاتی مانند اعتراض طرفداران عبد اللّه بن مسعود رخ داد، به حاصل نیامد و عوامل اختلاف و تفرقه همچنان باقی ماند.

اختلافات در طی زمان، گسترش یافت و این همه ناشی از سهل انگاری خلیفه در امر توحید مصاحف بود که این امر مهم را که با اساس زندگی مسلمانان در طول تاریخ همیشگی آنان، ارتباط دارد جدی نگرفت، خلیفه خود، این اشکالات را در مصحفی که به نزد او بردند مشاهده کرد، اما آن را مهم تلقی نکرد و در اصلاحش سهل انگاری نشان داد که این روش، ایرادی است بزرگ بر او. این سهل انگاری علاوه بر آن است که او افراد بی‌صلاحیتی را برای انجام این کار مهم انتخاب کرد و با این وجود، خود نیز در کار آنان تجدید نظر نکرد و شاید علت آن عجله و شتابی بوده که بدون دلیل به آن معتقد بود.

ممکن است گفته شود پس از عثمان چرا خلفای بعدی به خصوص امیر المؤمنین علیه السّلام در این مورد سهل انگاری کرد در حالی که علی علیه السّلام اعلم صحابه به قرآن و علاقه‌مندترین آنان درباره جمع و حفظ قرآن بود.

در پاسخ گفته می‌شود: پس از عثمان مصلحت امت این بود که به هیچ وجه و لو به عنوان تصحیح، به قرآن دست نزنند و گرنه برای دشمنان و اهل بدعت، وسیله‌ای برای تحریف قرآن می‌شد و کتاب خدا را در هر چند صباحی به عنوان تصحیح و اصلاح، بازیچه دست خود قرار می‌دادند و قرآن به حسب دیگرگونیهای زمان، در معرض طمع و دستخوش سیاستهای گوناگون واقع می‌شد.

پس از روشن شدن زمینه پیدایش اختلاف اولیه در قرائات، اینک به تک تک

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۴۴۰

عوامل اختلاف اشاره می‌کنیم و آنها عبارتند از: «۱»

[عوامل اختلاف در قرائت

اشاره

۱- اختلاف مصحفهای عثمانی.

۲- ابتدائی بودن خط.

۳- خالی بودن حروف از نقطه.

۴- خالی بودن حروف از شکل و علائم.

۵- حذف الفهای ممدوده.

۶- تأثیر لهجه.

۷- حکومت رأی و اجتهاد.

۸- روحیه‌های غیر متعارف.

۱- اختلاف مصحفهای عثمانی

تردیدی نیست که اختلاف مصحفهای مناطق مختلف، مهمترین عامل پیدایش اختلاف در قرائت به شمار می‌آید.

مردم هر منطقه به تبعیت از قرائتی که منطبق بر مصحف آنان بود، ملزم بودند و می‌بایست از قاری ویژه خود، پیروی کنند، نافع، قاری مدینه و ابن عامر که قاری شام بود، آیه ۱۳۳ آل عمران را بدون واو قرائت می‌کردند: «سارِعُوا إِلی مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّکُمْ» زیرا این آیه در مصحف مدینه و شام بدون واو ضبط شده بود ولی قرّاء دیگر مناطق، این آیه را با واو: «و سارعوا» می‌خواندند زیرا در مصحفهای آنان با واو ضبط شده بود «۲».

و ابن عامر، قاری شام، آیه ۱۸۳ سوره آل عمران را به این نحو می‌خواند: «جاؤوا بالبیّنات و بالزّبر» چون در مصحف او این چنین نوشته شده بود. اما باقی قراء، این آیه (۱) برای آگاهی بیشتر به این عوامل اختلاف، به کتاب التمهید، ج ۲، از ص ۴ تا ص ۳۹ مراجعه کنید.

(۲) الکشف، ج ۱، ص ۳۷۰.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۱، ص: ۴۴۱

را بدون «باء» می‌خواندند «جاؤوا بالبیّنات و الزّبر «۱»».

۲- ابتدائی بودن خط

خط در جامعه عرب آن روز، در مراحل ابتدائی خود بود و از این رو اصول آن استوار نشده بود و مردم عرب، فنون خط و رسم و روش نوشتن صحیح را نمی‌دانستند و بسیاری از کلمات را به قیاس تلفّظ می‌نوشتند و هنوز آثاری از آن در رسم الخط کنونی باقی است.

در آن رسم الخط، کلمه به شکلی نوشته می‌شد که به چند وجه قابل خواندن بود، نون آخر را به شکلی می‌نوشتند که با «ر» فرقی

نداشت. و نیز شکل «واو» با «یاء» یکی بود، چه بسا میم آخر را به شکل «واو» و «دال» را به صورت کاف کوفی و عین وسط را به شکل «هاء» می‌نوشتند. گاهی حروف یک کلمه را جدای از یکدیگر می‌نگاشتند «یاء» را از کلمه جدا می‌کردند مانند: «یستحی‌ی» و «نحی‌ی» و «احی‌ی»، یا اینکه «یاء» را اصولا حذف می‌کردند چنانکه در «ایلافهم» به شکل «إلافهم» نوشته می‌شد که خود برای قراء ایجاد اشکال می‌کرد و لذا برخی آن را همانطور که نوشته شده بود، بدون «یاء» می‌خواندند «۲».

و چه بسا تنوین را در کلمه به شکل نون می‌نوشتند و نون را به صورت الف؛ مثلا در «لنسفعن بالنّاصیهٔ» «۳» به صورت «لنسفعا» و آیه: «و لیکوننّ من الصّاغرین» به شکل «لیکونا من الصّاغرین» نوشته می‌شد. و به عبارت دیگر: الف تنوین را به جای نون تأکید خفیفه به کار می‌بردند، آیه: «و اذن لأتیناهم من لدنّا اجرا» به صورت «و اذا ...»

نوشته می‌شد، «واو» و «یاء» بدون هیچ علت معقولی حذف می‌شد که یکی از مهمترین عوامل ابهام و اشکال در قرائت بلکه در تفسیر به شمار می‌آمد؛ مثلا در آیه: (۱) الکشف، ج ۱، ص ۳۵۶.

(۲) شرح مورد الظمان، ص ۱۴۳.

(۳) سوره علق، آیه ۱۵.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۴۴۲

«و صالحوا المؤمنین» «واو» را حذف و به صورت «وَ صالِحُ الْمُؤْمِنِینَ» می‌نوشتند و لذا معلوم نبود که این کلمه مفرد است یا جمع «۱».

۳- خالی بودن حروف از نقطه

حرف نقطه دار مانند حرف بدون نقطه نوشته می‌شود و لذا بین سین و شین، عین و غین، راء و زاء، باء و تاء و ثاء و یاء، فاء و قاف، جیم و حاء و خاء، دال و ذال، صاد و ضاد، طاء و ظاء، در نوشتن و کتابت هیچ فرقی نبود و خواننده خود باید با توجه به قرائن موجود، تشخیص دهد که حرف مورد نظر «باء» است یا «یاء» و جیم است یا «خاء و حاء» و همچنین درباره دیگر حروف مشابه یکدیگر.

از این جهت است که آیه ۶ از سوره حجرات، در قرائت کسائی «ان جاءکم فاسق بنبأ فتثبّتوا» ثبت و ضبط شده و در قرائتهای دیگر «... فتبیّنوا» آمده است.

ابن عامر و کوفیها، در آیه ۲۵۹ بقره: «ننشزها» با «زاء» و دیگران، «ننشرها» با «راء» خوانده‌اند.

ابن عامر و حفص در آیه ۲۷۱ سوره بقره: «وَ یُکَفِّرُ عَنْکُمْ» و دیگران «و نکفّر» خوانده‌اند.

ابن السمیقع، آیه ۹۲ سوره یونس را «فالیوم ننحّیک ببدنک» با حاء و دیگران «ننجّیک» با جیم قرائت کرده‌اند.

کوفیین بجز عاصم در آیه ۵۸ عنکبوت: «لنثوینّهم من الجنّهٔ غرفا» و دیگران «لنبوّئنّهم من الجنّهٔ ...» خوانده‌اند. و از این قبیل اختلاف قرائتها بسیار است که نشأت گرفته از این علت است. (۱) شرح مورد الظمان، ص ۱۸۶.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۴۴۳

۴- خالی بودن حروف از شکل و علائم

«کلمه»، از علائمی که وزن و اعراب او را نشان دهد، خالی بود و اگر کلمه‌ای به صورتهای مختلف قابل خواندن بود، خواننده، نمی‌دانست که کدامیک از صور آن باید خوانده شود؛ مثلا در آیه ۲۹۵ بقره: «قالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ» معلوم نیست که «اعلم» فعل امر (اعلم) و یا فعل مضارع (اعلم) می‌باشد و لذا حمزه و کسائی آن را به صیغه امر و دیگران به صیغه متکلم خوانده‌اند.

و یا اینکه نافع، «تسأل» را در آیه ۱۱۹ بقره «وَ لا ـ تُسْئَلُ عَنْ أَصْحابِ الْجَحِيمِ» به صیغه نهی «لا ـ تسأل» و دیگران به صیغه مضارع مجهول «و لا تسأل» خوانده‌اند.

و نیز حمزه و کسائی: «و من یطوّع» را به یاء و تشدید طاء یعنی مضارع مجزوم و دیگران به تاء و فتح طاء یعنی ماضی خوانده‌اند «و من تطوّع» «۱». در مصحف اولیه از این قبیل شواهد زیاد است.

لذا آیت اللّه خوئی (ره) در این رابطه می‌گوید: مسلّم نیست که اختلاف در قرائت، مبتنی بر روایت باشد و چه بساء اجتهاد خود قاریان بوده است و تصریحات برخی از بزرگان فن، مؤیّد این احتمال است و اگر علت اختلاف قرّاء را در قرائت که خالی بودن مصحفها از نقطه و شکل است مورد توجه قرار دهیم، این احتمال بیشتر تقویت می‌شود «۲».

۵- حذف الفهای ممدوده

منشأ خط کوفی عربی، خطّ سریانی بوده است، در خط سریانی و به تبع آن در خط کوفی، الفهای ممدوده در اثنای کلمات، حذف می‌شده است و قرآن کریم را نیز (۱) الکشف، ج ۱، ص ۳۱۲ و ۲۶۲ و ۲۶۸.

(۲) البیان، ص ۱۶۵.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۱، ص: ۴۴۴

با خط کوفی و با همین روش نوشتند و این خود در بسیاری از کلمات ایجاد اشتباه کرده است، برخی از کلمات را که بدون الف بوده است به تصوّر اینکه الف آن در کتابت حذف شده است با الف خوانده‌اند و بسیاری از کلمات، همانطور که نوشته شده به غلط بدون الف خوانده و ضبط شده است که نمونه‌ای از آنها را متذکر می‌شویم:

- در آیه ۹ سوره بقره: «يُخادِعُونَ اللَّهَ وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ ما يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ»، کلمه «یخدعون» نیز در قرائت نافع و ابو عمر و ابن کثیر «یخادعون» خوانده شده است به تصوّر اینکه این دو کلمه در آیه مذکور از یک باب است «۱».

- کلمه «حرام» در آیه: «وَ حَرامٌ عَلى قَرْيَةٍ أَهْلَكْناها أَنَّهُمْ لا يَرْجِعُونَ» به صورت «حرم» نوشته شده و لذا حمزه و کسائی و شعبه آن را بدون الف و به کسر «حاء» و سکون «راء» قرائت کردند «۲».

- کوفیین کلمه «مهادا» را در آیه ۶ نبأ: «الّذی جعل لکم الأرض مهادا» به صورت «مهدا» خوانده‌اند «۳».

- مردم بصره و ابو جعفر، آیه ۵۱ سوره بقره را به صورت: «و اذ وعدنا موسی اربعین لیلهٔ» و دیگران به صورت «و اذ واعدنا ...» خوانده‌اند «۴».

- ابو عمرو ابن کثیر در آیه ۶۶ سوره نمل آن را به صورت: «بل ادّرک علمهم فی الأخرهٔ» و دیگران به صورت «بل ادّرک ...» خوانده‌اند «۵».

- نافع، «فی غیابات الجبّ» «۶» خوانده است ولی دیگران، «فی غیابهٔ الجبّ»؛ زیرا (۱) الکشف، ج ۱، ص ۲۳۴.

(۲) شرح مورد الظمان، ص ۱۲۶.

(۳) شرح مورد الظمان، ص ۱۲۷.

(۴) مجمع البیان، ج ۱، ص ۱۰۸.

(۵) الکشف ج ۲، ص ۱۶۴ و ص ۵.

(۶) سوره یوسف، آیه ۱۰.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۱، ص: ۴۴۵

در مصحف اصلی به صورت «غیبت» نوشته شده بود «۱».

۶- تأثیر لهجه

بدیهی است که هر ملتی و لو آنکه زبان واحد داشته باشند، بر حسب تعدد قبایل و تیره‌های منشعب از آنها، دارای لهجه‌های متعدد و مختلف خواهند بود، عرب نیز از این قاعده مستثنا نیست و قبیله‌های عرب لهجه‌های مختلف داشتند و هر کدام کلمات را به گونه‌ای اداء می‌کردند که با یکدیگر تفاوت داشت که ذیلا به برخی از این تفاوتها که چه بسا منشأ اختلاف در قرائتها شدند اشاره می‌شود:

الف- «تفاوت در حرکات کلمات است»: فی المثل برخی «نستعین» را به فتح نون و بعضی به کسر نون می‌خواندند. فراء می گوید: این نون در لغت قیس و اسد مفتوح است و دیگران آن را به کسره می‌خوانند «۲». و نیز برخی «معکم» را به فتح عین و بعضی به سکون عین خوانده‌اند.

ب- «تبدیل حرفی به حرف دیگر است»: مانند: «اولئك» که بعضی آن را «اولالك» خوانده‌اند.

ج- «تفاوت در خواندن و نوشتن همزه است»: که برخی آن را تلفظ می‌آورند مثل: «مستهزؤن» که برخی آن را «مستهزون» می‌خواندند «۳».

د- «اختلاف در تقدیم و تأخیر در حروف یک کلمه است»: مانند «صاعقه» و «صواعق» که لغت مردم حجاز است و قرآن نیز به این لغت نازل شده است ولی قبیله بنو تمیم، آن را «صاقعه» و «صواقع» تلفظ می‌کردند، اثبات و حذف حروف نیز از این قبیل است مانند: «استحییت» و «استحیت» «۴». (۱) الکشف، ج ۲، ص ۱۶۴ و ۵.

(۲) کتاب سیبویه، ج ۲، ص ۲۷۵.

(۳) الکامل، ج ۲، ص ۱۹۸، باب ۵۱.

(۴) الصاحبی، ص ۴۹.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۱، ص: ۴۴۶

ه- «اختلاف در تذکیر و تأنیث است»: که برخی «هذه البقره» و بعضی «هذا البقر» و یا «هذه النخیل» و «هذا النخیل» استعمال کردند.

و- «اختلاف در ادغام است»: مانند اینکه بعضیها «مهتدون» و برخی هم «مهدّون» به تشدید دال خوانده‌اند.

ز- «اختلاف در اعراب است»: مانند: «ما زید قائما» و «ما زید قائم» این اختلاف ناشی از این جاست که حجازیها «مای» نافیه را از حروف عامله می‌دانند که عمل آن مانند «لیس» است ولی قبیله تمیم، آن را غیر عامل می‌دانند.

و یا آنکه بعضی «انّ هذین» و بعضی دیگر «انّ هذان» خوانده‌اند و دومی لغت بنی حارث بن کعب است که هر «یاء» ساکن ما قبل مفتوحی را به الف تبدیل می‌کنند.

ح- «اختلاف در شکل جمع است»: مانند «اسری» و «اساری».

ط- «اختلاف در تحقیق و اختلاس است»: تحقیق به معنای مبالغه در ظاهر کردن حرف و یا حرکت آن و اختلاس در مقابل آن است مثلا در کلمه «یأمرکم» بعضی ضمّه «راء» را کاملا ظاهر می‌کنند و برخی ظاهر نمی‌کنند. و همچنین در «فمن عفی له»، برخی کسره فاء را ظاهر می‌کنند و بعضی بر عکس از ظاهر کردن آن خودداری می‌کنند.

ی- «اختلاف در اشباع است»: بعضیها اشباع تا حد تولید یک حرف را دارند و برخی ندارند مانند: «انظور» بجای «انظر».

این قبیل اختلافات، اعم از اختلاف در مفردات و ترکیبات و یا در لهجه‌ها بین قبایل عرب گسترش می‌یافت، چنانکه بین قبایل عدنانی در حجاز و قحطانی در یمن، این اختلاف تا آنجا گسترش یافت که ابو عمرو بن العلاء المازنی گفت: زبان حمیر و نقاط

دور افتاده یمن، همانند زبان ما نیست و عربیت آنان به عربیت ما نمی‌ماند «۱». (۱) الخصائص، ابن جنّی، ج ۲، ص ۳۹۲ و ضحی الاسلام، احمد امین، ج ۲، ص ۲۴۴.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۴۴۷

به هر حال، لهجه‌های مختلف عرب، نه تنها در صدر اسلام و در ایام زندگانی پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در قرائت قرآن اثر گذاشت، بلکه در زمانهای اخیر نیز برخی از قرّاء، قرآن را به لهجه‌های قبیله‌ای خود قرائت می‌کردند و دکتر شاهین، موارد زیادی از این قبیل قرائت را نقل کرده که منشأ آنها لهجه‌های مختلف است که در قرائت قرآن اثر گذاشته و موجب اختلاف در قرائت شده است «۱».

بدیهی است که اگر لهجه‌ای معروف و مأنوس باشد به کار بردن آن منعی ندارد چنانکه در حدیث ابو العالیه آمده است که پنج نفر در حضور پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم آیاتی از قرآن را قرائت کردند و لغت هر پنج نفر تفاوت داشت و پیامبر قرائت هر پنج تن را تأیید کرد ولی بهترین آنان از نظر قرائت بنو تمیم بودند.

در حدیث زید بن ارقم آمده است که در مسجد پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نشسته بودیم، مردی آمد و گفت: سوره‌ای را عبد اللّه بن مسعود و زید و ابیّ بن کعب برای من قرائت کردند و قرائت هر سه با یکدیگر متفاوت بود، من کدامیک را انتخاب کنم، پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم همچنان ساکت بود، ولی علی علیه السّلام که در کنار پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نشسته بود گفت: هر کسی به طریقی قرآن را می‌خواند که می‌داند و همه آنها خوب و زیباست «۲».

مضمون این حدیث به اختلاف لهجه‌ها در ادای کلمات حمل شده است. در درس قبل در ضمن بررسی حدیث نزول قرآن بر هفت حرف، و قرائتهای هفتگانه گفته‌ایم که در بین احتمالات چهل گانه که برای این حدیث داده‌اند بهترین و مناسبترین احتمال همانا سه احتمال است که یکی از آن سه احتمال این بود که قرآن را می‌توان تا به هفت لهجه خواند و اهل سنت عمدتا به این احتمال نظر دارند گرچه دلیلی که برای آن اقامه کردند چندان محکم نیست. (۱) القراءة القرآنیه فی ضوء علم اللغة الحدیث، ص ۲۶۷.

(۲) تفسیر طبری، ج ۱ (چاپ اول) ص ۴۵ و ۱۰.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۴۴۸

۷- حکومت رأی و اجتهاد

آراء و اجتهادات شخصی قراء، از بزرگترین عوامل اختلاف آنان در قرائت قرآن بشمار می‌آید، هر قاری قرآن، عقیده‌ای در قرائت داشت که بدان اعتماد نموده و احیانا با تعصّب و استبداد تمام به عقیده خود پایبند بود و لو آنکه عقیده او با عقیده عمومی و آراء ارباب تحقیق، مخالف بود.

داستان کسائی و قرائت خلاف قاعده او در مسجد پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و اعتراض مردم به او، معروف و مشهور است «۱». بسیاری از قرائتهای حمزه نیز مورد اعتراض قرار گرفت ولی او به این اعتراضات، به علت اعتقاد به دلایل خود، توجه نمی‌کرد «۲».

همچنین ابن شنبوذ، نسبت به آنچه صحیح می‌پنداشت و لو آنکه بر خلاف قاعده و روش عثمانی بود سخت تعصّب می‌ورزید و در مجلسی که با حضور وزیر «ابن مقله» برای توبیخ او تشکیل دادند، سخت نسبت به حاضران در جلسه پرخاش کرد تا آنجا که وزیر امر کرد او را شلاق بزنند و او را به توبه مجبور کنند «۳».

علاوه بر اجتهادات شخصی قراء، عجیب‌تر آنکه برخی کتابهای قرائت، نحوه قرائت را بدون آنکه به یکی از قراء معروف یا غیر معروف منسوب باشد، نقل می‌کنند و علت آن را اجازه فلان نحوی ذکر می‌کنند، مانند «محمد بن ابی نصر کرمانی» که می‌گوید:

زجاج، اجازه داده است که «من تفاوت» آیه ۳ سوره ملک به صورت «من تفاؤت» یعنی با همزه خوانده شود. و هم او اجازه داده است که «کفوا احد» را به صورت «کفئا» بخوانند، آیا اجازه یک نحوی می‌تواند ملاک قرائت صحیح آیه‌ای قرار گیرد؟! در حالی که ملاک تعیین قرائت صحیح، تواتر در قرائت است و باید دید که از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم به چه نحو نقل شده است نه اینکه به ملاکهایی (۱) نهایه، ابن اثیر، ج ۵، ص ۷.

(۲) تهذیب التهذیب، ج ۳، ص ۲۷.

(۳) طبقات القراء، ج ۲، ص ۵۲.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۴۴۹

متوسل شویم که پیشینیان و متأخران، آنها را نپذیرفته‌اند.

۸- روحیه‌های غیر متعارف

گفته‌اند: یکی از علل پیدایش قرائتهای شاذ و خلاف قاعده، روحیه‌های افراد غیر متعارفی بوده که از طریق مخالفت با روشهای معروف و مورد قبول همگان، می‌خواسته‌اند برای خود شهرتی کسب کنند و یا عقده های روحی و روانی این افراد بوده است که در مقابل روشهای شناخته شده به مخالفت تجلّی می‌کرده و به صورت اعتقادات شاذ و خلاف قاعده مجسم می‌شده است.

از جمله آنان، محمد بن الحسن بن مقسم ابو بکر العطّار (متوفای ۳۵۵) است وی از قاریانی است که در علم نحو نیز دست داشته است. او علاقه داشته که بعضی از کلمات قرآن را بر خلاف آنچه اجماع دیگر اهل فن خوانده‌اند، بخواند، در حالی که قرائت او نه مأخذی از طریق نقل داشته و نه وی از شیخ و استادی فرا گرفته بود.

او در بسیاری از آیات قرآن، کلماتی را از نظر اشتقاق و ماده، بر خلاف قرائت معروف، قرائت می‌کرده است، هر چند آن کلمه فقط از نظر رسم الخطّ یا آنچه در مصحف ضبط شده بود، منطبق بوده است؛ مثلا کلمه «نجیّا» از آیه «فَلَمَّا اسْتَيْأَسُوا مِنْهُ خَلَصُوا نَجِيًّا» را «نجبا» (جمع نجیب) می‌خوانده است، آخر الأمر روش او شهرت یافت و سلطان وقت او را احضار کرد و با زور و فشار، وی را بر آن داشت که توبه کند و توبه او در صورت مجلسی ضبط شد. اما گفته‌اند که وی از روش خود دست بر نداشت و تا زنده بود بر آن روش باقی بود.

«الدّانی» می‌گوید: او عالم به عربیت و حافظ لغت و به علم و دانش شهرت داشت جز اینکه از روش ابن شنبوذ، پیروی می‌کرد و کلمات قرآن را با حروفی که مخالف نظر همه دانشمندان بود، قرائت می‌کرد، او معتقد بود هر قرائتی که با رسم الخط مصحف موافق باشد جایز و صحیح است و لو آنکه آن قرائت از نظر اشتقاق و ماده با

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۴۵۰

کلمه ضبط شده در مصحف موافق نباشد «۱».

قرائت محمد بن حسن، معروف به ابن شنبوذ (معاصر ابن مجاهد و اعلم از او و مخالف او) نیز احیانا با قرائتهای شاذ و خلاف قاعده، موافق بود، او نماز را بر وفق آنچه که در مصحف ابیّ بن کعب و ابن مسعود و آنچه در احادیث، صحیح دانسته شده، جایز می‌دانست در حالی که اختلاف در جواز آن بین فقهای جدید و قدیم وجود دارد و او این موضوع را آشکارا بیان می‌کرد و ابن مجاهد از این نقطه ضعف وی استفاده کرده و موضوع را با خلیفه در میان گذاشت و آخر الأمر به فرمان رسمی شیخ القراء، ابن مجاهد، همانند مجلسی که برای ابن مقسم تشکیل شده بود تشکیل دادند و این در سال ۳۲۳ هجری بود.

به هر حال، یکی از علل اختلاف قرائتها این روحیه‌های غیر متعادل بود. اینها که ذکر شد علل عمده اختلاف قرائتها هستند گرچه علل جزئی‌تری نیز نقل شده است «۲». (۱) بغیة الوعاة، ص ۳۶ و معرفة القراء الکبار، ج ۱، ص ۲۴۶.

(۲) به التمهید، ج ۲، ص ۳۷، عوامل اخری مراجعه کنید.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۴۵۱

سؤالات:

۱- علت اختلاف اولیه در قرائت قرآن را بیان کنید.

۲- نقش سه علت اول را در اختلاف قرائات توضیح دهید.

۳- تأثیر لهجه را در اختلاف قرائات بیان کنید.

۴- نقش اجتهاد و روح خود خواهی و شهرت طلبی قاری را در اختلاف قرائات بیان کنید.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۴۵۳

درس پانزدهم تواتر قرآن یا تواتر قرائات؟

اشاره

چنانکه از عنوان درس پیداست، مباحث این درس در محور دو مطلب است:

۱- تواتر قرآن.

۲- تواتر قرائتها.

پس ما باید در این دو موضوع بررسی به عمل آوریم، ولی قبل از ورود در این دو مبحث، توضیح اصطلاح «تواتر» در بین فقها و محدثین، امری ضروری و لازم است گرچه در پایان درس سیزدهم به آن اشاره شده است.

«اصطلاح تواتر»: «تواتر» اصطلاحی است در فن «شناخت حدیث» زیرا حدیث، به اقسامی از قبیل: متواتر، مشهور، مستفیض، آحاد، صحیح، حسن، مرسل و ضعیف، تقسیم می‌شود. «حدیث متواتر» به آن حدیثی گفته می‌شود که راویان آن در تمام طبقات، در حدّی از کثرت و انتشار باشند که یقین حاصل شود تبانی همه آنان بر ساختن آن حدیث و نقل آن به دروغ، ممتنع باشد. از این رو حدیث متواتر باید دارای شرایط ذیل باشد:

- اتصال کامل سند حدیث از آخرین راوی تا منبع اولیّه حدیث.

- تعداد راویان و ناقلان حدیث از نظر کثرت و انتشار در حدی باشند که بیش از تعداد راویان حدیث مستفیض و مشهور به شمار آیند. به نحوی که احتمال تبانی آنان بر دروغ داده نشود.

- کثرت راویان در هر زمان و دوره و طبقه شرط است، به نحوی که در هر زمانی

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۴۵۴

حدیث را گروهی از گروه قبل از خود نقل کرده باشند تا حدیث به منبع اولیه برسد.

بنا بر این، اگر در یك طبقه از این طبقات، تعداد راویان کم باشد و یا در یك مورد به یك راوی منتهی شود و مجدّدا تعداد راویان آن حدیث رو به کثرت و انتشار گذارد، چنین حدیثی اصطلاحا «متواتر» نخواهد بود و در زمره اخبار آحاد به شمار می‌آید.

۱- تواتر قرآن

آنچه مایه افتخار امت اسلامی است، حفظ نص کتاب خدا در طول تاریخ است به همان کیفیتی که بر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و

سلّم نازل شده است.

شکی نیست، قرآن که نصّ وحی الهی است، به تواتر قطعی، متواتر بین همه مسلمانان است و این تواتر شامل، کلیه سوره‌ها و آیه‌ها و هر کلمه‌ای از قرآن است به طوری که اگر کلمه‌ای از قرآن را تغییر دهیم و یا جای آن را عوض کنیم، مورد ایراد همه مسلمانان قرار خواهیم گرفت؛ زیرا چنین کاری را دور از اسلوب کلام خدای عزیز و حمید می‌دانند.

مسلمانان، با تمام اختلافات عقیدتی و تباین در آراء و مذاهب، از صدر اول و از عهد صحابه نخستین تا کنون نسلا بعد نسل در یک مورد اتفاق کامل داشته و دارند و آن همان نصّ اصلی قرآن است که از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرا گرفته و با احاطه کامل و احتیاطی تمام دست به دست به نسلهای پس از خود سپردند و آنچه که امروز به عنوان قرآن قرائت می‌کنیم، همان است که مسلمانان صدر اوّل، قرائت می‌کردند و نصّی را که هم اکنون در مجلدی به نام «قرآن» در اختیار داریم، همان است که پیشینیان ما از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم اخذ نموده و بدون هیچ تحریف و دیگرگونی، آن را حفظ کرده‌اند.

- محمد بن سیرین (متوفای ۱۱۰ ه ق) به نقل از عبیده سلمانی (متوفای ۷۳) می‌گوید: قرائتی که در سال در گذشت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بر وی عرضه شد، همان است که

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۴۵۵

امروز مردم قرائت می‌کنند.

- مرحوم بلاغی در مقدمه تفسیر آلاء الرحمن، می‌گوید: علت اینکه قرآن کریم به طور متواتر از هر نسلی به نسل دیگر مسلمانان منتقل شده ماده و صورت و قرائت متداول آن بر خطی واحد، استمرار داشته و آنچه که برخی از مردم در مورد اختلاف قرائتها از قراء سبعه و غیر آنان نقل کرده‌اند، در ماده و صورت قرآن تأثیری نداشته است، و روایتهای مربوط به قرائتهای بی‌شمار مخالف و مختلف که در کتب حدیث و روایت مانند جامع بخاری و مستدرک حاکم آمده به هیچ وجه بر نص قرآن، غالب نیامده و تغییری در آن نداده است.

وی سپس اضافه می‌کند که قرائتهای هفتگانه و یا دهگانه ناظر به اختلافاتی درباره صورت برخی از کلمات است و به هیچ وجه به زیادت کلمه‌ای و یا نقص آن، قائل نیست و با این وصف، این قرائتها مبتنی بر روایات آحاد از آحاد است که به هیچ وجه موجب اطمینان و وثوق نیست، علاوه بر آنکه تعارض آنها با یکدیگر و مخالفت آنها با رسم متداول و متواتر بین عامه مسلمانان در سالیان بی‌شمار، موجب سستی آنها است «۱».

آیت اللّه خوئی در کتاب البیان خود، تواتر نص قرآن را پذیرفته و بین تواتر قرآن و تواتر قرائتها فرق گذاشته است: «قد اطبق المسلمون بجمیع نحلهم و مذاهبهم علی انّ ثبوت القرآن ینحصر طریقه بالتّواتر و استدل کثیر من علماء السنّة و الشّیعة علی ذلک ...» «۲».

- و زرکشی در کتاب البرهان فی علوم القرآن خود، پس از فرق گذاشتن بین قرآن و قرائات و اینکه اینها دو حقیقت متغایرند، می‌گوید: «تواتر قرآن» دلیل بر تواتر قرائتها نیست لذا تواتر را در اصل نص قرآن کریم می‌پذیرد ولی تواتر قرائتها را رد (۱) آلاء الرحمن، ج ۱، ص ۳۰ فصل سوم از مقدمه تفسیر.

(۲) البیان، ص ۱۲۳.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۴۵۶

می‌کند «۱».

به هر حال، «تواتر قرآن» مورد اتفاق همه مسلمین است و احدی در آن تردید به خود راه نداده است و اگر مصحفهای تاریخی قدیم را ملاحظه کنید و آنها را با مصحفهای خطی و چاپی کنونی مقایسه کنید تمامی آنها را در اسلوب و خط و ضبط کلمات، چه از

نظر ساخت و چه از نظر شکل، یکسان می‌یابید، گرچه در قرائتهای مختلف اختلاف در حرکات وجود دارد و آن نیز ضرری را به متواتر بودن نصّ قرآن متوجه نمی کند.

۲- تواتر قرائتها

اشاره

در این رابطه زیباترین بحث را مرحوم آیت اللّه خوئی در البیان مطرح کرده است که ادلّه طرفین (قائلین به تواتر و عدم تواتر) را مستوفا آورده و بررسی کرده است و خود نظر به عدم تواتر قرائات داده است گرچه دیگران نیز در این زمینه مستوفا بحث کرده‌اند «۲».

آنچه می‌توان به طور خلاصه و روشن بیان کرد این است که در باب تواتر قرائات و عدم تواتر آنها بین دانشمندان (اعم از شیعی و سنّی) اختلاف است، محققین از اهل سنت و شیعه قائل به عدم تواتر قرائتها حتی قرائات قراء سبعه می‌باشند و در مقابل، عدّه‌ای قائل به تواتر قرائتها شده و حتی بعضیها منکر آن را کافر دانسته‌اند و هر دسته‌ای هم برای ادعای خود دلیل آورده‌اند و نگارنده نیز نظر به عدم تواتر دارد و دلایل قائلین به تواتر را برای اثبات مدعایشان کافی نمی‌داند و احیانا مسئله تواتر اصل قرآن با تواتر قرائتها اشتباه شده است و گرنه انکار قرائت یک قاری که نشأت (۱) البرهان، ج ۱، نوع ۲۲، ص ۳۹۵.

(۲) ر. ک: البیان، ص ۱۵۱ به بعد و التمهید، ج ۲، ص ۶۰ به بعد و آموزش علوم قرآن، ج ۲، ص ۷۳ به بعد، و پژوهشی در تاریخ قرآن، دکتر حجتی، ص ۳۵۸ به بعد و مقدمه تفسیر منهج الصادقین، از علامه شعرانی و پایان مقدمه هشتم از تفسیر صافی و ...

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۴۵۷

گرفته از اجتهاد اوست نباید موجب کفر باشد که بعضیها گفته‌اند.

به هر حال، متناسب و بجا این است که دلایل طرفین را (هر چند به نحو اختصار) نقل کنیم تا خواننده‌گان عزیز از کم و کیف قضایا کاملا آگاه شوند و سپس خود به قضاوت بنشینند و هر کدام را که خواستند بپذیرند.

الف- دلایل عدم تواتر قرائات قراء سبعه

منکرین تواتر قرائات قراء سبعه (و به طریق اولی قرائت دیگران) به دلایلی تمسک کرده‌اند:

اولا:

استقراء و تتبع حال روات و ناقلان قرائات قراء سبعه ما را به این رأی قطعی می‌رساند که قرائات آنها از طریق اخبار آحاد به دست ما رسیده است؛ چون ما این حقیقت را ضمن مطالعه ترجمه احوال قراء سبعه، به روشنی می‌بینیم، بنا بر این، چگونه می‌توانیم ادعای تواتر قرائات قراء سبعه را صحیح بدانیم با وجود آنکه حتی وثاقت برخی از این روات و ناقلان قرائات سبع به ثبوت نرسیده است.

ثانیا:

بررسی طرقی که قرّاء، قرائات خود را از آن طرق اخذ کرده‌اند ما را به این حقیقت مسلم واقف می‌سازد که این قرائات نیز از طریق اخبار آحاد برای آنها نقل شده است «۱».

ثالثا:

اتّصال و پیوستگی اسانید قرائات، به خود قرّاء سبعه و ارتباط آنها به قراء مذکور، تواتر اسانید را قطع می کند حتی در صورتی هم که روات و ناقلان قرائات در تمام طبقات از کسانی باشند که تواطؤ و اتفاق قراردادی آنها بر کذب محال باشد؛ زیرا هر قاری از

قراء سبعه، قرائت خود را به عنوان قرائت شخصی و منسوب به خود برای دیگران نقل می‌کند. (۱) برای توضیح بیشتر دلیل اول و دوم به کتاب التمهید، ج ۲، ص ۶۳ «آحاد لا تواتر» مراجعه کنید که رجال روایات قراء را که حد اکثر به سه تا دوازده نفر می‌رسند (وثاقت بعضیها نیز روشن نیست) کاملا بررسی کرده و توضیح داده است.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۴۵۸

رابعا:

استدلال هر قاری از قراء سبعه بر صحت قرائت خود و احتجاج پیروان آنان بر صحت قرائات آنها و نیز اعراض و روگردان شدن آنها از قرائات دیگران، دلیل قاطعی است بر اینکه قرائات مذکور، مستند به اجتهاد قراء و آراء شخصی آنهاست.

زیرا اگر این قرائات از طریق اخبار متواتر از خود پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم به دست آنها می‌رسید، برای اثبات صحت آنها احتیاج به احتجاج و استدلال نبود.

خامسا:

انکار برخی از محققان علوم قرآنی نسبت به عده‌ای از وجوه قرائات قرّاء سبعه دلیل بارزی بر عدم تواتر این قرائات است؛ زیرا اگر این قرائات، متواتر می‌بود، انکار آنها موردی نداشت. می‌دانیم که محمد بن جریر طبری، قرائت ابن عامر را انکار کرده و در بسیاری از موارد، قرائات برخی از قراء را مخدوش دانسته و عده‌ای از علماء، برخی از وجوه قرائات حمزه و گروهی دیگر، برخی از قرائات ابن عمرو و دسته‌ای قرائات ابن کثیر را نادرست می‌دانسته‌اند «۱».

سادسا:

علاوه بر همه این دلایل و تصریحات بزرگان فن بر نفی تواتر، وقتی قدری در اسناد روایات قراء فحص و جستجو شود، به طور وضوح معلوم می‌شود که اسناد آنها تشریفاتی است که مؤلفان بعدی در کتبشان این اسناد را با چه تکلّفی ثابت کرده‌اند در حالی که خود قراء در بیشتر قرائتهای مورد انتخابشان، چنین ادعایی را ندارند.

حقیقت این است که اسناد مذکور در برخی از کتب قرائت مانند: التّیسیر و التّحبیر و المکرّر، اسناد تشریفاتی است که بخاطر بزرگداشت قراء که از شئون قرآن کریم است تلاش شده است که آنها را به پیامبر نسبت دهند و گرنه کمترین تحقیق درباره این اسناد، از واقعیت ناخوشایندی پرده بر می‌دارد.

به عنوان نمونه در قرائت عبد اللّه بن عامر الیحصبی، (متوفای ۱۱۸ ه ق) که (۱) البیان، ص ۱۵۱ و التبیان، تألیف طاهر بن صالح بن احمد جزائری و پژوهشی در تاریخ قرآن، دکتر حجتی، ص ۳۵۸.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۴۵۹

نزدیکترین قراء سبعه به زمان صحابه است، سندی متّصل به یکی از صحابه که متخصص در قرائت باشد، نمی‌یابیم، ابن الجزری، هفت قول را در سندهای او ذکر می‌کند و آخر الأمر ترجیح می‌دهد که او قرائت را از مغیرهٔ بن ابی شهاب مخزومی آموخته و قرآن را نزد او خوانده و او نیز از عثمان و عثمان از پیامبر آموخته است و از برخی دیگر نقل می‌کند که نمی‌دانند ابن عامر، قرائت را از که آموخته است و قرآن را نزد چه کسی خوانده است «۱».

از طرفی باید پرسید: مغیره مخزومی که ابن عامر قرائت قرآن را از وی آموخته است کیست؟ ذهبی می‌گوید: تصوّر می‌کنم که او در حکومت معاویه قاری دمشق بوده است و او جز از طریق قرائت ابن عامر شناخته نشده است «۲». چه سخنی سست و چه دوری مبتذل، سند قرائت ابن عامر به استادی مجهول نسبت داده می‌شود که جز از جانب خود او شناخته نشده است؟

و از طرف دیگر، از کجا بدست آمده که مغیره قرآن را از عثمان آموخته و کدام سندی برای این استادی و شاگردی ساختگی وجود دارد و چه وقت عثمان به آموزش قرائت قرآن اشتغال داشته است؟

در زمان پر اضطراب خلافتش یا قبل از آن؟ و یا چه کسی عثمان را به عنوان استاد قرائت توصیف کرده است؟ و درباره او گفته است که وی در حال حیات پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم یا بعد از آن حضرت به این کار اشتغال داشته است؟
آری چنین سند مبتذلی، نه تنها نمی‌تواند متواتر باشد بلکه حتی مبنای تعصّب کورکورانه نیز نمی‌تواند واقع شود. اسناد بقیه قراء نیز اگر ایرادی در حدّ ایراد اسناد ابن عامر نداشته باشند دست کمی از آن هم ندارد و بر فرض صحت سند، حد اکثر روات آنها به سه و پنج تا هفت و دوازده نفر می‌رسد و این تعداد هیچگاه مثبت تواتر (۱) معرفهٔ القرّاء الکبار، ج ۱، ص ۴۳.
(۲) التمهید، ج ۲، ص ۶۳.
درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۴۶۰
نخواهد بود «۱».
سابعا:
از همه اینها گذشته، وجود قرائتهای شاذ و خلاف قاعده در قرائات قراء سبعه و وجود تناقض در بین قرائات خود بهترین گواه بر عدم تواتر قرائتهای آنهاست و مبین این معناست که این قرائتها به اجتهاد این قراء بر می‌گردد نه به نقل متواتر از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم، لذا دانشمندان محقق و حافظان با انظباط قرآن چنین قرائتهایی را نپذیرفتند و آنها را به قرائتهای شاذ وصف کرده‌اند و فقهاء از خواندن آنها در نماز و به عنوان قرآن در غیر نماز منع کرده‌اند.
به عنوان نمونه به بعضی از قرائتهای شاذ اشاره می‌کنیم:
- جمع بین دو ساکن، نسبت به «تاء» اول فعل مستقبل که مورد اعتقاد «البزی» است (یکی از راویان ابن کثیر) او در ۳۱ مورد از قرآن «تاء» اوّل فعل مستقبل را در حال وصل، مشدّد خوانده است مانند: «وَ لا تَيَمَّمُوا الْخَبِيثَ» «۲» (بقره/ ۲۶۷).
- ادغام ابو عمرو بن علاء مازنی، به هنگام اجتماع دو حرف همانند در یک و یا در دو کلمه، مثال مورد اول که تنها در دو مورد در قرآن آمده عبارت است از: مناسککم (بقره/ ۲۰۰) و: «ما سلککم» (مدثر/ ۴۲) و مثالهای مورد دوم عبارتند از: «فیه هدی» و «شهر رمضان» و «ان یأتی یوم» و «لا ابرح حتّی» و «یشفع عنده» وی در این موارد دو حرف همانند را اعم از آنکه ما قبل آن ساکن باشد و یا متحرک، در یکدیگر ادغام می‌کند «۳».
- و قرائت حمزه در مورد کلمه «فما استطاعوا» (کهف/ ۹۷) که «تاء» را به «طاء» قلب و آن را ساکن و در «طاء» ادغام می‌کند و آن را «فما اسطاعوا» با سکون سین می‌خواند «۴». (۱) التمهید، ج ۲، ص ۶۳.
(۲) الکشف عن وجوه القرائات السبع، ج ۱، ص ۳۱۴.
(۳) الکشف، ج ۲، ص ۸۰.
(۴) الکشف، ج ۲، ص ۸۰.
درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۴۶۱
- و قرائت ابن کثیر در مورد «یا بنیّ لا تشرک باللّه» با سکون (یاء) در «بنیّ».
- و قرائت قنبل، در کلمه سباء در آیه «من سباء بنبأ یقین» (نمل/ ۲۲) به سکون همزه «۱».
- و قرائت قنبل، در «یتّقی و یصبر» (یوسف/ ۹۰) به اثبات «یاء» پس از «قاف» «۲».
- و قرائت هشام، به صورت «أَفْئِدَةً مِنَ النَّاسِ» (ابراهیم/ ۳۷) به اثبات یاء پس از همزه «۳».
و امثال این قبیل قرائتهای شاذ که در کتابهای قرائت بسیار یافت می‌شود و چه بسیار که قراء سبعه و راویان آنان، قرائتهای شاذی را نقل کرده‌اند که بر خلاف قرائتهای صحیح و مورد قبول بوده و مورد ایراد کلیّه علما واقع شده، به طوری که آن را در زمره قرآن ندانسته و قرائت آن را در نماز جایز نشمرده‌اند «۴».

با توجه به دلایل فوق، محققین و دانشمندان از علوم قرآنی تواتر قرائتها را نپذیرفته و آن را در کلماتشان با صراحت رد کرده‌اند که ما در اینجا به برخی از آن کلمات اشاره می کنیم:

کلمات بزرگان فن در نفی تواتر قرائتها

۱- ابن الجزری، پس از بیان ملاک و معیار صحت قرائت (مطابقت با دستور (۱) التیسیر، ص ۱۶۷.

(۲) التیسیر، ص ۱۳۱.

(۳) التیسیر، ص ۱۳۵.

(۴) برای آگاهی به این قرائتهای شاذ به کتابهای: التیسیر، تألیف ابو عمرو الدانی، النّشر از ابن الجزری، الکشف عن وجوه القرائات السبع، از مکی بن ابی طالب، اتحاف البشر از دمیاطی رجوع کنید و در مورد خلاف قاعده بودن این قرائتها رجوع کنید به کتاب: المرشد الوجیز، ص ۱۷۴- ۱۷۶ نوشته ابو شامه.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۴۶۲

و قواعد زبان عرب، منطبق بودن با رسم الخط یکی از مصاحف عثمانی و صحت سند) اضافه می کند که برخی از متاخران علاوه بر صحت سند، تواتر را نیز شرط اعتبار قرائت می‌دانند و چنین می‌پندارند که قرانیت چنین قرائتی جز در صورت نقل آن از طریق تواتر قابل اثبات نیست و قرائاتی که از طریق آحاد به دست ما رسیده است برای اثبات قرآنیت آن رسا نیست.

این سخن را نمی‌توان سخن درست و غیر قابل ایراد دانست؛ زیرا در صورتی که تواتر قرائتی برای ما ثابت گردد به هیچ شرط و ضابطه دیگر نیازی نخواهیم داشت؛ زیرا اگر قرائتی از طریق اخبار متواتر و منقول از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم به دست ما رسیده باشد ناگزیر باید آن را پذیرفته و قرآنیت آن را قبول کنیم اعم از آنکه موافق با رسم الخط مصحف عثمانی باشد و یا هیچگونه توافقی با آن نداشته باشد. و نیز اگر ما تواتر را صرفا شرط اعتبار قرائات بدانیم، بسیاری از قرائات، به علت فاقد بودن از چنین شرطی، فاقد اعتبار و ارزش خواهند گشت، در حالی که همین قرائات از قراء سبعه و دیگران نقل و ثابت شده است.

ابن الجزری سپس یادآور می‌شود که من قبلا به همین نظرها [یعنی تواتر قرائات قراء سبعه متمایل بودم ولی بعدا فساد و بطلان آن بر من ظاهر گشت «۱».

۲- سیوطی در اتقان، رأی ابن الجزری را مورد تأیید قرار داده و می‌نویسد:

بهترین کسی که در این نوع از پژوهشها، سخن گفته است امام القراء زمان، استاد اساتید ما، ابو الخیر بن جزری است که در آغاز کتاب «النشر» خود حق مطلب را اداء کرده است و در این باره سخنی بسزا و در خور را بیان نموده است «۲».

۳- ابو شامه در کتاب «البسمله» می‌نویسد: ما نباید خود را ملتزم و پایبند به این امر ببینیم که کلّیه قرائات متفاوت و منقول، حائز شرط تواتر باشند، بلکه قرائات منقول (۱) النشر، ج ۱، ص ۱۳.

(۲) الاتقان، ج ۱، نوع ۲۳- ۲۷، ص ۹۹.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۴۶۳

را می‌توان [دست کم به متواتر و غیر متواتر تقسیم کرد و این حقیقت بر هیچ شخص منصفی پوشیده نیست «۱».

۴- عده‌ای از دانشمندان یادآور شده‌اند از هیچیک از استادان اصول فقه راجع به تواتر قرائات قرّاء سبعه بیان صریحی به ما نرسیده است و برخی از علما نیز آشکارا می گویند: حق این است که ممکن است نقل قرائات قراء سبعه از طریق تواتر باشد ولی این مطلب حاکی از آن نیست که نقل قراء سبعه نیز از پیامبر اسلام صلّی اللّه علیه و آله و سلّم با اخبار متواتر صورت گرفته باشد بلکه اثبات این امر به تأمل و غور و بررسی بیشتر نیازمند است؛ زیرا اسناد قرائات قراء سبعه در کتب قرائات کاملا معرفی شده است و با مطالعه

آن هر کسی می‌تواند دریابد که این نقل از طریق نقل آحاد از آحاد صورت گرفته است «۲».

۵- از جمله کسانی که معترف به عدم تواتر قرائات قراء سبعه است شیخ محمد عریان می‌باشد که در تعلیقات خود می‌نویسد: هیچیک از قرائات از قرائتهای شاذ خالی نیست حتی قرائات قراء سبعه که معروف و مشهور می‌باشند؛ زیرا در این قرائات تعداد قابل ملاحظه‌ای از قرائات شاذه به چشم می‌خورد. و نیز همان عریان می‌نویسد: صحیحترین قرائات از لحاظ اعتبار و توثیق سند، قرائت نافع و عاصم است و قرائاتی که با وجوه صحیح قواعد زبان و فصاحت، هماهنگی دارد، قرائت ابو عمرو و کسائی است «۳».

۶- آیت اللّه خوئی (ره) در کتاب شریف البیان و محمد هادی معرفت در کتاب التمهید، ج ۲، به تفصیل در این زمینه بحث کرده و تواتر قرائتها را رد کرده‌اند. برای آگاهی به نظرات آنها به دو کتاب فوق مراجعه فرمایید.

حاصل آنکه با توجه به دلایل هفتگانه و تصریحات اهل فن بر عدم تواتر قرائات، (۱) التّبیان، جزائری، ص ۱۰۲ و ۱۰۵.

(۲) التّبیان، جزائری، ص ۱۰۲ و ۱۰۵.

(۳) اعجاز القرآن، رافعی، ص ۵۲- ۵۳.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۴۶۴

پذیرفتن تواتر امری مشکل است. و در بحث بعدی دلایل قائلین به تواتر را نیز بررسی خواهیم کرد و خواهید دید که دلایل آنها کافی به نظر نمی‌رسد.

ب- دلایل طرفداران تواتر قرائات سبع

«۱» طرفداران عقیده به تواتر قرائات سبع برای اثبات نظریه خود به دلایلی تمسک کرده‌اند که در اینجا به آنها اشاره می‌شود و آنها عبارتند از:

۱- دعوی اجماع متقدمان و متأخران بر تواتر قرائات.

پاسخ:

بدیهی است که این دعوی از نظر همه دست اندر کاران قرائت قرآن، سخت، سخیف و نادرست است، به علاوه، اجماع هرگز با اتفاق نظر و اتّحاد در رأی اهل یک مذهب (با وجود مخالفت دیگران) محقق نمی‌گردد.

۲- اهتمام صحابه و تابعین به خود قرآن، تواتر قرائات را ثابت می‌کند و این موضوع بر هر شخص منصف و محقّ بی‌غرض، واضح و روشن است.

پاسخ:

با این دلیل، تواتر قرآن ثابت می‌شود نه تواتر قرائات، بویژه آنکه مسئله قرائت نزد گروهی از قراء، مبتنی بر اجتهاد و یا سماع است و لو آنکه از یک نفر ثابت شود و این مطلب طبق اعتقاد مدعیان تواتر قرائات نیز مورد قبول است، اگر قرائت از دیدگاه مدعیان تواتر قرائات بر اظهار نظر شخصی و اجتهاد و سماع مبتنی نمی‌بود، جای آن داشت که تواتر تمام قرائات را بپذیریم و علاوه بر این، هیچ وجه و علتی وجود نمی‌داشت که مسئله تواتر را در قرائات سبع و یا قرائات عشر، منحصر بدانیم، ولی ما (چنانکه قبلا متذکّر شدیم) جمع و تدوین و حصر قرائات در قرائات سبع، از رخدادهای تاریخ قرائت آن هم در آخر قرن سوم هجری است و ما پیش از این تاریخ راجع به قرائات قراء سبعه هیچ اثر و نشانی را سراغ نداریم که منحصرا از آنها بحث کرده باشد. (۱) البیان، آیت اللّه خوئی،

ص ۱۵۷.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۴۶۵

بنا بر این، طبق این دلیل یا بایـد همه قرائات (اعم از قرائات قراء سـبعه و جز آنها) را متواتر بدانیم و فرقی بین قرائات قائل نشویم و یا آنکه معتقد گردیم که تمام قرائاتی که مورد اختلاف است متواتر نمی‌باشند.

نظریه اول (تواتر همه قرائات) به طور قطع باطل و نادرست است، پس باید نظریه دوم صـحیح باشد که هیچیک از قرائات قراء سـبعه یا عشره متواتر نمی‌باشند.

۳- اگر قرائات سـبع، متواتر نباشـد، قرآن نیز متواتر نخواهـد بود و چون عـدم تواتر قرآن، غیر قابل قبول است، ناگزیر باید عدم تواتر قرائات را باطل دانست. یعنی ناچار بایـد گفت: قرائات سـبع نیز مانند خود قرآن متواتر است. زیرا قرآن کریم به وسـیله حفّاظ و قراء معروف به دست ما رسـیده است، اگر قرائات این قراء متواتر نباشـد قهرا قرآن نیز متواتر نخواهد بود پس ناگزیر، باید تواتر قرائات را پذیرفت.

پاسخ:

اشاره

این دلیل نیز مردود است زیرا:

اولا:

هیچگونه ملازمه و همبسـتگی بین تواتر قرآن و تواتر قرائات وجود نـدارد؛ زیرا اختلاف در کیفیت ادای کلمه‌ای، منافی با اتفاق در وجود اصل آن کلمه نیست.

و لـذا می‌بینیم اختلاـف راویان و ناقلان قصائـد- مثلا- درباره برخی از کلمات قصائـد متنبی شاعر، منافی با تواتر خود قصـیده از آن متّنبی نیست و یا اختلاف مورخان و ناقلان اخبار در بیان خصوصـیات و کیفیت هجرت پیامبر صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم از مکه به مدینه هیچ منافاتی با تواتر اصل هجرت آن حضرت ندارد.

ثانیا:

قرائـاتی که از قراء به مـا رسـیده است، نمایـانگر ویژگیهای کیفیت خوانش و قرائت آنها است و ما می‌دانیم اصل متن قرآن از طریق اخبـار متواتر در دسترس مـا قرار دارد و آن را خلف از سـلف برای مـا نقل کرده‌انـد و قرآن را در سـینه‌ها نگاه داشـتند، قراء [منهای اشخاصـی که حافظ قرآن بوده‌اند] سـهمی در نگهبانی متن قرآن نداشتند به همین جهت تواتر متن خود قرآن قابل اثبات است، حتی اگر هم فرض کنیم که قراء سبعه یا عشره اصلا از مادر متولد نمی‌شدند و عظمت قرآن والاتر از آن است که به نقل گروه معدودی از قراء متکی باشد.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۴۶۶

۴- اگر قرائات، متواتر نباشد، باید بخش زیادی از لغات و واژه‌های قرآن، فاقد تواتر باشد، امثال واژه‌های «ملک» و «مالک» و غیر اینها. زیرا اگر یکی از دو قرائت را متواتر و دیگری را غیر متواتر بدانیم، نوعی داوری نادرست را اظهار کرده‌ایم، در حالی که حقیقت این چنین نیست. این دلیل را ابن حاجب برای اثبات تواتر قرائات آورده و دیگران نیز از او تبعیت کرده‌اند.

پاسخ:

اشاره

این دلیل نیز از دو جهت نارسا و مردود است:

اولا:

لازمه چنین استدلالی آن است که باید تمام قرائات را متواتر بدانیم و تخصیص تواتر به قرائات سبع نیز نوعی تحکّم و زورگویی است. بویژه آنکه- غیر از قراء سبعه- قراء دیگری وجود دارند که به درجاتی از آنها بالاتر و موثق‌تر بوده‌اند، چنانکه مدعیان تواتر قرائات سبع نیز به این حقیقت معترفند، بر فرض اگر قبول کنیم که قراء سبعه بیش از دیگران مورد اعتماد و از هر قاری دیگری نسبت به وجوه مختلف قرائات، آگاهتر بوده‌اند، این دلیل نمی‌تواند انحصار تواتر را در قرائات سبع، اثبات نماید، تنها نتیجه‌ای که از این دلیل عائد ما می‌گردد اعتقاد به ترجیح قرائات قراء سبعه‌تر قرائات دیگر است.
مسئله: ترجیح قرائات قراء سبعه بر قرائات دیگران و مسئله تواتر قرائات قراء سبعه دو امر متفاوت و جدای از هم می‌باشند و میان این دو هیچگونه ملازمه و پیوندی وجود ندارد پس حکم به تواتر قرائات، رأسا باطل است و قهرا انحصار تواتر به قرائات قراء سبعه نیز سخت بی‌بنیاد و بی‌اساس است.

ثانیا:

اختلاف قرائات، موجب اختلاط قرآن با غیر قرآن و عدم تشخیص قرآن (از لحاظ صورت و شکل کلمه و یا از لحاظ اعراب) می‌گردد، ولی این مسئله با تواتر اصل قرآن، منافاتی ندارد، پس اصل و مادّه قرآن، متواتر است اگر چه هیئت و شکل کلمه و یا اعراب و یا کیفیت ادای آن در قرآن، اختلافی جسته و گریخته به چشم می‌خورد.
به طور کلی تواتر قرآن، مستلزم تواتر قرائات نمی‌باشد، زرقانی نیز به همین
درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۱، ص: ۴۶۷
حقیقت اعتراف نموده و می‌گوید: برخی از علما در تأیید و تثبیت قرائات سبع، دچار مبالغه و گزافه گویی شده و می‌گویند: اگر کسی تصوّر کند و یا بگوید: قرائات سبع، متواتر نیست دچار تصوّر و گفتاری کفر آمیز شده است؛ چون می‌پندارند این سخن منجرّ به عدم تواتر مجموع قرآن می‌گردد «۱».
و زرکشی نیز در کتاب: البرهان فی علوم القرآن خود می‌نویسد: قرآن و قرائات، دو حقیقت متفاوت هستند، قرآن مجموعه‌ای از وحی خداوند بر رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم است به برای بیان اعجاز، نزول یافته است، ولی قرآئات، عبارت از اختلاف

در گونه و چهره و کیفیت الفاظی است که وحی شده است از قبیل: تخفیف، تشدید، همزه، مدّ و جز آنها «۲».

و جزائری می‌نویسد: استاد اسماعیل بن ابراهیم بن محمد قراب در کتاب «الشّافی» آورده است: تمسک به قرائات قراء سبعه و اغماض و نادیده گرفتن قرائات دیگران، از جمله مسائلی است که هیچ اثر و خبر و یا سنتی درباره آن دیده نمی‌شود این قرائات قراء سبعه دستاورد یکی از متأخران (ابن مجاهد) است که بیش از هفت قرائت نخوانده و یا ندیده بود و بر اساس آنچه که خوانده و یا دیده بود، کتابی پرداخت و آن را «السبعه» نامید که میان توده مردم انتشار یافت.

امام ابو محمد مکی می‌گوید: ائمّه و استادان قرائت، در کتب خود، بیش از هفتاد قرائت را از کسانی یاد کرده‌اند که مقام آنان در قرائت، برتر و والاتر از قراء سبعه می‌باشد، پس چگونه ممکن است کسی تصوّر کند که هر یک از قرائات قراء سبعه (که متأخر از قاریان عالیمقام هستند) نمایانگر «احرف سبعه» مندرج در حدیث پیامبر اسلام صلّی اللّه علیه و آله و سلّم باشد؟! و چگونه قائل می‌شویم که قرآن، بر طبق قرائات آنها نازل گردید؟ و این کار یعنی محدود ساختن قرائات در قرائتهای قراء سبعه، تخلّف (۱) مناهل العرفان، ص ۴۲۸.

(۲) الاتقان، ج ۱، نوع ۲۲.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۱، ص: ۴۶۸

و بدعتی بزرگ بوده است.

ابن مجاهد، یعقوب حضرمی را (که هفتمین قاری بود) از میان قراء سبعه بر داشته و کسائی را در این مقام نشانده است و این کار حادثه‌ای بود که در حدود سال سیصد هجری پدید آمد «۱».

آیت اللّه خوئی، پس از بیان دلائل مدعیان تواتر و ردّ آنها در پایان می‌فرماید:

معلوم نیست که قرائات سبع از طریق اخبار متواتر از خود پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و یا از خود قراء سبعه، روایت شده باشد و ما نمی‌توانیم میان قرائات قراء سبعه و قرائات دیگران در این جهت و حتی در جهات دیگر فرقی بگذاریم و بر فرض تواتر قرائات سبع از خود قراء، تواتر آن از پیامبر اسلام صلّی اللّه علیه و آله و سلّم مورد تردید و حتی قابل انکار است، پس قرائات قراء سبعه مبتنی بر احادیث آحاد خواهد بود و یا آنکه اجتهاد و اعمال نظر خود قراء، بخشی از این قرائات را به ثمر رسانده است «۲».

تکفیر منکرین تواتر قرائات سبع

بعضی از طرفداران «تواتر قرائات سبع» آنچنان در این زمینه دچار مبالغه و گزافه گویی شده‌اند که حتی منکرین تواتر را کافر دانسته و از ربقه مسلمین خارج دانسته‌اند، این فتوا به مفتی بلاد اندلس: ابی سعید فرج بن لب، منسوب است و مرحوم آیت اللّه خوئی پس از نقل فتوای این شخص می‌فرماید:

«ما فرض می‌کنیم که قرائات سبع، از دیدگاه کلیه علما متواتر است (گرچه دیدید که محقّقین از علما قائل به عدم تواتر هستند) آیا تواتر قرائات، سبب می‌شود که آن جزء ضروری دین باشد؟ و آیا منکر آن کافر می‌شود؟ و بر فرض که قرائات سبع با چنین تواتر موهومی، در عداد ضروریات دین باشد، آیا می‌توان هر کسی را که منکر (۱) التبیان، جزائری، ص ۸۲.

(۲) البیان، ص ۱۶۴.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۱، ص: ۴۶۹

آن است کافر تلقّی کرد، حتی آن کسی که تواتر قرائات نزد او ثابت نشده باشد؟! مگر اینکه بگوییم: دعوی عدم تواتر قرائات سبع، جسارت و جرأت بر خدا و دین و تجاوز به حدود او و موجب تفرقه میان اهل دین او می‌باشد».

به هر حال، با توجه به مطالب گذشته روشن شد که قرائات سبع و نه قرائات دیگر، متواتر نیستند و ادله طرفداران تواتر، مخدوش و

مردود است و تواتر اصل قرآن، غیر از تواتر قرائات است.

اینک باید در پایان برای تتمیم مطلب به چند مسئله اشاره کنیم و آنها را به صورت سؤال و پاسخ مطرح می‌کنیم:

سؤال اوّل:

اگر همه قرائتها غیر متواتر است پس بعضی از آیات قرآن که قرائت آنها مختلف است، غیر متواتر خواهد بود؛ مانند: «مالک یوم الدّین» و «ملک یوم الدّین» که بر هر دو وجه قرائت شده است، کدامیک از این دو نصّ اصلی است؟

ابن حاجب، در کتاب مختصر الأصول خود، برای اثبات تواتر قرائتها به همین موضوع استدلال کرده و می‌گوید: اگر تواتر قرائتها را نپذیریم ناگزیر قسمتهایی از قرآن غیر متواتر خواهد بود؛ مثلاـ قراء در کلماتی مانند: «غیابهٔ» و «غیابات» یا «آیه» و «آیات» و یا «مالک» و «ملک» اختلاف دارند و از این قبیل کلمات زیاد است که به دو وجه و یا بیشتر خوانده شده است، اگر ما به تواتر قرائات ملزم باشیم همه آنها قرآن به شمار می‌آید و در غیر این صورت کدامیک از دو وجه قرآن است تا وجه دیگر را غیر قرآن بدانیم و اگر در انتخاب یکی از وجوه تردید داشته باشیم، معنای آن تردید در نصّ اصلی است و این امر با اعتقاد به تواتر نصّ قرآن منافات دارد.

پاسخ:

در پاسخ این سؤال گفته می‌شود که نصّ اصلی همان است که در مصحف رایج بین مسلمین ضبط شده و به عنوان نصّ واحد بر آن اجماع کرده‌اند و امّا اختلاف، از جهت کیفیت قرائت و اسلوب تعبیر است و این با ثبوت تواتر اصل قرآن منافاتی ندارد.

و در سابق گفته‌ایم که اختلاف قرّاء، ناشی از اجتهاد خود آنان در تعبیر از کلمه

بوده، در حالی که وحدت نصّ در مصحف ثابت است و اختلاف قاریان به علت خالی بودن مصحف اولیّه از هر علامت ممیّزه و از شکلها و نقطه و الف بوده است و چه بسا در خطّ اولیّه اضافاتی خارج از روش و اسلوب خطّ صحیح وجود داشته است و این همه بخاطر بی‌اطلاعی اعراب آن زمان، نسبت به اصول کتابت صحیح رخ داده است.

آنان، «ملک» را با میم و لام و کاف می‌نوشتند، اما طبق قاعده متداول در خط سریانی «الف» را از کلمات دارای الف حذف می‌کردند و لذا بعضی از قراء به تصوّر اینکه طبق قاعده از «ملک» نیز الف حذف شده است، آن را «مالک» خوانده‌اند و این از روی اجتهاد خود آنان بوده است و دلایلی هم برای قرائت مورد انتخاب خود آورده‌اند، عاصم و کسائی این کلمه را با الف خوانده و به آیه: «قُلِ اللَّهُمَّ مالِکَ الْمُلْکِ «۱»» استناد کرده‌اند. و دیگران این کلمه را بدون الف «ملک» خوانده و از ظاهر رسم الخط تبعیت کرده‌اند و نیز به آیه «الملک القدوس «۲»» استدلال کرده‌اند «۳».

و همچنین کلمه «غیابهٔ الجبّ» طبق قاعده آن روز، «غیبت الجبّ» در مصحف نوشته می‌شد، نافع تصوّر کرده که علاوه بر آنکه بعد از یاء الفی وجود داشته و حذف شده، پس از «باء» نیز الف بوده و حذف گردیده است لذا آن را به صورت «غیابات الجبّ» یعنی به صورت جمع خوانده و استدلال کرده است که بهر قسمت از ناپیدای چاه «غیابه» گفته می‌شود. امّا دیگران این کلمه را بر وفق رسم الخط «غیابه» خوانده و استدلال کرده‌اند که یوسف فقط در یک قسمت ناپیدای چاه یعنی قعر آن انداخته شد «۴».

بنا بر این، اختلاف قرائات در وحدت نص اولیه و اصل ثابت در مصحف که در (۱) سوره آل عمران، آیه ۲۶.

(۲) سوره حشر، آیه ۲۳.

(۳) الکشف فی القرائات السبع، ج ۱، ص ۲۵ و ۲۶.

(۴) الکشف، ج ۲، ص ۵.

طول تاریخ، تمام امّت آن را پذیرفته‌اند خللی وارد نمی‌آورد «۱».

سؤال دوّم:

اگر درباره نصّ واحد اختلاف قرائت موجود است با توجه به اینکه طبق رسم الخطّ مصحف، هر دو قرائت صحیح است، نصّ اصلی کدام است؟

پاسخ:

در این رابطه در درس قبلی، در ضمن معیار صحت قرائت و تشخیص آن از قرائت شاذ، به تفصیل سخن گفته‌ایم، معیارهایی که دانشمندان اهل سنت بیان کرده بودند را بررسی و ردّ کرده‌ایم و سپس خود برای تشخیص نصّ اصلی و قرائت صحیح، معیارهایی را بیان کرده‌ایم که مهمترین آنها، همان موافقت با قرائت معروف و مشهور بین مردم است که آن را در طول تاریخ، امت اسلامی پذیرفته‌اند و لذا هر قرائتی که از حدود قرائت مورد قبول عامه تجاوز کرده، مورد ایراد و اعتراض مردم قرار گرفته و مردود دانسته شد؛ مثلا مصحف شام با مصحف کوفه اختلاف داشته و در مصحف شام آیه ۱۳۲ از سوره بقره به این نحو است: «و اوصی بها ابراهیم» و در مصحف کوفه «و وصی ...» ضبط شده است، اما امت اسلامی دومی را پذیرفته و اوّلی را رد کرده است و در مصحف‌های فعلی رایج بین مسلمانان «و وصّی» ضبط شده و همین اجماع امت بر این قرائت، دلیل بر این است که، همین قرائت صحیح است و دیگری غلط.

و یا در مصحف کوفه و بصره در آیه ۱۳۳ آل عمران «و سارعوا» با واو ثبت شده و در مصحف مدینه و شام این کلمه بدون واو «سارعوا» آمده است ولی اجماع امت بر صحت قرائت اول است.

و در مصحف مدینه و شام،؟ «قال الملأ؟ «۲»» بدون واو آمده ولی در مصحف عراقین (بصره و کوفه) «و قال الملأ» با واو ثبت شده است ولی اجماع امت اوّلی (بدون واو) را پذیرفته است. (۱) التمهید، ج ۲، ص ۷۸.

(۲) سوره انعام، آیه ۳۲.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۴۷۲

و در مصحف عراقین، آیه ۲۲ سوره یونس «هُوَ الَّذِی یُسَیِّرُکُمْ» و در مصحف مدینه و شام «هو الّذی ینشرکم» ضبط شده ولی اجماع امت بر صحت قرائت اول است و تمام موارد اختلاف بین قرائتها و مصحفها از همین قبیل است.

به هر حال، روش ما (چنانکه در ضمن درس پیشین گفته‌ایم) در شناخت نصّ اصلی قرآن اجماع امت در دوره‌های مختلف تاریخ است که با وجود اختلافات مذهبی، نسبت به قرآن کتاب آسمانی خود متفق‌اند و بر تمام عوامل اختلاف (اعم از اختلاف قرائتها و یا اختلاف ضبط مصاحف اولیه عثمانی در بلاد مختلف و ...)

غالب شده و نصّ اصلی قرآن را حفظ کرده‌اند و این جز معجزه قرآن نیست که: «انّا نحن نزّلنا الذّکر و انّا له لحافظون «۱»»

سؤال سوّم:

آیا قرائات سبع گرچه متواتر نیستند، دارای حجیّت و اعتبار هستند؟ آیا می‌توان بر طبق آن قرائات نسبت به حکم شرعی استدلال نمود؟ یا نه قرائات هفتگانه همچنانکه متواتر نیستند، حجیت و اعتبار نیز ندارند؟

پاسخ:

بر اساس رأی عده‌ای از دانشمندان، قرائات سبع، دارای حجیت و اعتبار و ارزش هست، لذا بر اساس همین قرائات تجویز کرده‌اند که می‌توان بر طبق آنها نسبت به حکم شرعی، استدلال و استناد نمود، چنانکه به حرمت آمیزش با حائض، پس از قطع عادت و قبل از غسل، بر طبق قرائت کوفیین «۲»، فتوا داده و بر اساس قرائت «یطّهّرن» در آیه: «وَ لا تَقْرَبُوهُنَّ حَتَّی یَطْهُرْنَ» با تشدید طاء و هاء حکم فقهی مذکور را صادر کردند.

ولی حق مطلب این است که چنین قرائاتی نمی‌توانند از مزایا و ارزش و حجیت برخوردار باشند، لذا نمی‌توان بر اساس آن حکم شرعی صادر نمود؛ زیرا ممکن است هر یک از قراء کوفی احتمالا دچار نوعی لغزش و اشتباه شده باشند و هیچ دلیل (۱) التمهید، ج ۲، ص ۸۰ و ۸۱.

(۲) النشر، ج ۱، ص ۳۳- ۳۶.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۴۷۳

عقلی و شرعی وجود ندارد که ما را به تبعیت از قرائت قاری خاصی ملزم سازد بلکه عقل و شرع ما را از تبعیت ظن و غیر یقینی بر حذر می‌دارد «۱».

سؤال چهارم:

ممکن است گفته شود که: قرائات گرچه متواتر نیستند لکن به عنوان قرائات منقول از پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم تلقی می گردند، بنا بر این، ادله قطعی که حجیت خبر واحد را اثبات می کند، شامل روایات آحاد مربوط به قرائات نیز می گردد، علی هذا استناد به قرائات در استنباط حکم شرعی، مشمول عمل به ظن نخواهد بود، یعنی همچنانکه استنباط حکم از خبر واحد منع شرعی ندارد، استنباط حکم شرعی به استناد قرائات نیز نباید منع شرعی داشته باشد؛ زیرا ادله حجیت خبر واحد، شامل قرائات نیز می‌شود.

پاسخ:

در پاسخ چنین استدلالی گفته می‌شود:

اوّلا:

این مسئله روشن نیست که قرائات به عنوان روایات منقول باشد تا مشمول ادلّه حجیت خبر واحد قرار گیرد؛ زیرا چنانکه در مباحث گذشته مکرر گفته شد، برخی از این قرائات بازده اعمال ذوق و اجتهاد خود قراء می‌باشد و این مطلبی است که در کلمات بزرگان، فن بالصّراحه تأیید شده که پاره‌ای از قرائات، ساخته و پرداخته اجتهاد و استنباط خود قراء است و هیچگونه اساس روایی ندارد، ما اگر عامل اختلاف برخی از قرائتها را بررسی کنیم، احتمالا به این نتیجه برسیم که این عامل می‌تواند عبارت از عاری بودن مصاحف از نقطه و اعراب و مشخصات املایی باشد.

ثانیا:

بر فرض که عنوان روایات منقول از پیامبر بر قرائات صادق باشد، باز ایراد دیگری در کار است و آن اینکه: روات و ناقلان هر یک از قرائات قراء سبعه در شرایطی قرار دارند که وثاقت همه آنها به ثبوت نرسیده است، پس ادلّه حجیت خبر واحد و اعتبار خبر ثقه، شامل روات و ناقلان قرائت قراء سبعه نمی‌شود.

ثالثا:

بر فرض که اکثر قرائات، مستند به روایت بوده و همه راویان و ناقلان آن (۱) البیان، ص ۱۶۴ و پژوهشی در تاریخ قرآن، ص ۲۷۱ و ۲۷۲.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۴۷۴

دارای وثاقت باشند، در عین حال باز نمی‌توان به حجیت قرائات معتقد شد؛ زیرا از طریق علم اجمالی، یقین داریم که برخی از این قرأت از پیامبر اسلام صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نقل نشده است، بدیهی است با وجود چنین علم اجمالی، بین قرائات تعارض حاصل می‌شود به طوری که برخی از این قرائات برخی دیگر را تکذیب می کند، در نتیجه همه قرائات از درجه اعتبار ساقط می‌شوند؛ زیرا تخصیص برخی از این قرائات به برخورداری از حجیت و ارزش، دون بعض دیگر، ترجیح بلا مرجح است، لذا در این مورد باید به مرجحات باب معارضه روایات، رجوع کرد و بدون مرجح، نمی‌توان به یکی از قرائات خاص احتجاج و استناد

نمود. حتی در صورتی که قائل به تواتر باشیم، باز مواجه با تعارض روایات و ترجیح بلا مرجح خواهیم شد؛ زیرا تواتر دو قرائت مختلف و متضاد از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم، ایجاد قطع و یقین می کند که هر دو قرائت از جانب خداوند نازل شده است، پس میان آن دو از نظر سند نباید تعارضی باشد، پس تعارض دو قرائت مربوط به دلالت روایت است، در نتیجه می‌فهمیم آنچه از ظاهر این دو روایت استفاده شده منظور خدا نیست «۱».

سؤال پنجم:

آیا خواندن قرآن بر طبق قرائات قراء سبعه در نماز و غیر نماز، مورد تأیید علمای شیعه هست یا خیر؟ یعنی اگر کسی حمد و سوره را در نماز طبق قرائت یکی از قراء سبعه بخواند، صحیح و مجزی است یا خیر؟

پاسخ:

آیت اللّه خوئی در پاسخ این سؤال می‌فرماید: «جمهور علمای شیعه و اهل سنّت، قرائت بر طبق قرائت یکی از قراء سبعه را در نماز مورد تأیید قرار دادند، بلکه از ناحیه گروه زیادی از علماء، درباره جواز قرائت بر طبق یکی از قرائات قراء سبعه، ادعای اجماع شده است، حتی برخی از علماء، قرائت حمد و سوره نماز، بر طبق هر یک از قرائات قراء دهگانه را نیز تجویز کرده‌اند.»

و نیز می گویند: قرائت حمد و سوره نماز، بر طبق هر قرائتی که به وجهی از وجوه (۱) البیان، ص ۱۶۵ و ۱۶۶.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۴۷۵

مطابق دستور زبان عربی و احتمالا موافق با رسم الخط مصحف و در عین حال، سند آن نیز صحیح باشد، درست است و اساسا علماء، جواز قرائت حمد و سوره نماز و اصولا قرائت قرآن را به عدد و شمار معینی از قرائات منحصر نساخته‌اند.

ولی حق مطلب این است که قرائت بر طبق هر قرائتی که قرآنیت آن از ناحیه پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و ائمه معصومین علیهم السّلام ثابت نشده است، صحیح نبوده و جایز نمی‌باشد؛ زیرا آنچه که در نماز واجب است قرائت قرآن می‌باشد، پس قرائتی که قرآنیت آن محرز نشده است، روا و جایز نخواهد بود و عقل نیز حاکم است که پس از اشتغال ذمه یقینی، باید فراغ یقینی و قطعی را احراز نمود.

بنا بر این، ناگزیر باید نماز را- به تعداد قرائات گوناگون و یا به تعداد موارد اختلاف قرائات- تکرار نمود تا امتثال قطعی، حاصل گردد.

اما نسبت به قرائاتی که به طور قطع صدور آن از طرف معصوم علیه السّلام محرز است و نیز معصومین شیعیان خود را به قرائت قرآن، بر طبق قرائات متداول و معمول و معروف عصر خود، مأمور فرمودند، بدون هیچ تردیدی هر یکی از این قرائات معروف و متداول برای خواندن نماز کافی و مجزی است؛ زیرا معصومین علیهم السّلام نه تنها پیروان خود را از خواندن این قرائات معروف نهی و منع نکرده‌اند، دستور خواندن قرآن بر طبق قرائت معمول و متداول را نیز داده‌اند چنانکه فرمودند: «اقرأ کما یقرء النّاس» و یا: «اقرؤوا کما تعلّمتم «۱»».

بنا بر این، هیچ دلیل و مرجّحی برای منحصر ساختن قرائت در قرائات سبع یا قرائات عشر وجود ندارد، لکن نباید این حقیقت را فراموش کرد که قرائت حمد و سوره در نماز نباید از جمله قرائات شاذّه باشد، فی المثل قرائت «ملك یوم الدّین» به صیغه ماضی و نصب یوم، از قرائات شاذ به شمار می‌آید و قرائت آن در نماز روا نیست و نیز نباید قرائت در عداد قرائات موضوع و مجعول باشد مانند قرائت: (۱) وافی، جزء ۵، باب اختلاف القرائات، ص ۲۷۳.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۴۷۶

«إِنَّما یَخْشَی اللَّهَ مِنْ عِبادِهِ الْعُلَماءُ» به رفع «اللّه» و نصب «العلماء» که گویند چنین قرائتی را خزاعی از ابو حنیفه نقل کرده است.

خلاصه آنکه: قرائت قرآن، چه در نماز و چه در غیر نماز، بر طبق هر یک از قرائات متعارف و معمول زمان اهل بیت پیامبر صلّی

اللّه علیه و آله و سلّم روا و جایز می‌باشد، چنانکه هم اکنون نیز قرائات، معروف و مورد عمل می‌باشد «۱».

یادآور می‌شوم که در درس قبل، ضمن بررسی قرائت صحیح و شاذ و تشخیص صحیح از شاذ ملاک و معیار مقبولیت قرائت را از دیدگاه خودمان، متذکر شدیم و گفتیم هر قرائتی که دارای آن ملاکات باشد، قرآن و صحیح است و خواندن آن در نماز جایز و رواست و آن ملاکات عبارت بودند از:

الف- موافقت قرائت با قرائت مضبوط نزد عامّه.

ب- موافقت قرائت، با قواعد رایج زبان و فصیحترین لغت عرب.

ج- معارض نبودن قرائت با دلیلی استوارتر.

و توضیح این سه شرط در آنجا به تفصیل گذشت، مراجعه کنید. (۱) البیان، ص ۱۶۷.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۱، ص: ۴۷۷

سؤالات:

۱- معنای تواتر چیست؟ آن را تعریف کنید.

۲- متواتر بودن قرآن را با توضیح کامل بنویسید.

۳- پنج دلیل از دلایل هفتگانه عدم تواتر قرائات را با توضیح کامل بنویسید.

۴- نظریه چهار نفر از اساتید فن را در رابطه با عدم تواتر قرائات، بنویسید.

۵- دلایل چهار گانه طرفداران تواتر قرائات را بیان کرده و پاسخ دهید.

۶- فتوای کفر منکرین تواتر از کیست؟ و پاسخ آن چیست؟ بیان کنید.

۷- آیا انکار تواتر قرائات موجب انکار تواتر قسمتی از کلمات قرآن است؟ اگر نیست چرا؟ پاسخ دهید.

۸- بر فرض عدم تواتر قرائات سبع آیا از اعتبار لازم برخوردارند؟ و می‌توان بر طبق آنها حکم کرد و یا در نماز خواند یا نه؟ پاسخ آن را کاملا بنویسید.

۹- بر فرض که قرائات سبع متواتر نباشند حد اقل منقول به خبر واحد که هستند، آیا مشمول ادله حجیت خبر واحد بوده و معتبر خواهند بود؟ پاسخ این سؤال را با توضیح کامل بنویسید.

۱۰- آیا خواندن قرآن در نماز و غیر نماز بر اساس قرائات سبع در دیدگاه علمای شیعه صحیح است یا نه؟ پاسخ آن را بیان کنید.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِكُمْ خَیْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن

خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق

روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : -۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-IR۹۰ ۵۳-۰۶۰۹به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج – به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه
اصفهان
WWW
برای داشتن کتابخانه های‌تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹